



داستان انقلاب

روایت شفاهی تاریخ معاصر ایران

از آغاز نهضت مشروطیت تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

به روایت رادیو بی بی سی

تهیه کننده: بهروز آفاق

مجری: باقر معین

پاروقی‌ها و توضیحات از: عمادالدین باقی

انتشار مجدد: وبلاگ *دستور*

فهرست مطالب

صفحه ۲	مقدمه (از وبلاگ دستنوشته‌ها)
۵	۱- آغاز انقلاب مشروطیت
۱۰	۲- تحولات بعد از امضای فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس، استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس
۱۵	۳- جنگ جهانی اول و اشغال ایران، کودتای اسفند ۱۲۹۹
۲۰	۴- انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله پهلوی
۲۶	۵- اشغال ایران توسط متفقین
۳۱	۶- سال‌های اول سلطنت محمد رضا شاه
۳۵	۷- نهضت ملی شدن صنعت نفت تا واقعه ۳۰ تیر
۴۱	۸- کودتای ۲۸ مرداد و سقوط دکتر مصدق
۴۶	۹- بررسی عوامل سقوط دکتر مصدق - اعدام دکتر فاطمی
۵۴	۱۰- کابینه دکتر امینی تا اصلاحات ارزی و انقلاب سفید
۶۰	۱۱- انقلاب سفید
۶۷	۱۲- وقایع پانزده خرداد ۱۳۴۲
۷۴	۱۳- پس از خرداد ۴۲ و تشکیل گروه‌های چریکی
۷۹	۱۴- افزایش درآمدهای نفتی در اوایل دهه هفتاد میلادی
۸۴	۱۵- روی کار آمدن دولت جیمی کارتر و تأثیرات آن در ایران
۹۳	۱۶- تشکیل حزب رستاخیز، نامه‌های سرگشاده به شاه و برکناری هویدا
۱۰۰	۱۷- وضعیت فرهنگی ایران پیش از انقلاب
۱۰۶	۱۸- ارتش ایران
۱۱۲	۱۹- آیت‌الله خمینی و ولایت فقیه
۱۱۸	۲۰- ماجرای مقاله روزنامه اطلاعات
۱۲۴	۲۱- کشتارهای زنجیره‌ای، چهارم‌ها، آتش سوزی سینما رکس و سقوط دولت آموزگار
۱۳۱	۲۲- وقایع ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ (جمعه سیاه)
۱۳۷	۲۳- بالاگرفتن اعتصابات و قضیه خروج ارز از کشور
۱۴۲	۲۴- سفر آیت‌الله خمینی از عراق به پاریس، بیانیه پاریس
۱۴۷	۲۵- تشکیل حکومت از هاری
۱۵۳	۲۶- دستگیری هویدا- تنهایی شاه در بحبچه بحران
۱۶۲	۲۷- فعالیت‌های ساواک و تظاهرات تاسوعا و عاشورا
۱۶۷	۲۸- پیشنهاد تشکیل دولت به سنجابی و صدیقی
۱۷۲	۲۹- سقوط کابینه از هاری و تشکیل دولت بختیار
۱۷۷	۳۰- مأموریت ژنرال هایزر به ایران

- ۱۸۴ - ۳۱- خروج شاه از ایران
- ۱۹۱ - ۳۲- تلاش بختیار برای حفظ وضع موجود
- ۱۹۸ - ۳۳- تلاش بختیار برای دیدار با آیت‌الله خمینی
- ۲۰۳ - ۳۴- تشکیل دولت موقت
- ۲۰۹ - ۳۵- آخرین روزهای عمر رژیم سلطنتی
- ۲۱۵ - ۳۶- پیروزی انقلاب

مقدمه (از وبلاگ دستنوشته‌ها)

داستان انقلاب عنوان مجموعه برنامه‌ای رادیویی است که در سی و شش قسمت توسط بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی ساخته و پخش شد. سازندگان این برنامه، خود آنرا اینگونه توصیف کرده‌اند:

شرح این هفتاد سال [از مشروطه تا انقلاب اسلامی] در کتابهای متعدد آمده و قصد ما بازگویی این تاریخ نبوده. در "داستان انقلاب" عده‌ای از کسانی که خود تاریخ معاصر ایران را ساخته‌اند یا در آن حاضر و ناظر بوده‌اند، به زبان خود و صدای خود، تجربه‌ها و مشاهدات خود را نقل کرده‌اند.^۱

در شماره دوم از پژوهشنامه متین نقد جالبی بر این مجموعه منتشر شد که حاوی اطلاعات خوبی از چگونگی ساخت این برنامه نیز بود:

شواهد گواه آنند که این مجموعه بر اساس تدوین یک طرح علمی و بر محور یک چهارچوب و برنامه مشخص فراهم آمده است. به این معنا که افراد و شخصیت‌های مصاحبه شونده که خود طیف گسترده و نسبتاً متنوعی از سیاستمداران نظام گذشته و موجود ایران، صاحب‌نظران، شاهدان عینی و دیگر آشنایان به انقلاب اسلامی را شامل می‌گردید، به عنوان منابع این پژوهش شناسایی شده‌اند. سپس با توجه به نقش و جایگاه افراد و رویدادهای انقلاب و نیز با عنایت به میزان احاطه مصاحبه‌شوندگان بر حوادث، اطلاعات و ناگفته‌ها، از آنان خواسته شده است تا مشاهدات، تحلیل‌ها و برداشت‌هایشان را بر اساس حوزه فعالیت و عملکرد خویش بازگویند. ناگفته پیداست که این شیوه نیازمند طرح پرسش‌های علمی و دقیق بر مبنای اصول مصاحبه است.

مصاحبه‌گر اصلی و فراهم آورنده این حجم عظیم اطلاعات، آقای باقر معین بود. او تصدی هیأتی را بر عهده داشت که طی سفرهای متعدد به اقصا نقاط جهان، به ویژه کشورهای فرانسه، آمریکا، سوئیس، انگلیس و ایران، به جستجو و جمع‌آوری داده‌ها پرداخته است. این هیأت سرانجام با کمک بهروز آفاق توانست نزدیک به ۳۰۰ ساعت نوار از گفتگوها و مصاحبه‌ها گرد آورد. این مجموعه با کمک خبرها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌هایی که از قبل در آرشیو و بایگانی بی‌بی‌سی موجود بود تنظیم و تلفیق گردید و در نهایت به برنامه‌ای ۱۱ ساعته تبدیل گشت. بدین ترتیب پس از ماه‌ها تلاش این تکاپو به ثمر نشست و در دهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی به تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۶۷ پخش اولین مرحله از سلسله برنامه‌های داستان انقلاب آغاز گردید که بی وقفه تا ۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۸ ادامه یافت و درست چهار ماه بعد پخش دومین مرحله آن با تغییراتی مجدداً از سرگرفته شد.

^۱ انقلاب ایران به روایت بی‌بی‌سی، به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدی، تهران انتشارات طرح نو، ۱۳۷۲، مقدمه، ص بیست و هشت.

در این برنامه که در اول بار در ۲۸ قسمت جمعه شبها از بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی پخش شد، بحث از نهضت ملی شدن صنعت نفت آغاز می‌شد و با پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ خاتمه می‌یافت. با ملاحظه‌ای تطبیقی پخش دوم این برنامه از جهاتی با پخش اول متفاوت بود: این برنامه در ۳۶ قسمت تنظیم شد و پخش آن از ۷ مهر ۱۳۶۸ آغاز و تا ۱۱ خرداد ۱۳۶۹ استمرار یافت.^۱

در پخش دوم اگرچه نقطه شروع تاریخی، انقلاب مشروطه قرار گرفت و بنابراین گفتگوهای بیشتری به مجموعه اضافه کرد، اما بخش‌هایی از قسمت اول حذف شدند که البته توضیح بی‌بی‌سی برای این حذف‌ها (که هیچگاه مورد پذیرش منتقدان قرار نگرفت) "فقدان ارتباط و پیوند منطقی با قضایا" بود.

رادیو بی‌بی‌سی بعدها پخش دوم برنامه "داستان انقلاب" را در ۹ نوامبر ۱۳۶۹ منتشر کرد و کتابی نیز در این باره منتشر کرد اما در کتاب و نوارها هیچ‌گونه ذکری از پخش اول داستان انقلاب به میان نیامد.^۲

این مجموعه برنامه رادیویی توسط دو نفر در ایران به شکل کتاب منتشر شده است:

- انقلاب ایران به روایت رادیو بی‌بی‌سی، به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدی، تهران انتشارات طرح نو، ۱۳۷۲.
- تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، به کوشش عمادالدین باقی، قم، نشر تفکر، ۱۳۷۳.

وبلاگ دستنوشته‌ها فایل‌هایی که از پخش دوم این برنامه در اختیار داشت و مستقیماً از رادیو ضبط شده بود را از تاریخ دوازدهم خرداد ۱۳۸۷ تا ۲۲ بهمن ۱۳۸۷ منتشر کرد. از طرفی خبرگزاری فارس به همین مناسبت اقدام به انتشار متن پیاده شده این برنامه‌ها در وبسایت خود کرد. این خبرگزاری طبق ادبیات خاص خود، بدون ذکر منبع و با عنوان "یکی از رادیوهای بیگانه" در چند قسمت کل متن این برنامه‌ها را روی وبسایت خود قرار داد. این متن حاوی بی‌نوشت‌هایی بود که بعد از مقایسه آن با کتاب "تحریر شفاهی انقلاب اسلامی" مشخص شد این خبرگزاری در واقع کتاب عمادالدین باقی را بدون ذکر منبع در وبسایت خود منتشر کرده است. متنی که پیش رو دارید نسخه ویرایش شده‌ای است از آنچه خبرگزاری فارس منتشر کرده است. ویرایشی که روی این متن شده به طور دقیق شامل موارد زیر است:

- اصلاح غلط‌های تایپی، تغییر فونت، تغییر حروف "ی" عربی با "ی" فارسی و تبدیل اعداد انگلیسی به اعداد فارسی،
- حذف حاشیه‌های تحلیلی و جهت‌داری که توسط خبرگزاری فارس به متن اضافه شده بود،
- تغییر القابی چون امام، حضرت امام و امام خمینی به آیت‌الله خمینی،
- و تطبیق عناوین برنامه‌ها با عناوین فایل‌های صوتی که قبلاً روی دستنوشته‌ها منتشر شده بود.

^۱ نقدی بر کتاب: تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی به روایت رادیو بی‌بی‌سی، علیرضا ملایی توانی، پژوهشنامه متین، شماره دوم، ۱۳۷۸.

^۲ همان.

لازم به توضیح است که همه پاروقی‌هایی که توسط عمادالدین باقی به متن اصلی اضافه شده بود، از آنجا که خود، محتوی اطلاعاتی قابل توجه بودند و حتی گاهی به ذکر اشتباهات تاریخی که تهیه‌کنندگان برنامه مرتکب شده بودند می‌پرداختند، حفظ شدند. خواننده دقیق به روشنی درمیابد که لحن "باقی" که این پاروقی‌ها را نوشته هنوز حال و هوای یک انقلابی پرشور را دارد و با نظرات آن "باقی" که خود چند سال بعدتر طعم زندانی شدن در اوین را چشید بسیار متفاوت است.

فایل‌های صوتی این برنامه را می‌توانید در وبلاگ دستنوشته‌ها^۱ پیدا کنید.

وبلاگ دستنوشته‌ها

^۱ <http://www.dastneveshte-ha.blogspot.com/> یا <http://www.dastneveshte-ha.com>

قسمت اول

آغاز انقلاب مشروطیت

گوینده: انقلاب، نقطه آغاز ندارد، تحولی تند است در امتداد تاریخ. از این رو، ریشه‌های انقلاب ایران را باید در تحولات پیشین جست که شاید مهمتر از همه نهضت مشروطه باشد. ایران با نهضت مشروطه به جهان نو گام نهاد. و آرمانهای مشروطیت، یعنی: «آزادی، استقلال و حکومت قانون، پس از هفتاد سال، آرمانهای انقلاب بود.

آیت‌الله خمینی: «تاکنون مردم ایران تحت فشار شاه بودند و استقلال هم نداشته است مملکت ما. ما می‌خواهیم مملکت را بهش استقلال بدهیم و مردم را هم آزادی. و حکومت اسلامی هم یک جمهوری است مثل سایر جمهوری‌ها، قانونش قانون اسلامی است.....»

گوینده: آزادی و استقلال که آیت‌الله خمینی در حکومت اسلامی دست یافتنی می‌دید، محمدرضا شاه در قانون اساسی مشروطه وعده می‌داد.

شاه: «من حافظ سلطنت مشروطه_ که موهبتی است الهی، که از طرف ملت به پادشاه تقویض شده است _ هستم. و آنچه را که شما برای به دست آوردنش قربانی داده‌اید، تضمین می‌کنم... تضمین می‌کنم که حکومت ایران در آینده بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد، اختناق و فشار خواهد بود.»¹

گوینده: اینکه شاه در ماههای آخر سلطنتش از آرمانهای مشروطه یاری می‌جست، حاکی از خاطره زنده مشروطیت در ذهن مردم ایران بود. کریم سنجابی از کسانی است که خود سالها برای رسیدن به این آرمانها تلاش کرده است.

کریم سنجابی: «مردم ایران از بیش از صد سال، در واقع روشنفکر ایران و ایران مداران، خواهان استقلال ایران در یک مبارزه پی گیری علیه زور گویی خارجی هستند و آن از زمانی است که تزاریسیم روسیه از طرفی و امپریالیسم ساحل شبه قاره هند²، از طرفی دیگر شروع به مداخله در ایران کردند و دستگاه‌های حاکمه وقت را از سلطان گرفته تا عوامل وردست سلطان و ایادی منتفذ در شهرستانها همه کم و بیش تسلیم سیاست خارجی شده بودند. بنده حقیقتا عقیده‌ام این است که نهضت مشروطیت یک نهضت ضد استبدادی بود. درست است ضدشاه بود، ولی واقعا در بطن عمل یک نهضت ضد استعماری است؛ یعنی چون مردم می‌دیدند این عوامل سلطنتی و حکام و دوله و سلطنه‌ها همه تسلیم

¹ محمد رضا شاه هیچگاه به قانون اساسی مشروطه پایبند نبود. او مهمترین اصل قانون اساسی را که میرا بودن مقام سلطنت از هر نوع مسئولیت بود رعایت نمی‌کرد و به جای سلطنت حکومت می‌کرد. او در روزهای پایانی حکومتش در برابر موج انقلاب و در توبه نامه معروفش وعده داد که حافظ سلطنت مشروطه باشد اما دیگر دیر شده بود. البته محتمل است امروز دیگران با نقل این قول از شاه بخواهند او را دمکرات و طرفدار رژیم مشروطه معرفی کنند اما کارنامه ۳۷ سال حکومت او نشان م‌دهد که او همواره قانون اساسی را نقض کرد و مافوق آن عمل کرده است. فرزند جوان و خارج نشین او نیز اخیرا مدافع مشروطه شده است.

² منظور از امپریالیسم ساحل شبه قاره، امپریالیسم انگلستان است که احتمالا توسط رادیوی مزبور حذف شده است.

سیاست بیگانه شدند، می‌خواستند به وسیله دستگاه مشروطیت اینها را (رهبران مشروطیت را) رئیس بکنند و بالنتیجه با سیاست استعماری، با سیاست خارجی مبارزه کنند.»

گوینده: ایران در حالی از خواب سیصد ساله بر می‌خاست که ممالک اروپا نه تنها بر اثر تحولات فکری ترقی کرده بودند، بلکه بر کشورهای خواب‌آلوده سیطره یافته بودند. سیدمحمد علی جمال‌زاده از نسلی است که با آغاز بیداری ایران تولد یافت.

سید محمد علی جمال‌زاده: «ما عقب افتاده بودیم، مخصوصاً از حیث کتاب، از حیث اختراعات، از حیث کشفیات جدید، ما از ترقیات مادی، که امروزه اسم تمدن را ما بیشتر به او می‌دهیم، خیلی عقب مانده بودیم. در یک کتابی که یک نفر بلژیکی نوشته بود، تازه ترجمه شده در زمان قاجار، مولف این کتاب در آخر کتابش نوشته که «من در ایران همه جا رفتم. متوجه شدم ایران حکم دهی را دارد که کدخدای این ده اسمش پادشاه شده.»

گوینده: سیطره خارجی، استبداد و انحطاط تازگی نداشت. اما بحرانهای مالی و اقتصادی اسباب نارضایتی شدید مردم شده و زمینه نهضت مشروطه را فراهم آورد. به نظر دکتر هما ناطق، مورخ مشروطه، این بحرانها نتیجه چند عامل بود.

هما ناطق: «یکی تضعیف خود حکومت ایران بود به خاطر قرضهایی که آخر دوره ناصرالدین شاه، اینها از روسها و انگلیس‌ها گرفتند. و این قرضها در دوره مظفرالدین شاه دو برابر شد، هم به انگلستان و هم به روسیه؛ یعنی خزانه دولتی در واقع به ویژه به خاطر سفرهای مظفرالدین شاه با اروپا خالی شد. یکی (این یک عامل)، پس بنابراین، ضعف خود دولت بود و از نظر اقتصادی، بحران در بازار به وجود آمد؛ به ویژه از ۱۹۰۴ چون جنگ روس و ژاپن شروع شد، ارزاق که ما مهمترین ارزاقمان را از روسیه می‌آوردیم، به ویژه قند را. اینها (روسها) نتوانستند دیگر (ارزاق) به ایران بفرستند؛ یعنی ایران دچار بحران کمبود ارزاق شد. در همین سال که ۱۹۰۴ باشد «وبا» به ایران زد و همین جور به قفقاز، و در نتیجه، قرنطینه، روسها، درست کردند در مرزها. و در نتیجه داد و ستد با ایران به کلی قطع شد. یعنی این دو تا عامل نه تنها بازرگانان را به ورزشکستگی کشانند، بلکه نارضایی مردم را به وجود آوردند. برای خاطر اینکه قحطی در ایران به وجود آمد، یکی دیگر باز عبارت بود از امتیازات پی در پی که داده بودند، مثل بانک، مثل تنباکو، به اروپایی‌ها، برخی از اصناف ایران را به بیکاری کشیدند؛ مثلاً، «امتیاز بانک» صرافان را به کلی بیکار کرد. و ناخرسندی از این امتیازات هم در بعضی از این اصناف ایجاد شد.»

گوینده: همراه با این نارضاییها، مبانی فکری مشروطه تمیل یافت. آگاهی از مظاهر ترقی مغرب زمین و علل این ترقیات به گفته دکتر احسان نراقی، اعتقادات جامعه و هیئت حاکمه را سست کرده بود.

احسان نراقی: «چند عامل را به سرعت برایتان می‌شمارم: مسافرت‌های ایرانیان به خارج، بخصوص مسافرت‌های خود ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه. ناصرالدین شاه هر بار که از سفر خارج بر می‌گشت، یک سلسله اصلاحاتی را که می‌خواست شروع کند، که البته با طبیعت استبدادیش سازگار نبود، ولی اقدام می‌کرد، نمی‌توانست منکر این پیشرفت‌ها بشود، انقلابات در روسیه، انقلابات متعدد طی قرن نوزدهم، ایرانیان را متوجه کرده بود که آزادی خواهان روسیه چه می‌گویند و ضمناً چون از استبداد تزارها در رنج بودند، آن مردم هم از همین استبداد می‌نالیدند. اینها (مشروطه‌طلبان ایرانی) یک همدلی با آزادی خواهان روسیه پیدا کرده بودند. مسئله دیگر، مشروطیت در ژاپن بود و پیشرفت‌های آن که به وسیله روزنامه‌هایی مثل حبل‌المتین لککنه مرتباً به اطلاع ایرانیها می‌رسید. دیگر، مسئله همین مسافرت‌های

سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود به ایران که معروف است که می‌گویند ابوالحسن جلوه وقتی که از منزل حاج امین‌الضرب آمد بیرون و در دیدار اولش با سیدجمال گفت من الان کفن می‌پوشم و می‌روم بر علیه استبداد قیام می‌کنم؛ یعنی این جور آن قدرت عجیبی داشت در تهییج مردم. بعد مسئله انحصار، لغو انحصار تنباکو بود که در حقیقت یک انقلاب بوده، در شیراز و اصفهان و تهران؛ انقلاب شد، یعنی درگیری مردم بود به طور مسلحانه با دولت. دولت مرتب آنها را سرکوب می‌کرد و یعنی به تمام معنا یک حالت انقلابی بود. در دوران رژیم بعد مدارس جدید و روزنامه‌ها و شکست وس از ژاپن. یکی از نکات حساسی که نشان می‌دهد چقدر رهبران مشروطه با روشن‌بینی عمل کردند. شکست روس در جنگ ۱۹۰۵ بود از ژاپن، که اینها متوجه شدند که حالا که حریف ضعیف شده، حریفی که از استبداد قجر حمایت می‌کرد و حتی خیال داشت ایران را هم تسخیر بکند، به دنبال کاری که قبلاً کرده بود، قبل از جریان ترکمانچای، این به ایرانیها، این فر را در آنها (در رهبران مشروطه) ایجاد کرد که حالا موقع حرکت است.»

گوینده: علما و آزادی خواهان هم زمینه را برای این حرکت آماده می‌کردند. یکی از آنها سیدجمال‌الدین واعظ، پدر جمال‌زاده بود.

سیدمحمد علی جمال‌زاده: «در این گیر و دار، پادشاه ایران که پادشاه بی‌عرضه‌ای بود، اسمش مظفرالدین شاه بود، دید که کارش دارد خراب می‌شود. یک نفر آدم خیلی گردن کلفتی را به اسم عین‌الدوله، صدر اعظم ایران کرد. این عین‌الدوله برخلاف پادشاه بی‌نهایت مقتدر بود. عین‌الدوله خیلی کارهای زیاد کرد. از جمله کارهایی که کرد، یک حاکم برای تهران نامید که اسمش علاءالدوله بود، علاءالدوله هم از آن ظالم‌های غریب و عجیب بود. نماز که می‌خواند از دور چند نفر را می‌آوردند، با اشاره نشان می‌داد که سرشان را ببرید. این حاکم تهران شد و برای اینکه اقتدار خودش را و عین‌الدوله را و شاه ایران را نشان بدهد، شنید که در بازار یک سیدی هست که قند می‌فروشد، اسمش قندی بود، «سیدقندی». فرستاد این سید را با فراش آوردند به دارالحکومه. «وای ...، پدر سوخته... تو قند را گران می‌فروشی؟...» «اینها (فراشها) این سید را چوب زدند، چون زدن این سید اسباب شد بازاریها بازار را بستند و رفتند خانه آسید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی در محله سنگلج، که اینها دو نفر از علمای بزرگ ایران بودند. اینها را آوردند تو مسجد شاه. جمعیت آمدند پدر مرا هم از خانه کشیدند بیرون، بردند در همان مسجد.

مادر من وقتی همیشه پدر را می‌بردند یک جایی، من بچه یازده _ دوازده ساله (بودم)، می‌گفت: «برو ببین پدرت اگر خطری بهش رسید، زود بیا به من (بگو). من هم عقب پدرم رفته بودم مسجد. دو تا سیدین، سیدین که هر دو از پیشوایان مشروطیت شدند، آن بالا نشسته بودند. مسجد هم پر بود از جمعیت. یک منبر هم در وسط مسجد گذاشته بودند پدر من را گفتند برود وعظ بکند. امام جمعه که داماد مظفرالدین شاه بود آمد پایین منبر پدرم نشست. مردم خیلی، خیلی طرفدار پدر من شده بودند. پدر من رفت بالای منبر، همیشه ایه‌ای از قرآن می‌خواند، بعد تفسیر می‌کرد و با زبان مردم، با زبان عوامانه با مردم صحبت می‌کرد. از عدل پادشاه که در قرآن خیلی هست، در مذهب ما که م‌گوید «الملک یبقی مع‌الکفر و لایبقی مع‌الظلم»، یعنی مملکت با کفر و کافری بقا پیدا می‌کند، اما با ظلم و اذیت و آزار مردم بقا پیدا نمی‌کند. این را هم گفت و شروع کرد به اینکه بگوید اگر پادشاه بد باشد باید چه کار کرد. ضمناً از اینکه گفت پادشاه اگر ظالم باشد، که صدای امام جمعه بلند شد: «ای سید! چه می‌گویی؟ بیایید بگیرید، بکشید از منبر پایین...» به پادشاه اسلام بدگویی می‌کنی ...؟» مسجد به هم خورد، چراغهای مسجد خاموش شد، صدای چرخ به گوش مردم رسید، مردم خیال کردند دولت توپ فرستاده و مردم ترسیدند. و دو نفر هم جوان آمدند از آن اطراف، پدر مرا در بغل

گرفتند، به طوری که پدر من پاهایش بدون کفش ماند، و از مسجد بردند. این اولین حرکتی بود که از طرف ملت ایران بر ضد دولت شد.»

گوینده: این حرکت در ماههای بعد سرعت و شدت یافت. حرکتی که به گفته هما ناطق بیشتر متکی به انجمن‌های سری بود، تا اجتماعات عظیم مردمی.

هما ناطق: «مشروطیت بیشتر در انجمن‌ها شکل می‌گرفت، یعنی در نشست‌ها و در مشارکت مردم در بحثها. این روشنفکران هستند که مردم را به مشارکت در سرنوشت خودشان فرا می‌خوانند. این نکته خیلی مهمی در انقلاب مشروطیت بود، یعنی انقلاب مشروطیت یک انقلاب فکر شد بود.»

گوینده: و فکر و عمل انقلابی آن چنان که احسان نراقی می‌گوید، حاصل اتحاد سه نیروی روحانی، روشنفکر و بازاری بود.

احسان نراقی: «من برای اینکه بهتر مجسم کنم، تکمیل و در حقیقت امتزاج و اختلاف این افکار سنتی مذهبی با افکار خارجی، یک صحنه‌ای را یادآوری می‌کنم. آن صحنه عبارت از این است که ۵۶ نفر در ماه ربیع الاول سال ۱۳۲۲، یعنی دو سال قبل از بروز انقلاب و صدور فرمان مشروطیت، به طور مخفیانه‌ای در باغ «میرزا سلیمان خان میکده» اجتماع می‌کنند و با هم برای مبارزه بر علیه استبداد هم قسم می‌شوند. وقتی دور میز جمع می‌شوند سیدی از زیر عبایش یک پرچم ایران می‌آورد بیرون که روی آن پرچم نوشته بود «قانون و عدالت» و در کنار آن پرچم یک قرآن مجید می‌گذارد روی میز و دعوت می‌کند همه را به قسم خوردن. یک، یک می‌آیند با شور و جذبه و اشتیاق فراوان و حتی آن کسی که این مجلس را تعریف می‌کند می‌گوید اشک در چشمانشان بود. پرچم را به علامت وفاداری به ایران و قرآن را به عنوان کلام خداوند بلند می‌کنند و قسم یاد می‌کنند که برای به ثمر رساندن این نهضت دست از جان بشویند و اسرار این جمع و این مجمع را فاش نکنند به هیچ قیمتی. حالا من به شما چند تا اسم از این حضار می‌دهم؛ اولاً، آن سیدی که از زیر عبایش در آورد پرچم ایران را و قرآن مجید را، آن سید، سیدجمال‌الدین واعظ بود، یعنی پدر جمال‌زاده. در کنارش ملک المتکلمین اصفهانی بود. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی بود، ابوالحسن میرزای شیخ‌الرئیس بود و حاج شیخ مهدی کاشی. یعنی کسانی که به اسلام واقف بودند و با مبانی دین، اسلام را خوب می‌شناختند و فرهنگ اسلامی قوی داشتند. در کنار اینها کسانی مثل میرزا محمد حسین خان ذکاءالملک بود که کتابهای زیادی ترجمه کرده بود از فرانسه و انگلیسی، و میرزا ابراهیم خان، منشی سفارت فرانسه. می‌بینیم که اینها آگاهی داشتند به تحولات فکری در اروپا، به خصوص در فرانسه، می‌بینیم که اینها آگاهی داشتند به تحولات فکری در اروپا، به خصوص در فرانسه، میرزا حسن رشیدی بود که مظهر مبارزه جدید است. جلال‌الممالک ایرج، شاعر متجدد بود، آقا محمدحسین تاجر معروف به خیاط و سیدعبدالرحیم کاشانی از تجار خوشنام و بازاری‌های معروف بودند. این نشانه این است که این نیروهای مختلف، اینها راه تفاهم با هم را پیدا کرده بودند. ما بین متجددینی که از فرنگستان افکار می‌آوردند و کسانی که در ایران بودند و از مباحث دینی و اسلام حرف می‌زدند.»

گوینده: روحانیون که به دنبال واقعه چون خوردن سیدقندی در شاه عبدالعظیم بست نشسته بودند، پس از گرفتن وعده تاسیس عدالت‌خانه به تهران برگشته بودند. اما شاه و صدراعظم در وفای به عهد تعلل می‌ورزیدند و آزادی خواهان را در گوشه و کنار مملکت آزار می‌دادند.

سیدمحمدعلی جمالزاده: «من که جمالزاده هستم، یک شب با پسرهای ملک‌المتکلمین در تهران مرا بردند منزل خودشان، تابستان بود تو حیاط خوابیده بودیم. یک دفعه بیدار شدم دیدم اشخاصی از نظمیه می‌آیند توی حیاط برای اینکه ملک‌المتکلمین را بگیرند. ملک‌المتکلمین در خانه نبود. اینها با شمشیر توی آب حوض گردش (جستجو) کردند، بعد دو پسر ملک‌المتکلمین را گرفتند بردند به نظمیه. آمدند سر من، گفتند: تو اینجا چه کار می‌کنی؟ گفتم _ من به زبان اصفهانی گفتم _ من قوم و خویش اینها هستم، از اصفهان آمدم گفتند بگیر بتمرگ! فردا از آنجا رفته به مدرسه ادب، ناظم مدرسه مرا صدا کرد، گفت: آسیدمحمد علی! از آقا خبری داری؟ یعنی از پدرت. گفتم: نه! من دیشب آخه... گفت: زود برو به خانه بگو که (در زمان عین‌الدوله بود) تو شهر شلوغ شده، امدم دیدم شلوغ شده، یک سیدی را سربازهای سیلا خوری کشتند؛ یک سید مشروطه طلب را. نعشش را بردند توی مدرسه‌های قدیمی دارند می‌شویند که اسم این سید، حمید بود و اسم عین‌الدوله صدرالاعظم ایران مجید بود و از آن به بعد تصنیفی درست شد «از نو حسین کشته جور یزید شد/عبدالحمید کشته عبدالمجید شد...». من رفته به پدرم گفتم. پدرم فوراً لباس پوشید. گفتم تو این مسجد جمعه هم جمعیتی بود.

من و پدرم رفتیم به مسجد جمعه. همین آسید عبدالله بهبهانی واقعا مثل شیر روی یک ایوانی نشسته بود. دور تا دور ایوان را مشروطه‌طلبها (گرفته بودند). یک دفعه باز توی بازار، باز صدای گلوله شنیده شد. مردم فرار کردند، راه‌های له پشت بام را پیش گرفتند. من هم راه پشت بام را (گرفتم و) با اینها رفته پشت بام اما مردم بازارها را خوب می‌شناختند، رفتند روی پشت بامهای بازارهای مفقود شدند، من یک دفعه خودم را تقریباً تنها دیدم. گفتم خب می‌روم پیش پدرم، پدرم پایین است. آمدم پایین، دیدم مسجد خالی است. ولی یک نفر نشسته، ان، سیدعبدالله بود. سیدعبدالله بهبهانی مثل شیر ... همان جور واقعا، به عمرم فراموش نمی‌کنم...»

گوینده: و پس از این بود که واقعا بست نشستن در قم پیش آمد.

سیدمحمد علی جمالزاده: «آقایان سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی رفتند به قم. در قم بست نشستند. ولی آنها بی‌نهایت در تهران اهمیت داشتند. همان وقتی بود که آن فرد بازاری رفت به سفارت انگلیس و بست نشستند و مردم هجوم آوردند و طرفدار آزادی شدند. بالاخره مجبور شد مظفردالدین شاه که ایران را فرمان مشروطیت بدهد و ایران مشروطه شد.»

قسمت دوم

تحولات بعد از امضای فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس، استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس

گوینده: «مظفرالدین شاه» مریض احوال، سرانجام در سال ۱۳۲۴ هجری قمری برابر با ۱۲۸۵ شمسی فرمان مشروطیت را امضا کرد و چند ماه بعد در گذشت. همان عوامل داخلی و خارجی که آغازگر مشروطه شده بودند. به زودی متلاشی گردیده و اکنون به صورت سدی در می‌آمد، در برابر آن. «محمد علی میرزا»، ولیعهد جسور که برای «سلطنت بر نظامی استبدادی» بار آمده بود، و با مشروطه همدلی نداشت، شاه شد. در یکی از همان روزها «سیدجمال الدین واعظ» با پسرش سیدمحمد علی جمال زاده به دیدن شاه رفتند:

جمال زاده: «وقتی که محمدعلی شاه پادشاه شد فرستاد پیش در من که تو فرموش کردی که: «دو دفعه امدی به تبریز من ولیعهد بودم. من به تو محبت کردم، ولی حالا که شاه شدم، و حالا که تو هم واعظ مشهور مشروطیت شده‌ای، هنوز به ملاقات من نیامده‌ای...» یک شب بیا به نیاوران شام با هم بخوریم. با همدیگر صحبت بکنیم.»

البته پدر من می‌ترسید برود به نیاوران. با دوستانش _ مشروطه طلبهای بزرگ _ مشورت کرد. آنها گفتند که قبول بکن مهمانی را، اما این پسر را هم با خودت ببر. انوقت من سیزده، چهارده ساله بودم. فکر می‌کردند که جرات نمی‌کند که پسر سید _ من هم عمامه سرم بود _ مرا بکشد. ما رفتیم به نیاوران وارد شدیم. مرا نشانندند تو یک اتاقی برایم شیرینی آوردند، چای آوردند. پدرم را بردند پیش محمدعلی شاه. پس از چندی آمدند که اعلیحضرت خبردار شده، مرا هم برداشتند بردند تو آن تالاری که پدرم با محمدعلی شاه بود. محمدعلی شاه آمد به طرف من، من تعظیم کردم. بعد به من گفت: «اسمت چیه؟»

گفتم: «محمد علی...»

گفت: «سیدمحمدعلی مدرسه می‌روی؟»

گفتم: «بله.»

گفت که: «فرانسه هم یاد می‌گیری.»

گفتم: «تازه شروع کردم.»

گفت: «"qui livre lis tu?"» که به فرانسه من فهمیدم یعنی چه کتاب می‌خوانی؟ ولی قبل از اینکه من جواب بدهم، مرا ول کرد و رفت پیش پدرم. پدرم هم به من اشاره کرد. که برو همان جا بنشین تا من بیایم.... من رفتم. خیال می‌کردم بعد به ما شام خواهند داد و بنا بود شب آنجا بمانیم، ولی پدرم به حال بر افروخته آمد که نه، باید برگردیم به تهران. معلوم شد حرفشان با همدیگر نگرفته بود. محمدعلی شاه بدزبانی کرده بود. سوار همان کالسکه سلطنتی شدیم که بر گردیم. تو آن تاریکی، به تهران. این کالسکه برگشت (واژگون شد). لابد به امر محمدعلی شاه. من افتادم دور. پدرم پایش رفت زیر چرخ کالسکه، تا آخر عمر پایش شکسته بود.»

گوینده: بدزبانی محمدعلی شاه با سیدجمال‌الدین واعظ، تنها گوشه‌ای از مخالفت شاه با مشروطه خواهان بود. محمدعلی شاه، حتی نمایندگان مجلس را به مراسم تاجگذاری خود دعوت نکرد. اما مجلسیان وادارش کردند تا به قانون

اساسی سوگند وفاداری یاد کند. با تصویب قانون اساسی و متمم آن، کار اولین مجلس شورای ملی ایران آغاز شده بود. به گفته دکتر هما ناطق این مجلس نماینده همه افکار بود:

هما ناطق: «مجلس اول یکی از آزادترین و یکی از مترقی‌ترین مجلس‌هایی بود که ما در سیر تاریخ ایران داشتیم، و مهم بود. برای این افکار مختلف کنار همدیگر نشستند و اقشار مختلف، یعنی روحانی در کنار عنصر چپ، عنصر چپ در کنار عنصر مشروطه خواه، عنصر مشروطه خواه در کنار حتی عنصر استبداد طلب، کنار همدیگر نشستند. و وقتی ما صورت مذاکرات مجلس را می‌خوانیم می‌بینیم که در هر حال هر کسی عقیده خودش را و هدف خودش را به آن جوری که فکر می‌کرد در میان می‌گذاشت.»

گوینده: در یک چنین جوی تعریف آزادی و عدالت از اهم مباحث مجلس بود. روشنفکران و متجددین که از دموکراسی‌های اروپایی الهام می‌گرفتند، بیشتر بر آزادی تکیه می‌کردند. و روحانیون و سنت‌گرایان بر عدالت. اما به گفته احسان نراقی در خود مجلس، عدالت بیشتر هوادار داشت:

احسان نراقی: در آنجا، به خاطر آن سابقه دینی و اجتماعی ایران، جریان عدالت و قانون مهم بود، نه آزادی، و «آزادی فردی» به معنایی ه در فرنگستون (فرنگستان = اروپای آن روز) مصطلح است. به این جهت آن جریان همچنان پیش می‌رفت، و آن بود که مهم بود. آن بود که فائق بود بر تمام افکار. مجلس هم، خب طبیعتاً متوجه همین مبانی بود. محدود کردن حکام، متنفذین، جلوگیری از آن امتیازات بیش از حدی که داشتند. اینها بود که مجلس را در درجه اول به حرکت واداشتند، (عدالت و قانون) بیش از مفهوم آزادی که در مغرب زمین بود مطرح بود.»

گوینده: مهمترین نشانه اختلاف‌نظر، شاید همین بود که چه نامی باید بر نهضت گذاشت. متشرعین خواهان «مشروع» بودند، و متجددین خواهان «مشروطه».

سید محمد علی جمال‌زاده: «وقتی که ایران مشروطه شد، نمی‌دانستند چه اسمی به این مشروطه بدهند. بعدها در ایران آخوندها گفتند که کلمه «مشروع» بگذارید. بعضی‌ها گفتند نه، نه و اینها. و خیلی طول کشید، گفتند که می‌گذاریم مشروطه مشروع. اما در مجلس اول از جمله بقال‌ها یک نفر بقال را وکیل خودشان کرده بودند به مجلس فرستاده بودند. این بقال در مجلس بلند می‌شود می‌گوید: «ای بابا...، ما اسم این انقلاب‌مان را گذاشتیم مشروطه. بگذاریم همان مشروطه. چه لزومی دارد که مشروع بهش بچسبانیم. اکثریت با این فرد همراه می‌شوند و مشروطه باقی ماند بدون مشروع.»

گوینده: مثل خود قانون اساسی و مشروع، «آداب مجلس داری» و «آیین مجلس نشینی» هم برای نمایندگان تازگی داشت. و به گفت محمدعلی جمال‌زاده با عادات روز سازگار نشده بود:

جمال‌زاده: «من خودم یادم می‌آید که پدرم مرا می‌فرستاد برو ببین مجلس چطور کار می‌کند؟ ... من می‌رفتم می‌دیدم در یک تالار خیلی بزرگی و کلا روی زمین نشسته بودند و صحبت می‌کردند. پدرم توی احادیث خوانده بود که امام حسین روز عاشورا وقتی خواست با همراهان خودش صحبت بدارد «فقام و قال» یعنی برپا خاست و صحبت داشت.

همین این را یک مقاله کرد و در روزنامه «صور اسرافیل» چاپ شد. و از آن به بعد کم کم در مجلس صندلی گذاشتند و وکلا روی صندلی نشستند.»

گوینده: تنها ایستادن یا نشستن بر صندلی تازه نبود، مطبوعات آزاد، تشکیل احزاب، توجه به قانون و میل به اصلاح و تحول، روحیه پرشوری در مردم پدید آورده بود. اما محمدعلی شاه، «مجلس مطیع» می‌خواست. مخصوصاً که در فکر گرفتن قرضه خارجی بود و مجلس مخالفت می‌ورزید. همان سال دولت‌های روس و انگلیس قراردادی بستند و شمال ایران را منطقه نفوذ روس، جنوب را منطقه نفوذ انگلیس و مرکز را بی‌طرف اعلام کردند. این قرارداد و نیز اختلاف داخلی به گفته احسان نراقی، مشروطه خواهان را تضعیف کرد:

نراقی: «اول از همه، اتحاد و اتفاق روس و انگلیس در ۱۹۰۷ (بود که) بلافاصله با هم توافق کردند و روسها توانستند آن ضعف و فتوری که از طرف جنگ پیدا شده بود با نزدیکی با انگلیس جبران کنند، و دو مرتبه به کمک مرتجعین و دربار قاجاریه افتادند به جان مردم. دو مرتبه جلوگیری کردند از پیشبرد هدفهای مشروطه خواهان و خوب در داخله نیروهای اعتدالی و ارتجاعی و نمی‌دانم راست و چپ و اینها، تفرقه انداخت. شاید یکی از عواملی که کمک کرد به خارجی‌ها، برای سرکوب کردن مشروطه خواهان، همین اختلافات داخلی بود که به این صورت در میان مشروطه خواهان و آزادی خواهان و مجلسیان بروز کرد.»

گوینده: محمدعلی شاه برای اینکه با دولتی مقتدر رویاروی مجلس بایستد، علی اصغر خان اتابک، صدراعظم مستبد (صدراعظم پدران خود را) دوباره به کار گمارد. مجلسیان با اتابک بنای مخالفت گذاردند. اتابک به دست طرفداران مشروطه به قتل رسید و چند ماه بعد به خود محمدعلی شاه سوء قصد شد.

احسان نراقی: «همان بمب به کالسکه محمدعلی شاه، یک عمل تندی بود که تهدید کرد ارتجاع را، حاد کرد ارتجاع را. همان بمبی که انداختند به کالسکه محمدعلی شاه منجر شد به حمله به مجلس و رفتن محمدعلی شاه به باغ شاه.»
گوینده: به دستور محمدعلی شاه، فرمانده قزاقان روس، مجلس را به توپ بست و جمعی از آزادی خواهان کشته شدند و مجلس اول تعطیل شد.

محمدعلی جمال‌زاده: «اسم آن موقع را ما گذاشتیم «استبداد صغیر» ولی مردم ایران به غیرت آمدند، آذربایجانیها، بختیاریها، قشونی از گیلان آمد، قشونی از بختیاریها آمدند، محمدعلی شاه شکست خورد. از سلطنت مخلوع شد، رفت در سفارت روس بست نشست و از سفارت روس رفت روسیه و دیگر به ایران برگشت. یک قشونی فرستاد به ایران، با یکی از صاحب منصب‌های خودش. آن قشون را ایرانیها شکست دادند، و محمدعلی شاه هم در خارج از ایران مرد.»

گوینده: با شکست محمدعلی شاه، مشروطه خواهان به تصفیه حساب با طرفداران استبداد پرداختند. شاید مهمترین قربانی، شیخ فضل الله نوری بود. شیخ چون نیات مشروطه خواهان را خلاف شرع می‌دید، به جرگه مستبدان پیوسته بود. اعدام شیخ فضل الله نه تنها به جنگ میان مشروطه خواهان و استبدادطلبان پایان نداد که خود آغاز شگرفی عمیق تر میان دو نیروی تجدد و مذهب شد. به گفته هما ناطق شکست محمدعلی شاه نیز به دشواری‌های مشروطه خواهان پایان نبخشید:

هما ناطق: «پایان کار شیخ فضل‌الله به «جنگ مشروطه و مشروعه» پایان نداد. فرزند جوان محمدعلی شاه احمدمیرزا، و نایب السلطنه‌ها، ناتوان‌تر از آن بودند که پاسدار مشروطه بشوند، و مجلس هم ضعیف‌تر از آن بود که با مداخلات روس و انگلیس بتواند مقابله بکند. ولی با این حال، دولت ایران تصمیم گرفت برای اینکه پای روس و انگلیس را اندکی از ایران بیرون بکشد به آمریکا رجوع بکند، یعنی به کشور سوم، و به یک کشور بی‌طرف‌تر. و به این ترتیب بود که شوستر را به ایران آوردند برای تنظیم امور اداری ایران. و این هیئت صادقانه در ایران کار کردند. و این اول با مخالفت و دشمنی روسها روبرو شد که اولتیماتوم به ایران دادند و خواستار اخراج شوستر از ایران شدند.»

گوینده: دولت ایران اولتیماتوم روسیه را پذیرفت و مورگان شوستر که ماندنش در ایران برای مردم، مظهر استقلال شده بود، از کشور اخراج شد. پس از هفت سال شور انقلابی، بار دیگر مجلس شورای اسلامی ملی ایران تعطیل و کشور به انقیاد کامل روس و انگلیس درآمد، و این مظهر شکست مشروطه شد.

هما ناطق: «شکست مشروطیت، چند علت داشت. روشنفکران ایران خواستند که مدنیت غربی را در ایران پیاده کنند و دموکراسی غربی را در ایران پیاده بکنند، بدون اینکه شناختی از ماهیت و سرشت این دموکراسی داشته باشند. به نظر من بزرگترین شکست مشروطیت این بود. یعنی مسیری که در اروپا طی شده بود تا این دموکراسی مستقر بشود، از قرن هیجده به بعد، این را اصلاً اینها نه تنها بهش وارد نبودند، بلکه نادیده گرفتند. به طوری که گزارشگرهای فرانسوی و انگلیسی می‌خندیدند که مثلاً فرض کنید افرادی مثلاً شیخ سلیم یا نظیر آن در آذربایجان خودشان را «میرابو» اسم می‌گذاشتند. دومین علت شکست مشروطیت عبارت بود از اینکه حتی مشروطه‌خواهان در ولایات مختلف خواسته‌های همسان نداشتند. یعنی خواسته‌های مردم آذربایجان درست مغایر خواسته‌های تهران بود، یا خواسته‌هایی که در اصفهان بود، یا همین طور در یزد یا در خراسان، شعارها و خواسته‌ها، اینها با همدیگر همدلی نداشتند. این دومین عامل شکست مشروطیت دخالت روس و انگلیس بود. پیمان ۱۹۰۷ دولت انگلیس و روس بود که به روسها اجازه اشغال شمال را می‌داد و به انگلیسی‌ها اجازه دخالت در جنوب و روسها که در همان ۱۹۰۶ مجلس خودشان را بسته بودند، بنابراین مخالفت هر نوع حکومت قانونی در ایران بودند، و از استبداد دفاع می‌کردند، سرسختانه. چهارمین علت، «جنگ مشروطه و مشروطه» بود، یعنی استبداد و آزادی خواهان بود که دولت‌های خارجی توانستند از استبداد حداکثر استفاده را بکنند، به ویژه در آذربایجان وقتی که قشون روس به آذربایجان حمله می‌کند، قوای سرکوبش را خود استبدادبان ایران تشکیل می‌داد.»

گوینده: مشروطه شکست خورد اما آن‌گونه که دکتر سیف‌پور فاطمی، مورخ و نماینده پیشین مجلس، نقل می‌کند نتایج عینی هم به بار آورد.

فاطمی: «بهترین جواب راجع به این موضوع را مرحوم مدرس به پادشاه عثمانی در قسطنطنیه، استانبول کنونی، داد. وقتی که از او سؤال می‌کند سلطان محمد که: «فرق حکومت مشروطه امروز شما با قبل از مشروطه چه چیز است؟» مدرس در جواب می‌گوید که «قبل از حکومت مشروطه، یک نفر به نام پادشاه قدرتی داشت که بر جان و مال مردم مسلط بود و هر چه می‌خواست انجام بدهد، بعد از مشروطه در دو - سه دوره مجلسی که ما داشتیم، مجلسی که نماینده مردم بود توانست که جلوی قدرت افراد را بگیرد و در مرحله دوم مدرس گفت که: «ما در ظرف این سیزده سال - یا مدت مشروطه - توانستیم رجالی تربیت بکنیم که این رجال برای ما بزرگترین ذخیره مملکت هستند و با تمام مشکلاتی

که داشتیم و گرفتار جنگ بین‌المللی بودیم و اشغال شدیم از طرف انگلیسها و روسها مع‌الوصف یک وجب از خاک کشور را از دست ندادیم.»

گوینده: و گذشته از نتایج عینی به گفته احسان نراقی خاطره آزادی و تجربه مبارزاتی مشروطه فراموش نشدنی بود:

نراقی: «در کشور ایران بالاخره برای اولین بار قانون یک معنای دیگر گرفت. برای اینکه واقعاً با حکومت سلاطین فرق داشت. شما وقتی که می‌خوانید زندگی سلاطین را و قدرت‌های سلاطین را که اصلاً تا قبل از مشروطه قانون در کشور ما مفهومی نداشته. همین توجه به قانونف توجه به اینکه حکومت و قدرت محدود باید باشد، مشروطه باید باشد، نامحدود نیست و اینکه افرادی، حقوقی دارند، این یقیناً چندین نسل را بالاخره تحت تأثیر قرار داد، منتهی چون همیشه تلخ بوده یعنی چیزی از آن حادث نشده، نتیجه‌ای به دست نیاورده، آن جور که باید، برای مردم یک امر محکم مسلمی نیست ولی خاطره‌اش باقی است که کوشش برای استقرار قانون، کوشش برای جلوگیری از تجاوز به حقوق مردم، این خیلی مهم است. حالا نشده به هدف نرسیدند مردم آزادیخواه؛ ولی این تلاش و این هیجان و این جریان فکری به نظر بنده یکی از خاطره‌های بسیار شیرین و شور انگیز تاریخ معاصر ایران است.»

قسمت سوم

جنگ جهانی اول و اشغال ایران - کودتای اسفند ۱۲۹۹

گوینده: در آغاز سلطنت احمدشاه، جهان در آستانه جنگ جهانی اول بود. ایران شاهد انحطاط قاجاریه، هرج و مرج اجتماعی و رکود اقتصادی بود بنیاد استبداد تکان خورده بود، ولی مشروطه به سامان نرسیده بود. و به گفته مهندس مهدی بازرگان ایران از نظر فکری و فرهنگی در یک برزخ به سر می‌برد:

بازرگان: «از ابتدای قاجاریه تا زمان حالا می‌شود گفت بدترین دوران ایران، دوران احمدشاه بوده؛ از نظر اقتصادی، از نظر فرهنگی، مخصوصاً از نظر امنیت. به همان نسبت وضع مذهب مردم هم حالت توقف را داشت. و علت کلی مسئله هم این است که دیگر یک دوران کاملاً بی‌تکلیفی و بحرانی بوده، مثل واگنی که از خط می‌آید بیرون، مادامی که روی خط جدید نینداخته‌اند، البته، نه حرکتی می‌کند نه کاری می‌تواند انجام بدهد، زمان ناصرالدین‌شاه و قبل از ناصرالدین‌شاه، خوب، مملکت ما یک شویه‌ای برای خودش داشت، استبداد بود و یک نوع قدرت استبدادی. و روی آن هوا و روی آن قدرت به یک نحوی هر چیزی پیش می‌رفت. بعد از انقلاب مشروطیت و مشروطه شدن، آن قدرت و آن مرکزیت و آن روش آنها رفت از بین، و روش جدید، روشی بود که هنوز جانپفاده بود. خوب یکی از مبلغین آزادی یا مشروطیت و کسانی که در آن انقلاب سهم داشتند علما بودند علما روی هر حسابی که کار نداریم پایشان را گذاشتند کنار. آنها دیگر دخالت نداشتند. آن سیاستمدارانی هم که خوب باعث مشروطیت، چون قانون اساسی نوشته بودند آنها هم یا کنار رفتند یا سرگرم بازی‌های سیاسی و آن مشکلات یا اعمال قدرت شدند. در واقع مشروطیت یادموکراسی ایران و اصلاً حکومت ایران، مثل یک عده ای یتیم بود یا خانه ای بی صاحب یا بچه‌ای بی بابا و ننه که خودشان هم نمی‌دانند چه کنند تو خط نیفتاده بود. خصوصاً که نفوذ افکار غربی و علوم هم خوب، مسائل و مشکلاتی و سوالاتی در برابر ایمان و اعتقادات مردم به وجود آورده بود که این را روحانیت آن زمان نمی‌توانست جواب بدهد. چون مجهز نبود. بنابراین در بین طبقات درس خوانده ایمان و اعتقادات مذهبی و علائق و شور و اینها خیلی کم شده بود. در حالی که بین طبقات عوام در دهات و روستاها و یا اشخاص بی سواد و کاسب به همان حال زمان گذشته مانده بود ولی از حال و شور و روح و اینها افتاده بود.

گوینده: هنگامی که جنگ جهانی اول رخ داد ایران صحنه تاخت و تاز نیروهای کشورهای متحارب شد. روس و انگلیس از یک طرف و عثمانی و آلمان از طرف دیگر ایران را اشغال کردند و در پایان جنگ به گفته دکتر فریدون کشاورز ایران کشوری بود ویران:

فریدون کشاورز: در آخر سلطنت قاجاریه (احمدشاه) کشور ایران یک کشور عقب مانده فئودالی خان خانی بود. حکومت مرکزی قوی در ایران وجود نداشت. در ایالات مختلف اشخاص مختلف، خانها، مالکین بزرگ، فئودالها، تفنگچی داشتند و ایالت را آنها اداره می‌کردند. مثلاً در آذربایجان به نام سمیتقو هر کاری که دلش می‌خواست می‌کرد. خانواده‌های دیگر بودند که در زنجان مثلاً دوالفقاریها تفنگچی داشتند و هر کاری که دلشان می‌خواست، می‌توانستند بکنند در کردستان همین طور در خوزستان خزل و خانواده او فعال ما یشاء بودند. در جنوب ایل قشقایی و ایل بختیاری قسمتی از ایران را سرانشان و خان‌هایشان اداره می‌کردند و قوام شیرازی در جنوب ایران قدرت بسیار زیادی داشت. در ایران پلیس جنوب درست شده بود که پلیس جنوب اصلاً در دست صاحب منصب‌های انگلیسها بود. در خراسان امیر

شوکت الملک قائینی پدر علم، خودش فتنگچی داشت و هر کاری دلش می‌خواست می‌کرد. حکومت مرکزی وجود نداشت و چون حکومت مرکزی وجود نداشت، امنیت وجود نداشت. مثلا یک روز یک گوشه ایران یک کسی به نام نایب حسین کاشی یک مقدار تفنگچی داشت اطراف کاشان و نزدیک‌های تهران را غارت می‌کرد. قافله که رد می‌شد می‌زد، چپاول و غارت می‌کرد. قافله را هرچی داشت برمی‌داشت برای خودش. به این ترتیب ایران حکومت مرکزی نداشت. حتی من به یاد دارم که آن موقع تمبرهایی وجود داشت و عکس احمدشاه رویش بود و زیرش نوشته بود «ممالک محروسه ایران» یعنی ایران یک مملکت نبود ممالک بود و در آن زمان یک عده از میهن پرستان ایران مثل کلنل محمدتقی خان، مثل میرزا کوچک خان جنگلی سردار جنگل، خیابانی در آذربایجان قیام کردند برای اینکه حکومت مقتدر ملی ایران به وجود بیاورند.

گوینده: کشف منابع زیرزمینی بر اهمیت سوق الجیشی ایران در نزد بیگانگان افزود. ناامنی و دست درازی‌های خارجیان به منابع ایران و فقر ناشی از جنگ به گفته دکتر کریم سنجابی وضع اقتصادی را به کلی درهم ریخته بود.

کریم سنجابی: این وضع، اقتصاد ایران را به فلاکت انداخته بود و یک وضع نیمه جانی برای مملکت وجود داشت و سیاست‌های خارجی هم، هم روسها از شمال و هم انگلیسها از طرف دیگر کوشش می‌کردند اگر فرضا در ایران یک عواملی باشد برای پیشرفت یک قسمت از اقتصاد ایران، برای صنایع ایران برای ایجاد یک صنعت یا برای کشیدن یک راهی یا برای استخراج یک معدنی کوشش می‌کردند یا جلوگیری می‌کردند یا اگر منبع درآمدی بود سعی می‌کردند با وسایلی در اختیار بگیرند. به این ترتیب فساد حکومت جهل مردم، ایلخانی گری و اینها سبب شده بود که عوامل اقتصادی ایران هم یا در دست بیگانگان باشد یا رو به هرج و مرج و تباهی برود در واقع.»

گوینده: روسیه یکی از قوای اشغالگر در پایان جنگ اول بین المللی شوروی سربرآورد. این کشور آرمان گرای نوپا که خود را رهایی بخش خلقها می‌شمرد به معاهدات دوران تزاری پایان داد. اما نیروی خارجی دیگر یعنی انگلستان برای پیشگیری از نفوذ نیروی انقلابی شوروی قرارداد ۱۹۱۹ میلادی را با وثوق الدوله به امضا رسانید. ملیون که این قرارداد را انعقاد کامل ایران می‌دانستند با آن به مبارزه برخاستند. به گفته دکتر سیف پور فاطمی قرارداد ۱۹۱۹ چهار قسمت اصلی داشت:

سیف پور فاطمی^۱: در قسمت اولش انگلیسها حاضر شدند که چهار میلیون پوند به ایران قرض بدهند. در قسمت دوم انگلیسها پیشنهاد کردند که یک قشون متحدالشکل در ایران برای جلوگیری از بلشویکها و برای انتظام داخلی کشور به وجود بیاید. در قسمت سوم این بود که مالیه ایران و قشون ایران تحت نظر یک عده مستشار انگلیسی اداره بشود و قسمت چهارم آن مربوط به این بود که ایران در کارهایی که انجام می‌دهد، چه در قرضه داخلی و چه در کارهای

^۱ سیف پور فاطمی برادر دکتر حسین فاطمی و رادیوی سازنده این برنامه هیچ سخنی از مبارزات روحانیت و خصوصا شهید مدرس با قرارداد ۱۹۱۹ به میان نمی‌آورد. پس از جنگ بین المللی اول و اشغال ایران که مجلس شورا تعطیل شد و ملیون از جمله مرحوم مدرس کمیته دفاع ملی را تشکیل دادند و به قم و از آنجا به عثمانی مهاجرت کرده و دولت در تبعید را تشکیل دادند و پس از دو سال به تهران بازگشتند. در غیاب و تعطیل مجلس شورای ملی وثوق الدوله به جای صمصام السلطنه به نخست وزیری رسید و قرارداد استعماری ۱۹۱۹ را با نماینده دولت انگلیس منعقد کرد که با مخالفت عموم ملیون ایران و در رأس آنها مدرس مواجه شد به طوری که «کاکس» نماینده انگلیس به لرد کرزن وزیر مختار گزارش می‌دهد: انتشار قرارداد در تهران بهتر از آنچه انتظار می‌رفت از آب درآمد ولی مشاهده می‌شود که افرادی با نفوذ مخالف آن هستند و شدیدترین آنها به سرگردگی مدرس و امام جمعه خوبی می‌باشد. ضمنا قیام دمورات‌های آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی نیز نقش موثری در لغو قرارداد داشت.

خارجی، بدون مشورت با انگلیسها کاری انجام ندهد. این نمونه یکی از مهمترین نقطه تاریخ ایران هست که با وجود اینکه مملکت ایران اشغال شده بود، با وجود اینکه انگلیسها در تمام ایران هنوز سرباز داشتند یک عده از میلیون مانند مصدق و محتشم السلطنه، ممتاز الدوله و دیگر بر ضد این قرارداد قیام کردند. خود احمدشاه هم که پادشاه مملکت بود کمک کرد و قرارداد را از بین بردند و کوشش انگلیس را در اینکه با ایران هم، همان معامله‌ای [را] که با عراق کردند انجام بدهد، در اینجا تمام کوششان از بین رفت. در نتیجه به دست خود ایرانیها، یعنی به دست ضیاءالدین و رضاخان که آن موقع در قزاق خانه بود یک حکومت دیکتاتوری برقرار کردند»^۱.

گوینده: کودتای سوم اسفندماه ۱۲۹۹ روی داد. و به این ترتیب دوران نوینی در تاریخ ایران آغاز شد. گرچه رهبر سیاسی کودتا، سیاضیاء الدین طباطبایی بود که رئیس الوزرا شد. اما قدرت اصلی در دست وزیر جنگ، یعنی رضاخان سردار سپه بود. ارتشبد فریدون جم که بعدها پدرش محمودجم نخست وزیر رضاشاه شد، می‌گوید:

فریدون جم: مراجع تقلید هم مثل مرحوم حائری و آسیدابوالحسن و شاید هم دیگران فی الجمله روی موافقی نشان دادند و روی موافقتشان هم از او قول‌هایی گرفته بودند که او طرفدار مذهب اثنی عشری بشود فلان بشود. جلوی بهاییها را مثلاً بگیرد، جلوی بلشویکی و کمونیستی را بگیرد. آنها هم تا یک حدودی تأیید کرده بودند. ولی بعد از جهات عدیده‌ای ورق برگشت.

گوینده: پایه قدرت استبدادی سردار سپه، ارتشی بود که به گفته ارتشبد جم خود او آن را تجهیز کرده بود:

فریدون جم: آن موقع که ایشان آمدند سرکار، ارتش ایران که ارتشی وجود نداشت یک پلیس بود در جنوب، دیویزیون قزاق بود، که زیر نظر روسها بود. ژاندارمری بود که نظام اتریشی و نمی‌دانم نظام این بودند پلیسی بود که زیر نظر سوئدیها و از این حرفها و نه اسلحه متشکله‌ای وجود داشت نه سازمان متشکلی وجود داشت نه دکترین. اعلیحضرت وقتی آمدند با همین مسائلی که موجود بود، آمدند اینها را ادغام کردند با همدیگر، اسمش را گذاشتند قشون ایران. فشون درست کردند و سازمان شروع کردند درست کردن. سازمان هم مدل که گرفتند از فرانسویها گرفتند. مثلاً نیوی زمینی بود، نیروی دریایی که تقریباً وجود نداشت و نیروی هوایی هم که چیزی نبود بعداً شروع کردند چند تا طیاره از انگلیسها خریدند که طیاره ناس و از این حرفها. در زمان رضاشاه، هدف ارتش فقط برقراری امنیت داخلی بود. ارتش ایران تشکیل شده بود، فقط امنیت داخلی را هیچ برای جنگ خارجی نبود. آموزشش، تجهیزانش، همه چیز بر اساس حفظ امنیت داخلی بود. این مأموریت [را] هم به نحو احسن انجام داد»^۲.

گوینده: وحدت و استقرار قدرت ارتش، به گفته دکتر فریدون کشاورز به استقرار حکومت مرکزی در تهران هم کمک کرد:

^۱ کوشش انگلیسها از بین نرفت بلکه آنچه اتفاق افتاد بهتر از قرارداد ۱۹۱۹ شد زیرا با کودتای ۱۲۹۹ سلطه انگلیس کامل شد بدون اینکه دیگر نیازی به قرارداد ۱۹۱۹ و ریسک عکس العمل‌های آن باشد.

^۲ در واقع مأموریت اصلی ارتش حفظ سلطه نو استعماری انگلیس بر ایران بود. البته ارتش امنیت را هم ایجاد کرد و یکی از دلایل محبوبیت پیدا کردن رضاخان در ابتدای کار از بین بردن راهزنی و ناامنی بود ولی هدف اصلی این نبود و ایجاد امنیت هم برای مردم نبود بلکه ایجاد امنیت برای رژیم و به منظور حفظ سلطه انگلیس بود به همین دلیل هم بود که امنیت اجتماعی به قیمت از میان بردن امنیت سیاسی و قلع و قمع آزادیخواهان و مخالفین انگلیس تأمین شد.

فریدون کشاورز: «کار عمده‌ای که رضاشاه انجام داد این بود که یک «حکومت مرکزی سرتاسری ایران» به وجود آورد که نتیجه این حکومت، یکی ایجاد امنیت در سراسر ایران بود، یک ایجاد بازار سرتاسر ایران بود که از لحاظ ترقی صنایع در ایران، بسیار مهم است و در حقیقت کارهای دیگری هم کرد که به نظر من کارهای مبتی بوده و هر مرد سیاسی واقع بین باید در قضاوت خودش اگر کسانی کارهای مثبت کردند کارهای مثبتشان را ذکر بکند و کارهای منفی شان را هم ذکر بکند».

گوینده: سردار سپه، جز امنیت هواهای دیگری هم در سر داشت و به گفته سیف پور فاطمی، قدرت طلبی او رجال سیاسی ایران را نگران کرده بود:

فاطمی: مدرس در تمام نطق‌هایش این عقیده را داشت. می گفت که: سردار سپه مرد مفیدی است، ولی در وزارت جنگ. معتقد بود که قدرت را، نباید تمام قدرت را در دست یک نفر داد. بعد هم دکتر مصدق این فکر را به مردم ایران ارائه داد که: قدرت را به هر که بدهی فاسد خواهد شد و از آن فساد مملکت از بین می رود. مصدق می گفت که: سردار سپه مرد مفیدی است. باید نگاه داشت او را، در وزارت جنگ، ولی در وزارت جنگ هم نباید قدرت زیاد به او داد. باید قلاده به گردنش انداخت».

گوینده: احمدشاه، اسما هنوز شاه مملکت بود و شخص اول مملکت. اما به گفته احسان نراقی سردار سپه که عملاً قدرت را قبضه کرده بود دیگر تحمل شخص اول دیگری را نداشت:

نراقی: «او می‌خواست قدرت را از دست قجرها بگیرد و حس هم کرده بود که آن «حمایت روسیه از قاجاریه» وجود ندارد. این بود که در فکر این بود که بیاید جای آنها. حالا یا اول او گفت به صورت جمهوری، مثلاً تقلید بکند از مدل آتاترک در ترکیه، نشد. بعد رفت به طرف تغییر سلطنت، ولی او می‌خواست که جای اینها را بگیرد، می‌خواست خودش صاحب قدرت بشود. قدرت فردی را می‌خواست.»

گوینده: گرچه مشاوران اصلی سردار سپه، خواهان تأسیس جمهوری در ایران بودند اما به گفته دکتر سیف پور فاطمی، جمهوری، مخالفان سرسختی در ایران داشت:

فاطمی: رضاشاه را چهار نفر به این فکر انداختند: یک مرحوم سیدمحمد تدین بود، مرحوم تیمورتاش، داور و مساوات. اینها به تقلید آتاترک که در آن موقع ترکیه را جمهوری کرده بود و خودش رئیس جمهور شده بود رضاشاه را به این فکر انداختند که اگر تو رئیس جمهور بشوی، برای تمام عمر تو رئیس جمهور خواهی بود. [ولی] علما و مخصوصاً مرحوم مدرس فکر می‌کرد که این کار زیر سرانگلیس‌هاست. این بود که در مجلس، مجلسی که انتخاب شده بود برای اینکه سردار سپه را رئیس جمهور بکنند، مخالفین که سرکرده آنها مدرس بود و بعد هم مردم تهران شروع کردند به مخالفت شدید و بعد جمعیت زیادی ریختند تو مجلس. سردار سپه دستور داد یک عده‌ای را در آن روز کشتند. علمایی که در قم بودند فشار آوردند که این جمهوری‌تی که شاه می‌خواهد انجام بدهید، برخلاف اسلام است. رضاخان آن وقت مجبور شد برود به قم، پیش علما، معذرت بخواهد. رفت و از تهران خارج شد. احمدشاه تلگراف کرد او را منفصل کرده ولی امرای لشکر که تمام زبردستان او بودند تهران را تهدید کردند و بالاخره وکلا مجبور شدند دو مرتبه رأی دادند و سردار سپه برای دفعه دوم نخست وزیر شد. یک سال و نیم هم طول کشید تا اینکه در ۹ آبان ۱۳۰۴ سلطنت قاجاریه منقرض شد

و مجلس مؤسسان برای اولین مرتبه در ایران تشکیل شد و او را به سلطنت انتخاب کردند» و به این ترتیب سلسله پهلوی در ایران تأسیس شد.

قسمت چهارم انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله پهلوی

گوینده: در اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ رضاخان میرپنج ملقب به سردار سپه با نام رضاشاه بر تخت سلطنت نشست و دودمان پهلوی را بنیاد کرد. رضاشاه از تبار شاهان نبود، اما به گفته دکتر سیف پور فاطمی، روستازاده‌ای بود که به شاهی رسید:

فاطمی: «رضاشاه پسر «داداش بیک» اهل مازندران بود. به طوری که خودش نقل کرده بود در بچگی پدرش می‌میرد، مادرش از مازندران به تهران می‌آید. در راه که رضاشاه بچه کوچکی بوده است به واسطه مرض فکر می‌کنند که مرده است. او را در یک آخوری می‌گذارند و حرکت می‌کنند. قافله بعدی که می‌رسد می‌بیند که هنوز زنده است. او را برمی‌دارد و می‌رود به مادرش می‌دهد. بعد در سن ۱۵ سالگی وارد قزاقخانه که آن وقت در دست روسها بود، می‌شود. البته معلوماتی نداشته است. معلوماتش در حدود کلاس چهارم ابتدایی بوده است. از آنجا همین طور به واسطه پشتکاری که داشته است و شخص باشهامتی بوده است جلو می‌رود. در جنگ‌های سالارالدوله و جنگ‌های غرب ایران از خود شهامت نشان می‌دهد و همین طور در جنگ‌های غرب ایران از خود شهامت نشان می‌دهد و در همانجا بود که مورد توجه جناب ژنرال «آیرون-ساید» آن وقت فرمانده قوای انگلیس در شمال ایران در زمان جنگ بود در قزوین قرار می‌گیرد. و از آنجا در سوم حوت [اسفندماه] ۱۲۹۹ با عده دو هزار و پانصد قزاق با سیدضیاءالدین وارد تهران می‌شوند و کودتای ۱۲۹۹ انجام می‌گیرد و بعد در اردیبهشت ۱۳۰۵ رضاشاه تاجگذاری می‌کند و به سلطنت می‌رسد.»

گوینده: شاه پهلوی که حکومت مرکزی نسبتاً مقتدری ایجاد کرده بود اکنون در پی طرح‌های اصلاحی برای کشور بود و به گفته ارتشبد فریدون جم رضا شاه اجرای این طرحها را نیز تنها با اعمال قدرت میسر می‌دید:

فریدون جم: در آن محیط آن موقع ایران می‌فهمیم که جمعیت مردم یک باره حالا از روی اعتقاد و عقیده و نمی‌دانم تشخیص مصالح و منافع نیست می‌گویند اقلاً از روی ترس و اجبار هم که شده باید اطاعت بکنند.»

گوینده: برای رضا شاه که بر اشراف و قاجاریه فایق آمده بود و سران قبایل را رام کرده بود، تنها نهاد قوی علما بودند و به گفته مهندس بازرگان، رضا شاه اندک اندک به تضعیف علما، پرداخت:

بازرگان: «با اقداماتی که او می‌خواست بکند، که البته آن اقداماتش اصلاح طلبی و تجدد بود، فشار از هر طرف آن وقت روی هم، مراسم دینی آمد، هم مطبوعات دینی آزاد نبودند (که) همه چی بنویسند، و نسبت به عزاداری و مراسم مذهبی مشکلات ایجاد کرد. وقتی لباس متحد الشکل می‌خواست درست بکند، فشار روی عبا و عمامه آمد. و اینکه «روابط روحانیت با دولت»، می‌خواهم بگویم، معکوس شد، (و نتیجه) اینکه آنها دیگر مخالف شدند.»

گوینده: مقاومت علما در برابر رضا شاه، بر شدت عمل رضا شاه افزود. رضا شاه در ایران نوینی که می‌خواست بسازد، به تشویق مشاورانش، از طرفی از «ایران باستان» و از طرفی از «غرب» الهام می‌گرفت. از همین رو، او دیگر نیازی به علما احساس نمی‌کرد، و آنها را به گفته دکتر سیف پور بفاطمه مانع کار خود می‌دید.

فاطمی: «رضا شاه می‌گفت که تا این قوه در مملکت باقی هست، برای من حکومت کردن مشکل است. تا اینکه در ۱۳۰۸ که در نتیجه تغییر کلاه و در نتیجه ثبت اسناد و گذاشتن قانون اوقاف، علما شورش کردند و در اصفهان مردم اعتصاب کردند. عده زیادی از علما به قم آمدند. در قم بر ضد حکومت، و بر ضد نظام وظیفه: «اعلام جهاد» کردند. از آن تاریخ به بعد، فشار حکومت نسبت به علما و آخوندها فوق‌العاده زیاد شد. و در همین موقع بود که قضیه برداشتن حجاب مطرح شد و در روز معینی خودش با ملکه و شاهدخت‌ها به دانشسرای تهران (که در آنجا جشن) بود به دانشسرای تهران آمدند و از آن روز به بعد دستور به حکام و روسای شهربانی، در تمام ولایات رستادند که باید به هر قیمتی هست حجاب را بردارند. البته در برداشتن حجاب، از طرف شهربانیها هم یک مقدار زیادی هم فشار بیخود به مردم آمد. مخصوصاً زندهای پیر که حاضر نبودند، حجاب بردارند. اینها را در کوچه و بازار (بهشان) اذیت می‌کردند. از این تاریخ به بعد دیگر از نفوذ علما، در مملکت هیچ اثری نبود».

گوینده: تندی‌های رضا شاه در اعمال کشف حجاب و کشتار در مسجد گوهرشاد مشهد و فشارهای او علیه روحانیت در یاد روحانیون ماند. آیت الله خمینی که در زمان رضا شاه در قم تحصیل می‌کرد، و درس می‌داد، خود از تخریب این ایام خاطره‌ها دارد:

آیت‌الله خمینی: «روحانیون (را) در زمان رضا شاه پهلوی سوار اتومبیلشان نمی‌کردند. مرحوم حاج شیخ عباس تهرانی رحمه‌الله فرمود من عراق (اراک) می‌خواستم سوار بشوم. راننده گفت که من دو طایفه را سوار نمی‌کنم، یکی آخوند، یک فاحشه است.»^۱

گوینده: البته، برخورد علما با رضا شاه یکسان نبود و آن طور که احسان نراقی می‌گوید، خود روحانیون هم در برخورد با جهان نو همسان نبودند:

نراقی: «البته روحانیون ما هم خیلپه‌په‌په‌شان در این دوره در حقیقت چهره ارتجاعی داشتند. و مردم را نمی‌خواستند که روشن بشوند. و مردم با پیشرفت افکار، با تجدد واقعی موافقت نداشتند، عده کمی از روحانیون واقعا روحانیون روشن و ازادخواه متجدد، آنهایی که دنبال فکر سید جمال الدین اسدآبادی بودند، بسیار اندک بودند، ولی اکثریت یک حالت عقب ماندگی داشتند، از این موضوع رضا شاه استفاده کرد، و روحانیت را کوبید».

گوینده: برخی از روحانیون، همانند آیت الله سید حسین طباطبایی قمی تبعید را برماندن زیر حکومت رضا شاه ترجیح دادند. ولی با آنها که تسلیم شده بودند به گفته ارتشبد جم، رضا شاه برخورد درستی داشت:

فریدون جم: «رضا شاه فرد واقع‌بینی بود. و همیشه امکانات را در نظر می‌گرفت. و به همین سبب هم بود که همیشه در روابطش بامجتهدان و اینها بی‌نهایت مودب بود و نمی‌دانم ... «بفرمایید»، «صبحکم الله» و نمی‌دانم ... (را در مکالماتش بکار می‌برد) حالا، عقیده باطنیش را من کاری ندارم. ولی بالاخره، روابطش با اینها ظاهراً درست بود. ولی البته حاضر نبود که روحانیت در کارهای سیاسی ایران دخالت کنند. و آن طوری که من استنباط می‌کنم، معتقد بود که باید ایران یک حکومت لائیک مثل ترکیه داشته باشد».

^۱ ن. ک. صحیفه نور ج ۳ ص ۱۲-۱۱ سخنرانی مورخ ۵۷/۸/۱۴

گوینده: اما به عقیده احسان نراقی طرحهای اصلاحی رضا شاه، برخلاف اصلاحات آتاترک در ترکیه، ریشه فکری عمیقی نداشت:

نراقی: «شما اگر نگاه کنید، مقایسه کنید عصر رضا شاه با آتاترک، می بینید که آتاترک چون درست است که در ترکیه لائیتسه را آورد، و سیستم غیر مذهبی اما آن هم یک دکترینی داشت، یک اساسی داشت. اما رضا شاه، نه! رضا شاه می‌خواست که فقط به اسم پیشرفت و ترقی، همین طوری، خیلی بی‌پروا بدون توجه به مبانی حتی فکر لائیک، می‌خواست، ایران را لائیک بکند و این یک کار بسیار عبث و بی‌فایده‌ای بود که دقیقا دیدید عکس العمل پیدا کرد».

گوینده: این عکس‌العمل، حتی در میان متجددین تحصیلکرده هم مشهود بود. چون به گفته فریدون کشاورز، تحصیلکردگان برای خود و برای عامه مردم، حق مشارکت در امور سیاسی می‌خواستند:

کشاورز: «البته، فرستادن محصل به اروپا، ایجاد دانشگاه، ایجاد راه آهن سرتاسری ایران و بعضی کارهای دیگر کارهای مهمی است. ولی یک نکته به نظر من مهمتر از همه چیز است، و آن این هست که هر فرد سیاسی که حکومت را می‌گیرد، اساسی‌ترین وظیفه‌اش این هست که مردم را باسواد بکند. و منظور از مردم یک عده‌الیت نیست، دهقانها، کارگران، محرومین را با سواد بکند. بگذارد که اینها وارد میدان سیاسی بشوند، وارد سیاست بشوند. و کمک بکند که اینها، آزادی و دموکراسی را تمرین بکنند و از حقوق خودشان استفاده بکنند، به وسیله انتخاب نمایندگان واقعی‌شان، رضا شاه نکرد».

گوینده: ارتشبد جم می‌گوید که رضا شاه مستبد بود ولی کار را به دیگران واگذار می‌کرد.

جم: «اختیارات می‌دادند، ولی مسئولیت می‌خواستند. اگر یک کسی سر کار بود، اگر خلاف می‌کرد، خوب، پدرش را در می‌آوردند. ولی دیگر برای آب خوردن، دیگر منتظر نبودند که دست بلند کنی، اجازه بگیری».

گوینده: اما خشونت رضا شاه فقط شامل حال مسئولان و ماموران نبود. بسیاری از روشنفکران و ملیون نیز که با رضا شاه اختلاف عقیده داشتند، به گفته دکتر فریدون کشاورز، قربانی خشونت او شدند:

کشاورز: «فرخی را در تهران زندان کردند، برای اینکه مخالف سلطنت رضا شاه بود. بعد دستور رسید که خفه‌اش کنند.^۱ دو-سه نفر بالش گذاشتند روی صورتش، نشستند روی بالش تا خفه شد. کشتندش بدبخت را، عشقی را کشتند،

^۱ در مورد چگونگی قتل فرخی، اشتباهی رخ داده است که در ضمن معرفی اجمالی فرخی توضیح داده می‌شود:

چنانکه در کتابها و منابع مختلف آمده است: میرزا محمد فرخی مدیر روزنامه طوفان، از مردان آزادیخواه، ملی و قانون پرست بود که در نوروز ۱۳۲۲ هـ ق بخاطر سرودن شعری در مجمع آزادیخواهان، مورد غضب ضمیمه الدوله قشقایی حاکم یزد قرار گرفت و امر کرد دهان فرخی را با نخ و سوزن دوختند که اثر آن تا آخر عمر فرخی باقی مانده بود و به همین مناسبت نمی‌توانست بخوبی تکلم کند. او یکبار در اعتراض به قرارداد ۱۹۱۹ و توثق‌الدوله بازداشت شده بود، یکبار هم توسط حکومت کودتای سید ضیاء و رضا خان در اسفند ۱۲۹۹. روزنامه طوفان او هم در مدت انتشارش چند بار توقیف شد. فرخی شاعر و روزنامه‌نگار پرشوری بود که در سال ۱۳۰۷ ش که برای آخرین بار انتخابات آزاد در ایران برگزار گردید بعنوان نماینده مردم یزد به مجلس راه یافت و در مجلس فراکسیون اقلیت را در مقابل استبداد تشکیل داد و بارها علیه خفقان سخنرانی کرد و مورد اعتراض قرار گرفت و حتی کتک خورد. پس از آغاز استبداد کبیر رضا خانی او که در فضای مشروطیت تربیت شده بود، در گوشه و کنار به انتقاد از شاه می‌پرداخت و چون استمالتهای شاه و دربار از او نتیجه‌ای نداد برای او پاپوش درست کردند و تاجر کاغذ فروشی بنام حاج

داور را مجبور کرد به اینکه تریاک بخورد، خودکشی بکند، صولت الدوله قشقایی را کشت، سردار اسعد بختیاری را کشت، تیمورتاش را کشت، آخر اینها را محاکمه کنید... وکیل دعاوی بیاید... هیئت منصفه بیاید... اینها، همه از لحاظ سیاسی اعدام شدند... من نمی‌خواهم بگویم خوب بودند یا بد، ولی قانون باید در مملکت حکمفرما باشد. خوب، عده زیادی را کشت».

گوینده: برخی از این مخالفان نه فقط به طرز حکومت بلکه به مال اندوزی رضا شاه و غصب املاک مردم انتقاد داشتند. رضا شاه که در آغاز کار، حتی یک خانه مسکونی نداشت، هزاران روستا را در گوشه و کنار ایران به نام خود غصب کرد. کاری که حتی نزدیکانی نظیر ارتشبد جم تایید نمی‌کنند:

جم: «نه آن وقت می‌پسندیدم این را و نه حالا می‌توانم تایید کنم. که این کار درستی بوده، همیشه بد بوده. اصلا شاه، رئیس مملکت، حافظ منافع ملتش باید باشد، نه اینکه خودش رقیب باشد، بخواهد اینها را برای خودش، ملتش را لخت کند. من این را هیچ وقت، نه آن وقت تایید می‌کردم، نه حالا. ولی خوب، می‌شنیدم که ایشان می‌گفتند: من اینها را مثلا، این املاک را اباد بکنم؛ تا مدل بشود برای دیگران. این را من شنیده بودم. ولی باز این مجوزی نیست که آدم املاک مردم را به زور بگیرد. ولی این را هم باید بگویم که تمام این املاک و اینها را هم، بدون هیچ تاسف گذاشتند و رفتند.»

گوینده: فساد و خودکامگی حکومت رضا شاه، بر تعداد مخالفان او افزود و بسیاری از جوانان تحصیلکرده و روشنفکر که خواستار اصلاح امور بودند به زندان افتادند. در میان آنان گروه ۵۳ نفر. از همه مشهورتر است که ب عدا با تشکیل حزب توده منشاء تحولات مهمی شد. یکی از آنها بزرگ علوی بود:

بزرگ علوی: «این گروه عبارت بود از روشنفکر، استاد، دانشجو، تا کارمند و چند نفر آدمهای خرده پای اهل فن بودند یا مثلا توی راه آهن و و اینها. تجربه شخصی بنده این بود که من که اصلا دلم نمی‌خواست وارد جنبه سیاسی بشوم. خواهی، نخواهی در نتیجه اینکه ما با دکتر ارانی با هم می‌نشستیم و کتاب می‌خواندیم، یک مرتبه من را تو این جمعیت انداختند. اما اینکه کسی تصور بکند که این کتاب خواندن و اینها بحث و قرائت کتابهای مارکسیستی، حزب کمونیستی بود، این، آن چیزی بود که شهربانی آن وقت، برای ترساندن شاه درست کرده بود».

گوینده: به گفته دکتر کریم سنجابی، حتی آنان که مخالف فعال نبودند، در جو آن روز می‌ترسیدند:

آقا رضا را تحریک کردند که بعنوان بستانکار از او شکایت کند. بدنبال این شکایت فرخی دستگیر و زندانی شد. او در زندان بعثت ابیاتی که در هجو شاه می‌سرود چند بار تنبیه شد و سرانجام در شهریور ۱۳۱۸ او را که مرتب اعتصاب غذا می‌کرد به بیمارستان زندان انتقال دادند و به اتاقی که در زندان به حمام شهرت داشت بردند و در غروب ۲۳ مهر ۱۳۱۸ پس از خارج کردن دو تن از پزشکیاران زندان، پزشکی بنام احمدی و یک پاسبان وارد اتاق حمام شدند و بعنوان اینکه می‌خواهند آمپول به ران فرخی تزریق کنند به ول حمله‌ور شدند و علیرغم ممانعت فرخی، پزشک احمدی آمپول هوا را در رگ او تزریق کرد و فرخی دچار خفقان شده به طرز فجیعی جان داد. پزشک احمدی که با آمپول هوا و سخته‌های مصنوعی و... افرادی را به قتل رسانده بود پس از سقوط رضا خان یکی از بازداشت شدگانی بود که به جنایات خویش اعتراف کرد و محکوم به اعدام شد. همزمان با قتل فرخی جنگ جهانی دوم نیز آغاز شده بود. نگاه کنید به: مقدمه دیوان فرخی: حسین مکی - سخنوران نامی ایران از محمد اسحاق - ۵۳ نفر: بزرگ علوی - یادداشت‌های زندان: جعفر پیشه‌وری، یادداشت‌های یکی از زندانیان سیاسی از دوره اقامت چهار ساله در زندان: فریدون جمشیدی.

سنجایی: « در این مدت من از جهت کارهای اداری در حال پیشرفت بودم، ولی در داخل، حقیقت همیشه از یک نقطه ضعف در زحمت بودم و آن اینکه چون از خانواده ایلات و عشایر بودم، و پدرم و عموهای من در حکومت رضا شاهی تحت نظر بودند. همیشه من این خوف را از دستگاه تیمسار مختاری و دستگاه پلیس داشتم. و همیشه مثل اینکه چشم مختاری را پشت سر خودم می‌دیدم. و همیشه از این نقطه ضعف رنج می‌بردم. در همین موقع بود که آن قضیه ۵۳ نفر پیش آمد که گرفتار شدم. من با اینکه کمونیست نبودم، ولی کتابهای کمونیستی را داشتم. من کارل مارکس را و کتابهایی از این قبیل را داشتم. آن شب مجبور شدم کلفت ونوکر را از خانه بیرون کنیم، در خانه نشستیم کتابها را آتش زدیم، که بعد آتش، خاکستر آنها را تمام شستم.»

گوینده: رضا شاه گرچه در سیاست داخلی با خشونت و اقتدار عمل می‌کرد، اما در برابر خارجی‌ان رفتار متفاوتی داشت. به گفته دکتر سیف پور فاطمی، این تضاد تا حدی ناشی از این بود که به کمک خارجی‌ان به قدرت رسیده بود:

فاطمی: « رضا شاه را بدون شک انگلیس‌ها آوردند. او فکر می‌کرد با تمرکز دادن قدرت در دست خودش، و به وسیله زور و اعمال زور می‌توانست مملکت را عوض بکند. این یک جنبه‌اش بود، جنبه دیگرش این بود که در مقابل قدرت خارجی هم فوری تسلیم می‌شد.»

گوینده: احسان نراقی معتقد است که رضا شاه می‌خواست مستقل باشد، اما نمی‌توانست:

نراقی: «در این شکی نیست که انگلیس‌ها آوردنش. خیلی هم مرعوب انگلیس‌ها بود، ولی در عین حال شاید خیلی هم نمی‌خواست که همیشه این حالت را نگه دارد. کما اینکه در چند سال آخر به طرف آلمانها تمایل پیدا کرد. این تمایل به طرف آلمانها، حاکی از این بود که در او یک فکری بود که اگر بتواند مستقل باشد. دلش می‌خواست مستقل باشد، منتهی اینقدر آلودگی داشت که نمی‌توانست.»

گوینده: «آلمان دوستی» در ایران آن دوره، نه تازگی داشت و نه منحصر به رضا شاه بود. به گفته بزرگ علوی عامه مردم، هم که سوابق روس و انگلیس را در ایران به یاد داشتند، آلمان را می‌ستودند:

بزرگ علوی: « گروه مردم، با امید اینکه دولت رضا شاه از زیر نفوذ دولت انگلستان برخواهد آمد، هوا خواه آلمان هیتلری بودند. من یادم است که یک روز بلندگو در میدان توپخانه از پیروزی‌های آلمان هیتلری صحبت می‌کرد، همه شادی می‌کردند و دست می‌زدند.»^۱

گوینده: اما آغاز جنگ دوم جهانی و آمدن متفقین به ایران به گفته دکتر سیف پور فاطمی خاتمه کار رضا شاه بود:

^۱ برخلاف تحلیل رایج و عمومی در میان مورخین، تحلیل‌گران و صاحب‌نظران که معتقدند رضا شاه در اواخر سلطنت خویش با توجه به پیروزی‌های جهانی هیتلر به آلمان گرایش پیدا کرده بود و همین امر علت برکنار او و اخراجش از ایران توسط انگلیسی‌ها و متفقین شد و متفقین پس از ۴۸ ساعت اولتیماتوم دادن به رضا شاه برای اخراج آلمانی‌ها، ایران را اشغال کردند، مهندس نبوی تنها کسی است که از سالها پیش به جد معتقد بوده است که گرایش رضا شاه به آلمان‌ها خواست و دستور خود انگلیسی‌ها بود. او که دارای مطالعات عمیقی در این زمینه بوده است حتی از کتابها و اسناد ارائه شده در جهت اثبات گرایش رضا خان به آلمانها، دلایل قوی برای نظر خویش استشهد می‌کند.

فاطمی: «با آغاز جنگ جهانی دوم، دولت ایران اعلام بی‌طرفی کرد. گروه رضا شاه با حکومت ایران میل داشت که بی‌طرف بماند، ولی متأسفانه روز سوم شهریور بدون اطلاع یک مرتبه ساعت ۴ صبح قشون روس و ارتش انگلستان وارد ایران شد. در آن موقع رضا شاه که در اوج قدرت بود و مدت بیست سال تنها فرد و کسی بود که بر کشور ایران حکومت کرده بود، یک مرتبه از خود ضعف و ناتوانی نشان داد. به طوری که سه مرتبه خیال داشت از تهران فرار بکند، تا بالاخره روز بیست و سوم شهریور، فروغی به او صریحا می‌گوید که کار شما گذشته است ... بدین ترتیب مردی که با کمال قدرت، مدت بیست سال بر ایران حکومت کرده بود، با منتهای ضعف و ناتوانی و عجز کنار رفته، ایران را ترک کرد...»^۱

^۱ به نظر می‌رسد در این بخش بی‌بی‌سی تلاش دارد موارد زیر را به شنوندگان القاء کند:

(۱) رضا خان یک فرد خود ساخته، قدرتمند، وطن پرست، دارای قدمت رهبری، و خلاصه کلیه خصوصیات مثبت یک رهبر بوده است. وضع کشور پیش از وی بسیار وخیم بوده و وی آمده است که استقلال و تمامیت ارضی کشور را حفظ، و با انجام اصلاحات ایران را به یک کشور پیشرفته تبدیل کند و انگلیس با درک این ویژگی‌ها در جهت خدمت به ایران وی را بر سرکار آورده است!! هیچ ابائی در طرح این نکته که انگلیس رضا شاه را سرکار آورده ندارد ولی نمی‌خواهد نتیجه بگیرد که این نشانه وابستگی است.

(۲) مخالفین رضا شاه را یا گروهی خان و فتودال، یا گروهی مرتجع (روحانیون) و بالاخره روشنفکرانی که همگی وطن پرستی و کفایت و مفید بدون رضا خان را تایید ولی مخالف دیکتاتوری و در مواردی مخالف فساد وی هستند، معرفی می‌کند.

(۳) می‌خواهد ثابت کند که با وجود تمام جنبه‌های مثبت رضا خان بدلیل دیکتاتوری و فساد و شاید نزدیکی او به آلمان، انگلیس مجبور شده وی را کنار بگذارد و این نیز بنفع ملت ایران بوده است!

با القائات فوق شنونده به این نتیجه می‌رسد که انگلیس خیرخواهانه فردی را برای حفظ استقلال و ایجاد اصلاحات و پیشرفت در ایران سرکار آورده و او هم خیلی کارهای مفیدی انجام داده و در نهایت وقتی دیکتاتوری و استبدادش غیر قابل تحمل شده وی را کنار گذاشته است.

در تمام مصاحبه‌ها، وطن پرستی، مدیریت و تدبیر، قدرت رهبری، و ... رضا شاه تایید شده است. همه افراد روی کار آمدن وی بدست انگلیسیها را طرح کرده و ساده از روی آن گذشته‌اند. گوئی رضا شاه قمر مصنوعی و انگلیس موشکی بوده که آنرا در مدار زمین قرار داده و خود منفجر شده است! این قمر بدون وابستگی به جانی سالها در مدار خود گشته و منشاء خیر و برکت شده است و وقتی از مسیر خود منحرف شده، موشک دیگری توسط انگلیس شلیک و وی را نابود و قمر دیگری در مدار قرار داده است و خود دوباره از صحنه غایب شده است.

هیچیک از مصاحبه‌شوندگان و هم چنین گوینده به این سوال مهم پاسخ ندهاند که چرا انگلیس رضا شاه را سرکار آورد؟ آیا به قصد قربت و برای حفظ استقلال و پیشرفت و ترقی کشور ایران یک موجود با استعداد و قدرتمند و حتی آسمانی را بر ایران حاکم کرده و خود کنار کشدی؟! اگر چنین نیست پس باید در اقدامات رضا شاه در اینکه این کارها بنفع مملکت و یا انگلیس بوده تردید کرد. آیا سرکوب خانها و ملوک الطوائف اولاً بهانه‌ای برای سرکوب جنبش‌های استقلال طلبانه و انقلابی که در صورت عدم وقوع کودتای ۱۲۹۹، احتمال پیروزی آنها می‌رفت نبود، و ثانیاً به منظور ایجاد یک حکومت مقتدر مرکزی زیر سلطه بجای خانهایی که متکی به نیروی داخلی خود بوده و به فرض اتحاد مقطعی با انگلیس، هر لحظه ممکن بود بر وی بشورند (حتی شیخ خزئل (نبود؟) آیا اصلاحات رضا شاه، عین اصلاحات پیش بینی شده در قرارداد ۱۹۱۹ و در جهت منافع انگلیس که می‌خواست ایران توانائی ایستادگی در قبال خطر کمونیسم، حفظ امنیت صدور نفت و مرزهای هندوستان را داشته باشد نبود؟! با این تفاوت که همه این کارها بدست «ایرانی» و «بنفع ایران» صورت می‌گرفت و اثری از انگلیس مشاهده نمی‌شد! حتی کاپیتولاسیون نیز ملغی و بانک شاهی بسته می‌شود و قشون انگلیس از ایران بیرون می‌روند چون دیگر دادگستری و بانک و ارتش ایرانی تحت سلطه و کنترل انگلیس بود و نیازی به قبلی‌ها نبود و رضا شاه نیز وطن پرست جلوه می‌کرد). استراتژی انگلیس را در مورد روی کار آوردن رضاخان در کتاب ۵۵ نوشته علی دشتی بخوانید. قرارداد ۱۹۳۳ و لغو قرارداد داری نیز آیا نشانه استقلال طلبی و وطن پرستی رضا خان یا وابستگی وی است؟ و بالاخره آخرین سوال اینکه اگر رضا شاه مستقل است، چرا وقتی انگلیس اشاره می‌کند، استعفا داده و به مستعمره ارباب پناه می‌برد و از خیل وطن پرستان اطراف وی حتی یک نفر برکنار نشده و به حکومت ادامه می‌دهند؟

خلاصه اینکه در تمام داستان انقلاب کوشش گردیده است که وابستگی رضا خان و رژیم وی بعنوان اولین رژیم زیر سلطه و انگلیسی در ایران پوشیده نگه داشته شود.

قسمت پنجم اشغال ایران توسط متفقین

گوینده: در پنجم شهریور ۱۳۲۰ به نیروهای ایران فرمان ترک مقاومت داده شد نیروهای شوروی و انگلیس که از چند جبهه وارد ایران شده بودند به هم پیوستند ارتش نوپای ایران تار و مار شد ارتشبد فریدون جم که در آن زمان ستوان یکم بود می‌گوید با اینکه فرماندهان تسلیم شده بودند سربازها هنوز مقاومت می‌کردند.

ارتشبد جم: «من خاطرم هست موقعی که شهریور ۱۳۲۰ شد من خودم فرمانده گردان شده بودم فرماندهی هزار نفر سرباز را داشتم وقتی ما سنگر کردیم و منتظر بودیم بعد از اینکه دستور دادند که برگردید، بیاید به سرباز خانه وقتی به سربازها گفتم بیایید بروید آن وقت سربازها می‌گفتند ما بر نمی‌گردیم. ما همین‌جا می‌مانیم، ما را همین‌جا بکشند. سربازها روحیه‌شون این بود و تمام افسرها وقتی بشون می‌گفتند برویم می‌گفتند ما نمی‌رویم تا اینکه من رفتم بشون گفتم که بالاخره دستور این است، صلاح مملکت ایجاب می‌کند، این کار را که شما می‌کنید بدتر است، به ضرر مملکت تمام می‌شود، بلند بشوید برویم، بلند شدند رفتیم.»

گوینده: با ورود متفقین به تهران کار رضا شاه خاتمه یافته بود روز بیست و پنجم شهریور خبرنگار رادیو لندن از تهران گزارش داد که رضا شاه بالاخره استعفا داده و از تهران رفته است.

گوینده از قول رضا شاه: نظر به اینکه من همه قوای خود را مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام حس می‌کنم وقت آن رسیده که یک بنیهای جوانتر به کارهای کشور بپردازد بنابر این امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم. این گوشه‌ای از استعفانامه رضا شاه بود هر چند دکتر فریدون کشاورز می‌گوید تصمیم به استعفا تصمیم رضا شاه نبود و حاکمان واقعی کشور متفقین بودند.

فریدون کشاورز: آنتونی ایدن در ابتدای ورود قشون متفقین - هنگامی که رضا شاه را از ایران خارج کردند انگلیس‌ها - به متفقین گفت رضا شاه را ما آوردیم و رضا شاه را ما بردیم من خودم شنیدم به گوش خودم آن موقع دیگه من سرم می‌شد این مسائل.

گوینده: پایان کار رضا شاه به گفته دکتر سیف‌پور فاطمی بسیار تلخ و غم‌انگیز بود نه فقط سرنوشت سلطنت که عزیمت از ایران هم به اراده او نبود.

سیف‌پور فاطمی: رضا شاه وقتی که از تهران خارج شد به اصفهان آمد در اصفهان قنصل انگلیس به او گفت که شما از اصفهان نمی‌توانید بروید مگر اینکه کلیه املاک و دارایی خودتان را - که در آن موقع بیش از ۶۰ میلیون تومان پول نقد در بانک داشت - واگذار کنید و از ایران خارج بشوید. از تهران هم قوام شیرازی و دکتر سجادی آمدند به اصفهان و نوشته را از او گرفتند بعد از آنجا می‌رود به کرمان در کرمان رضا شاه را باز برای چند روزی نگاه می‌دارند تا کلیه اسنادی را که باید امضا بکند و مرحوم جم که آن وقت وزیر دربار بود. همراه او بوده است کمک می‌کند که این اسناد را حاضر

بکنند و آن وقت به او خبر می‌دهند که قنصل انگلیس به او خبر می‌دهد که کشتی در بندر عباس حاضر است که شما را به هندوستان ببرد. به او می‌گفتند که شما به هندوستان می‌روید و از هندوستان ما شما را به آرژانتین یا به شیلی در جنوب آمریکا خواهیم بود، به طوری که مرحوم جم صحبت می‌کرد در کرمان وضع روحی رضا شاه خیلی بد بوده است به طوری که حتی روی میز مجبور بودند که زیر ظرفها پارچه‌ای بگذارند که کارد و چنگال روی میز صدا نکنند، که این طور اعصابش خرده بوده است و وقتی هم به بندر عباس می‌رسد برای اولین دفعه مرحوم جم می‌گفت که شروع می‌کند به گریه کردن و می‌گوید من ترجیح می‌دادم که در یک ده ایران با سختی و گرسنگی بمیرم تا اینکه امروز بروم در خارج، دور از مملکت و دور از کشورم که بیست سال برای آن زحمت کشیدم و امروز که می‌روم دو نفر که مورد اطمینان من باشند و جود ندارند. سوار کشتی می‌شود و او را از همانجا بردنش که بعد بردنش به جزیره موریس.

گوینده: در جزیره موریس فریدون جم، مونس و هم صحبت دائمی او بود.

جم: در عرض هشت ماه که در آنجا بودم فقط اظهار تأسفی که از اعلیحضرت من شنیدم در این هشت ماه که شب و روز هم باشون بودم تنها صحبتی که می‌کردند این بود که دلشون می‌خواست که حتی در حاجی آباد زندگی بکنند در حاجی آباد تو راه بندرعباس می‌گفت من آنجا را بهترین نقاط دنیا ترجیح می‌دهم. آن بسته خاکی هم که برایشون فرستادند اعلیحضرت، وقتی این را دیده بودند البته آن خاک را بوسیده بودند و بعد گفته بودند به اعلیحضرت بگویند که فراموش نکنند این خاک برای پوشاندن تن من کافی نیست منظورشون این بود که من حتماً وقتی فوت کردم باید برگردانید مرا به ایران و در تمام این مدتی که من با ایشان این هشت ماه، نه ماه راه می‌رفتم خدا شاهد است من یکبار یک کلمه‌ای که بگویند مثلاً پولی از دست دادم، ثروتی از دست دادم، مقامی از دست دادم، سلطنت از دست دادم نبود، همش نگرانی‌شون این بود که وضع ایران چه می‌شود و نگرانی‌شون این بود که من آرزوم این بود که در ایران زندگی کنم و در ایران بمیرم.

گوینده: رضا شاه رفته بود اما پیش از رفتن مطمئن شده که سلطنت در خاندان او باقی خواهد ماند و به گفته دکتر سیف‌پور فاطمی، کسی که سلطنت را به محمدرضا شاه داد نخست وزیر وقت محمدعلی فروغی بود.

فاطمی: به طوری که اسناد سیاسی وزارتخارج نشان می‌دهد انگلیس‌ها در آن وقت علاقه داشتند که دیگر فامیل پهلوی به درد ایران نمی‌خورد این بود که آنتونی ایدن در انگلستان با محمدحسن میرزا ولیعهد احمدشاه که در آن وقت در انگلستان بود و همچنین با پسر محمدحسن میرزا که او آن وقت در بحریه انگلیس خدمت می‌کرد با اینها صحبت می‌کند بالاخره به این نتیجه می‌رسند که در جبین این دو نفر، نور رستگاری نیست و از اینها صرف‌نظر می‌کنند، بعد روسها در مسکو با ساعد که آن وقت در آنجا سفیر کبیر بوده است داخل مذاکره می‌شوند که رئیس جمهور ایران بشود، انگلیس‌ها هم به فروغی پیشنهاد می‌کنند در خود ایران هم یک عده‌ای از همان طبقه اول که عبارت بودند از قوام‌السلطنه، مصطفی فاتح، مشفق نفیسی، مرحوم فرزین و عده دیگری از روشنفکران ایران معتقد بودند که حالا که رضا شاه از بین می‌رود باید حتماً یک حکومت جمهوری بر سرکار آورد و پایان حکومت این سلسله را اعلام کرد ولی وقتی که مرحوم فروغی در مجلس استعفانامه رضاشاه را خواند دیگه فرصت به مجلسی‌ها نداد، گفت بله خوشبختم که گرچه اعلیحضرت استعفا داده‌اند فرزند لایق ایشان ولیعهد هم از امروز برای سلطنت ایران اعلام می‌کنیم و همین امروز برای مراسم سوگند در مجلس حاضر خواهند شد و دو ساعت بعد محمدرضا شاه را به مجلس برد و او مراسم تحلیف را به جا آورد و سلطنتش را اعلام کرد.

گوینده: دوران استبداد خاتمه یافته بود و با اینکه ایران هنوز در اشغال نیروهای بیگانه بود آن‌گونه که احسان نراقی می‌گوید شور و هیجان تازه‌ای در کشور آغاز شد.

نراقی: یک مرتبه مردم وقتی که رضا شاه رفت، رفتند به طرف سابقه دوره مشروطه، تمام رجال و تمام هدف‌ها و مظاهر دوره مشروطه دو مرتبه مورد توجه جوانها قرار گرفت.

گوینده: یکی از مظاهر علاقه به سیاست، تشکیل [حزب] و فعالیت در احزاب بود، اولین حزب منسجم و متشکل، حزب توده ایران بود، دکتر فریدون کشاورز از نخستین کسانی بود که به این حزب پیوستند.

کشاورز: در زمان رضا شاه دکتر ارانی که از آلمان به ایران مراجعت کرده بود حوزه‌هایی درست کرده بود که در این حوزه‌ها مسائل سیاسی را مطرح می‌کرد و مسائل مارکسیسم را مطرح می‌کرد بعد از چندی عده این افراد به ۵۳ نفر رسید و وقتی که به ۵۳ رسید توقیف شدند به همین مناسبت این عده به نام ۵۳ نفر معرفی شدند در این عده افرادی وجود داشتند که نه جزو ۵۳ نفر بودند، نه جزو کمونیست‌های قدیم ایران بودند و اینها مؤسسين حزب توده شدند، ولی مرام‌نامه حزب توده و روزنامه‌های حزب توده را در آن موقع اگر نگاه بکنیم می‌بینیم که حزب توده ایران در ابتدای تشکیل‌اش یک حزب ملی بود، حزبی بود که به قانون اساسی حتی نوشته بود که ما احترام می‌گذاریم یعنی شاه را هم قبول داشت و در بالای روزنامه‌اش نوشته بوده که «کن للظالم خصماً و للمظلوم عوناً» یعنی دشمن ظالم باش و کمک و مدد مظلوم. حزبی بود که طرفدار بهبود زندگی کارگراها و دهقانان و محرومین بود و این وضع تا سلیمان میرزا زنده بود ادامه داشت، سلیمان میرزا مسلمان بود و نماز می‌خواند و من خودم حتی بارها دیدم که در کلوپ حزب نماز خواند و آقای خمینی در یکی از صحبت‌های خودش گفت که یکی از رهبران بزرگ حزب توده ایران را من سفری که به حج کردم در حج دیدم که او سلیمان میرزا بود، یک چنین آدمی نمی‌تواند کمونیست باشد. حزب توده ایران مدت‌ها یک حزب ملی بود به همین مناسبت عده زیادی از تحصیل‌کرده‌ها و روشنفکران ناراضی ایران به او تمایل پیدا کردند، عضو حزب شدند یا در کنار حزب فعالیت کردند، عده زیادی از استادان دانشگاه، متخصصین، شعرا مثل فریدون توللی، مثل ملک‌الشعرا بهار، صادق هدایت در کنار حزب توده طرفدار حزب توده بودند عده زیادی [از جمله] آقای محمود کمپوزیتور معروف، در کنار حزب توده بود، سرود اول حزب توده را او ساخت، این نشان می‌دهد که این حزب، حزب ملی بود.

گوینده: کسان دیگری هم به فکر تشکیل حزب افتادند و یکباره احزاب بسیاری در گوشه و کنار مملکت به فعالیت پرداختند یکی از این احزاب هم به گفته دکتر سیف‌پور فاطمی جبهه آزادی ایران بود.

سیف‌پور فاطمی: جبهه آزادی یک دسته‌ای بود از ۲۵ تا از روزنامه‌های معروف ایران که البته برادر من هم مرحوم دکتر حسین فاطمی - که آن وقت روزنامه باختر که مال من بود که او مدیرش بود - یکی از بینانگذاران آن جبهه بود و ملک‌الشعرا بهار پیشوای این دسته بود که این دسته خیلی قوی هم بود چون تمام روزنامه‌های خوب مملکت در آنجا جمع شده بودند و این گروه برای آوردن حکومت و بردن حکومت خیلی متنفذ و ذی‌نفوذ بودند.

گوینده: شرکت در احزاب راه ورود به سیاست شده بود دکتر کریم سنجابی می‌گوید با مشاهده تشکیل احزاب مختلف او و گروهی از همفکرانش نیز به فکر تأسیس حزب افتادند.

کریم سنجابی: حزب توده از طرفی به وجود آمده بود به آن کیفیت؛ از این طرف انگلیس‌ها سیدضیا را با سلام و صلوات از فلسطین وارد ایران کردند و ایشان هم آمده بودند حزب اراده ملی را تشکیل داده بودند با مظفر فیروز، با چایی و نعنا و با آداب ملی و خلاصه و یک سیاست مخصوصی و سیدجلال امامی و علی دشتی و اینها و ما دیدیم حزب ایران حزب خود مردم ایران در اینجا وجود ندارد و در فکر این افتادیم که یک حزب میهنی ایرانی به وجود بیاوریم در آنجا آن وقت دو، سه تا حزب کوچک بودند یک حزبی بود به نام پیکار که جهانگیر تفضلی و خسرو اقبال چیزش بودند یک حزب دیگری بود به نام میهن پرستان که علی جلالی، شجاع‌الدین شفا و مجید یکتایی و آقای پور صدر اینها در کمیته‌اش بودند، آقای عبدالقدیر آزاد هم یک حزب دیگری به وجود آورده بود و ما هم - دانشگاهی‌ها یک عده‌ای از دانشگاهی‌ها یک عده‌ای - جمعیتی داشتیم با هم، ولی اسم حزب نداشتیم، با هم صحبت کردیم و از ائتلاف این چهار دسته با هم یک حزبی به وجود آوردیم به نام حزب میهن. یک عمارت خیلی بزرگی در خیابان شاه‌آباد با دو هزار تومان که آن موقع مبلغ گزافی بود اجاره کردیم و روزنامه‌ای هم برای این زدیم و ما دنبال سیاست دکتر مصدق از این زمان بودیم تا اینکه حزب ایران هم تشکیل شد از یک عده‌ای از مهندسین؛ فریور و رفقای دیگر ایشون آن وقت حزب میهن و حزب ایران با هم‌دیگر متحد شدند به نام حزب ایران در واقع حزب ایران از این زمان در واقع در سال تقریباً ۱۳۲۵ تشکیل شد این ابتدای شروع کار ما بود.

گوینده: به جز سیاسیون، مذهبیون هم در زمان رضا شاه سرکوب شده بودند در جو جدید مسلمانان وارد فعالیت شدند و روحانیت که شدیداً صدمه دیده بود به فکر سروسامان دادن به وضع مرجعیت افتاد و به گفته الوالحسن بنی‌صدر در میان روحانیون درباره سازمان دادن به روحانیت دو طرز فکر وجود داشت.

بنی‌صدر: یکی این بود که نجف باید مرکزیت داشته باشد و قم را نباید در برابر نجف تراشید بعد یک نظر دیگه پیدا شد و آن اینکه نه، حوزه قم شاید بهتر بتواند عمل کند آن وقت مرحوم بروجردی در بروجرد بود رفتند آنجا پیش او، از کسانی که رفتند پیش او یکیش همین آقای خمینی بود، به اصطلاح فضلالی حوزه پا شدند و رفتند پیش او که او را بیاورند به حوزه قم برای اینکه به اصطلاح حوزه قم تقویت بشود بروجردی هم به این شرط پذیرفت بیاید قم که بعد برود به نجف که دیگه منصرف شد و ماند در قم اما تا او بیاید به قم در قم سه، چهار، پنج تا مرجع و نیمچه مرجع بودند که عبارت بودند از مرحوم حجت، مرحوم خوانساری، مرحوم فیض و مرحوم صدر پدر همین آقا موسی و آقا رضای صدر.

گوینده: اما شناخت و مبارزه برای اسلام، پرچمدار دیگری هم یافته بود کسانی که با زبان زمان سخن می‌گفتند و همچون مهندس مهدی بازرگان اسلام را دین سازگار با زمان معرفی می‌کردند.

مهدی بازرگان: بین مخصوصاً درس خوانده‌ها با همکاری بعضی از علمای روشنفکر ایران آنجا هم در واقع یک نهضت، یک حرکت اصلاح‌طلبی و حرکت بازگشت به عصر و اینکه بیابند در میدان و دفاع بکنند، این تحول پیدا شد و برای خودشان مجامع و انجمن‌های دینی و اسلامی و اینها یک هویت و حرکتی پیدا کردند.

گوینده: نیازهای نسل درس‌خوانده، مسائل عقیدتی اجتماعی و اقتصادی جامعه بود و به گفته الوالحسن بنی‌صدر برخی از مذهبیون هم در فکر یافتن پاسخ‌هایی برای این مسائل بودند.

ابوالحسن بنی‌صدر: این است که گرایش‌های به اصطلاح نوسازی دینی پیدا شد که بعضی از روحانیون در این جریان شرکت کردند مثل مرحوم طالقانی و می‌دانید که در آن وقت یک جریان انجمن‌های اسلامی پیدا شد در دانشگاهها و

دبیرستان‌ها که این را بنیانشان یکیش همین مهندس بازرگان و اینها بودند یکیش هم مرحوم نخشب بود این کسانی که اسامی و اینها، این جریان روشنفکری دینی بود تعداد کمی از روحانیون هم به این جریان پیوستند بعضی دیگر به اصطلاح به خط لیبرالی رفتند و طرفدار فعالیت آزادی سرمایه و این چیزها شدند بعضی دیگر هم که اساساً مسئله را سیاسی می‌دیدند مثل خط مرحوم کاشانی که این آقای خمینی هم آن وقت از دوستان اون مرحوم کاشانی بود.

آیت‌الله خمینی: بعد از قضایای بسیار تلخی که من شاهد بودم و گذشتن آن قضاها و رفتن رضا شاه با تحمیل متفقین که آمدند ایران و رضا شاه را بیرون کردند با تحمیل متفقین، این شاه روی کارآمد بودن اینکه ملت، اصلش در این مسائل رضایت یا دخالتی داشته باشند؛ به هیچ وجه بلکه با مخالفت ملت بود.

گوینده: آیت‌الله خمینی در این سالها مدرس حکمت و عرفان در حوزه علمیه قم بود او کتابهای عرفانی بسیار نوشته ولی به طبع نرسانده بود گرچه کتاب کشف الاسرار او در رد مخالفان و دفاع از اسلام نامش را به خارج از حوزه برد. اما سیاسی‌ترین چهره مذهبی سالهای بعد در کنار آیت‌الله کاشانی نواب صفوی بود. به گفته ابوالحسن بنی‌صدر فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی حتی برنامه حکومت اسلامی هم داشتند که با قوه قهر، خواهان اجرای آن بودند.

ابوالحسن بنی‌صدر: آن جور که خود او گفت نوشته‌های کسروی را که در نجف بوده خوانده و به اصطلاح غیرتش به جوش آمده و راه افتاده بود آمده بود ایران در آن مرام‌نامه‌اش «حکومت اسلامی» هست و در این حکومت اسلامی پیشنهاد به اصطلاح اصلاحات اقتصادی مهم شده از جمله مثلاً این اصلاحات ارضی را روی گرایش‌های دینی اولین بار آنها طرح کردند. آن وقت چیزها در زمینه سیاست خارجی داشتند که باید به این سلطه بیگانه در کشورهای اسلامی خاتمه داد معتقد به جامعه بین‌المللی اسلامی بودند تا آن مرام‌نامه‌شون بود این چیزها.

گوینده: در کنار همه این نیروهای نخواستار محمد رضا شاه جوان با گامهای لرزان سلطنت خود را آغاز کرده بود.

قسمت ششم

سال‌های اول سلطنت محمد رضا شاه

شاه: متأسفانه در جنگ بین‌المللی اول به اندازه کافی ما در اون موقع دچار انحطاط شده بودیم که اون جنگ بین‌المللی اول، به اصطلاح آخرین تیشه را به ریشه ما زد و مملکت ما اشغال شد و منافع خارجی سعی کردند که از ضعف ما استفاده بکنند و اون چیزی که می‌خواستند تأمین بکنند در واقع معجزه‌ای ما را بعد از جنگ اول بین‌المللی نجات داد و داشتیم در راه ترقی و تمدن قدم برمی‌داشتیم که باز جنگ بین‌المللی دوم همون سرنوشت جنگ بین‌المللی اول بلکه در بعضی اوقات به مراتب بیشتر ما را دچار هرج و مرج و بی‌تکلیفی و ایجاد یک روح یأس و بدبینی نمود که آثارش تا سالها طول کشید.

فاطمی: محمدرضا شاه در اون وقت به سن ۲۱ سالگی بود و تمام عمر، تحت فشار یک پدر خیلی مقتدر و قوی و سختگیر بود. من با محمدرضا شاه در دوره چهاردهم که در مجلس بودم خیلی نزدیک بودم و اغلب با او ملاقات می‌کردم او هم خیلی در اون موقع مثل اشخاص خیلی عادی بود می‌نشست صحبت می‌کرد سیگار تعارف می‌کرد و درد دل می‌کرد از روزنامه‌ها شکایت می‌کرد. عرض کنم که در اون وقت محمدرضا شاه یک جوانی بود که امید داشت که می‌تواند یک کارهایی بکند ولی دو عیب داشت یکی اینکه اون عزم و اراده پدرش را نداشت دوم اونکه فوق العاده دهن بین بود و هر که او را ملاقات می‌کرد در اون روزها با او موافقت می‌کرد و یک موضوع دیگر این بود که فوق العاده در اون موقع تحت نفوذ مادرش و خواهرش اشرف بود. فراموش نفرمایید که وقتی که این به سلطنت رسید بغض و دشمنی و عداوت مردم نسبت به این فامیل زیاد بود، روزی نبود که تمام روزنامه‌های تهران مملو از حمله و شکایت مردم نباشد. برای اینکه یک مرتبه در شکایات باز شد. تمام این اوضاعی که در مملکت پیدا شده بود، حضور قشون خارجی یک مرتبه در مقابل یک جوان ۲۱ ساله که هیچ در کارها تجربه و دخالتی نداشته است، البته او را به کلی از همون وهله اول ترسو و بی‌اراده به وجود آورد. البته اینها جزو سال‌های اولیش بود و یک عیب دیگر محمدرضا شاه این بود که اخلاک‌گر بود یعنی می‌گفت من پادشاه مشروطه هستم دخالتی نمی‌کنم ولی همین که یک حکومتی شروع به کار می‌کرد فوراً چوب لای چرخ اون حکومت می‌گذاشت. فراموش نفرمایید که در دوره چهاردهم که در مجلس بودم پنج حکومت عوض شد و این هر حکومتی که به خوبی کار می‌کرد فوری یک عده ای اطرافش جمع می‌شدند افراد مغرض و اون وقت یک نخست وزیر می‌تراشیدند او این را به یک وضعی مستقیم یا غیرمستقیم به مجلس تحمیل می‌کرد.

گوینده: در سال ۱۳۲۳ مجلس چهاردهم آغاز به کار کرد. با آزادی نسبی انتخابات نمایندگان جناح‌های چپ و ملیون هم به مجلس راه یافته بودند. دکتر فریدون کشاورز که خود جزو این نمایندگان بود می‌گوید مجلس پس از سالها بار دیگر کانون بحث آزادی و حتی مقابله با دربار شده بود و در این مجلس دکتر محمد مصدق، نماینده اول تهران بود.

کشاورز: دکتر مصدق در مجلس چهاردهم نفوذ خیلی زیاد داشت و با کابینه صدر و بسیاری از کابینه‌ها مخالفت کرد و ما وکلای حزب توده دائماً در کنار او بودیم و با او رأی می‌دادیم و وقتی که اقلیت مجلس در زمان نخست وزیر صدر الاشراف تصمیم گرفت با صدر الاشراف مخالفت بکند و مصدق مخالف بود و مجلس را از اکثریت می‌انداخت یک بار به ما گفت که شما هم به ما کمک کنید و ما مرتباً هر وقت پیش صدر الاشراف می‌آمد به مجلس که برنامه خودشو مطرح کنه

رأی اعتماد بگیره و بالاخره مجبور شد استعفا بده. بعد وقتی که دکتر مصدق در قضیه آذربایجان اون موقعی که ارتش سرخ در ایران هنوز بود و نرفته بود پیشنهادی آورد که اون پیشنهاد دایر بر این بود که تا وقتی که ارتش خارجی در ایران هست هیچ دولتی حق نداره راجع به امتیاز نفت صحبت کردن که آقای دکتر مصدق من شما را مرد وطن پرست و ایران دوستی می‌دانم و در سیاست برادر کوچک شما هستم درست این عبارت یا دم هست: و در سیاست برادر کوچک شما هستم ما فراکسیون توده نتوانستیم تصمیم بگیریم به این پیشنهاد شما رأی بدهیم یا نه. برای خاطر اینکه اون موقع من و ایرج اسکندری و رادمنش و گمان می‌کنم شهاب فردوس چهار نفر موافق دکتر مصدق بودیم بقیه چهار نفر مخالف پیشنهاد دکتر مصدق بودند. بنابراین چهار به چهار شده بود نمی‌دونستیم رأی بدهیم یا نه، من بعد از اینکه گفتم برادر کوچک شما در سیاست هستم گفتم پنج دقیقه به ما وقت بدید از مجلس هیچکس خارج نشه ما فراکسیونمون را تشکیل بدیم شاید فراکسیون‌های دیگه هم میل داشته باشند تشکیل بشوند و ما بتوانیم تصمیم بگیریم به شما رأی بدهیم یا نه، دکتر مصدق رد کرد این تقاضای مرا. گفت نخیر و اکثریت مجلس هم فریاد کردند رأی، رأی. رأی گرفتند ناچار ما رأی مخالف به پیشنهاد مصدق دادیم و تنها موردی بود که با دکتر مصدق در مجلس چهاردهم مخالفت کردیم.

گوینده: دولت در آشفتگی دوران جنگ بار دیگر به سراغ آمریکا رفت و مستشارانی برای سر و سامان دادن اوضاع اقتصادی و نظامی به ایران آمدند. ملیون که حضور آمریکا را وزنه تعدیل کننده‌ای در سیاست خارجی ایران می‌دیدند بر اثر بی‌حاصلی اقدامات مستشاران در مجلس چهاردهم خواستار اخراج آنان شدند. البته اثر رقابت قدرت‌های خارجی در سیاست داخلی ایران محسوس‌تر می‌شد و این بار اتحاد شوروری بود که به گفته دکتر سیف‌پور فاطمی در آذربایجان و کردستان اعمال نفوذ مستقیم می‌کرد.

فاطمی: بعد از خاتمه جنگ، شورویها که بنا بود قشونشونو از ایران ببرند از رفتن امتناع کردند. شرح قضیه هم این بود، که در طول جنگ روسها هیئتی به تهران فرستادند و اون هیأت تحت نظر «کافتارادزه» تقاضای امتیاز نفت در پنج ایالت شمالی ایران داشت. دولت ایران از دادن امتیاز خودداری کرد و در ضمن دکتر مصدق لایحه‌ای از مجلس گذراند که در طول مدت جنگی و بعد از جنگ، دولت حق ندارد که هیچگونه امتیازی به کشور خارجی بدهد. این موضوع باعث شد که روسها غائله آذربایجان و حکومت پیشه‌وری را به وجود بیاورند. وقتی که ایران خواست ارتش به آذربایجان بفرستد روسها در قزوین جلوگیری کردند دولت ایران قضیه را به سازمان ملل که تازه تشکیل شده بود ارجاع کرد.

گوینده: در آن زمان نماینده ایران در سازمان ملل سیدحسن تقی زاده بود او در جلسه شورای امنیت که در لندن تشکیل شده بود نطقی کرد. تقی زاده گفت که ایران پیش از آمدن به شورای امنیت ابتدا کوشیده است تا مسئله آذربایجان را از طریق تماس مستقیم با شوروی حل کند. البته شکایت ایران و تلاش‌های چهار دولت پی در پی وقت در ایران نتوانست مسئله را حل کند. در اواخر مجلس چهاردهم قوام السلطنه سیاستمدار کهنه کار به نخست‌وزیری رسید و به گفته دکتر سیف‌پور فاطمی تلاش برای حل مسئله آذربایجان در صدر اقدامات دولت قوام بود.

فاطمی: قوام السلطنه شخصا به مسکو رفت و در اونجا با «مولوتف» و «استالین» صحبت کرد و اونها بهش گفتند که سفیر ما به تهران خواهد آمد. در خلال این احوال جنگ سرد بین آمریکا و روس بالا گرفت و قضیه ایران یک قضیه خیلی مهمی برای آمریکاییها شد. پرزیدنت ترومن اولتیماتومی راجع به ایران به دولت شوروی داد و به اونها گوشزد کرد که شما باید در ظرف شش ماه ایران را تخلیه کنید. در ضمن قوام السلطنه هم در تهران از این موضوع استفاده بزرگی کرد و قراردادی با سادچیکف سفیر روسیه منعقد کرد که بعد از اینکه مجلس تشکیل شد و این قرارداد به تصویب مجلس رسید شرکتی بین ایران و روسیه تشکیل و نفت شمال را استخراج کند ولی ماده‌ای که در اون قرارداد بود این بود که به

تصویب مجلس برسد و تصویب مجلس هم طبق قانونی که از دوره چهاردهم گذشته بود ممکن نبود؛ برای اینکه در دوره چهاردهم، مجلس روزهای آخر تصمیم گرفت که انتخابات ایران موقعی باید شروع شود که قشون خارجی کاملاً ایران را ترک کرده باشد. بنابراین روسها در مقابل دو مشکل واقع شده بودند یکی قضیه انتخابات و یکی فشار آمریکا، قشون خودشونو از ایران بردند.

گوینده: برای رهایی آذربایجان قوام السلطنه به تهدید حزب توده و حکومت فرقه دموکرات در تبریز پرداخت و به گفته دکتر کریم سنجابی ملیون هم در این کار به او کمک کردند.

سنجابی: ما اون موقع که در حزب ایران بودیم با قوام السلطنه خیلی ارتباط داشتیم و خود قوام السلطنه ما را تشویق می‌کرد که با توده ای‌ها و با عوامل پیشه‌وری و اینها به خورده تحلیل کنیم شاید به سمت ملیون جمع بشوند خود قوام السلطنه یک روزی پریور را، مهندس پریور را و مرا خواست و به من گفت که شما به دیدن پیشه‌وری برید پیشه‌وری آمده بود تهران در باغ جوادیه منزلش بود شما به دیدن پیشه‌وری برید و او را نصیحت کنید من دیدن پیشه‌وری رفتم من به پیشه‌وری شخصاً گفتم که شما چرا نمی‌خواهید ادعایی بکنید که برای سرتاسر ایران باشد چرا حرفی می‌زنید که مرتبط تنها به یک نقطه ایران باشد که مردم نسبت به شما سوء ظن پیدا کنند. قوام السلطنه مخصوصاً به من گفت که راجع به ارتش با ایشون صحبت کنید چون اختلافشون یکی این بود که قوام السلطنه می‌گفت ارتش آذربایجان باید ضمیمه ارتش ایران باشد و حکومت آذربایجان ارتش جدایی نداشته باشد. من به پیشه‌وری گفتم مگر قوام السلطنه نظر دیگه ای دارد. اگر شما خودتون را جزء ایران می‌دانید یک دولت یک ارتش می‌تونه داشته باشد. دو ارتش نمی‌تونه داشته باشد اگر دو ارتش باشه علامت بیگانگی است.

گوینده: قوام السلطنه برای نشان دادن حسن نیت خود به روسها، حتی کابینه ائتلافی با شرکت سه وزیر از حزب توده تشکیل داد. دکتر فریدون کشاورز یکی از سه وزیر حزب توده در کابینه قوام بود.

کشاورز: قوام از روی حساب این کار را کرده بود و شاه هم مطمئناً مخالف بود. آخه قوام و شاه با هم بد بودند ولی قوام حسابی داشت کارش. او می‌خواست حزب توده را بیاره، شورویها را اراضی کنه که من از حزب توده هم دعوت کردم وزیر بفرسته کابینه و بعد کلک حزب توده را بکنه. وقتی که با شورویها در حدودی کنار آمد دستور داد به ژاندارمری و شهربانی و افراد حزب دموکرات ایران که حزب خود او بود که به کلپ‌های ما حمله کنند کلپ را غارت کنند و ببرند و اینها که ما مجبور بشیم استعفا بدیم که استعفا هم دادیم، کنار رفتیم.

گوینده: دولت مستعجل ائتلافی دو ماه و چهار ده روز عمر کرد و قوام السلطنه با وعده انتخابات و با استفاده از ناآرامی‌های کارگری و شورش‌های محلی وارد عمل شد. تا به گفته دکتر سیف‌پور فاطمی سیاست زیرکانه خود را به انجام رساند.

سیف‌پور فاطمی: قوام السلطنه یک مرد خیلی ثابتی بود. در این موقع رل خوبی بازی کرد و به روسها گفت که انتخابات غیرممکن است مگر اینکه قشون شما کاملاً آذربایجان را ترک بکند و شما در کار آذربایجان دخالت نکنید تا من بتوانم قشون به آذربایجان بفرستم و همچنین جلوی اغتشاشات جنوب را هم خوزستان و هم فارس را بگیرم. در نتیجه این توانست که قشون به آذربایجان اعزام بکند و حکومت پیشه‌وری که خیلی پوشالی بود فوراً منحل شد و خودپیشه‌وری و

یارانش فرار کردند و قشون توانست در آذربایجان استقرار پیدا بکند و بعد از چند ماه انتخابات در سرتاسر ایران شروع شد.

گوینده: حکومت فرقه‌های دموکرات در کردستان و آذربایجان برچیده شد ارتش ایران بر این دو ناحیه تسلط یافت و مجلس پانزدهم برخلاف انتظار، شوروی را در نفت شمال سهیم نکرد. سیاست قوام السلطنه نتیجه داده بود و حتی مخالفان سیاسی قوام هم مانند دکتر کریم سنجابی، این اقدام او را خدمتی بزرگ به ایران می‌دانند.

سنجابی: واقعا قوام السلطنه اگر گناه‌هایی کرده باشه اگر تقصیراتی هم داشته باشه و هر چند به اصطلاح از آزادیخواهان و از ملیون نبود ولی در این مورد قوام السلطنه از جهت رفع اشغال ایران و تخلیه ایران از روسها یک خدمت بزرگ نمایانی به ایران کرد که باید به نیکی نامش برده بشه که بعد از خاتمه کار قوام السلطنه به فکر این افتادند که حالا که دست رد به سینه روسها گذاشتن و اون تقاضای نفت شمال رد شده بود اقدامی برای استیفای منافع ایران در برابر شرکت نفت جنوب بکنند. خود قوام السلطنه در سر کار بود که این صحبتها در مجلس پانزدهم صورت می‌گرفت و در دوران حکیمی و بعد در دوره هژیر موقعی که این مسئله نفت پیش‌آمد ما که در حزب ایرن بودیم متوجه شدیم یک وظیفه ملی عظیمی در برابر این مسئله نفت داریم و این بود که از یک طرف رفیقمان را آقای مهندس حسینی را که خود ایشان مهندس نفت هستند مأمور کردیم که این مسئله را رسیدگی کنند و تمام سوابقی که در وزارت دارایی و بانک ملی بود مورد مطالعه ایشان قرار گرفت و اون موقع البته به خاطر دارید در مجلس، اقلیت مجلس که تشکیل شده بود و اینها تحت توجه مردم بودند در مجلس مبارزه می‌کردند و حزب ایران هم اصلاحاتی که ممکن بود لازم بود تهیه می‌کرد و به مهندس پریور می‌داد و بنده هم در اون موقع مطالعه حقوقی می‌کردم که به چه ترتیب این اختلاف ایران با انگلیس راجع به قضیه نفت یک صورت قطعی پیدا بکند بنده خیلی زود، خود متوجه این شدم که تنها راه این کار ملی کردن است والا به ترتیب دیگری انگلیسها حاضر به اصلاح نخواهند بود و توجه اینکه این ملی کردن، ملی کردن عمومی باشد که نبه تبعیض نداشته باشد یعنی ملت ایران منابع نفت خویش را از هر جهت، از جهت اکتشاف از جهت استخراج و فروش ملی اعلام بکند. این خود را خود مطالعه می‌کردیم و اون وقت ملی کردن‌هایی که در کشورهای خارجی صورت گرفته بود. فرانسه بعضی از شرکت‌هاشو ملی کرده بود، خود انگلستان بعد از جنگ بعضی از شرکتها را ملی کرده بود، مکزیک ملی کرده بود، این ملی کردن‌های مختلف را و ترتیب پرداخت غرامت را مطالعه می‌کردیم. زمینه فکری و..... کاملا فراهم شده بود. این جریان در دوره آخر پونزده مجلس (مجلس دوره پانزدهم) بود که اون قرار داد «گس گلشایبان» را آوردند که اون قرارداد به هیچ وجه تأمین نظریات ایران را نمی‌کرد و با مقاومت مردم ایران و با مقاومت اقلیت ایران [در مجلس] و فعالیت مرحوم دکتر مصدق در خارج از مجلس مواجه شد و بالاخره عمر دوره پونزدهم مجلس به پایان رسید و به جایی نرسید که جریان مجلس شونزدهم پیش‌آمد.

قسمت هفتم

نهضت ملی شدن صنعت نفت تا واقعه ۳۰ تیر

دکتر مصدق: فرزندان عزیز من امروز یک بار دیگر دنیا چشم به درایت و کاردانی و موقع شناسی و انضباط شما دوخته است. فرد فرد شما نباید مسئولیتی را که در پیشگاه خدای بزرگ و وجدان پاک خود و دینی را که بر پرچم و تاریخ پر افتخار خویش دارید، لحظه‌ای از یاد ببرید.

گوینده: دکتر محمد مصدق با آنکه در مجلس پانزدهم نماینده نبود، همچنان کانون توجه ملیون در داخل و خارج مجلس بود. اقدامات مصدق و هوادارانش در چهار چوب قانون اساسی و مجلس بر استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس متمرکز شده بود در حالی که بسیاری و از جمله «مجاهدین اسلام»^۱ آیت الله کاشانی و فداییان اسلام به قوه قهریه هم متوسل می‌شدند. در پانزدهم بهمن ماه هزار و سیصد و بیست و هفت در دانشگاه تهران به محمدرضا شاه تیراندازی شد، شاه جان سالم به در برد و ضارب کشته شد. اما به گفته دکتر سیف پور فاطمی، شاه از این واقعه بهره‌ها برد.

سیف پور فاطمی: بعد از اینکه ناصر فخرایی را کشتند و شاه آسیبی بهش وارد نیامد، حکومت نظامی اعلام شد و دو دسته را که مخالف شاه بودند، محکم کوبیدند، یکی حزب توده بود که حزب توده را غیر قانونی اعلام کردند و گفتند که باعث تیراندازی، این شخص، با حزب توده سر و کار داشته است؛ دیگری دسته سید ابوالقاسم کاشانی و روحانیون و افرادی مانند حائری‌زاده و مخالفینش در مجلس و بعد از اینکه این عمل واقع شد شاه توانست که مجلس موسسان را تشکیل بدهد و اون اختیاراتی که غیر ممکن بود بدون یک چنین غائله‌ای بتواند اون اختیارات را بگیرد، از مجلس موسسان گرفت، که یکی از اونها تشکیل مجلس سنا بود و دیگر اختیار به شاه برای انحلال مجلس.^۲

گوینده: با پایان کار دوره پانزدهم مجلس، آنچنان که دکتر کریم سنجابی می‌گوید، ملیون به تکاپو افتادند تا انتخابات دوره شانزدهم، آزاد برگزار شود.

سنجابی: مصدق هم به فکر این افتاد که فعالیتش را شروع کند، و گفتگو به این شد که چه اقدامی باید کرد ایشان گفتند باید تحصن اختیار کنیم در مقابل این انتخاباتی که می‌گیرند؛ باید این انتخابات آزاد بشه. اول گفتگو این بود که در یک مسجد تحصن بگیریم بعد آقای مصدق گفتند که تحصن در دربار باشه این دفعه هم مصدق اعلام کرد به مردم و روزی که تحصن باید می‌شد ما روز تحسن رفتیم جمعیت کثیری وارد خیابان کاخ شده بودند و ما در خدمت دکتر مصدق رو به کاخ می‌رفتیم که عبدالحسین هژیر به استقبال مصدق آمد. به مصدق گفت که آقای دکتر مصدق انتخابات

^۱ نام اصلی این جمع «مجمع مسلمانان مجاهد» به رهبری شمس قنات آبادی بود که این شخص پس از کودتای ۲۸ مرداد از لباس روحانیت بیرون آمد و یکی از وایستگان فاسد رژیم شاه شد.

^۲ اینهم سیاست انگلیس بود زیرا پس از خاتمه اشغال، ایران نیازمند به ثبات سیاسی برای تداوم سلطه انگلیس و غارت کشور بود و لازم بود به تدریج دیکتاتوری گذشته احیاء شود. در دوران اشغال ایران، امکان ادامه دیکتاتوری وجود نداشت و دلیل اصلی برکناری رضاخان علیرغم وفاداری او به انگلستان همین امر بود.

آزاد است. (مصدق) گفت عبدالحسین هژیر تو شرف داری، این وکالت (منظور نمایندگی مجلس است) آزاده این حرفی بود که مصدق زد و دم در که رسیدیم یک جوانکی صدا زد زنده باد جمهوری، زنده باد مصدق رئیس جمهوری. فهمیدم که این جزو خرابکارهاست. مصدق فریاد زد بگیریدش، این آدمو بگیرید، و پریدند و گرفتند و تحویل نظمیه دادند. بعد از اونجا گفتند که این جمع کثیر که نمی‌تونه وارد تحصن بشه، بیست نفر را انتخاب کنید و آقای دکتر مصدق (با) بیست نفر انتخاب شد که از اون جمله یکی بنده بودم که اسامی‌ش الان یکی یکی یادم نیست ولی شاید همه می‌دانید اونجا رفتیم و دو سه روز در دربار متحصن بودیم متکلم وحده (در گفتگو) با مصدق فقط عبدالحسین هژیر بود. مصدق نتوانست با شاه ملاقاتی بکند و بالاخره عبدالحسنی هژیر مصدق را مایوس و دست‌خالی بیرون کرد... ولی این تحصن ما نتیجه بخش شد یعنی به وسیله مطبوعات و پخش شدن خیر این تحصن سبب شد که مردم علاقه‌مند به انتخابات بشوند و در عین حال مصدق و ملیون و مخصوصا دکتر بقایی که در اون موقع واقعا فعالیت غیر تمندانه‌ای کرد با روزنامه‌ها شاهدش. مردم آگاهی پیدا کردند و در انتخابات شرکت کردند.

گوینده: آیت الله کاشانی همچنان در لبنان در تبعید به سر می‌برد. ملیون به رهبری دکتر مصدق جبهه ملی را تشکیل دادند. دکتر کریم سنجابی می‌گوید در انتخابات تقلب شده بود تا از ورود ملیون به مجلس جلوگیری شود که ناگهان خبر ترور وزیر دربار توسط طرفداران آیت الله کاشانی وضع را عوض کرد.

سنجابی: در روزی که ما به کلی مایوس بودیم و منزل آقای دکتر مصدق بودیم ناگهان خبر آوردند عبدالحسین هژیر کشته شد. همین که هژیر کشته شد و ننگ این تعویض آراء کاملا آشکار بود، اون انتخابات باطل شد انتخابات مجدد صورت گرفت که در این انتخابات در شهر تهران هشت نفر از ملیون با مصدق انتخاب شدند کاشانی و مکی و بقایی و عبدالقدیر آزاد و شایگان و نریمان و اینها. به این ترتیب در مجلس شانزدهم پایگاه اقلیت تشکیل شد و برای ملیون و برای جبهه ملی میدان فعالیت وسیع شد.

گوینده: در آغاز، هدف ملیون خلع ید از شرکت نفت انگلیس بود اما به گفته دکتر فواد روحانی که از مدیران شرکت نفت بود ملیون از این گذشته می‌خواستند تا از این طریق به دفاع از منافع اقتصادی و سیاسی ایران برخیزند.

دکتر فواد روحانی: شرکت نفت انگلس چه از نظر مالی چه از نظر اجتماعی، چه از نظر سیاسی مسلمان مخلف منافع ایران بود به بیست تا نمی‌رسید، شماره ایرانی‌هایی که واقعا در شرکت یک مسئولیتی داشتند برابر بودند با روسای انگلیسی و اینها. بقیه افرادی بودند که اصلا مورد توجه نبودند از هیچ حیث، نه از حیث منزل نه از حیث حقوق، نه از حیث شغلی که داشتند به هیچ وجه.

گوینده: در مجلس شانزدهم دکتر مصدق رهبر ملیون مدام بر همین نکته تاکید می‌کرد.

مصدق: شرکت خواست که از این منابع ما به قدری استفاده بکند که به ایران هیچ ندهد. این بود که ملت ایران را عصبانی کرد.

گوینده: در میان روحانیت از سوی دیگر نظر واحدی وجود نداشت آیت الله بروجردی روحانیون را از سیاست به دور می‌داشت با این حال آیت الله سید محمد تقی خوانساری در قم و آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی در تهران به گفته مهندس بازرگانی موافق بودند.

بازرگان: روی هم رفته می‌شه گفت که روحانیت ایران با ملی شدن نفت و با این مسئله به اصطلاح قیام ملت ایران برای کوتاه کردن دست استیلای خارجی در هیئت و کسوت شرکت نفت نظر متحد و خیلی منسجم و مشخصی اتخاذ نکرده بود و نظریات مختلف بود. مرحوم خوانساری طرفدار بود و علاقه‌مند. خوانساری البته خوب، مرحوم بروجردی که در واقع آیت الله العظمای اون زمان بودند و مرجعیت اول را داشتند، ایشان بی‌طرف بودند مرحوم کاشانی خوب پشتیبانی داشت و همکاری داشت در ابتدا البته.

گوینده: اتحاد نظر ملیون و جناحی از روحانیون به گفته احسان نراقی به قضیه نفت هویتی ملی داده بود.

نراقی: نهضت ملی شدن نفت که یک امر کاملاً ملی و ایرانی بود، همه، اکثر ماها را به خودش جلب کرد. خوب می‌دونید که نهضت ملی شدن نفت در حقیقت یک خصوصیت ملی و مذهبی داشت. یعنی از یکطرف، یک شخصی مثل دکتر مصدق یک رجل ملی به اصطلاح لائیک و ناسیونالیست و دمکرات منش سمبل این نهضت بود، از یک طرف مرحوم آیت الله کاشانی با نفوذی که در روحانیت و در طبقات متوسط و بازاریان داشت. این دو وقتی دست به دست هم دادند این نهضت خیلی نیرومند و ریشه‌داری رو عرضه کردند.

گوینده: در بحبوحه مباحثات مجلس، بر سر ملی کردن نفت، نخست وزیر وقت، سپهبد رزم آرا ترور شد و آن طور که دکتر سیف پور فاطمی می‌گوید، راه برای تصویب لایحه ملی شدن نفت هموار گردید.^۱

فاطمی: بعد از آنکه رزم آرا ترور شد و علا برای چند روزی بر سر کار آمد و علا هم یک مرتبه خودش استعفا داد، در مجلس به دکتر مصدق پیشنهاد کردند که شما دولت تشکیل بدهید، دکتر مصدق در جواب گفت: من وقتی دولت تشکیل می‌دهم که شما قرار داد نفت را تصویب بکنید بنا بر این اول قرارداد نفت را در مجلس تصویب کردند بعد حکومت دکتر مصدق برای اجرای قرارداد تشکیل شد.

گوینده: دکتر مصدق که در تصویب لایحه ملی کردن نفت پیروز شده بود به گفته دکتر سنجابی در اجرای آن با اعتدال و مدارا عمل می‌کرد.

سنجابی: کاینه اول مصدق بیشتر از افراد معتدل و کهنه کار قدیمی بود و مصدق در این باره نظر و سیاست داشت، و نظر و سیاستش این بود که چون فکر او این بود که قانون ملی شدن نفت را به موقع عمل و اجرا بگذارد، سیاستهای خارجی را نسبت به ایران بدبین نکنند، و حکومت ایران را در پیش سیاستهای خارجی، حکومت رادیکال جلوه نده.

گوینده: پس از ملی شدن نفت مهندس مهدی بازرگانی اولین رئیس شرکت ملی نفت ایران شد.

^۱ چنانچه در این گفتگوها نیز مذکور است، ترور عبدالحسین هژیر، سبب باطل شدن انتخابات گردید و در نتیجه آن، درباره از روی ترس و وحشت نتوانست دوباره بوسیله تقلب مانع ورود ملیون به مجلس گردد و در انتخابات مجدد،^۸ تن از آنان به مجلس راه یافتند. پس ترور هژیر توسط فدائیان اسلام سبب تضعیف حکومت و دربار و تقویت ملیون گردید و ترور رزم آرا توسط فدائیان اسلامی، راه را برای تصویب لایحه ملی شدن صنعت نفت همواره کرد و دکتر مصدق را به نخست وزیری رساند.

بازرگان: جزء قانون ملی شدن نفت این بود که دولت ایران اونجا را بعهده بگیرد اداره آنجا را بگیرد و خلع ید از انگلیسی‌ها بشه ولی انگلیسی‌ها را بیرون نکند. اونها خودشون را به اصطلاح کارمند و مزدبگیر و خدمتگزار دولت ایران بدونند. این نظر اصلی بود و وظیفه‌ای که به ما مراجعه کرده بودند و مقدم بر هر چیز همان خلع ید بود، یعنی بریم و جانشین مدیریت شرکت نفت انگلیس و ایران بشیم. که اون کار انجام شد خیلی هم توام با سهولت و سرعت هم با پیروزی بزرگی شد و دیگه افتاد اختیارات در دست این هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران. ولی چون انگلیسی‌ها مایل نشدند، نخواستند که خودشون را مستخدم ایران بدونند و به نام شرکت ملی نفت ایران عمل بکنند، شروعش بکنند و چیزهای اقتصادی را انجام بدهند اونها تصمیم گرفتند علی‌رغم خیلی مذاکرات و آمد و رفت‌هایی که شد و چند میسیون، هم آمریکایی هم انگلیسی، آمدند و بالاخره به آنجا رسیدند که باید اینجا رو تخلیه بکنند، نمی‌خواستند بمونند یعنی زیر بار این چیز، قانون ملی شدن نفت ایران نمی‌رفتند به این ترتیب ما برخلاف آنچه اول تصور می‌شد که اول گفته شده بود خودمون رو مواجهه با یک وظیفه بسیار سنگینی دیدیم و اون این بود که این دستگاه پرعظمت رو حفظش بکنیم، حفظ بکنیم نگذاریم بخوابه و علاوه بر حفظ شدن در مرحله اول احتیاجات داخلی مملکت تامین بشه و در مرحله دوم بتوانیم صادر بکنیم نفت را و درآمدهایی که مورد انتظار بود و ارزی که مورد احتیاج بود او تامین بشه، ما موفق شدیم که اولاً به اندازه یک روز هم اتومبیل‌های ایران کوره‌های ایران و خانه‌ها عرض کنم که حمامها و کلیه مصارفی که احتیاج به مواد نفتی داشت یک دونه‌اش هم نخواستید و تا اون اندازه که امکان خارج داده بودند به خارج هم ما صادر کردیم این به اصطلاح نقش اصلی و اولی بود که ما انجام دادیم.

گوینده: نفت ملی شده بود اما به گفته دکتر فواد روحانی، مصدق هدفهای دیگری هم در سر داشت.

روحانی: نهضت ملی و اساسش یکی هوشیار شدن ایران به فرهنگ خودش به هویت خودش به عرض کنم که اون تمامیت خودش یکی مخالفت با استعمار خارجی و مخالفت با استبداد داخلی، اینها باعث شد که یک مصدقی به وجود آمد. موضوع نفت غالباً شخصیت مصدق و سیاست مصدق توام میشه با مطلب نفت. البته توام هست ولی اساسش این نیست مصدق فکرش بالاتر بود از موضوع نفت، چون بنده اقل هفته‌ای یک دفعه، چه دو دفعه دکتر مصدق را می‌دیدم. بنده حس می‌کردم که این فقط فکرش نفت نیست. چون بنده می‌دیدم موقعی که ما صحبت می‌کردیم راجع به اشکال موضوع نفت و عرض کنم اینکه قیمت نفت چه خواهد شد چقدر عایدی کار (خواهد بود)، بنده می‌دیدم فکرش می‌ره یک جای دیگر. یقین دارم او فکرش بالاتر بود از این. می‌خواست موضوع نفت را وسیله‌ای قرار بده برای تثبیت اون واقعا نهضت ملی ایران برای برقرار کردن اصول دموکراسی لیبرالیست و ناسیونالیست به معنی واقعی کلمه.

گوینده: و اما واکنش انگلستان در برابر ملی شدن نفت به گفته دکتر سیف پور فاطمی بسیار شدید بود.

فاطمی: انگلیسی‌ها شروع کردند با فشار اقتصادی و بلوکه کردن پولهای ایران در لندن، به دولت ایران فشار بیاورند از نظر فروش نفت هم در سر تا سر جهان در هر کجا که میسر بود جلوگیری کردند یعنی در همه جا فروش نفت ایران را تحریم کردند.

گوینده: خود دکتر مصدق هم رفتار انگلیس را از بقایای دوران استعمار می‌شمرد.

مصدق: دولت انگلیس می‌خواهد با آن رویه قرن نوزدهم خود با ملت ایران رفتار کند و این رویه به تمام معنا مخالف اون چیز است که ما می‌بینیم. امروز هیچ ملتی نیست که بخواد استقلال و آزادی او دستخوش اغراض دول استعماری بشود.

گوینده: ملیون ایران که چند بار کوشیده بودند برای موازنه در سیاست خارجی از امریکا استمداد کنند، به گفته دکتر فریدون کشاورز بار دیگر به سراغ امریکا رفتند.

کشاورز: دکتر مصدق از تضادی که بین انگلستان و آمریکا در آن زما پیدا شده بود برای گرفتن نفت ایران استفاده کرد. یعنی امریکا شده بود قوی‌ترین دولت دنیا، بعد از جنگ جهانی دوم. و انگلستان ضعیف شده بود و احتیاجی به امریکا داشت به این مناسبت امریکا کوشش کرد که یا لاقلاً تمام نفت ایران را بگیرد یا از این نمد کلاهی داشته باشد و وقتی که دکتر مصدق شروع کرد به تبلیغ و صحبت در مجلس درباره ملی شدن صنایع نفت ایران، امریکا از او پشتیبانی کرد.

گوینده: اما به نظر دکتر فواد روحانی دولت انگلستان تلاش می‌کرد تا امریکا را نسبت به دولت مصدق بد گمان کند.^۱

فواد روحانی: وقتی که انگلیسی‌ها متوجه شدند که نمی‌توانند امریکا را وارد بکنند به خصومت با ایران، مرتباً مامورانی فرستادند به واشنگتن، که برود با دولت امریکا بروند صحبت بکنند و بگویند شما به کللی غافلید از جریانی که در ایران داره اتفاق می‌افتد و بالاخره روزی متوجه خواهید شد که دیر خواهد شد و اون روز، روزیست که کمونیستها آمده باشند و تسلط پیدا کرده باشند به ایران، و این روز خیلی نزدیکه برای اینکه دکتر مصدق داره کمک می‌کنه به روسها که بیایند و نفوذ روسیه جانشین نفوذ آمریکا و انگلستان بشه به اندازه‌ای تکرار کردند این مطلب را و سعی می‌کردند که یک مدارکی هم برای این موضوع پیدا بکنند که خوب در ایران البته بودند کسانی که همین حزب توده و دیگران بودند که کمک می‌کردند به افکار کمونیستی و اینها. اینها این قبیل گزارشها را یا روز به روز قوی‌تر کردند، بیشتر رویش تاکید کردند نماینده فرستادند بحث کردند، نطق کردند، یواش یواش امریکای‌ها واقعا ترسیدند.

گوینده: ترس امریکا و روحانیت از نفوذ کمونیزم توسط دربار و دولت وقت انگلستان تشدید می‌شد اما به گفته دکتر فریدون کشاورز این وصله‌ای بود که به دکتر مصدق نمی‌چسبید.

کشاورز: ایرج اسکندری در خاطراتش که منتشر شده گفته که من را مصدق خواسته بود برای خاطر اینکه نامه‌ای داشت که من بایستی به سفیر شوروی بدهم و من به مصدق گفتم که شمال ایران حریم امنیت شوروی است، نوشته که دکتر مصدق قلم تراشش را در آورد از جیبش و باز کرد و به من گفت اگر یکبار دیگر این کلمه را تکرار بکنی زبانتو می‌برم.

گوینده: انگلستان در مجامع بین‌المللی به فعالیت افتاد، نخست به دیوان بین‌المللی لاهه و به دنبال آن به سازمان ملل شکایت برد. دکتر مصدق خود شخصا برای دفاع از حقوق ایران به خارج سفر کرد. در امریکا بود که دکتر مصدق احساس کرد نفوذ انگلستان بر امریکا مانع کمک آمریکا به ایران شده است.

مصدق: دولت آمریکا گرچه ظاهراً با دولت ایران هماهنگی می‌کند ولی نمایندگان اون دولت به قدری تحت تاثیر انگلیس هستند که نمی‌توانند برای ایران کاری بکنند.

گوینده: ناتوانی دکتر مصدق در حفظ حمایت امریکا به گفته دکتر سیف‌پور فاطمی مخالفان دکتر مصدق را جسور کرد.

^۱ این اعای فواد روحانی نیست. مطالعه (خاطرات ایدن) وزیر خارجه انگلیس این موضوع را اثبات می‌کند.

فاطمی: موقعی که دکتر مصدق در آمریکا بود، از اون موقع اختلاف بین او و شاه شروع شده بود. این بود که بعد از آنکه دکتر مصدق به ایران برگشت در در مجلس هم یک مخالفت‌هایی شروع شد زیرا یک عده‌ای از وکلا می‌گفتند که هر چه کار نفت عقب بیفتند نفوذ کمونیستها در ایران زیاد می‌شود و حزب توده ممکن است که کودتا بکند و این فشار روی مصدق فوق‌العاده زیاد بود. مصدق به فکر افتاد که برای اینکه بتواند قدرت را یکپارچه در دست بگیرد و کارها را انجام بدهد به فکر این افتاد که وزارت جنگ را در دست بگیرد. البته شاه با این مخالف بود در نتیجه دکتر مصدق استعفا داد و بعد از استعفا دکتر مصدق، از مجلس رای تمایل خواستند. وکلای جبهه ملی از حضور در جلسه خودداری کردند. جلسه طرفداران شاه در مجلس تشکیل شد و به حکومت قوام‌السلطنه رای اعتماد دادند. قوام‌السلطنه البته در اون موقع سنش زیاد بود مریض هم بود با غدر، کاملاً از اوضاع دور بود و البته این، این نکته را باید در نظر گرفت که شاه به همان اندازه‌ای که از دکتر مصدق می‌ترسید از قوام‌السلطنه هم می‌ترسید و این بود که قوام‌السلطنه نتوانست کاری انجام بدهد و در تهران چند روزی انقلاب شدید به وقوع پیوست به طوری که حتی نظامی‌ها حاضر نشدند به مردم تیراندازی بکنند و در نتیجه قوام‌السلطنه مجبور به استعفا شد و دو مرتبه دکتر مصدق حکومت تشکیل داد.

گوینده: بر اثر پشتیبانی ملیون و مذهبیون به رهبری آیت‌الله کاشانی کناره‌گیری مصدق چندان طول نکشید. واقعه تاریخی سی‌ام تیرماه را مصدق از سر گذرانید اما طوفان سهمگین تری در انتظار مصدق بود.

قسمت هشتم

کودتای ۲۸ مرداد و سقوط دکتر مصدق

گوینده: روی کارآمدن مجدد دولت مصدق پیروزی درخشانی بود بر دربار و دولت انگلستان

دکتر مصدق: یک قیام مردانه و شرافتمندانه به کارخانه‌ی حکومت تراشی سفارت انگلیس داغ باطله زده و مزار ابدی شهدا سی‌ام تیر یک نمونه جاوید و بارز از احساسات مقدس به میزان فداکاری رادمردان این سرزمین برای همیشه محسوب خواهد شد.

گوینده: دکتر مصدق برای احساسات مردم و افکار عمومی اهمیت بسیار قائل بود.

مصدق: هموطنان عزیز! یک اصل ثابت و تغییر ناپذیر برای حکومتی که به افکار عمومی تکیه دارد این است که هر وقت با مشکلی روبرو می‌شود به منبع قدرت و سرچشمه لایزال نیروی ملت متوجه می‌گردد و موجب نهضت بزرگ و عظیم ملی را در جریان حوادث و تحولات اوضاع می‌گذارد. محتاج به گفتن من نیست بلکه دنیا نیز آگاه است که رستاخیز بی‌سابقه و جنبش پرافتخار اخیر ایران را هیچکس جز ملت، شالوده‌گذاری نکرده و این دست توانای ملت است که با تمام بی‌اسبابی و اقدامات تخریبی یک صد و پنجاه ساله‌ای اجنبی و شبیخونی که حریف کهنه کار برای خزائن مادی و معنوی کشور ما زده است قوای اهریمنی استعمار را در هم شکسته و طومار غارتگری‌های نیم قرنیه او را برای ابد به هم ریخته است.

گویند: اما آن گونه که دکتر کریم سنجابی می‌گوید دکتر مصدق تکیه بر افکار عمومی را بر تشکیل حزب و داشتن تشکیلات منسجم ترجیح می‌داد.

سنجابی: فکر مصدق این بود که مردم، افکار عمومی مردم به طور غیر متشکل از او پشتیبانی کند به حزب زیاد عقیده نداشت و اول عقیده‌اش این بود که حزب وقتی بزرگ بشود سیاست‌های خارجی درش دست می‌اندازند و این را فاسد و ضایع می‌کنند و بنابراین معتقد بود که همیشه افکار عمومی غیر متشکل در خیابانها ظاهر بشود و از او پشتیبانی کند؛ متکی به توده‌ی غیرمتشکل مردم باشد.^۱

سیف پور فاطمی: تحریمات، اثر زیاد در داخل ایران داشت برای اینکه نه فقط از یک طرف دولت ایران از درآمد نفت محروم شد از طرف دیگر در هر ماه میلیون‌ها مخارج نگاهداری شرکت نفت و حقوق افرادی را که در آنجا مشغول کار بودند، دولت مجبور شد بپردازد و از طرف دیگر پولهای زیادی که در انگلستان داشت، نمی‌توانست از آنها استفاده بکند، این بود که بحران شدید اقتصادی در کشور پیدا شد.

^۱ رویه مصدق از جمله تشکیل جبهه ملی توسط او نشان می‌دهد که دکتر مصدق برخلاف نظر دکتر سنجابی به نوعی تشکیل معتقد بود اما احتمالاً او را از تشکیلات بسته مانند حزب توده در آن زمان احتراز می‌کرده است.

گوینده: به جز فشار خارجی، اختلافات سیاسی داخلی هم دولت مصدق را تضعیف می‌کرد، در مجلس هفدهم جناح جبهه‌ای ملی مانع از انتخاب مجدد آیت‌ا... کاشانی به ریاست مجلس شد و به گفته مهندس مهدی بازرگانی سرانجام آیت‌ا... کاشانی، راه خود را از مصدق جدا کرد. و از این گذشته به گفته دکتر سنجابی دربار و حزب توده نیز مدام علیه جبهه‌ی ملی و دولت دکتر مصدق اقدام می‌کردند.

سنجابی: هر جا جبهه‌ی ملی سربلند می‌کرد و مردم بهش توجه می‌آوردند، دستگاه شاه سرکوبش می‌کرد و قدرت عمل را ازش می‌گرفت، از طرف دیگر عوامل چپی در هر جا که می‌دیدند جبهه‌ی ملی تظاهر می‌کند، علیه او قیام می‌کردند، این بود که دستگاه توده هم و نیرویی که مافوق توده بود یعنی روسها کوشش می‌کردند با وسایل شان جبهه‌ی ملی را یا کوچک نشان بدهند، کارهایی که می‌کنند سکوت در برابرش اختیار کنند، یا اینکه اگر حرفی بزنند به صورت خلاف واقع و توهین آمیز و شکننده و خرد کننده باشد.

گوینده: یک ماه پس از قیام سی‌ام تیر و روی کار آمدن مجدد دکتر مصدق که اختیارات موجود را برای نخست وزیر کافی نمی‌دانست تا اصلاحات مورد نظر خود را آغاز کند برای شش ماه از مجلس اختیارات فوق‌العاده گرفت.

مصدق: این اقدام به اصلاحات، مستلزم سرعت عمل و داشتن قدرت و اختیار بود. از مجلس کسب اختیار کردم از ابتدای دوره ۶ ماهه اختیارات دولت اینجانب تا آنجا که مقتضیات و استعداد محیط اجازه می‌داد برای آنکه بتوانم به موازی مبارزه خارجی اصلاحات داخلی را نیز شروع کنم. قوانین و مقرراتی را به موقع اجرا گذاشتم که هرگز در ایران سابقه نداشت.

گوینده: پی‌گیری این اختیارات پس از ۶ ماه بر تشنج سیاسی در کشور افزود رابطه دکتر مصدق و شاه تیره تر شد، دکتر مصدق و شاه در جلسه‌ای طولانی اوضاع را بررسی کردند و به گفته دکتر سیف‌پور فاطمی، شاه قصد داشت از کشور خارج شود.

سیف پور فاطمی: شاه به مصدق پیشنهاد کرد که من برای مدتی حاضرم از ایران خارج بشوم مصدق با این فکر موافقت کرد و در نتیجه بعد از آنکه وسایل مسافرت او را فراهم کردند قضیه ۹ اسفند پیش آمد که در نتیجه عده زیادی^۱ اطراف قصر شاه از طرفداران شاه مخصوصا چون در آن موقع بین مصدق و اطرافیانش و دوستانش از قبیل کاشانی و مکی و دیگران اختلافی پیدا شده بود این افراد به تحریک کاشانی و بهبهانی و نظامی‌هایی که در آن موقع دکتر مصدق آنها را بیکار کرده بود اطراف قصر شاه جمع شدند و حتی خیال حمله به مصدق داشتند و به خانه‌ی او حمله کردند^۲ و مصدق در مجلس حاضر شد و دو مرتبه شهر را آرام کرد ولی از آن روز به بعد دیگر هیچ راه‌حلی بین اختلاف دکتر مصدق و شاه و اطرافیانش پیدا نشد.

گوینده: و از طرف دیگر به گفته «سردنيس رایت» یکی از سفیران پیشین انگلستان در ایران، دولت انگلستان هم راهی برای توافق با دکتر مصدق نمی‌دید.

^۱ به نقل شاهدان عینی و نیز تصاویر موجود، جمعیت فقط در میدان کوچک کاخ ازدحام کرده بود و حتی اگر مبالغه شود تعداد آن به دو هزار تن هم نمی‌رسیده است و تعجب در این است که چرا آقای فاطمی عده زیادی را عنوان می‌کند.

^۲ رهبر حمله کننده گان، شعبان جعفری معروف به شعبان بی‌مخ بود که از چاقو کشان دربار بود.

سردنيس رایت سفیر انگلستان: ما سعی کردیم که با دکتر مصدق به توافق برسیم اما اگر تاریخ این مذاکرات در نیویورک و تهران را بخوانید می‌بینید که مصدق مرتباً موضع خود را تغییر می‌داد و غیر ممکن بود که بتوان با او به توافقی رسید. البته مسئله‌ی غرامت در میان بود که ما به هیچ وجه با حق ایران در ملی کردن نفت خود مخالفتی نداشتیم ولی می‌گفتیم باید به ما غرامت منصفانه‌ای پرداخت شود اما مصدق زیر بار نمی‌رفت.¹

گوینده: دولت آمریکا در آغاز با نهضت ملی نظر مساعد داشت اما روابط دکتر مصدق با آمریکا هم پس از روی کار آمدن جمهوری خواهان و آغاز ریاست جمهوری آیزنهاور تیره شد و به گفته‌ی فواد روحانی از نظر آمریکا هم مصدق باید برکنار می‌شد.

فواد روحانی: در همان سال آخر حکومت دکتر مصدق حقیقتاً امریکایی‌ها به این فکر افتاده بودند که ایران دارد کمونیست می‌شود یعنی درست نقشه‌ای که انگلیس‌ها از یک سال و نیم - این نقشه را انگلیس‌ها - تعقیب کردند با فشار آوردن به دولت آمریکا برای اینکه متوجه یک چنین خطری بشوند. آیزنهاور وقتی که آمد و حکومت دموکرات مبدل شد به حکومت جمهوری خواهان تصمیم گرفت که باید مصدق برداشته شود.²

گوینده: از هر طرف عرصه بر دولت دکتر مصدق تنگ‌تر می‌شد و آنچنان که دکتر مصدق روی حمایت مجلس هم دیگر نمی‌توانست حساب کند.

سیف پور فاطمی: از یک طرف حکومت دکتر مصدق در آن موقع خیلی ضعیف شده بود، در مجلس مخالفین کار را به جایی رسانده بودند که دیگر هیچ عملی از طرف مجلس صورت نمی‌گرفت، این بود که عده‌ای از وکلای طرفداران او استعفا دادند، مصدق هم بعد از اینکه اینها استعفا دادند اعلام کرد چون دیگر وکلای مجلس استعفا دادند، بنابراین کار مجلس به پایان رسیده است و دو مرتبه انتخابات عمومی و رفراندوم در مملکت شروع خواهد شد، از طرف دیگر امریکایی‌ها که تازه حکومت عوض شده بود و حکومت به دست آیزنهاور افتاده بود و خود وزیر امور خارجه وقت «جان فوسترالس» به مرحوم الله یار صالح و به من گفت که مجال است که ما بگذاریم که قضیه‌ای ملی شدن نفت صورت بگیرد زیرا اگر شما بتوانید با ملی شدن نفت در این موقع تمام کارها در دست بگیرید تکلیف ما با کشورهای امریکایی لاتین و کشورهای عربی چیست؟ این است که حکومت امریکا جدا تصمیم بر این گرفت که به هر نحوی هست حکومت مصدق را سرنگون بکند و قرارداد تازه‌ای برای نفت با حکومتی که بعد از او سرکار می‌آید انجام بدهد و بنابراین شاه را تحریک کردند که حکومت مصدق را منعزل بکند و فرمان را به اسم سر لشکر زاهدی که در حکومت مصدق سابقاً سمت وزارت را داشت صادر کند.

گوینده: اما انحلال مجلس، نه تنها مشکل دکتر مصدق را حل نکرده بود بلکه به گفته دکتر کریم سنجابی آخرین نهادی را که بالقوه می‌توانست حامی دکتر مصدق باشد، خود او از بین برده بود.

¹ دکتر مصدق پرداخت غرامت را قبول داشت مشروط بر آنکه انگلستان نیز بخشی از نفت غارت شده را که با تخلف از قراردادهای منعقد (یعنی قراردادهای استعماری) برده بود، باز پس دهد.

² البته حکومت جمهوریخواهان در بادی امر به دنبال همکاری با انگلیس برای سرنگون کردن مصدق نبود بلکه اصرار و حتی تهدید انگلیس، آمریکا را وادار به پذیرش نقشه کودتا و شرکت درجه دوم با انگلیس در کودتا کرد.

سنجایی: رفتم خدمت ایشان و گفتم آقای دکتر مصدق راجع به انحلال مجلس، من فکر کردم به عقیده من این عمل صحیح نیست، گفت چرا؟ گفتم آقا حکومت را سه قوه نگه می‌دارد: یکی قوه نظامیه، یکی افکار عمومی ملته، یکی قوه قانونیه، اما قوه نظامی را واقعا شما ندارید، نظامی‌ها با شما همراهی نمی‌کنند اما افکار عمومی، افکار عمومی را شما دارید ولی این افکار عمومی مثل افکار عمومی دو سال پیش نیست، خسته شدند، دو سه سال است بلا تکلیف مونده‌اند؛ توده‌ایها را گرفتند، در میان خودمان اختلافات افتاده، یک عده‌ای از رفقای ما علیه ما برگشتند افکار عمومی را مردد کردند، با وجود این، افکار عمومی را شما دارید ولی افکار عمومی برای آوردن حکومت خوب است ولی برای نگاهداری مرتب کافی نیست، می‌ماند قوه قانونی هم از دو قوه مرکب است شاه هست و مجلس، اما شاه با شما مخالف است بنابراین حالا مجلس می‌ماند اگر مجلس را منحل کردید دیگه چی می‌مونه؟ این مجلس اکثریتش مجبورا به شما رای خواهند داد و شما نترسید، مجلس جرات نمی‌کند علیه شما رای مخالف بدهد و مجلس را منحل نکنید. بعد ایشان به من گفتند آقا! شما پریشان گویی می‌کنید، یه قدری ناراحت شدم گفتم آقای دکتر مصدق شما اگر مجلس را منحل کردید یا با یک کودتا یا با یک فرمان عزل مواجه شدی چه اقدامی خواهی کرد؟ خلاصه این حرف‌ها را من آنجا زدم از جای دیگر اطلاع دارم رفقای دیگر هم کم و بیش دکتر معظمی مخالفت کرده بود شایگان هم مخالفت کرده بود ولی مصدق پیشش موجه شده بود که این مجلس به او رای مخالف خواهد داد و بعد به وسیله همین مجلسی که خودش را انتخاب کرده یک قراردادی مخالف قانون ملی شدن نفت وضع خواهد کرد. به هر صورت نظر مصدق به نر بنده یک اشتباهی بود در انحلال آن مجلسی که وسیله شد برای اینکه اون فرمان عزل را برایش دادند.¹

گوینده: گرچه مقدمات واقعی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از مدتها پیش فراهم شده بود به گفته دکتر سیف پور فاطمی تعللی دکتر مصدق هم به پیروزی آن کمک کرد.

سیف پور فاطمی: آن واقعه به این طور اتفاق افتاد که ابتدا که ۲۵ مرداد از طرف گارد شاهنشاهی دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه و دو نفر دیگر از یاران مصدق را توقیف کردند بعد خواستند خود دکتر مصدق را توقیف کنند چون قبلا دکتر مصدق مطلع شده بود، گارد منزل دکتر مصدق، نصیری را که امامور توقیف او بود به حبس انداختند و شاه هم فرار کرد برای سه روز دکتر مصدق قدرت در دستش بود، متاسفانه دکتر مصدق نجیبید و در آن سه روز در شهر تهران عده زیادی از مخالفین با سلطنت و توده‌ای‌ها نمایشاتی دادند و مجسمه‌ها را پایین آوردند و دکتر مصدق روز بیست و هفتم مرداد دستور داد که جلوی هرگونه مخالفتی را و هرگونه راه پیمایی بر علیه شاه را در شهر بگیرند؛ این بود که روز بیست و هشتم مرداد یک عده‌ای از پایین شهر افرادی را که مخالفین دکتر مصدق خریداری کرده بودند و یک عده نظامی‌ها با آنها همراهی کردند به طرف منزل دکتر مصدق و روزنامه‌هایی که با مصدق موافق بودند راه‌پیمایی کردند و اداره‌های روزنامه‌ها را آتش زدند و البته خود مصدق با آنکه دیگران به او گفتند که وضعیت خیلی وخیم است من فکر می‌کنم که تا آخرین دقیقه میل نداشت که از طرف حزب توده یا از طرف دیگران کمکی بگیرد^۲ برای جلوگیری از مخالفت‌ها تا دقیقه آخر فکر می‌کرد که می‌تواند به وسیله نظامی‌ها و به وسیله شهربانی جلوی اخلاگران را بگیرد ولی با کمال تاسف رئیس شهربانی (دفتری) را که معین کرده بود، به او خیانت کرد و نظامی‌ها هم دقیقه آخر به خانه‌ی او حمله کردند و این بود که حکومت مصدق بدین ترتیب ساقط شد.

¹ آقای سنجایی خطا می‌کند. دکتر مصدق درست تشخیص داده بود و مجلس چند؟ می‌شد و چه نمی‌شد، طرح کودتای ۲۸ مرداد که قبلا تنظیم شده بود به اجرا در می‌آمد مجلس آنروز به پایگاه توطئه بر علیه دولت مصدق تبدیل شده بود.

² راه پیمایی به دفاتر روزنامه‌ها جزئی از نقشه کودتا بود که از قبل تنظیم شده بود و (دیگران) هم وجود نداشتند که به مصدق در برابر کودتا یاری برسانند. حزب توده هم دروغ می‌گفت و کمک نمی‌کرد زیرا انگلیس با شوروی هم به توافق رسیده بود.

گوینده: نه تنها خود دکتر مصدق بلکه بسیاری از یاران او و از جمله مهندس مهدی بازرگانی هم که در آن زمان رئیس سازمان آب بود، در آغاز با تحولات آن روز با ناباوری روبرو شد.

بازرگان: صبح زود رفته بودم پیش مدیرکل بانک ملی که تامین اعتبار از محل این وام قانونی برای کارهای سازمان آب بکنیم، آنجا که بودیم از خیابان فردوسی سر و صدای مختصری دیدیم از بالا که نگاه کردیم دیدیم یک عده اراذل و اوباش جلوشون هم یک عده بچه‌های ... پابرنه و پیراهن پاره با چوب دستی‌های کج و معوج راه افتاده بودند و شعارهایی به نفع شاه می‌دادند، خوب ما هم خندیدیم و یعنی مدیر کل بانک هم اطلاع نداشت که چه خواهد شد بنده برگشتم به سازمان آب شاید یک ربع، نیم ساعتی نگذشته بود که باز دیدیم سر و صدا در خیابان سابق نادری - البته که محل سازمان آب بود پایین را که نگاه کردیم دیدیم بله، جیب‌های شهربانی است که به سرعت به طرف راست و چپ می‌روند و سربازهایی هم مثل اینکه مامورند کارهایی می‌کنند و تو مردم هم ... جنجال و هیاهوست، و بعد هم رادیو خاموش شد و برنامه‌اش را منقطع کرد و ما فهمیدیم که قضایای شومی در پیش است.

گوینده: دکتر کریم سنجابی یکی دیگر از همراهان نزدیک مصدق خود به چشم خود شاهد سرنگونی دولت مصدق بود.

سنجابی: من آن روزی که کودتا شد منزل مصدق بودم با رفقای دیگر تقریباً ۱/۵ بعدازظهر یک عده‌ای مهمان داشتم منزل به آنها خبردادم چون خبرداده بودند به من که یک عده‌ای هم بودند خانه‌ی مرا بچاپند، به آنها خبر داده بودم که یک جای دیگری در پشت دانشگاه بیایند آنجا مرا ببینند این بود که ساعت ۱/۵ بعدازظهر از رفقای که دور و بر مصدق بودند خداحافظی کردم و بیرون آمدم و رفتم آنجا، رفتم آنجا، صحبت‌هایی کردم با آنها در این بین خبر رادیو که رسید از رادیو خبردار شدم که وضع حکومت مصدق به هم خورده، دیگه برای من برگشتن به آنجا ممکن نبود از اینجا پنهان شدم.

گوینده: و به این ترتیب دولت دکتر محمد مصدق ساقط شد و شاه دوره اقتدار خود را آغاز کرد اما خاطره این واقعه هرگز شاه را رها نکرد.

شاه: دولت وقت که عملاً با توده‌های همکاری می‌کرد، روز ۲۵ مرداد که برخلاف تمام اصول قانون اساسی ایران شروع به یاغی‌گری کرد به طور کاملاً واضحی ارتباط آنها با توده‌ایها روشن شد، اتفاقاً من تابستانش در سعد آباد زندگی می‌کردم و خبرهایی که می‌رسید از نقشه‌هایی به توسط توده‌ایها، کمونیست‌ها حکایت می‌کرد و برای حفظ این محل چهار تانک مامور شده بودند که حتی قبل از وقایع ۲۵ مرداد تانک‌ها منتقل شدند برای حفظ مقر اون دولت یاغی، من خود شخصا در کلاردشت بودم و از دو نظر جریانات، همان طوری که در کتاب ماموریت برای وطنم نوشتم بعد از تفکر زیاد نقشه‌ای کشیدیم آن موقع که اگر فرمان قانونی پادشاه مشروطه ایران را دولت وقت اجرا نکند، با ترک کشور مردم ایران را مختار به اتخاذ رویه مطابق میلشان بکنند آن موقع شاید غیر از این چاره‌ای نبود، عده‌ای می‌گفتند که چرا اصلاً اینقدر صبر کردی، چرا قبلاً عمل نکردی، ولی شاید جریانات این زمان غیر از این اجازه نمی‌داد ملت ایران هم انتخاب خودش را کرد و با قیام مردم و پیوستن قوای مسلح آن بساط را به هم زدند.^۱

^۱ شاه چنان سخن می‌گوید که گویی او همه کاره بوده است و خود نقشه سرنگونی مصدق را کشیده و به همین جهت کودتای ۲۸ مرداد را هم قیام ملی نامیده است حال آنکه کلیه اسناد و مدارک از قبیل کتابهای کریمت روزولت و وودهاوس که هر دو از مقامات سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس بوده و مسئول اجرای طرح آژاکس (طرح کودتای ۲۸ مرداد) بودند نشان می‌دهد که کودتا یک نقشه صد در صد انگلیسی بود

قسمت نهم

بررسی عوامل سقوط دکتر مصدق - اعدام دکتر فاطمی

گوینده: روز ۲۸ مرداد اگرچه با سرنگونی دولت دکتر مصدق به پایان رسید، اما پیامدهای دور و درازی داشت و چنانکه مهندس بازرگان می‌گوید مقدمات آن هم مسبوق به سوابق طولانی بود.

بازرگان: قضیه ۲۸ مرداد یک پدیده خلق‌الساعه که در ۲۸ مرداد رخ بدهد نبود، از همان زمان ملی شدن نفت شروع شد، و جریان‌های مختلفی در خارج مملکت و در داخل مملکت بود که نقاط برجسته‌اش همان ۹۱۱۹ فند بود و ۲۵ مرداد و بعد هم ۲۸ مرداد و قبل از اینها هم سی‌تیر هم در این وسط و از یک طرف انگلیسی‌ها، جناح خارج را با همکاری آمریکایی‌ها درست می‌کردند و در داخل، استفاده از حزب توده نفتی و محیط نامطلوبی که فراهم آورده بود و کارشکنی‌هایی که می‌کرد و انحراف‌هایی که به وجود می‌آورد و جراتی که به درباری‌ها و هیئت حاکمه می‌داد، این باعث شد که آن جریانها پیش بیاید و رفته رفته، از یک طرف یک کفه‌ی ترازو به طرف مخالفین سنگین می‌شد و از این طرف هم به کارشکنی‌ها و زمینه‌سازی‌های حزب توده و نقشه‌ها و همکاری‌های ایادی درباره و ارتش بالا می‌رفت به این ترتیب آخرین مرحله مقاومت، ۲۵ مرداد بود که بعد چون قضیه تدارکات ریشه‌دار بود در ۲۸ مرداد به آن ترتیب کار خاتمه یافت.

گوینده: خاتمه‌ی کار مصدق آغازی بود برای جستجوی علل این واقعه و ستایش و انتقاد از کارنامه‌ی او فریدون کشاورز عدم توجه به تشکیلات حزبی را جزو اشتباهات مصدق می‌داند.

کشاورز: دکتر مصدق البته کار بسیار مهمی کرد ولی اشتباه هم کرد، یکی از اشتباهات دکتر مصدق این بود که او حزب تشکیل نداد در ابتدای سال ۱۹۴۱ که یک مختصر آزادی در ایران برقرار شد حق این بود که مصدق به عنوان یک رجل ملی سیاسی حزب تشکیل بدهد. من یقین دارم که عده زیادی از کسانی که به حزب توده رفتند مطمئناً وارد جریان مصدق و حزب مصدق می‌شدند. از جمله خود من، یقیناً اگر حزب تشکیل می‌داد دکتر مصدق می‌رفتم تو حزب او برای اینکه من دکتر مصدق را از زمان رضا شاه می‌شناختم، متأسفانه حزب تشکیل نداد و دور خودش افراد صالح و وطن

که با جلب حمایت جهانی و مالی آمریکا و با استفاده از شبکه جاسوسی بریتانیا به مرحله عمل درآمد و در این کودتا شاه نیز مانند بقیه تنها نقش یک مهره را داشت. اشرف پهلوی خواهر دوقلوی شاه و دومین شخصیت مقتدر پشت پرده حکومت شاه نیز در کتاب خاطرات خویش جزئیاتی از طریق کودتا بوسیله انگلیس و آمریکا و همکاری‌های خویش را بیان کرده است. در این مورد نگاه کنید به کتاب بررسی زمینه‌های انقلاب ایران، مبحث وابستگی و تولد نامشروع رژیم شاه. (شاه چنان سخن می‌گوید که گویی او همه کاره بوده است و خود نقشه سرنگونی مصدق را کشیده و به همین جهت کودتای ۲۸ مرداد را هم قیام ملی نامیده است حال آنکه کلیه اسناد و مدارک از قبیل کتابهای کریمت روزولت و وودهاوس که هر دو از مقامات سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس بوده و مسئول اجرای طرح آژاکس (طرح کودتای ۲۸ مرداد) بودند نشان می‌دهد که کودتا یک نقشه صد در صد انگلیسی بود که با جلب حمایت جهانی و مالی آمریکا و با استفاده از شبکه جاسوسی بریتانیا به مرحله عمل درآمد و در این کودتا شاه نیز مانند بقیه تنها نقش یک مهره را داشت. اشرف پهلوی خواهر دوقلوی شاه و دومین شخصیت مقتدر پشت پرده حکومت شاه نیز در کتاب خاطرات خویش جزئیاتی از طرح کوتا بوسیله انگلیس و آمریکا و همکاری‌های خویش را بیان کرده است. در این مورد نگاه کنید به کتاب بررسی زمینه‌های انقلاب ایران، مبحث وابستگی و تولد نامشروع رژیم شاه.

پرست و تحصیلکرده را جمع نکرد. یکی دیگر از اشتباهاتش این بود که پشت قرآن قسم خورد و امضا کرد که من با سلطنت مخالفت ندارم و این باعث شد که سلطنت هر کاری با او کرد، او مجبور شد که صدایش در نیاید.^۱

گوینده: گرچه اسما سازمانی به نام جبهه‌ی ملی پشت سر مصدق بود ولی به گفته‌ی دکتر کریم سنجابی این جبهه، انسجامی نداشت.

سنجابی: سازمان جبهه‌ی ملی در دوره‌ی مرحوم مصدق یا عده‌ای افراد غیر متجانس بود، یا احزاب پراکنده، جبهه‌ی ملی وسیله کافی پیدا نکرد، متأسفانه نتوانست یک نهضت بزرگ را پشت سر خودش ایجاد بکند.

گوینده: از سوی دیگر به نظر آیت‌ا... خمینی اشتباه دکتر مصدق این بود که کار شاه را یکسره نکرد.

آیت‌الله خمینی: آنکه تاسف دارد این است که اگر در آن وقت که متفقین آمدند و رضا شاه رفت، یک صدا بلند شده بود که ما پسرش را نمی‌خواهیم، یک نفر که مثلاً از رجال، یک نفر از علم، یک جمعی از مردم که نمی‌خواهیم این سلسله را اینها چه کردند با ما، پدرش چه کرد که این پسرش چه، این یکی از غفلت‌هایی بود در تاریخ ایران که مسیر تاریخ را اگر این غفلت نشده بود گردانده بود. قوام‌السلطنه می‌توانست این کار را بکند لکن با غفلت‌ها، با ضعف نفس‌ها نکرد. از او بالاتر دکتر مصدق بود، قدرت، دست دکتر مصدق آمد، لکن اشتباهات هم داشت. برای مملکت می‌خواست خدمت بکند لکن اشتباهات هم داشت. یکی از اشتباهات این بود که وقتی که قدرت دستش آمد این را [شاه را] خفه‌اش نکرد [تا] تمام کند قضیه را. این کاری برای او نداشت، هیچ کاری و او شاه ضعیف بود و زیر چنگال او بو، لکن غفلت کرد، مجلس را ایشان منحل کرد و یکی یکی وکلا را وارد کرد که استعفا بدهند، وقتی استعفا دادند یک طریق قانونی برای شاه پیدا شد تا اینکه بعد از اینکه بعد از مجلس نیست تعیین نخست وزیر با شاه است این اشتباهی بود که از دکتر مصدق واقع شد و دنبال او این مرد را دوباره برگرداندند به ایران. به قول بعضی که محمد رضا شاه رفت، رضا شاه آمد یعنی یک نفر قلدر آمد.^۲

گوینده: اما مهندس بازرگان می‌گوید که با توجه به شرایط آن زمان مصدق درست عمل کرد.

^۱ در اینجا آقای کشاورز مقداری کم لطفی می‌کند. برخوردی که حکومت مشروط دکتر مصدق با اشاره انجام داد گرچه در ظاهر توأم با احترام بود اما بسیار خرد کننده بود. مصدق خواهران و برادران شاه را به جرم اشاعه و ارتکاب فساد و توطئه از ایران تبعید کرد. وقتی اشرف پهلوی می‌خواست ه دیدار شاه برود ابتدا به دیدن مصدق رفته و از او کسب اجازه می‌کرد که شرح این تحقیر را می‌توان در کتاب چهره‌هایی در آینه که خاطرات سیاسی اشرف پهلوی است مطالعه کرد. مصدق مجلس سنا را (که نیمی از نمایندگانش توسط شاه انتخاب می‌شد) منحل کرد و فرماندهی کل قوا را از شاه گرفت و ...

^۲ در مورد قوام السلطنه جز این انتظاری نمی‌رفت چه به قول معروف چاقو دسته خودش را نمی‌برد. قوام وابسته به همان هیئت حاکمه ای بود که شاه در راس آن بود و بنابراین او قصد از بین بردن شاه را نداشت. در مورد مصدق نیز باید توجه شود که دولت او دولت مشروط بود و با انقلاب بر سر کار نیامده بود و از او هم بیش از این انتظار نمی‌رفت. ضمناً باید توجه کرد که مصدق به پیشنهاد جمال امامی رهبر فراکسیون اکثریت مجلس و طرفدار انگلیسی نخست وزیر شد و تصور آنها این بود که یک نخست وزیر در داخل یک شبکه مسلط و وابسته به انگلیسی کاری نمی‌تواند انجام دهد. مجالس شورا و سنا، درباره ارتش، پلیس و ... همه در دست انگلیسی بود و مصدق حتی تا آخرین روزهای دولتش قدرت واقعی نداشت و صرفاً با تدبیر و سیاست بود که توانست دو سال و چهار ماه حکومت کند.

بازرگان: اگر خودمان را در در این ظرف زمان و مکان بگذاریم و جریان‌ها را عمیقاً نگاه بکنیم، نه نمی‌شود گفت اشتباه داشت، یا اگر هم داشت، اشتباهی بود که هر بشری و هر آدمی انجام می‌دهد. و البته اگر ما بگوییم که می‌بایستی در آنجا به طور کلی از هر جهت و برای ابد پیروز شده باشیم، نه، شکست خوردیم، اما اگر بدونیم که در طبیعت، و دنیا، یک چیزی به طور ایده‌آل صورت نمی‌گیرد، و باید کار بشود و تجربه‌اندوختی بشود و ادامه داشته باشد، شکست کامل نبود، بلکه از جهات عدیده‌ای پیروزی بود و تجربیاتی برای آینده به دست آورد که در واقع همین انقلاب موسوم به اسلامی ایران، در واقع دنباله و میوه‌ی آن تجربیات و آن حرکات آن دفعه بود.

گوینده: در هر حال واقعیت آن بود که شاه بر مخالفان پیروز شده بود و ۲۸ مرداد را منشاء مشروعیت قوی برای خود می‌دانست.

شاه: خیلی هم خلاصه بهتون بگویم قیام ۲۸ مرداد به من اجازه چه چیزهای را داد. یکی همان طور که می‌دانید صنعت نفت ایران به دست ایرانی و با سدتور ایرانی به مرحله‌ای رسیده که فکر می‌کنم زبانزد خاص و عام در خارجه که هیچی در داخله ایران هم پی برده‌اند، آثار استعماری هم که در مملکت ما موجود بود یکیش همین موضوع نفت بود که این دستگاه رساند به جایی که پیشنهاد فروش با پنجاه در صدد تخفیف نفت کرد که نتیجه‌اش مالا از قرار داد کش گلشائیان از لحاظ مالی بدتر بود بعد چون خرید نفت از جاهای دیگر برای کمپانی راحت بود این است که مجبور شدم در چاه‌های نفت ایران را ببینیم و برای دادن مواجب کارکنان شرکت نفت ایران سیصد میلیون تومان اون روز بدون پشتوانه‌ی اسکانس چاپ کنیم. این آثار استعماری را ما به بهترین وجهی که حتی دشمن اذعان داره حل کردیم.

گوینده: شاه و دوستانش بر اریکه قدرت سوار شدند و مصدق و یارانش به گفته‌ی دکتر سیف پور فاطمی پراکنده و مقهور.

سیف پور فاطمی: بعد از کودتا دکتر مصدق و عده‌ای از یارانش را توقیف کردند و مدتی در توقیف بود بعد از او را محاکمه کردند و به سه سال حبس محکوم شد و بعد از حبس به دهاتش که احمد آباد که در نزدیکی تهران بود در آنجا تحت نظر بود در نامه‌ای که به من نوشته بود، نوشته است در این ده، ۴۵ نفر نظامی از صبح تا شام مامور من هستند و من به غیر از اینکه داخل منزل قدم بزنم حتی در باغ ده نمی‌توانم ظاهر بشوم و این نظامی‌ها از صبح تا به شام منتظر هستند که ببینند من چطور حرکت می‌کنم و فکر اینکه من ممکن است فرار بکنم مراقبت شدید از من می‌کنند، دکتر مصدق در همان ده احمد آباد تا آخر عمر تحت نظر بود.

گویند: مصدق شکست خورده بود، اما پیام روزهای پیروزی مصدق در یاد هوادارانش ماند.

دکتر مصدق: ایرانی ثابت کرد که مبارزاتش عمیق تر و ریشه دارتر از آن است که به سادگی بتوان آنرا دستخوش طوفان و اختلاف و تشتت قرار داد. این مبارزه با روح و جان ملت پیوند دارد و مردم ایران به خوبی درک کرده‌اند که این جهاد عظیم ملی بر سر هست و نیست و مرگ و بقای یک مملکت شروع شده و با وحدت و اتفاق و فداکاری به یک مرحله‌ای از پیروزی رسیده است، آنها که غیر از این فکر می‌کنند و در جهت مبارزه نمی‌اندیشند چقدر شایسته و به جا است که بگذارند تا این ورطه هولناک بگذریم.

گوینده: مصدق خود از این ورطه نگذشت اما به گفته دکتر شاپور بختیار عصر مصدق در ذهن ایرانیان ثبت شد.

بختیار: یک چیزهایی است که در ضمیر ناخودآگاه ملتی هست به طور دست جمعی و مردم بعد از مصدق یک مدت کوتاهی که گذشت متوجه شدند چه از دست دادند و به کجا دارند می‌روند. ملت ایران یواش یواش مفهوم ناسیونالیسم و ملی‌گرایی را به طور مدرن به طور جدید درک کردند و فهمید چه آدمهایی واقعا مخلصانه خدمت می‌کنند و چه مردمی برای بهبود وضع شخص خودشان و اطرافیانشون قدم بر می‌دارند. اضافه کنید به این که مردم کوچ و بازار آرام، آرام به یک واقعیتی دست یافتند که سابقا به این دست نیافته بودند و آن این بود که مردم ایران در اداره مملکتشان دخالت ندارند. حالا نه اینکه وکیل مجلس می‌شوند، شما نمی‌توانستید یک دهمدار تعیین کنید قبل از اینکه این دهمدار را ساواک OK رویش گذاشته باشد. خوب آقا این دهمدار را ببرش تا خود [مردم] ده تان انتخاب کنند! یک حاج محمد جعفر می‌شود یا میرزایی عبدالباقر می‌شود، هر کدام شدند، شدند. دائما صحبت می‌شد که سپردن کار مردم به مردم، درست به عکسش عمل می‌کردند! عدم سپردن کار مردم به مردم، مردم حق فصولی ندارند.

گوینده: و به گفته حاج محمد شانه چی از بازاریان هوادار مصدق، سیاسیون ملی‌علیرغم آنچه پیش آمده بود از فعالیت باز ناپستادند.^۱

حاج محمد شانه چی: بعد از ۲۸ مرداد که مردم حکومت دکتر مصدق را دیده بودند و بعد از خیانت‌هایی که یک عده و منجمله حزب توده خیانت کردند و ضربه آن چنانی به مردم خور، از همین جا به فکر جبران این خسارتی که به این خورده افتاده اند که نهضت مقاومت ملی درست شد دو، سه سال هم طول کشید ولی خوب ساواک کم کم قدرت پیدا کرد و جلوگیری می‌کرد و نتوانستند کاری وی زیر پرده کار می‌کردند.

گوینده: و یکی از موسسین همین نهضت مقاومت ملی مهندس مهدی بازرگان بود.

بازرگان: درست نهضت مقاومت ملی که بلافاصله بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تشکیل شد تقریبا کلیه شخصیت‌ها و گروه‌ها و افکاری که در واقع همان سیاست ملی شدن نفت و سیاست مرحوم دکتر مصدق را تعقیب می‌کردند و کودتای ۲۸ مرداد را دخالت بیگانگان و خارجی‌ها - حالا انگلستان، آمریکا یا هر چه هست یا در بار - می‌دانستند، آنها این نهضت مقاومت ملی را تشکیل دادند که به دنیا نشان بدهند و به داخله نشان بدهند که اون کودتا به هیچ وجه جنبه ملی و ایرانی نداشته و کماکان ملت ایران همان سیاست ملی کردن نفت را و مبارزه با استیلای خارجی را ادامه می‌دهد بعد از مدتی، چند سالی، خوب، فرمانداری نظامی و اینها مخالفت کردند موانعی پیش آمد و افرادی را هم از جمله خود بنده به زندان انداختند مخصوصا بعد از زندان وزرای مرحوم مصدق و خود ایشان، از نهضت مقاومت هم کسانی را زندان انداختند.

گوینده: تعقیب مخالفان پس از ۲۸ مرداد در فرمانداری نظامی به سرپرستی تیمور بختیار که بعدا اولین رئیس سازمان امنیت شد شکل منظمی به خود گرفت. و اعمال خشونت علیه مخالفان شدت یافت اما به گفته ارتشبد جم علت این خشونت فقط سیاسی نبود تصفیه حساب شخصی هم بود.

^۱ این عبارت گوینده در برنامه قبلی رادیوی تولیدکننده چنین آمده است: نه تنها دکتر بختیار، دیگرانی هم مانند حاج محمد شانه چی از بازاریان، ریشه انقلاب را در سقوط دکتر مصدق می‌بینید.

جم: البته این عکس‌عملی بود در مقابل زیاده روی‌هایی که مردم در آن موقع کردند من خاطرم هست که مردم حتی دیگه به امور خانوادگی حتی به زن و فرزند و ناموس اعلیحضرت هم ابقا نکردند. اگر شما خاطر تون هست توی آن روزنامه‌ها و «کریم پور شیرازی» و «مرد امروز»^۱ و روزنامه‌ها چه چیزهایی می‌نوشتند و نمی‌دانم هر روز تو روزنامه‌ها

^۱ امروز دو تا از نشریات آن زمان است که یکی شورش متعلق به کریم پور شیرازی و دیگر مرد امروز متعلق به محمد مسعود بود. امیر مختار کریم پور شیرازی روزنامه نگار شجاع سالهای ۲۹ تا ۳۲ است که هفته‌نامه او هر صبح دوشنبه منتشر می‌شد و او راهی را می‌رفت که پیش از او محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز پی‌ریخته بود. قلم او بی‌پروا و رسواکننده بود و خودش می‌دانست که با این کار دست به نوعی انتحار می‌زند و همیشه می‌گفت که به سرنوشت محمد مسعود دچار می‌شود. روزنامه او در ۴ صفحه و قیمت ۲ ریال بنام شورش منتشر می‌شد که شورش نام مستعار خود او هم بود. شورش با رنگ قرمز چاپ می‌شد که می‌آورد پیکار کنید بگذارید بجای لکه مذلت، دامن کفن شما آغشته به خون باشد، پیکار کنید که مرگ شرافتمندانه از زندگی ننگین ستوده تر است. در گوشه‌ای دیگر از بالای صفحه اول روزنامه خود این جمله از بیابانه حقوق بشر را می‌نوشت وقتی که حکومت حقوق ملت را نقض می‌کندف شورش و انقلاب برای ملت و برای هر دسته از ملت مقدس‌ترین و ناگزیرترین وظایف است.

نخستین شماره شورش در ۲۳ بهمن سال ۲۹ انتشار یافت و کریم پور شیرازی از همان ابتدا با نوشتن سر مقاله‌ای تحت عنوان من ملت ایران را به شورش و انقلاب خونین دعوت می‌کنم جهت مبارزه و ایده آل خود را روشن ساخت. سال ۲۹ که می‌خواستند ندای ملی شدن صنعت نفت را خفه کنند و رزم آرا به قدرت رسید تا با تمهیدات زیرکانه‌ای جلوی لایحه ملی شدن صنعت نفت و اقدامات مصدق را بگیرد کریم پور با قلم دیگر با کمال صراحت و مردانگی، آشکار و علنی فریاد می‌زنم ای مردم اگر طالب سعادت و خوشی ایران و ایرانیان هستید، چاره منحصر به فرد فقط یک شورش و انقلاب خونین است. در صورتی که مرگ سرخ بترسید با روی سیاه در برابر کاخ‌های سفید سر به بفلک کشیده از گرسنگی و بدبختی خواهید مرد. باید بین مرگ شرافتمندانه و زندگی ننگین یکی از انتخاب کنید. من که مرگ شرافتمندانه را هزار بار به زندگی ننگین ترجیح می‌دهم و حاضر نیستم در بستر مذلت و پستی جان خود را حراست کنم. اگر شما هم از مردی و مردانگی و غیر نشان دارید بسم الله بفرمائید این گوی و این میدان و گرنه بمانید و به نام زندگی اینقدر در این منجلاب مانند کرم بلولید تا با پستی و حقارت از گرسنگی جانتان بالا بیاید.

سر مقاله‌های شورش که توسط خود کریم پور شیراز نوشته می‌شد در آن زمان توجه زیادی را جلب می‌کرد و مطالب روزنامه‌های دیگر را تحت تاثیر قرار می‌داد و اصولاً شهرت کریم پور هم بخاطر نوشتن همین مقاله‌های تند بود.

شورش بخاطر انتشار مقاله‌ای در افشاگری علیه اشرف پهلوی و درباره توقیف شد چون اشرف علیه مصدق توطئه می‌کردم کریم پور هم اقدام به افشاگری علیه او کرد قسمتی از مقاله چنین است: ... مردم می‌گویند اشرف چه حق دارد که در تمام شئون مملکت دخالت کرده و با مقدرات و حیثیت یک مملکت کهنسال بازی کند. مردم می‌گویند این پول‌هایی را که اشرف بنام سازمان شاهنشاهی از مردم کور و کج و تراخم و بی‌سواد این مملکت فقیر و بدبخت می‌گیرد به چه مصرفی می‌رساند؟

مردم می‌گویند چرا خواهر شاه در امور قضائیه و مقننه و اجرائیه این مملکت دخالت نامشروع می‌کند؟ چرا اشرف خواهر شاه، دادستان تهران را احضار کرده و نسبت به توقیف ملک افضلی جنایتکار و آدمکش اعتراض نمود و دستور تعویض باز پرس می‌دهد؟ مردم اعتراض دارند که چرا اشرف خواهر شاه، احمد شفیق عرب را به ایران آورده تا اینکه بی‌رحمانه اداره هواپیمائی کشور، جوانان نخبه خلیان ما را طعمه مرگ کند؟ مردم می‌گویند اصولاً یک نفر عرب در کشور ما چه می‌خواهد؟ چرا باید یک نفر عرب مفتخور نالایق بنام همسری خواهر شاه، درباره سلطنتی یک مملکت تاریخ بزرگ را ملعبه عیاشی و خوشگذرانی خود قرار دهد؟ نمی‌دانم شاه متوجه نیست که مردم درباره ازدواج شرم آور فاطمه و هیلر چه می‌گویند... اگر با طرد اشرف و فاطمه و احمد شفیق عرب و هیلر آمریکائی، افکار عمومی را تسکین ندهند، عاصیان جان به لب آمده و کارد به استخوان رسیده قربانیان جنایت اشرف و احمد شفیق و خجالت زده‌گان اعمال فاطمه و هیلر ناچار خواهند شد برای حفظ استقلال و آبروی ایران، برای حفظ قانون اساسی با کلنگ و داس و تبر و تیشه و چکش، با چوب و چماق و سنگ و آجر به دربار حمله ور شده و کاری بکنند که ملت قهرمان و بزرگ فرانسه با دربار بی‌اعتنا به افکاری عمومی لویی شانزدهم کردند. حال خود دانید با آتش و قهر نفرت مردم... با این مقاله شورش توقیف شد اما کریم پور از پای ننشست و با استفاده از امتیاز روزنامه‌ای دیگر شورش را همچنان منتشر کرد و با چاپ عین یک نامه تهدید آمیز فاش کرد که چگونه او را تهدید به مرگ کرده و نوشته‌اند تو را هم مانند محمد مسعود می‌کشیم کریم پور هم در پاسخ مفصلی که بر این نامه نوشت، آمادگی خود را برای مرگ اعلام کرد. بعد از قیام سی ام تیر حملات کریم پور به دربار و در دفاع از نهضت ملی شدید؟ شد و حتی پیشنهاد مصادره اموال خاندان سلطنتی را داد. کریم پور از مخالفان درباره حامیان جدی مصدق و از مخالفان سرسخت کاشانی بود و تصاویر توهین آمیز از آیت الله کاشانی که بر عمامه او پرچم انگلیسی نقش شده بود و ... در روزنامه خود چاپ می‌کرد و به این وسیله بر آتش اختلافات داخلی نهضت دامن می‌زد.

عکس ملکه را می انداختند ثریا بی وفا، نمی دانم از این حرفها می نوشتند تمام این زیاده رویها نتیجه اش چیه؟ عکس عملی می شود که یکی کسی آن موقع زورش نمی رسید عکس العمل بکند مجبور است تحمل بکند، بعد وقتی قدرت به دستش آمد می گوید خوب، حالا دیگه پدرتان را در می آورم طبیعی اش اینه دیگه؟

گوینده: یکی از این مخالفان دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه مصدق بود که به گفته برادرش دکتر سیف پور فاطمی شخصا مورد غضب شاه بود.

سیف پور فاطمی: شاه به هیچ یک از اطرافیان دکتر مصدق و مخالفینش به اندازه دکتر فاطمی عداوت نداشت و این عداوت از زمان روزنامه نگاری دکتر حسین فاطمی بعد از سوم شهریور شروع شده بود، بعد از آنکه حکومت مصدق را کودتا بر انداخت، دکتر حسین فاطمی چندی مخفی بود و بعد از آنکه دستگیر شد، مریض بود در داخل اداره شهربانی یک عده ای از طرف اشرف و شاه مامور کشتن او شدند و در داخل شهربانی شعبان بی مخ او را با چاقو مجروح کرد به طوری که مجبور شدند او را به بیمارستانی بردند. مدتی در بیمارستانی بود و بعد از آنکه او را محاکمه کردند محاکمه اش هم کاملا سری بود محکوم به اعدام شد و با حال تب روی بر انکار او را اعدام کردند.

دو، سه موضوع هست راجع به اعدام حسین: اولاً می گویند که نظامی ها او را اعدام نکردند - و یکی از اشخاصی که در زندان بود دکتر شایگان - می گفت: دکتر حسین فاطمی را [تیمور] بختیار و نصیری همان طور که روی برانکار بود با سه تیر از بین بردند، دوم اینکه البته این را (بعدها هم گفتند) آزموده که در آن موقع بازرسی بود به او می گوید که تو همیشه می گفتی من از مرگ ترس ندارم می گوید بله، آقای آزموده! مرگ حق است من از مرگ ترس ندارم در دنیا در جور مرگ است یکی مرگ است که انسان برای کشورش بمیرد و این مرگ الان استقبال می کنم و یک مرگی هست که ارباب تو، برو به اربابت بگو که با بدبختی و سختی در غربت جان خواهد داد و این ملت از او انتقام خواهد کشید.

گوینده: در این میان با فاش شدن سازمان نظامی حزب توده، دستگیری و آزار مخالفان گسترش یافت و به گفته مهندس بازرگان لبته تیز این حملات از همه بیشتر متوجه این افسران بودند که خسرو روزبه سرشناس ترین آنان بود.

سرانجام پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کریم پور شیرازی مخفی شد اما در مهر ماه دستگیر و در ۲۹ بهمن دادستان برای او تقاضای اعدام کرد. می گویند پیش از اتمام دادگاه در غروب سه شنبه ۲۳ اسفند ۳۲ پس از مدتی توهین و تحقیر او در حضور اشرف در زندان نفت بر سرش ریخته و او را آتش زدند. روزنامه های ۲۴ اسفند اعلام کردند که کریم پور دیشب قصد فرار از زندان را داشت و خود را آتش زد. مدیر روزنامه مرد امروز محمد مسعود بود. او از روزنامه نگاران مخالف درباره و چهره نسبتاً مشهور سیاسی و مستقل بود. در یکی از شماره های روزنامه او مقاله ای علیه حجاب نوشته شد که نوع تمایلات وی را در آن زمان مشخص می کند. محمد مسعود، شب ۲۲ بهمن ۱۳۲۶ ش ۱۹۴۷ م توسط حماس لنگرانی برادر شیخ حسین لنگرانی به دستور حزب توده تور شد. در مواقع ترور او ۵ نفر حضور داشتند که یکی دیگر از آنها خسرو حزب توده ترور شد. ترور محمد مسعود داشت، حزب توده گناه قتل وی را به گردن درباره انداخت تا نفرت ها را متوجه دربار کند. روزنامه مردم ارگان حزب توده در اعتراض به توقیف برادران لنگرانی می گفت: که دولت با این اقدامات می خواهد صحت شایعاتی را که نقشه عمل مقامات حاکم را بر ضد آزادی فاش نمود ثابت کند. حزب توده شایع می کرد که توقیف برادران لنگرانی برای لوٹ کردن قتل محمد مسعود است و دستگیری آنها بخاطر این است که علیه سیاستهای جنوب (سیاستهای انگلیس) مبارزه می کنند. عده ای هم می گفتند قتل مسعود بخاطر درج مقاله ای بود که راجع به دستگاه مخفی فرستنده اداره بازرگانی شوروی و محل آن نوشته بود.

سرانجام ماجرای قتل محمد مسعود فاش شد و فریدون کشاورزی نیز در سال ۱۳۵۷ در کتابی تحت عنوان «من متهم می کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را» جزئیات حادثه را فاش کرد و نور الدین کیانوری رهبر حزب توده نیز پس از دستگیری توسط نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی، در مصاحبه های تلویزیونی در سال ۱۳۶۲ به این مسئله اعتراف کرد.

بازرگان: ابتدا لبته تیز حمله و آزار روی حزب توده بود و روی آنها بیشتر فشار می آوردند آن وقت از ملیون هم اول مصدقی ها و همچنین گاهی وقتها علماء ولی به اصطلاح مذهبی ها این طرفی ها را هم می گرفتند خوب مرحوم نواب صفوی، او هم به زندان افتاد و اونها را هم آزار دادند شدیداً هم آزار داد اما خوب چون آنها دست به قتل و کشتار برده بودند نسبت به آنها هم خیلی شدید بود. آن وقت دوره حکومت نظامی که نهضت مقاومت تشکیل شد آنجا در واقع اول دفعه بود که با ملیون طرف شدند ما در نهضت مقاومت روزنامه راه مصدق و مکتب مصدق را راه انداختند بودیم و تظاهراتی می شد یک تظاهرات خیلی مفصلی روزی که نیکسون که آن موقع معاون رئیس جمهور آمریکا بود آمده بود، در بازار مردم بازار و اینها آنجا چهارپایه گذاشتند نطق کردند و به انگلیسی حتی صحبت شد و اینها علیه آنها و علیه عمل کودتا و علیه شمام و اینها حرفهایی زدند و بعد هم اون قضیه ۱۶ آذر دانشگاه بنار بر این فرمانداری نظامی که بعد هم شد ساواک و اینها متوجه مبارزین ملی و مذهبی هم شدند و سعی هم کردند که بساطشان را جمع بکنند و از بین ببرند، عده زیادی را هم گرفتند، خصوصاً بعد از آن نامه ای که علیه قرار داد کنسرسیوم یک ۶۰، ۷۰ نفری امضاء کرده بودند که مرحوم آیت الله فیروز آبادی بود، ۱۲ نفر از اساتید دانشگاه بودند عده ای از گروه بازار بودند، دانشجویان و از اشخاص مختلف از شناخته شده های آن زمان که نسبت به آنها شروع شد به سخت گیری و عک العمل‌هایی نشان داد دستگاه، کارندهای دولت را بر کنار کردند بازاری هاشون را تحت فشار گذاشتند حساب بانکی‌شون را بستند مغازه هاشون را تاراج کردند یا اذیت کردند از اینجور کارها و اساتید دانشگاه را هم خواستند اخراج بکنند به رئیس دانشگاه آقای دکتر سیاسی گفتند که اینها را اخراج کن او مقاومت کرد گفت: من چنین کاری نمی کنم مگر اینکه اینها محاکم بشوند و محاکمه اداری و فلان، بالاخره به وسیله کفیل وزارت فرهنگ، ماها را این ۱۲ نفر را باز نشسته کردند و از این قبیل کارها، بعد هم چون آن وقت دیدند که ادامه دارد به زندان انداختند و در زندان، ولی من حیث المجموع رفتارشون با ملیون با نهضت مقاومت و بعد هم جبهه ی ملی در مقایسه با توده های ها خیلی ملایمتر بود.

گوینده: شاه با تکیه بر ارتش و سازمان جدید التاسیس اطلاعات و امنیت کشور، دوران اقتدار خود را آغاز کرد و پس از مصدق چندین دولت روی کار آمد اما آمد اما به گفته دکتر سیف پور فاطمی دیگر تا سالها نخست وزیری نبود که در برابر او قد علم کنند.^۱

سیف پور فاطمی: بعد از اینکه حکومت دکتر مصدق را کودتا ساقط کرد زاهدی سر کار آمد. زاهدی از ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۲۸ اسفند ۳۳ بر سر کار بود. مهمترین کار زاهدی بر سر قرار داد تازه نفت با شرکتی‌های کنسرسیوم بود که بعد از اینکه آن کار را انجام داد، شاه که نسبت به زاهدی همیشه بدبین بود و فکر می کرد که او ممکن است یک روزی کودتا بکند او را از کار بر کنار کرد.^۲ و حسین علاء که مردی شریف و درستکاری ولی همیشه چشم بر حکم و گوش بر فرمان بود نخست وزیر شد. در حکومت علاء، قدرت ساواک کاملاً زیاد شد بعد از آن ایران به پیمان بعداد پیوست. حکومت علاء زیاد

^۱ لازم به ذکر است که از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا پس از ۱۵ خرداد (بجز یک دوره کوتاه ۳۹ تا ۴۰) استبداد جمعی و توسط رژیم زیر سلطه، بر کشور حاکم بود. پس از آن تاریخ شاه هم مانند پدرش در نقش یک دیکتاتور فردی ظاهر شد و البته باز هم مانند زمان پدرش به این معنی نبود که به تنهایی حکمرانی می کند بلکه در واقع یک شبکه وابسته به حکومت می کرد اما قرار بود شاه نقش یک دیکتاتور قدرتمند را ایفا کند. البته اشرف پهلوی در کتاب خاطراتش می نویسد که برادرش «پس از سرنگون کردن مصدق به این نتیجه می رسد که باید یک رهبری بلامنازع داشته باشد و از همان زمان بود که دیگر دولت، دولت شاه و پارلمان پارلمان شاه بود اما بروز واقعی این اقتدار به ظاهر شخصی از شالهای ۴۳-۴۲ به بعد است.

^۲ چنین تحلیلی‌هایی صحیح به نظر نمی آید. شاه بویژه در آن سالها (چنانکه گری سیک در جایی دیگر در همین کتاب گفته است) اختیاری از خود نداشت و علت برکناری زاهدی بیشتر بخاطر بدنامی وی در کودتای ۲۸ مرداد علیه حکومت ملی مصدق و نیز عقد قرار داد کنسرسیوم بود و پس از انجام این ماموریت ها می بایست فرد ناشناخته ای جایش را بگیرد.

طول نکشید و شاه، منوچهر اقبال را مامور دولت کرد. در دوره او حکومت مطلقه و دیکتاتوری شاه به تمام معنا تامین شد و شخص شاه علاوه بر ساواک و ارتش وزارت خارجه و اداره شرکت نفت و سازمان برنامه را تحت نظر شخص خودش قرار داد و در این دوره دوره مجلس را هم از دو سال به چهار سال تمدید کردند ولی باز فشار اقتصاد و انتخاب کندهی به ریاست جمهوری آمریکا را مجبور کرد که اقبال را برادر و به جای او شریف امامی را که فکر می کرد به روشنفکران و روحانیون نزدیک است به نخست وزیری منصوب کرد. شریف امامی خواست که یک سیاست بی طرفانه بازی بکند و از نفوذ آمریکاییها که در آن موقع فوق العاده زیاد بود بکاهد.^۱ ولی وضع اقتصادی ایران باز رو به بدی گذارد و انتخابات دوره بیستم هم در همین موقع بر قرار بود ولی چون فوق العاده در این انتخابات دزدی شد و فشار به مردم آوردند شاه مجبور شد که آن مجلس دوره بیستم را منحل کند و شریف امامی هم استعفاء داد و در نتیجه دکتر امینی را که در آن موقع معروف بود که مورد توجه آمریکایی هاست.^۲ و با کندهی روابط صمیمانه دارد به نخست وزیری انتخاب کرد.

^۱ شریف امامی استاد اعظم فراماسونریهای ایران بود و هدفش حفظ منافع انگلستان در قبال تهاجم جدید آمریکا در زمان کندهی برای سلطه بر این بود منظور آقای سیف پور فاطمی از سیاست بی طرفانه شاید همین باشد!

^۲ دکتر امینی بر خلاف معروفیتش به آمریکائی بودن از فراماسونرها و عمال انگلیسی در مقابل page آمریکائی بود نقش برتر دولت فخمیه انگلیسی در آن بخوبی دیده می شد ایرانی عاقد قرار داد امینتی و طرف کنسرسیوم هوادر پیش آمریکای بود انگلستان بدلیل سابقه طولانی نفوذ و سلطه اش در ایران علاقه وب ر مهره های سرشناس انگلیسی، مهره هایی را تربیت می کرد که نقش آمریکائی یا روسی را ایفا کرده و بتوانند اعتماد رقبا را جلب کنند. امینی، هوشنگ انصاری، و ... و بسیاری دیگر از این قبیل مهره ها هستند. مصطفی الموتی اولین دبیر کل حزب توده هم چنین وضعی را داشت.

قسمت دهم

کابینه دکتر امینی تا اصلاحات ارزی و انقلاب سفید

گوینده: در اواخر دهه ۱۳۳۰ شاه زمام امور را در دست داشت و دولت‌ها مطیع او بودند اما هنوز برنامه مشخصی برای اداره کشور نداشت. و مخالفان هم به گفته دکتر کریم سنجابی به فکر تشکل و انسجام خود افتاده بودند.

سنجابی: از سال ۳۷ و ۳۸ هم نارضایتی مردم ظهور کرد و هم از طرفی خود دولت در ماندگی پیدا کرد. خود شاه حرفهایی می زد که دوام و ثباتی نداشت. از یک طرف دفاع از مشروطیت و از احزاب متعدد می کرد. بعد یک مرتبه به فکراین افتاد که دو حزب درست کند، او آمد دو تا حزب مصنوعی ساخت این احزاب هم بالاخره روابط با همدیگه پیدا کردند. مردم هم می دیدند که حزب اقلیت همان اکثریت است و اکثریت همان اقلیت، فرقی نمی کند فقط [اسم] عوض کردند. خواه آقای اقبال باشد رئیس حزب خواه آقای علم باشد رئیس حزب، کارها معطل مانده بود این بود که نغمه‌ها و زمزمه اصلاحاتی پیش آمد (در زمان حکومت اقبال بود) که انتخابات را آزاد بکنند^۱ و انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدی تشکیل بدهند و حق رای به زنها بدهند و اصلاحات ارضی بکنند و این قانون اصلاحات ارضی که گذراندند در زمان اقبال که در واقع مسخره قانون اصلاحات ارضی بود و افتضاحش به طوری درآمد که خودشان سرشو بستند. بعد هم راجع به انتخاباتی که پیش آمد دکتر اقبال طوری که معروف است، شنیدید، به عصمت مادرش قسم خورد که انتخابات آزاد است.

^۱ بحث انتخابات آزاد در سال ۴۱-۴۰ بخاطر فشارهای آمریکا مطرح شد. این فشار شبیه فشار حقوق بشر در زمان کارتر و پس از آن بود. اهداف آمریکا از این فشارها قابل توجه است.

در جریان جنگ جهانی دوم قدرتهای استعماری بویژه انگلیس که ۵۲ مستعمره از ۶۰ مستعمره جهان را داشت به سختی آسیب دیدند و سرزمین انگلستان بوسیله دشمن شخم زده شده بود، چون دولت انگلیس در حال جنگ و ضعیف شده بود، ملت‌ها فرصت یافته و آزادیخواهان قیام کردند و مستعمرات یکی پس از دیگری اعلام استقلال کردند و مارکسیسم بعنوان یک ایدئولوژی علمی و دشمن امپریالیسم صنعتی تبدیل به سلاح ایدئولوژیک مبارزین شد. ویرانی‌های ناشی از جنگ و فقر و فساد حاصل از آن که همگی برخاسته از رقابت‌های امپریالیستی بود زمینه بسیار مساعدی شد برای رشد سریع کمونیسم به نحوی که کمونیسم نیمی از اروپا را بلعید و یکی پس از دیگری دولت‌های کمونیستی بوجود آمدند، آلمان گل سرسبد اروپا به آلمانی غربی و شرقی تقسیم شد، کره به دو کشور کمونیستی (کره شمالی) و طرفدار غرب (کره جنوبی) تقسیم گردید و نهضت‌های آزادیبخش امریکای لاتین جذب کمونیسم شدند و در کوبا که حیاط خلوت امریکایی‌ها محسوب می‌شد یک کشور کمونیستی بوجود آمد. دهه ۳۰-۴۰ دهه انقلابات بود، انقلاب ویتنام، کوبا، الجزایر، مصر، امریکای لاتین و ... و وحشت گسترش کمونیسم حتی در داخل امریکا و انگلیس نیز نگرانی‌هایی را بوجود آورده بود. امریکایی‌ها که پس از جنگ جهانی دوم کوشیدند به سرعت خلاء حضور انگلیس را پر کرده و جانشین آن شوند (و چون اقتصاد امریکا که از صحنه جنگ خیلی دور بود نه تنها آسیب ندیده بود بلکه شکوفا شده و به ممالک اروپایی و نیز جهان سوم وام‌هایی برای بازسازی می‌داد و همه جهان را به خود نیازمند و مدیون ساخته بود) برای جلوگیری از رشد سریع کمونیسم ناچار شدند فشارهایی را به کشورهای وابسته و عقب‌مانده برای رفم و اصلاحات سیاسی و اقتصادی وارد آورند تا با از بین بردن فئودالیسم و گشایش فضای سیاسی از طریق انتخابات آزاد و فراهم ساختن زمینه‌های توسعه صنعتی، زمینه‌های انقلاب را از بین ببرند اما در ضمن این اهداف، هدف دیگر امریکا در ایران این بود که در رژیم زیر سلطه انگلیس در ایران تزلزل ایجاد کرده و زمینه تقویت حضور خود را فراهم کند. حمایت از امینی هم به دلیل تصور غلط آنها از ماهیت امینی بود که البته بعدها تصحیح شد و به همین دلیل کمک لازم را به وی نکردند و امینی ناچار به استعفا شد و شاه هم در سفر طولانی خود به امریکا توانسته بود نظر امریکایی‌ها را برای بعد؟؟ گرفتن اجرای منویات آنها جلب کند.

به همان عصمت مادرت که انتخابات کاملاً مصنوعی بود) این بود که درصدد تغییر اینها برآمدند. ما از جبهه ملی با همدیگر که می‌نشینیم از این کیفیات، از این درماندگی و افتادگی‌ها و این تغییر و تحولاتی که هست دریافتیم که موقع این است که ظاهر بشیم و دوباره فعالیت بکنیم. این بود که جبهه ملی دوم را تشکیل دادیم. جبهه ملی دوم، تشکیل دادیم؛ که رفقا را گرد آوردیم، دور همدیگر و شروع کردیم به اقدامات برای آزادی انتخابات: همه رفقا بودند صالح و کاظمی و صدیقی و بنده و بختیار و بازرگان و همه اینها بودند و فعالیت کردند. شاه هم در مقابل به این فکر افتاد که اقداماتی بکنه، از اون طرف هم در امریکا تحولاتی پیدا شده بود، آقای کندی سرکار آمده بود؛ کندی هم که با سوابقی که با آقای امینی پیدا کرده بود ایشان به نظرش یگانه مرد سوار فارس کامل برای این میدان است پشتیبانی از امینی کردند که امینی را بیارند بر سر کار.

گوینده: نه تنها مخالفان که خود شاه هم گفته بود دکتر امینی را با اصرار امریکا به نخست‌وزیری منصوب کرد اما دکتر امینی می‌گوید که رئیس سازه امنیت سپهبد تیمور بختیار هوای نخست‌وزیری در سر داشت و شاه از ترس سپهبد بختیار به نخست‌وزیری او تن داد.

امینی: حالا می‌گن که البته کندی گفته بنده صددرصد این رو تکذیب می‌کنم، برای اینکه محال ممتنعه یک کشور خارجی بگه آقا فلان آدم می‌خواند نخست‌وزیر کنند. خوب، اصلاً یک کسی نبود و بالاخره خوب، یا عده هم گفته بودند که بله چون بختیار که اینجا آمده بود سپهبد بختیار کارشو اینجا درست کرده بود که اون بیاد نخست‌وزیر بشه، من خیال می‌کنم از ترس بختیار، و خوب دکتر امینی بهتر از بختیار اگر شدنی باشد، ولی محال ممتنعه اولاً ایشون واقعا به جور توی کتابش نوشته که ژاکلین کندی عاشق من بوده حالا کی؟ بعد از مردن کندی! کندی اومد در واشنگتن چون سناتور بود، یک شب منو دعوت کرد با خانم راجع به دکترین آیزنهاور از من پرسید- شام می‌خوردیم- من به ژاکلین، زنش گفتم که امیدوارم یک روز شوهر شما رئیس جمهور بشه، گفت خدا نکنه برای اینکه زندگی‌مون به هم می‌خوره. این تمام ملاقات من بود. حالا ایشون این همه صریح است خانواده کندی کجا، اصلاً تمام اینها با هم... آخه چطور ممکن است، بهشون [به شاه] گفتم یک کاغذ خصوصی نوشتم که آقا اینها که به شما توصیه می‌کنند، اینها دوستان شما نیستند، خوب شما آبروی خودتون رو می‌برید پهلوی مردم مملکت که [می‌گوئید] کندی به من گفت از تو اطاعت کردم. این واقعا بهش صدمه زد. حالا بر فرض [کندی] گفته باشه، خوب شما نمی‌تونید حرفی بزنی، شاه مملکت!

گوینده: نوسانات روابط شاه با دولت‌های جمهوری‌خواه و دمکرات پیوسته توجه مخالفان وی را بر می‌انگیخت اما اردشیر زاهدی سفیر وقت ایران در امریکا می‌گوید که برای شاه، دمکرات و جمهوری‌خواه فرقی نمی‌کرد.

زاهدی: اول رئیس جمهوری که با ایران کار می‌کرد و از ایران، از پادشاه ایران بی‌نهایت گرم پذیرایی کرد، اون ترمن بود که رئیس جمهور امریکا بود. و او سخت دمکرات بود. بنابراین به نظر من اینقدرها پایه صحیحی نداره این صحبت. ایران در او وقت یک مدتی با زمان دمکرات‌ها بود یک مدتی در زمان ریپابلیکن‌ها در زمان کندی (اتفاقاً من در اون وقت در اونجا بودم). کندی متأسفانه قبل از اینکه با پادشاه آشنایی پیدا بکنه آنچه که باید و شاید راجع به ایران اطلاعات نداشت. و اولین باری که کندی و خانواده کندی با اعلیحضرت آشنایی پیدا کردند این در ۱۹۵۴ بود که من در اون وقت در رکاب اعلیحضرت به امریکا رفتیم در زمان آیزنهاور بود و در منزل «رایتس من» در فلوریدا اولین باری بود که کندی‌ها اصلاً حضور اعلیحضرت معرفی شدند و آشنایی پیدا کردند. در اینجا می‌بینم که کندی اول چه نظریاتی داشت بعد نظریاتش چطور عوض شد به همین دلیل پادشاه ایران رو دعوت کرد که به امریکا تشریف بیاورند و وقتی که در اونجا

اومدند در مهمانی سفارت شرکت کرد و بعد هم یک روابط نزدیکتری بین این دو کشور. البته بعد می‌بینیم که یک نوسان بالا و پائینی بوده یک وقت یک جریاناتی بوده که تفاهم داشتیم یک وقتی جریاناتی بوده که تفاهم نداشتیم.

گوینده: با این حال حتی تاخیر رئیس جمهور نوگزیده امریکا در پاسخ به تلگرام تبریک شاه در میان دولت و مخالفان بیم و امیدهایی پدید می‌آورد.

زاهدی: جواب تلگراف اعلیحضرت مربوط به زمان کندی و اون هم در اون وقت وقتی که رئیس جمهور از نوامبر به ریاست جمهور می‌رسه تا هشتم ژانویه که باید رئیس جمهوری را بدست بگیره در این مدت این شخصی که رئیس جمهور شده هنوز زمام امور را بدست نگرفته تلگرافی که اون وقت در زمان مرحوم علا به امریکا فرستاده شد برای کندی و در اون وقت کندی در خارج از واشنگتن و در فلوریدا بود تا این تلگراف به کاخ سفید و همینطور رونوشتش به وزارت خارجه فرستاده بشه و اینها از طریق خودشون به اونجا بفرستند و در اون وقت رئیس جمهوری سرگرم درست کردن کابینه خودش و تعیین کردن افراد است، روی این اصل که تاخیر شده بود یک عده در ایران فکر کردند که این مربوط به جریانیت بین اعلیحضرت، در صورتی که تا او وقت از کندی‌ها نسبت به اعلیحضرت احترام زیادی داشتند و اصولاً در عین حال یک حس تقریباً کمپلکسی هم بود.

گوینده: مجلس منحل شده بود و مخالفان از دولت انتقاد می‌کردند که چرا انتخابات را برگزار نمی‌کند دکتر امینی هم برای خود دلایلی داشت.

امینی: شاه نمی‌توانست دخالت در انتخابات نکته و این امر رو من قبلاً می‌دونستم که اگر انتخابات را بنده شروع بکنم شاه از اون وضع متوحش می‌شه و سعی خواهد کرد که شاید بنده رو از بین بیره و در هر صورت دخالت دستگاه نظامی، غیرنظامی، اونهائی که بالاخره مربوط به شاه بوده‌اند اینها ممکن نبود بگذارند که انتخابات به طرز صحیحی انجام بشه. چنانچه مصدق السلطنه با تمام آن قدرتی که داشت و وحشتی که شاه داشت نتوانستند انتخابات را انجام بدهند.

گوینده: در هر حال در جو سیاسی تازه مخالفان دوباره فعال شدند از جمله مهندس بازرگان که نهضت آزادی را تاسیس کرده بود.

بازرگان: جبهه ملی همینطور که ما او موقع می‌گفتیم حالت یک کنسرسیومی داشت که از گروه‌های مختلف و شخصیت‌های مختلف که در همه شون صفت مشترک طرفداری از آزادی مردم و استقلال مملکت بود و قانون اساسی [را] می‌خواستند اجرا بشه، قانون اساسی اصل، البته از اونها تشکیل شده بود. احزاب مختلف بودند و شخصیت‌های مختلف هم بودند. اما به صفت افراد به اصطلاح یک گروه مذهبی ملی یا مسلمان کسی نبود. این بود که ما در داخل همون جبهه، یک چنین گروهی رو هم تشکیل دادیم نه اینکه معارض با اونها باشه بلکه برای اینکه همه جور فشرها و افکار و افراد در جبهه ملی متبلور و معرفی شده باشند ما اینو تشکیل دادیم و بعد هم کماکان بعد از تشکیل نهضت آزادی در جبهه ملی بودیم و خودمون هم اون رو ادامه می‌دادیم.

گوینده: این بار جبهه ملی با بهره‌گیری از تجربیات تلخ شکست مصدق به گفته دکتر کریم سنجابی به فکر تشکیلات منظمی افتاد.

سنجایی: در دوره دوم که ما جبهه ملی را تشکیل دادیم، در واقع به فکر این افتادیم که جبهه ملی با ایدئولوژی روشن یعنی ایدئولوژی سیاست خارجیش، سیاست داخلی، سیاست کشاورزش، سیاست اقتصادی، سیاست اجتماعی، خانوادگی و همه سیاست‌هایش روشن بشه و علاوه بر این یک تشکیلات منضبط محکم ضابطه‌دار داشته باشه، درست است که جبهه ملی احزاب متعددی توش بودند ولی در جبهه ملی هزارها نفر افراد زیادتر از اونهایی که عضویت اعضا رو داشتند به طور فردی در جبهه ملی شرکت کردند و بنابراین جبهه ملی آمد تشکیلاتی غیر حزبی و صنفی در حاشیه احزاب و خارج از احزاب تشکیل داد. صنف بازاری‌ها یک تشکیلات داشت، صنف دانشجویان یک تشکیلات داشتند، کارگرها یک تشکیلاتی داشتند، همه اینها تشکیلاتی داشتند که همه فرد فرد افرادشان عضو جبهه ملی بود و بنابراین جبهه ملی برای این تشکیلاتش که هم در مرکز داشت و هم در ایالات داشت به فکر این افتاد که یک کنگره‌ای تشکیل بدهد و این کنگره تشکیل شد. ما صد حوزه در دانشجویان دانشگاه، حوزه داشتیم، صد حوزه بازاری داشتیم حوزه اصناف و پیشه‌وران ما بیشتر از اینها بود، جمعیت چندین هزار نفر عضویت جبهه ملی را داشتند اینها ۱۸۰ نفر نماینده معین کردند که دو کمیسیون تشکیل داد. یک کمیسیون اساسنامه و یک کمیسیون منشور جبهه ملی. این منشور تهیه شد منشوری که تمام مسائل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ایران درش پیش‌بینی شده. اینکه می‌گویند جبهه ملی ایدئولوژی نداشته است غیر واقع است. در این جبهه ملی دوم ایدئولوژی کاملا روشن شد همه اینها نوشته شد.^۱ علاوه بر اون اساسنامه که جبهه ملی چگونه تشکیلاتی داشته باشه، شورا چطور باشه پیش‌بینی شورای پنجاه نفری کرد و بنابراین شورای جبهه ملی هم به اینجور تشکیل شد.

گوینده: گذشته از اینها آنچنان که حاج محمد شانه‌چی می‌گوید در آغاز کار دولت دکتر امینی، جبهه ملی می‌خواست از اختلاف شاه و دکتر امینی به نفع خود استفاده کند.

شانه‌چی: «زمانی که امینی آمده بود، در جلالیه یک میتینگ دادیم که اون زمان در حدود هشتاد، نود هزار نفر جمعیت آمد،^۲ بسیار مفصل بود. قرار بر این شد که به امینی حمله نشود، جوری صحبت بشود که شاه در مقابل امینی قرار بگیره، و حالا ما با امینی موافق نبودیم ولی گفتم به امینی حمله کردن نتیجه‌اش اینه که فردا بزندان همه رو بگیرند ببندند، ما نتوانیم کاری بکنیم، به امینی چه دلیلی داره ما فعلا حمله کنیم. ما خواسته‌هامون را عنوان می‌کنیم که آقا این خواسته‌ها رو، ما می‌خواهیم و این خواسته‌ها باید به اصطلاح عملی بشه. و خوب آقای دکتر صدیقی صحبت کردند ظاهرا آقای اللهیار صالح بود یا یکی امیر علایی بود یادم نیست که صحبت کردند آقای فروهر هم صحبت کرد بنا شد آخری آقای بختیار آمد [برای] صحبت، بختیار، اولش که آمد حمله کرد به امینی. آنوقت فردا نتیجه‌اش این شد که همه رو گرفتند، همه رو گرفتند بردند زندان و مدت‌ها زندان بودند و در حقیقت آقای امینی در مقابل جبهه ملی قرار گرفت و به نفع شاه شد اینجا.»^۳

گوینده: دکتر امینی هم می‌گوید که در آغاز او می‌خواست با جبهه ملی همکاری داشته باشد.

^۱ چیزی که سنجایی به آن اشاره می‌کند در واقع مواضع جبهه ملی در مورد مسائل مختلف است نه ایدئولوژی و آرمان‌های جبهه ملی که اصولا هیچ جبهه‌ای نمی‌تواند ایدئولوژی داشته باشد.

^۲ جمعیت بالغ بر این و در حدود ۲۰۰ هزار نفر بوده است.

^۳ فردای آنروز کسی را دستگیر نکردند. میتینگ در روز ۲۸ اردیبهشت برپا شد و درگیری در تیرماه ۱۳۴۰ شروع شد. گرچه تحلیل‌های جبهه ملی در این مورد پایه‌ای نداشت ولی یک جنبه صحیح داشت و آنهم بهره‌برداری از تضاد امریکا و انگلیس بود که شانه‌چی و شاید برخی از رهبران جبهه ملی آن را تضاد شاه و امینی تصور کرده بودند.

امینی: «بنده وقتی که آمدم نخست‌وزیر شدم سعی کردم که از افراد جبهه ملی بخوام که بالاخره همکاری کنند یا اگر عضو دولت هم نمی‌شوند بالاخره اشخاصی باشند که بتوانند کمک کنند که این دولت بالاخره کارشو انجام بده چون برنامه‌ای که بنده داشتم اگر واقعا همه همکاری می‌کردند مثل اصلاحات ارضی و این ترتیبات، قطعاً به نحو خیلی بهتری انجام می‌شد و بالاخره به نفع مملکت و همه بود. ولی متأسفانه خودخواهی که اساس واقعا روحیه ایرانی‌ست ممکن نیست هر کس می‌گه من بهتر هستم، رقابت که متأسفانه خوب البته رقابت به عقیده من مشروع، ولی نه به او اندازه که انسان فقط خودشو ببینه و لا غیر که من از دیگران بهترم. اینکه اگر ایرانی نبود حتی من از آقای صدر و دیگران را خواستم که آقا شما بالاخره بیائید این حزب‌ها تون رو باز بکنید و کارتونو انجام بدهید. گفتند که نه باید مصدق‌السلطنه اجازه بدهند و اینها، گفتم آقا، مصدق‌السلطنه خوب ایشون رفتند کنار عجالتا، شما اگر واقعا دکانتون فقط مال مصدق‌السلطنه است که شما حرف مفت‌اید. اما اگر واقعا خودتون یه جمعیتی دارید و یک بالاخره حزبی دارید، خوب بیائید فعالیت بکنید من هم کاملاً موافق هستم و مانع هیچ کس هم نخواهم شد سانسور و فشار و این ترتیبات در کار نخواهد بود. متأسفانه خودخواهی نگذاشت.^۱

گوینده: اما دکتر سنجابی می‌گوید که دکتر امینی به جای همکاری در راه برقراری دموکراسی با جبهه ملی در افتاد.

سنجابی: «دکتر علی امینی عوض اینکه واقعا به فکر پیشبرد دموکراسی در این مملکت بیفتد منتهی فکر که در سرش ابداً اصلاً نبود، فکر دموکراسی بود، و ما که در اول نظر خوبی با دکتر امینی داشتیم، با آقای دکتر امینی در افتادیم بهش می‌گفتیم اگر شما واقعا نظر اصلاحات دارید، حالا که بر سر کار آمدید و مجلس را بستید چرا انتخابات نمی‌کنید. دکتر امینی هم انتخابات نمی‌کرد و تنها کاری که کرد برای حفظ و بقای خودش با اعلیحضرت ساخت علیه ما، این بود که ماها را گرفت و انداخت زندان. هفت ماه تمام از دوره ایشان، ما تمام در زندان بودیم.»

گوینده: دکتر امینی با اینکه با جبهه ملی در افتاد سرانجام با شاه هم نتوانست کنار بیاید.

امینی: [شاه] گوش می‌کرد استعداد قبول هم داشت منتهی اشخاص می‌آمدند و می‌گفتند آقا از دکتر امینی بترسید، چون این با جوونها مربوطه... این اگر جوونها رو جلب بکنه که مشغوله، دیگه با جرثقیل نمی‌شه بلندش کرد. این بدبخت واقعا یه مقداری ترسش از این حرفها واقع می‌شد. مثلاً ما در سفر به اروپا برگشتم اومدم تهران سفیر امریکا، سفیر انگلیس به من گفتند آقا شاه در یک حالت فوق‌العاده ناراحتیه و عصبانی و اینها، گفتم که چرا حالا؟ گفتند خوب آخه نمی‌شد که شما در اروپا و این ترتیبات ایشونو ناراحت کرده و رفتم فردا پهلوش و صحبت از این طرف و اون طرف، گفتم اعلیحضرت اگر تصور می‌فرمائید که بنده دست ملکه انگلستان رو بوسیدم، یا نمی‌دونم، آقای دوگل ملاقات کردم، یا

^۱ امینی چنان سخن می‌گوید که گویی خودش تصمیم‌گیرنده و مختار بوده است. در ابتدای نخست‌وزیری امینی آزادی سیاسی به مدت سه ماه و به میزان قابل توجهی داده شد که امریکا تصور کند که حکومت دلخواهش روی کار آمده و آزادی موردنظرش هم داده شده است، فلذا از امینی حمایت کند. آزادی‌ها سبب بیداری مردم و خیزش آنها شد تظاهرات ۲۰۰ و یا حتی ۱۰۰ هزار نفری میدان جلالیه (پارک لاله امروز)، در شهر حدود یک میلیون آنروز بسیار مهم بود. اگر سی‌ام تیر ماه ۴۰ اجازه اجتماع داده می‌شد جمعیت به مراتب بیشتر می‌شد. اینها زنگ خطری برای رژیم بود و می‌دید که «آش نخورده و دهان سوخته» شده. آزادی داده و پایه‌های خود را متزلزل کرده (رژیم زیر سلطه می‌بایست علی‌القاعده استبداد را حاکم کند تا ماهیت و فسادش برملا نشود) کمک موثری هم از آمریکا دریافت نکرده است (اقتصاد ورشکسته آن دوره در نتیجه قطع کمک‌ها و وام‌های امریکا، بشدت نیازمند دلار بود). بهمین دلیل به تدریج فتیله آزادی و بازی نقش آمریکائی توسط امینی به ناچار خاتمه یافت. البته علت دیگر خاتمه بازی هوشیاری نسبی آمریکا نسبت به ترفندهای رژیم انگلیسی بود.

نمی‌دونم، آدنول... (گفت نه)، این اشتباه محضه از شما من سوال می‌کنم که اگر یک نخست‌وزیری بره در خارج، آبرو پیدا کنه، یعنی نخست‌وزیر ایرانی که شاهش محمدرضا شاهشه، حالا اگر احیانا رفت اونجا افتضاح بار آورد، باز هم خواهند گفت این نخست‌وزیر مملکتی که همچین، پس بنابراین این خوبست، مال شماست، بدش برای من، خوبش برای شما، خواهش می‌کنم دیگه از این حرف‌ها نباشه، گفت بله حالا هم دارند می‌گند که من می‌رم اونجا چقلى شما رو به کندي بکنم، گفتم حالا مختارید خوب... این کار هم کرد، کار ندارم که: «دکتر امینی به زور من این کارها رو می‌کنه، خود من می‌کنم، چه بهتر.»

گوینده: و چنانکه دکتر کریم سنجابی می‌گوید شاه بالاخره در این کشمکش بر حریفان سیاسی خود فائق آمد.

سنجابی: «بالاخره امینی ساقط شد و آقای علم آمد سرکار و بعد از آنکه علم آمد سرکار، اعلیحضرت هم به فکر این افتادند که خودشون میدان‌دار اصلاحات بشند. یعنی بعد از اینکه امینی را انداختند، خودشون به فکر این افتادند که میدان‌دار اصلاحات بشند و انقلابش اصلاحات بشند و انقلاب از بالا و انقلاب ملی و اینها را پیش آوردند و باب اصلاحات و با رفراندومی که کردند و آنوقت جبهه ملی در مقابل شاه می‌گفت اصلاحات بله ولی استبداد خیر. شعار جبهه ملی هم این بود که اعلیحضرت هم ما را دوباره به زندان انداختند و ۸ ماه دیگر در زندان بودیم تا سال ۱۳۴۲ در زندان بودیم و قدرت برای اعلیحضرت یکسره»

گوینده: و به گفته مهندس بازرگان شاه هم مخالفان را به زندان انداخت تا با برنامه‌هایش به مخالفت برنخیزند.

بازرگان: «بعد که صحبت به اصطلاح انقلاب شاه و مردم و رفراندوم پیش آمد، به دستور شاه کلیه افراد جبهه ملی و نهضت آزادی و حتی افرادی از روحانیون و بازار رو به زندان انداختند برای اینکه اینها نباشد تا در رفراندوم مخالفت بکنند با اون پیشنهاد به اصطلاح انقلاب شاه و مردم.»

گوینده: در زمستان ۱۳۴۱ شاه که خود را در صحنه سیاسی مقتدر و بلامنازع تصور می‌کرد، اصولی را که بعدا انقلاب سفید نام گرفت شخصا اعلام کرد.

شاه: اصولی که من به عنوان پادشاه مملکت و رئیس قوای سه گانه به آراء عمومی می‌گذارم به شرح زیر است: ۱- الغاء رژیم ارباب و رعیتی با تصویب اصلاحات ارضی ایران...^۱

^۱ آنچه که در این جا باید ذکر شود و گردآورنده این مجموعه حتی در یک مورد به آن اشاره نکرده است، اوج‌گیری تضاد منافع انگلیس و آمریکا در ایران در دوره ذکر شده است. پس از کودتای انگلیسی - آمریکائی ۲۸ مرداد، انگلیس کماکان نقش اول خود را در ایران حفظ کرد، ولی ناچار شد آمریکا را بعنوان شریک درجه دوم وارد کند: آمریکا گرچه در ۴۰ درصد نفت ایران شریک شد، وی از اینکه هنوز بیش از ۵۰ درصد نفت ایران توسط انگلیس کنترل می‌شود (شرکت‌های «بی پی» و «شل») و اختیار کنسرسیوم دست آنهاست و هم چنین هیات حاکمه ایران کماکان وابسته به انگلیس است ناخشنود بود و در فرصت‌های مختلف نظیر حمایت از کودتای قره‌نی این نارضایتی را نشان می‌داد. وام‌ها و کمک‌های بلاعوض آمریکا در فاصله سال‌های ۳۲ الی ۳۹ نیز (که میزان آن حدود یک میلیارد دلار بود) اثر دلخواه آمریکا را بیار نکرد. لذا از سال ۳۹ و حتی در اواخر دوره ایزنهاور سیاست آن دولت نسبت به ایران تغییر کرد، همه وام‌ها و کمک‌ها یک شبه متوقف، و سپس فشار برای «آزادی»، «اصلاحات» و «مبارزه با فساد» آغاز شد. تا با این فشارها و انجام اصلاحات ارضی، رژیم زیر سطله انگلیس و پایگاه طبقاتی آن (ارباب‌ها) از بین بروند یا تضعیف شوند و بلکه در این آب گل‌آلود ماهی بزرگی هم نصیب آمریکا شود. دستور آزادی انتخابات، مبارزه با فساد، اصلاحات ارضی (در ابتدای کار)، روی کار آمدن دولت‌های شریف امامی و امینی، همگی عکس‌العمل‌های انگلیس و رژیم دست‌نشانده‌اش در مقابل فشارهای آمریکا بود تا بلکه آن دولت را بار دیگر با خود همراه و حمایتش را کسب کند. وقتی تلاش‌ها نتیجه دلخواه نداد، شاه در نقش همه کاره حکومت ظاهر و دولت

قسمت یازدهم

انقلاب سفید

گوینده: در تابستان ۱۳۴۱ شاه دوست دیرینه خود اسدالله علم را به نخست‌وزیری گمارد که دولتش، هم مورد اعتماد و هم مطیع بود. گرچه حرکت سیاسیون مخالف مهار شده بود، اما در میان روحانیون نیروهای تازه‌ای در شرف تکوین بود که با دولت سرآشتی نداشت. آنگونه که ابوالحسن بنی‌صدر می‌گوید روابط روحانیت و دربار پیوسته نوساناتی داشته.

بنی‌صدر: «علی‌الاصل روحانیت با خانواده پهلوی خوب نبود. در دوره مصدقی، روحانیت به طور عمومی از دولت مصدق حمایت می‌کرد. چون از خانواده پهلوی که علی‌الاصل بدش می‌آمد، از توده‌ای‌ها هم که خوب با دین و خدا و همه اینها دشمن می‌دونستند، به طریق اولی بد می‌دونستند. اینها قشری از روحانیت، یک قسمتی از روحانیت، با دربار پهلوی بود، از ابتدا مثل خصوصاً بهبهانی و گروهی از روحانیون که در مرکز با او کار می‌کردند، اینها مخالف مصدق بودند و موافق دربار. و بعد که آقای کاشانی هم با مصدق در افتاد و به تدریج به اصطلاح روحانیت فاصله گرفت از حکومت دکتر مصدق.»

گوینده: و در این زمان به گفته اردشیر زاهدی شاه در حفظ روابط حسنه با روحانیون می‌کوشید و با آنها مشورت می‌کرد.

زاهدی: موقعی بود که در زندان حکومت نظامی مصدق بودم و از اونجا که خارج شدم، مستقیماً رفتم به دیدن آیت‌الله کاشانی، چون اونوقت من خیلی ارادت و احترام داشتم به آیت‌الله کاشانی و در آن زمان من هم به آیت‌الله کاشانی و هم به آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله العظمی بروجردی خیلی ارادت داشتم و بعد هم در جریاناتی بود که چه موقع مصدق و ۹ اسفند، چه بعد که اعلیحضرت می‌خواستند یک زن خارجی بگیرند که پیغام آیت‌الله العظمی بروجردی رو و همینطور مرحوم امام جمعه و همینطور آیت‌الله بهبهانی و نظریات آقای آیت‌الله کاشانی رو به اعلیحضرت گفتم و بالاخره اونوقت از این فکر منصرف شدند.

گوینده: در جریان بیست و هشتم مرداد در میان روحانیون گروهی علناً از ملیون حمایت می‌کردند و گروهی از دربار، اما اکثر روحانیون از درگیری مستقیم در سیاست پرهیز داشتند که در صدر آنها مرجع اصلی آیت‌الله بروجردی بود. اما ابوالحسن بنی‌صدر می‌گوید: نظر آیت‌الله بروجردی بخصوص در ماجرای ۲۸ مرداد هم برای شاه و هم مخالفانش اهمیت بسیار داشت.

شناخته شده و انگلیسی علم را روی کار آورد و انگلیس تلاش کرد رژیم ایران را روی پای خود ایستاده و جای خالی آمریکا را تا حدودی با شوروی پر کند زیرا با در دست داشتن بیشترین سهم از نفت و منافع ایران ایجاد تصور مستقل بودن رژیم شاه یا عدم وابستگی مطابق به انگلیس، به سود تداوم سلطه انگلیس در ایران بود. از آن پس شاهد انعقاد قراردادهای عظیم اقتصادی با شوروی و خرید سلاح از آن کشور هستیم که نفس این معاملات موجب کاهش خطر شوروی برای رژیم ایران نیز می‌گردد.

بنی صدر: شاه او تلگراف کرد از رم، شاه سابق - او جواب نداد الا بعد از آمدن شاه به تهران، ولی به هر حال در واقع دو فاکتور وبعد هم درعمل او را پذیرفت. ولی در روزهای آخر حیاتش، او (بروجدی) با او شاه سابق به شدت سر شاخ شده بود.

گوینده: هنگامی که در سال ۱۳۴۰ آیت‌الله بروجردی درگذشت، شاه که خود را مقتدر و بی‌نیاز از روحانیت می‌دید، دیگر سدی از جانب روحانیون در برابر خود نداشت. به ویژه که به گفته ابوالحسن بنی‌صدر علمای طراز اول شیعه بیشتر در نجف بودند.

بنی‌صدر: بعد از مرحوم بروجردی شاخص‌تر از کسانی که در قم بودند، در نجف وجود داشتند، شاهرودی بود در نجف، حکیم بود در نجف و حتی میلانی بود در مشهدی که جلوتر بود از اینهایی که در قم بودند. در قم هم سرشناسشون مرحوم شریعتمداری بود آنوقت و به اصطلاح مصدقی‌ها هم خیلی برای او تبلیغ می‌کردند. اونوقت، چون شریعتمداری در دوره مصدق، مصدقی بود بنابر این قم به اصطلاح خالی بود. الا اینکه تلگرافی که از شاه سابق به حکیم [شد] و این سبب شد که قم دوباره جان گرفت چون اون آدم جوری بود که به هر کس تلگراف می‌کرد. اون را از نظر مرجعیت ساقط می‌کرد. پس اون حکیم گرچه از نظر مرجعیت از همه اینها جلوتر بود اما در ایران قوت نگرفت کارش. پس قم به اصطلاح امکان پیدا کرد که رشد کند وتولیت به من نقل کرد، گفت که روز اول من رفتم پیش آقای خمینی گفتم بیا به میدان، گفت. من حالا تکلیف ندارم، حالا این آقایانی که هستند اگر از عهده برآمدند که خوب هستند من به همان تدریس قانعم. اگر نه اونوقت.

گوینده: آیت‌الله خمینی تا این زمان رساله عملیه ننوشته بود اما در تدریس و تربیت شاگرد بسیار کوشیده بود. او را در خارج از حوزه چندان نمی‌شناختند ولی شاگردانش به او بسیار اعتقاد داشتند یکی از شاگردانش آیت‌الله حسینعلی منتظری است.

آیت‌الله منتظری: ایشان امتیازی که دارند از سایر مراجع تقلیدی که همین طور که در مسائل فقهی که محل تقلید مردم است، مشترکند، در مسایل فلسفی که محل تقلید مردم است، مشترکند، در مسائل فلسفی و مسایل عرفانی که جنبه عرفانی که جنبه معنوی دارد، ایشان در اون هم اجتهاد دارند، و سی سال پیش ایشان درس اخلاق، درس عرفان می‌گفت، اونجا همه طبقات شرکت می‌کردند. امتیازی است برای آیت‌الله خمینی که در این بعد امور معنوی هم ایشان مجتهد هستند و کارشناس این مسائل هستند.

گوینده: توجه به فلسفه و عرفان، آیت‌الله خمینی را در حوزه قم قبلاً به انزوا کشانیده بود. اما به گفته شاگردانی همچون حجت‌الاسلام رفسنجانی، توجه به عرفان او را از مسائل زندگی باز نداشت.

رفسنجانی: در حدود سال ۲۵ به بعد شرایطی پیش آمد در حوزه قم که ایشان خانه‌نشین شدند سالها که بسیاری از ادله اختفای بعد فلسفی ایشان همین حالت بود. ایشان در اون دوره با اخلاق سرو کار زیادی پیدا کردند. نقطه‌ای که برای ما جالبه این است که اون مجموعه یعنی فقه، فلسفه، عرفان و اخلاق در یک زمینه و ظرفیت مستعدی ریخته شد یک معجونی در آورد که این معجون امام بود. و حالا کسی که جهان رو با استدلال شناخته و در سیر و سلوک به خدا پیوسته که عوارض منفی غرور علم رو از خودش ریخته، غرق در دریای هستی شده، به خدا وصل شد، ولی خلق رو هم از فراموش نکرده.

گوینده: همین توجه به خلق و مسائل روز بود که کم کم آوازه آیت‌الله خمینی را به گوش سیاسیونی همچون دکتر کریم سنجابی رسانده بود.

سنجابی: ما موقعی که در جبهه ملی فعالیت می‌کردیم بعد از فوت بروجردی صحبت‌هایی از خمینی می‌شنیدیم که البته تحلیلی از نهضت ملی ایران و از مصدق نبود، ولی مخالفت اون هم نبود، مخالفت استبداد بود. مخالفت دولت وابسته به بیگانه بود، مخالفت بی‌قانون بود، مخالفت تعدی بود، هر چند در این صحبت‌ها واعلامیه‌ها، تاییدی، تجلیلی از ما و از مبارزات مصدق نبود. اما مبارزه‌اش در دنبال اون و در همون خط بود و چیزهایی را می‌خواست که ما می‌خواستیم.

گوینده: جبهه ملی و روحانیت، متحد هم نبودن، اما از طریق هواداران جبهه در بازار با آنها در ارتباط بودند و به گفته حاج محمد شانه‌چی یکی از بازاریان - در تحکیم موقعیت مراجع مورد نظر خود می‌کوشیدند.

شانه‌چی: بعد از فوت مرحوم بروجردی بود که آقای دکتر سنجابی به من ماموریت دادند که من برم قم برای تعیین اعلم، که کی اعلم باشد و از کی تقلید کنند و بیشتر نظر آقای دکتر سنجابی و جبهه ملی به آقای شریعتمداری بود ولی من خودم، چون من یک مسلمان بودم می‌گفتم من باید ببینم کی اعلم و عدله. خدمت آقای شریعتمداری که من سابقه‌ای هم داشتم و ایشون منو خوب می‌شناخت منم ایشونو خوب می‌شناختم. خدمت ایشون که رسیدیم به سلیقه‌ام نیامد که ایشون بتونه مرجع خوبی باشه. رفتیم پیش آقای مرعی و پیش آقای گلپایگانی اونها را هم نپسندیدیم، گفتیم کسی دیگه‌ای هم هست که درمضان به اصطلاح مرجعیت باشه؟ گفتند یک حاج آقا روح‌الهی هست این بود که ما رفتیم منزل حاج آقا روح‌الله، منتظر موندیم تا آمدند بعد که آمدند. خوب طبق رویه‌ای که داشتند سرشونو پایین انداختند و به کسی نگاه نکردند و جواب سلامی دادند و رفتند توی اندرون. بعد چند دقیقه‌ای فاصله شد و آمدند و نشستند و مراجعینی که اونجا بودند رفتند حرفهایشان را گفتند و آمدند ما بودیم که رفتیم آنجا. ما رفتیم پیش آقای خمینی گفتیم آقا ما از طرف جبهه ملی آمدیم برای تعیین مرجع و آمدیم خدمت شما گفتند خیلی خوب. ولی خیلی با ما سرد گرفتند، خیلی سرد، و حتی رساله‌ای هم که از ایشون من خواستم ما گفتیم آقا رساله تونو بدین گفتند رساله‌ای ندارم، رساله برید از کتابفروشی‌ها بخرید. حتی یک رساله هم ندادند. در صورتی که سایر مراجع که می‌رفتیم رساله می‌دادند. من با خودم گفتم که حالا اگر علمش را که ما نمی‌توانیم بفهمیم که چه مقداری اینها علم دارند، چون باید باهاش معاشرت کنیم ببینیم چقدر علم دارند، ولی از نظر تقوا این سید از دیگران باتقواتر است. عینا این مساله را آمدم به آقای دکتر سنجابی گفتم، گفتم آقا بین اینها من این آقا را تشخیص دادم که تقوایش از دیگران بیشتر است و اگر برای تقلید باشد، بنظر، آنکه تقوایش بیشتر است باید از او تقلید کرد و او را باید معرفی‌اش کرد به مردم.

گوینده: دولت امینی که روی کار آمد، در غیاب مجلس، طرح اصلاحات ارضی را به تصویب رسانید. دکتر امینی که در جلب نظر روحانیون می‌کوشید در لحظات آخر عمر آیت‌الله کاشانی به عیادت وی رفت. روحانیون به قم رفت و از آن جمله از آیت‌الله خمینی در خانه‌اش دیدن کرد.

امینی: در موقعی که نخست وزیر بودم وقتی رفتم به قم، مدرس بود، نشسته بود، سری تکان داد به این ترتیب و گفتند آقا تب داره، خوب همون قیافه‌ش بود. برای اصلاحات ارضی من رفته بود به قم. برای اینکه رفته بودند آخوندها رو دیده بودند، که کلکی تو این کار است. برای اینکه (در این زمینه‌ها) یک کلمه صحبت نکرد، ایدا هیچ واقعا صحبت نکرد واقعا چیزی به من می‌گفت دیدم آدم روشنفکریه، به من گفت آقای نخست‌وزیر این موضوع طلاق، مبتذل شده، اونم در یک نمی‌دونم، دفتر رسمی طلاق می‌دهند این شاهد می‌خواهد، دلیل می‌خواهد، فلان می‌خواهد، گفتم چشم اصلاح می‌کنیم

و بلند شدم از اون اتاقش تا دم در یک باغچه‌ای بود گفتم آقا شما بفرمائید، تب دارید به همین ترتیبات و "سزاوار" با من بود گفت: تا دم در نیامد. گفتم خواهش می‌کنم که تفسیر نکنید و خیلی هم درس اثر کرد، برای اینکه رفت بالا، که نخست‌وزیر منزل خمینی رفته.

گوینده: دکتر امینی که استعفا داد، دولت علم لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی رانصوب کرد. در این لایحه به زنان حق رای داده شد. قید اسلام از شرایط انتخاب کننده و انتخاب شونده برداشته شد و برای سوگند منتخبین، به جای قرآن، کتاب آسمانی ذکر شد، این لایحه خشم روحانیت را برانگیخت و به گفته ابوالحسن بنی‌صدر حملات آیت‌الله خمینی به دولت علم شدیدتر از دیگران بود.

بنی‌صدر: اولین اطلاعی که مردم از وجود ایشون پیدا کردند، نامه‌ها و تلگرافاتی بود که به مناسبت انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی به اصطلاح عنوان شده بود و این تلگراف‌های او خیلی داغتر و کوبنده‌تر در جامعه، یعنی جامعه عصبانی اون روز مطلوبتر می‌نمود.

گوینده: بر اثر حملات روحانیون و تظاهرات و اعتراضات، سرانجام دولت علم این لایحه را لغو کرده^۱ اما شاه که به گفته داریوش همایون مصمم بود تا به نظام خود جان تازه‌ای بدمد، حاضر به عقب‌نشینی نبود.

^۱قیام دو ماهه علیه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی با پیروزی مردم خاتمه یافت و روز هفتم آذر ۴۱ دولت این لایحه را لغو کرد اما دوباره دی‌ماه ۱۳۴۱ شاهد قیام مردم و روحانیون علیه انقلاب سفید شاه و اصلاحات ارضی بود. شاه می‌خواست در روز ششم بهمن ماه مواد ششگانه انقلاب سفید شاه و اصلاحات ارضی را به فراندوم عمومی بگذارد که آیت‌الله خمینی به همراه عده‌ای از روحانیون شرکت در این فراندوم را حرام اعلام کردند و هر چه روز برگزاری فراندوم نزدیک‌تر می‌شد قیام شدت بیشتری می‌یافت. شاه در روز ۴ بهمن ۱۳۴۱ به قم سفر کرد. هدف او از زیارت حضرت معصومه و تظاهرهای مذهبی و دیدار با علما پاتک زدن (ضد حمله) به روحانیت مخالف حکومت بود و با اقدام می‌خواست نشان دهد که روحانیون حامی او هستند فقط چند نفر با او مخالفت کردند. شاه می‌خواست با این حرکت در میان صفوف روحانیت ایجاد اختلاف و شکاف بنماید روز قبل از ۴ بهمن واحدهای نظامی و لشکر گارد که از تهران به قم اعزام شده بودند در خیابان‌ها مستقر شدند و ساواکی‌ها هم شدیداً مراقب اوضاع بودند. آیت‌الله خمینی استقبال از شاه را حرام کرد و علما و روحانیون دیگر نیز که بیم آن داشتند سکوتشان حمایت از شاه تلقی شود که می‌شد، از این اقدام حمایت کردند و فضایی بوجود آمد که برخلاف همیشه هیچکس به استقبال شاه نرفت، حتی تولیت که نماینده قم در مجلس بود و شهر به صورت تعطیل درآمد. شاه از این موضوع بسیار خشمگین شد و طی یک سخنرانی در دفاع از انقلاب سفید، در قسمتی از آن گفت: همیشه یک عده نفهم و قشری که مغز آنها تکان نخورده سنگ در راه ما می‌انداختند. زیرا مغز آنها تکان نخورده و قابل تکان خوردن نبوده، ارتجاع سیا اصلاً نمی‌فهمد. و از هزار سال پیش تاکنون فکرش تکان نخورده او فکر می‌کند که زندگی عبارت از این است که چیزی یا مالی به ظلم و بیکاری یا به بطالت یا از این قبیل بدست آورد و غذایی بخورد و سر به بالین بگذارد... ولی مفت‌خوری دیگر از بین رفته است.. همین‌ها بودند که چند روز پیش در تهران جمعیت کوچک و مضحکی از یک مشت بازاری احمق و ریشو در بازار راه انداختند که سر و صدا بکنند.. اینها صد برابر خائن‌تر از حزب توده هستند و... روزنامه‌های عصر تهران. ۴ بهمن ۱۳۴۱. شاه در این سخنرانی مفصل که سراسر فحش و حاکی از عصبانیت بود هتاک‌های دیگر نیز نسبت به روحانیون نمود و سپس سریعاً از قم خارج شده و در روز قبل یعنی سوم بهمن ماه که عده‌ای از ماموران دولتی با لباس میدل و طرفداران شاه به خیابان‌های قم ریخته و در مخالفت با تحریم فراندوم توسط علما در روز دوم بهمن به مدرسه فیضیه حمله کرده و عده‌ای را کشته یا مجروح ساخته بودند. در روز ۶ بهمن فراندوم برگزار شد که آیت‌الله خمینی طی پیامی تهدیدکرد و وظیفه خود را در مقابل این تجاوز علنی به احکام اسلام انجام داد و مراجع تقلید نیز فراندوم را خلاف شرع اعلام کردند. آیت‌الله خمینی عید نوروز سال ۴۲ را عزای عمومی اعلام کرد و در تاریخ ۱۳ خرداد ۴۲ طی سخنانی مبسوطی در مدرسه فیضیه به اظهارات شاه در سفرش به قم پاسخ داد و گفت آیا روحانیون که در حنجره‌های کوچک زندگی می‌کنند، و حاج شیخ عبدالکریم حائری موسس حوزه قم وقتی فوت می‌کنند فرزندان او در آن شب شام ندارند بخورند، آیا اینها مفت خورند یا رژیم شاه که به بانک‌های دنیا را با پول خودشان پر کرده‌اند و آن کاخ‌های عظیم را برای خود ساخته‌اند؟ اگر روحانیون مرتجعین سیاه و حیوان نجس هستند چرا مردم دست آنها را می‌بوسند و .. (در مورد سخنان امام خمینی ن. ک. صحیفه نور جلد اول چاپ اول. ص ۵۴۵۷ سخنان مورخ ۲۲/۳/۱۳ و در مورد فتوای تحریم فراندوم ۶ بهمن ۴۱ و اعتراضات بعد نیز نگاه کنید به همان کتاب).

همایون: نظام سیاسی ایران بعد از نزدیک به ده سال که از ۲۸ مرداد گذشته بود دچار رکود و عقب نشینی و خطر از دست دادن کلی اعتبار خودش شده بود. باید در اون زمان یک حرکت تازه‌ای شروع می‌شد و یک جان تازه‌ای به رژیم پادشاهی داده می‌شد. علاوه بر اینکه محمدرضا شاه خودش رو جانشین رضا شاه می‌دانست و می‌خواست که اقداماتی رو که پدرش کرده دنبال کنه و شاید هم ته دلش نمی‌خواست که از پدرش عقب بمانه. به هر حال یک ضرورت تاریخی بود در اون لحظه این اصلاحات و شاه در آغاز شاید با کمی تردید ولی به سرعت و به زودی با عزم خیلی استواری به این اصلاحات اقدام کرد و همونطور که پیش‌بینی می‌کرد اصلاحات ارضی، دادن حق رای به زنان و پایه‌گذاری سپاه دانش و بعدا سپاه‌های دیگر سرزندگی و تحرک تازه‌ای به تمام نظام سیاسی ایران داد و دلیل عمده‌ای بود برای پایداری رژیم در برابر مخاطراتی که از همه طرف تهدید می‌کرد.

گوینده: برای شاه یکی از این مخاطرات روحانیونی مثل آیت‌الله منتظری بودند که بر نقش سیاسی اسلام بیشتر تاکید می‌کردند.

منتظری: ما اسلام را دینی می‌دونیم که در تمام شئون بشر، وظیفه برای انسان معین می‌نه همینطوری که جنبه‌های معنوی و ایدئولوژی انسان را اسلام در نظر می‌گیرد، همین طور امور اقتصادی امور سیاسی، برای اینکه بشر در زندگی احتیاج داره به مسائل اقتصادی به مسائل سیاسی به مسائل خانواده بنابر این چون اسلام را دین کاملی ما می‌دونیم انسان را از اون وقتی که به دنیا می‌آید یا قبلش اصلا از انعقاد نطفه در نظر می‌گیرد تا اون وقتی که از دنیا برود و اگر یک کسی بگه من در این جور مسائل سیاسی دخالت نمی‌کنم معنیش این است که بعضی از مسایل اسلام رو می‌گذارم کنار اون وقت این شخص می‌شود "نومن ببعض ونکفر ببعض" این غلطه. و شاید مثلا فرض بگیرید که در مساله مسیح مثلا اینجوری بوده که بگوند کار داور را به داور بسپار کار قیصر را به قیصر. این از نظر اسلام غلط است.

گوینده: اما شاه این بار بی‌آنکه وقعی به اعتراضات مخالفان بگذارد به گفته داریوش همایون اصلاحات خود را به مرحله اجرا گذاشت.

همایون: شاه بیت این اصلاحات تواین برنامه اصلاحیه انقلاب سفید، اصلاحات ارضی بود این دکتر ارسنجانی وزیر کشاورزی بود از حکومت دکتر امینی واین کار رو از همون زمان شروع کرد و به عنوان یک برنامه آزمایشی اول این را در مراغه در زمستان ۴۰ اجرا کردند برای مالکان زمین یک حدی قایل شدند بقیه رو بین کشاورزان تقسیم کردند و بعدا در یک مرحله دومی برنامه اصلاحات ارضی تکمیل شد و در عرض چند سالی که گذشت شاید دو تا سه میلیون روستایی در این راه صاحب زمین شده بودند. و مالکیت عمده اراضی از بین رفته بود در ایران البته بعدا دوباره شروع شد به صورت‌های دیگری، ولی اون ربطی به برنامه اصلاحات ارضی نداشت و برنامه بسیار بزرگ و تاریخی بود.

گوینده: اصل دیگری که از نظر طرفداران اصلاحات شاه اهمیت بیشتر داشت دادن حق رای به زنان بود که اشرف پهلوی خواهر شاه آن را مهم‌ترین تحول تاریخی برای زنان می‌داند.

اشرف: مهم‌ترین موفقیت زنان ایرانی بدست آوردن حق رای دادن و انتخاب شدن بود که به وسیله شاهنشاه رسماً اعلام شد. اما این موفقیت به خودی خود هدف محسوب نمی‌شود و من همیشه توجه زنان ایرانی را به این موضوع جلب کردم

که موفقیت فردی ایشان در این نیست که حتما وکیل یا سناتور یا وزیر یا مدیر کل بشند این مقامات در دسترس ایشان هست ولیکن زنها باید مثل مردها مدارج لازم را طی کنند. و شایستگی خودشان را در کارها نشان بدهند.

گوینده: اصلاحات ارضی و دادن حق رای به زنان منتقدانی هم دارد احسان نراقی یکی از آنها است.

نراقی: شک نیست که مهم بود اصلاحات ارضی مهم بود. اینکه مثلا کسانی بودند صاحب پنجاه و سی و چهل پارچه ده بوده و خوب زارعین حق داشتند یک چیزی بود که از پیش مدتها همه اصلاح طلبان طالبش بودند. مهم بود ولی اگر بعد از اون اولاً این اصلاحات ارضی به طرزى اداره می‌شد که کمک کنه به بالا رفتن بازده کشاورزی و متمرکز کردن بیشتر کشاورزان در منطقه روستایی و بعد هم اگر طبقه مالک از بین رفت مالک بزرگ جای او را یک طبقه جدیدی به نام بخش خصوصی جدید که از امتیازات زیاد برخوردار بوده نگیره. یعنی اختلافات طبقاتی رو گفتم برای شاه که شما با تحولات بعدی از بین نبردید از یک جهتی بیشتر هم کردید. بنابر این لطف اصلاحات ارضی از نظر اجتماعی و سیاسی با سال‌های بعد تقریباً سپری شد. دوم هم مساله رای زنان بود که خیلی روی این مساله شما تکیه داشتند، خوب در مملکتی که همه مردم می‌گفتند که انتخابات اساسی نداره؛ آزاد نیست حالا ده تا پونزده تا هم خانه بیایند توی مجلس، مجلسی که مردم در انتخاباتش اثر نداشتند و قبلاً دولت و ساواک و دستگاه‌های انتظامی و غیره تعیین می‌کردند لیست کاندیداها رو چه اهمیتی داشت که زنان رای بدهند، ده تا هم خانم خالا باشند نباشند.

گوینده: اما داریوش همایون می‌گویند حتی نفس قانونی کردن حق رای زنان فارغ از شیوه اجرای آن گام مثبتی بود.

همایون: در هر جامعه‌ای، اول باید چهارچوب‌های حقوقی درست بشه و خود چهارچوب حقوقی اگر اصلاح بشه یک پیشرفتی است در یک جامعه، و تسریع می‌کنه حرکت جامعه رو. اون محتوایی که توی اون چهارچوب خواهد آمد هم زودتر و آسانتر خواهد آمد و هم اون شکلی که قبلاً این چهارچوب حقوقی بهش داده خواهد گرفت. گرچه قدم مثبتی بود. خانم‌ها توانستند با استفاده از این قانون، به مقامات مهم کشوری برسند در طول تاریخ ایران ما شاهد ورود زنان به عرصه سیاسی و اداری اجتماعی تا این حد نبودیم. وضع زنان همیشه در تاریخ ایران به هر حال تحت الشعاع مردها بود. این اولین باری بود که زنان ایران در یک حد مساوی با مردان قرار گرفتن از نظر حقوقی. حالا می‌فرمایند که آزادی نبود ولی خوب اقلاً به طوری مساوی نبود. چون قبلاً زنان در جامعه‌ای که آزادی نبود چهار یک تبعیضاتی بودند.

گوینده: جدا از حسن و عیب این اصلاحات شاه مخالفان بسیار داشت که منتظر فرصت بودند و خود را آماده نیز می‌کردند.^۱

^۱ در مورد انقلاب سفید و اصلاحات رژیم شاه توضیحاتی زیر ضروری است:

همانطور که قبلاً ذکر شد، آمریکا که از نتایج کودتای ۲۸ مرداد رضایت کافی نداشت، مترصد تهاجم جدیدی به منافع انگلیس در ایران و کسب موقعیت برتر بود. از سال ۳۹ با قطع کمک‌ها و وام‌های خود که رژیم شاه به شدت نیازمند آنها بود "آزادی" "اصلاحات" و "مبارزه با فساد" را از رژیم انگلیسی ایران طلب کرد. البته این شعارها در آمریکای لاتین به عنوان یک اقدام ضد انگیزه ای برای جلوگیری از انقلاب‌های ضد آمریکایی در همان زمان‌ها مطرح شد، ولی در ایران آن زمان اولاً زمینه انقلابی وجود نداشت و ثانياً قدرت سلطه‌گر انگلستان بود که با علم و اشرافی که به اوضاع ایران داشت، اقداماتی از این دست را ضروری نمی‌دید انگیزه آمریکا از طرح شعارهای فوق در ایران عمدتاً سست کردن سلطه انگلیس و ایجاد زمینه جانشینی امپریالیست پیرو مکار، ولی ضعیف شده بود. شعار آزادی برای امکان رشد اپوزیسیونی نظیر جبهه ملی که امکان داشت بعدها به دامن خودش بیفتد شعار اصلاحات عمدتاً در جهت نابودی پایگاه طبقاتی تصویری رژیم انگلیس یعنی اربابان صاحب زمین، بود و شعار مبارزه با فساد برای خارج کردن بسیاری از مهره‌های قدیمی انگلیسی از هیأت حاکمه مطرح می‌شد.

انگلستان که پس از جنگ دوم نسبت به آمریکا ضعیف شده بود سیاست جدیدی در قبال آمریکا اتخاذ کرده بود و سعی می‌کرد اولاً در همه جا حضور خود را پنهان کرده و حتی نابودی خود را تبلیغ کند، ثانیاً در مقابل فشار آمریکا به طور علنی و رسمی ایستادگی نکنند (چون توان آن را نداشت) و سعی در دادن امتیاز به آمریکا و شریک کردن آن دولت با خود می‌کرد تا بتواند عمده منافع را برای خود حفظ کند. شرکت دادن آمریکا در نفت کشورهای عربی که زیر سلطه انگلیس بودند کودتای ۲۸ مرداد و .. نمونه‌هایی از این سیاست بود. تنها در مورد کانال سوئز بود که انگلیس ناچار به رویارویی مستقیم و تقریباً علنی با آمریکا شد. انگلستان بعد از جنگ تلاش می‌کرد که مناطق تحت سلطه خود را با کمک آمریکا حفظ کند. چرا که خود توان این کار را نداشت.

در مورد ایران نیز انگلستان تصمیم گرفت که با مانورهای آزادی، اصلاحات، مبارزه با فساد، آمریکا را راضی و یا حداقل آرام کرده است و از حمایت‌های مادی و معنوی آن دولت مجدداً برخوردار شود. آزادی‌های داده شده و درعین حال تلاش گردید نظیر دوران نهضت ملی به آمریکا ثابت شود که از این آزادی‌ها کمونیست‌های یا ارتجاع سیاه، هیچکدام نمی‌توانند در مورد استفاده آمریکا قرار گیرند. استفاده خواهند کرد مخالفین شاه و استعمار هم در کمین فرصت‌ها بودند پس از قیام ۱۵ خرداد انگلستان موفق شد به خوبی این مطلب را به آمریکا ثابت کرده و فشار آزادی خواهی آمریکا را کم کند. مبارزه با فساد را با مانور برکناری دولت‌های شناخته شده انگلیس و حتی دستگیری مهره‌های سرشناس انگلیس نظیر رشیدیان، تیموریختیار، فردو، سپهبد علوی مقدم، سرلشکر زرغام، ابولحسن ابتهاج، و .. جایگزینی مهره‌های جوانتر یا به ظاهر آمریکایی نظیر امینی، و بعدها حسنعلی منصور (پسر منصور الملک انگلیسی) اردشیر زاهدی (پسر سرلشکر زاهدی انگلیسی) به انجام رساند. در مورد اصلاحات نیز گرچه با فشار آمریکا اقداماتی در دوران امینی آغاز شد ولی انگلستان به سرعت به این تصمیم رسید که با هدف‌های تبلیغی و ضد انگیزه‌های آن را به طور واقعی (نه تنها برای جلب رضایت آمریکا) ادامه دهد و خود ریشه نظام ارباب - رعیتی را از ایران برکند، بدون اینکه رژیم انگلیسی دچار تزلزل و مشکلی شود. ملاحظه می‌شود که سردمداران اصلاحات ارضی، امینی علم، شاه هستند که همگی از بزرگترین زمین‌داران ایران بودند چرا که برخلاف تصور آمریکا و بسیاری دیگر، رژیم زیر سلطه هیچ پایگاه طبقاتی در داخل کشور نداشت و لذا به راحتی می‌توانست طبقه بزرگ زمین‌دار را از بین ببرد و آنها را تبدیل به بورژوازی دلال و سرمایه‌داری تجاری کند.

علی‌رغم تمامی مانورها، انگلیس نتوانست رضایت آمریکا را جلب کند و در مواردی که نزدیک کردن کنترل شده رژیم زیر سلطه‌اش به شوروی سعی کرد تا حدودی خلاء آمریکا را در زمینه‌های اقتصادی و حتی در مواردی نظامی جبران کند.

قسمت دوازدهم وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

گوینده: روحانیت در مخالفت با اقدامات شاه متحد بود اما در شیوه عمل و هدف نهایی اختلاف نظر داشت. تفاوت اصلی به گفته مهندس حسن شریعتمداری میان پدرش و آیت‌الله خمینی بود.

حسن شریعتمداری: روحانیت در ابتدا صفوف متشکلی داشت ولی بعد از مدتی بر اثر اختلاف مواضع بین پدر بنده و آقای خمینی، بین صفوف روحانیت شکاف افتاد. اختلاف بر سر این بود که آقای خمینی قضیه رو یک قضیه سیاسی برای مبارزه با شخص شاه و بر سر قدرت می‌دید، آیت‌الله شریعتمداری به دیکتاتوری و عدم رضایت موازین قانون اساسی در آن زمان معترض بود ولی برای روحانیت نقش به خصوصی قائل نبود. علاوه بر اون، اختلاف بر سر این بود که آقای خمینی در اصلاحات ارضی موضعی رو می‌گرفت که از طرف دولت متهم به طرفداری از مالکین می‌شد. در صورتی که مفهوم مبارزه روحانیت به نظر پدر بنده مبارزه‌ای بود در مقابل عدم رعایت موازین قانونی که موازین شرعی هم اون موقع بود چون در قانون مدنی ایران و قانون اساسی بسیاری از ملاحظات شرعی هم ملحوظ شده بود. این موارد مهم اختلاف بود البته در طرز مبارزه هم آقای خمینی مبارزه رادیکالی رو پیش گرفته بود و از ابتدا درصد کسب قدرت سیاسی بود. در صورتی که آیت‌الله شریعتمداری یک مبارزه در مقابل دیکتاتوری و منحصر در محدوده وظایف روحانیت رو و وظیفه خودشون می‌دونست^۱

گوینده: این تفاوت‌ها برای شاه که می‌خواست برنامه خود را عملی کند مطرح نبود. آیت‌الله خمینی پیوسته بر وحدت روحانیت و فعال کردن مردم تاکید می‌ورزید و دولت را به بی قانونی متهم می‌کرد. هنگامی که روحانیت رفتارندم را تحریم کرد، شاه به خشم آمد و به گفته احسان نراقی با نطق‌های تند فعالان مذهبی را بیشتر به میدان آورد.

نراقی: «من گفتم وقتی که اعلی حضرت تشریف بردید به قم با دکتر ارسنجانی رفتید در حرم حضرت معصومه اون سخنان تندرو نسبت به روحانیت ادا کردید، روحانیت رو به زور کشیدش به میدان و نمی‌خواستند. اونا، همچین قصدی نداشتند، بیشتر روحانیت ایران نمی‌خواست که از یک حدی فراتر برود در مسایل سیاسی، ولی شاه اینها رو دعوت کرد. گفتم شما رفتید و با حرفهای تند به عنوان اصلاحات ارضی و به عنوان رای زنان اینها رو به میدان طلبیدید و فکر کردید که موفقید.»

^۱ تفاوت مورد اشاره مهندس شریعتمداری در دیدگاه و روش این بود که، آیت‌الله شریعتمداری با اصل حکومت سلطنتی و شخص شاه مخالف نبود. او فقط با دیکتاتوری و عدم رعایت موازین قانون اساسی مخالف بود و خواستار روش دموکراتیک در چارچوب سلطنت بود ولی امام خمینی چنانچه از آغاز مبارزه سیاسی او و محتویات کتاب کشف الاسرار که در سال ۱۳۳۰ نوشته شده پیدا است، او ابتدا با خانواده پهلوی و شخص رضا شاه و فرزندش محمدرضا مخالف بوده و سپس این تضاد به اصل موجودیت نظام سلطنتی تعمیم یافته است. امام خمینی، بطور مشخص، پس از تبعید از ایران، اصل حکومت سلطنتی را غیر شرعی دانسته و حکومت شرعیه را از آن علما می‌پنداشت. این دیدگاه در عمل نتایج مهمی را به بار می‌آورد و همین تفاوت دیدگاه موجب می‌شود که آیت‌الله شریعتمداری همکاری غیر مستقیم با حکومت شاه با قصد اصلاح را مردود نداند و همین مسئله، پس از انقلاب وسیله‌ای شد در دست عناصر انقلابی رادیکال که او را بعنوان یک عنصر سازشکار و حتی ضد انقلابی از صحنه کنار بزنند و ...

گوینده: روحانیت عید نوروز آن سال را عزا اعلام کرد، دولت از تشکیل مجالس جلوگیری می‌کرد و آنها را بر هم می‌زد. روز دوم فروردین ۱۳۴۲ نیروهای امنییت به مدرسه فیضیه حمله کردند، دولت گروهی از طلاب را به سربازی فرستاد. محرم که فرا رسید روحانیون بسیج شدند تا به حملات دولت و مطبوعات پاسخ گویند و مردم را دعوت به مبارزه کنند عصر عاشورا برابر با سیزده خرداد، آیت‌الله خمینی در مدرسه فیضیه نطقی ایراد کرد.

آیت‌الله خمینی: «من مطلعم از گرسنگی خوردن مردم، از وضع زراعت مردم، آقاف فکری بکنید برای این مملکت، فکری بکنید برای این ملت.»^۱

گوینده: در این نطق آیت‌الله خمینی به اسرائیل حمله کرد، و ضمن خطاب به شاه که ای آقای شاه من به تو نصیحت می‌کن، به دفاع از روحانیت پرداخت، مطلبی که پیوسته ورد زبان او بود.

آیت‌الله خمینی: «مردک در یکی از حرفهایش آن وقتی که ما قم بودیم در یکی از حرفهایش گفت که این آخوندها می‌گویند که ما نمی‌خواهیم این تمدن رو، اینها می‌خواند با الاغ برند از این... خوب آدم چه بکند با یک همچین آدمی، یک وقت گفت که این ملاها مثل حیوان نجس هستند از شون احتراز کنید، یک وقت گفت که اینها مثل کرمهایی می‌موند که در نجاست می‌غلطند»^۲

گوینده: آنچنان که ابوالحسن بنی‌صدر شرح می‌دهد این نطق سرمنشاء وقایع پانزده خرداد شد.

بنی‌صدر: «آقای خمینی سخنرانی خیلی تندی کرد و شاه رو تهدید کرد به فتوی و صبح زود رفتند خونه‌اش و گرفتند آوردند تهران و مردم هم ریختند بیرون و در تهرانشو که من بودم ظهر دیگر شهر تماما در حرکت و جنب و جوش بود و به اصطلاح صدای رگبارها می‌آمد تا عصر.»

گوینده: داریوش همایون نیز یکی دیگر از شاهدان وقایع آن روز تهران بود. همایون: «من اون موقع در دفتری کار می‌کردم در خیابان شاهرضا، و تظاهر کنندگان رو دیدم که از این پنجره‌های ما رد شدند. چندین هزار نفر بودند و تمرکز تانکها رو در همون خیابان شاهرضا دیدم. چون اداره پلیس تهران اونجا بود اون موقع، و تانکهای زیادی اونجا چندین روز بودند. در سنگلج هم کتابخانه عمومی پارک شهر رو دیدم که خراب کرده بودند و آتش زده بودند و کتابها رو از بین برده بودند.^۳ مواردی رو از دوستانم شنیدم که به زنها تعرض کرده بودند و اسید پاشیده بودند و زانی که حجاب نداشتند.»

گوینده: مهندس حسن شریعتمداری هم خود از شاهدان وقایع ۱۵ خرداد در قم بود.

^۱ این جملات مربوط به سخنرانی عصر عاشورای سال ۱۳۴۲ نیست بلکه قسمتی از سخنان امام خمینی در ارتباط با مصوبه کاپیتولاسیون است که در تاریخ ۱۳۴۳/۸/۴ ایراد گردیده است. بعید نیست که منشاء این اشتباه پخش سخنرانی مربوط به کاپیتولاسیون بجای سخنرانی عصر عاشورای ۴۲ از صدای جمهوری اسلامی باشد که بارها تکرار شده است.

^۲ این سخنرانی مربوط به ۱۳ خرداد ۴۲ نیست و در تاریخ ۸۷/۸/۱۷ در بحبوحه انقلاب ایراد شده است (ن.ک صحیفه نور، ج.۳، ص.۷) در دور قبلی برنامه بی‌بی‌سی تهیه کنندگان خود متوجه این موضوع بوده‌اند و پس از اشاره به سخنان توهین آمیز شاه در قم در برنامه قبلی بی‌بی‌سی در قسمت سوم، آمده است:

«گوینده: سخنان تند شاه در قم حتی سالها بعد در خاطره آیت‌الله خمینی مانده بود»

«آیت‌الله خمینی: مردک در یک یا حرفهایش آن موقع که ما قم بودیم، در یکی از حرفهایش گفت که این آخوندها می‌گویند که ما نمی‌خواهیم این تمدن را، اینها می‌خواهند با الاغ بروند.»

^۳ هدف اصلی تظاهر کنندگان حمله به زورخانه شعبان بی‌مخ موسوم به باشگاه جعفری بوده است و آنجا را آتش زدند.

حسن شریعتمداری: «در قم صبح روز ۱۵ خرداد، مغازه‌ها بسته بودند و مردم پیاده‌روی می‌کردند به سمت صحن مطهر حضرت معصوم. نزدیکیها صحن و همچنین در سرپلی که از خیابان اصلی قم به تهران می‌رود به نام پل آهنچی مامورین حمله کردند به مردم و عده‌ای کشته و زخمی شدند. البته در مورد تعداد کشته‌ها و زخمی‌ها، مبالغه زیادی هم بود. ولی اونچه که مسلم است، عده معتناهی کشته شده بودند. و البته عده زیادی بالغ بر شاید ده هزار نفر توی خیابونها بودند. تیراندازی بود عده زیادی مجروح من دیدم، دم مغازه‌ها رو عده‌ای چماق به دست می‌کوبیدند، شیشه‌ها رو می‌شکستند و کماندوی مخصوص ضربت توی خیابونها مردم رو می‌زد. من به صحن رفتم، در صحن شخصی به اسم آقای وکیلی کفن پوشیده بود، برای مردم سخنرانی می‌کرد که آقای خمینی رو بردند و مردم رو تشویق می‌کرد که به خیابونها برند و با پلیس و دستگاه دولت مبارزه بکنند. اون روز صبح منزل ما محاصره شد و تا یک هفته تمام اجازه رفت و آمد به منزل ما رو حکومت نظامی نمی‌داد و حتی برای خرید ارزیاق روزانه، اون مستخدم منزل نتونسته بود بیرون بره. جو قم، جو بسیار متشنجی بود. به طوری که من فردا صبح چون پدرم اعلامیه‌ای داده بود که باید پخش می‌شد اونها رو به همراه یک نفر به زحمت زیاد تونستیم خارج کنیم و برای چاپ به تهران ببریم که در تهران چاپ و پخش شد.»

گوینده: در روز ۱۵ خرداد، در نزدیکی ورامین و در تهران نیز گروهی کشته شدند و گذشته از آیت‌الله خمینی عده بی‌شماری از روحانیون و فعالان مذهبی دستگیر شدند. اما به گفته دکتر کریم سنجابی تماس میان ملیون و مذهبیون نبود.

سنجابی: «ما موقعی که در زندان بودیم یک عده‌ای از روحانیون رو گرفتند در زندانهای اطراف پیرامون آوردند. یک عده شون هم در زندانهای دو و بر ما جا دادند به دنبال واقعه ۱۵ خرداد ولی ما با اونها تماسی نداشتیم.»

گوینده: اما قبل از واقعه ۱۵ خرداد، به گفته ابوالحسن بی‌صدر شاه می‌خواست با دادن امتیازاتی به ملیون، مذهبیون را سرکوب کند.

بنی‌صدر: «قبل از این که این ۱۵ خرداد واقع بشود، رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی زندانی بودند. از طرف شاه شخصی به اسم صنعتی‌زاده به زندان می‌رفت و با رهبران جبهه ملی درباره اینکه به اصطلاح یک نوع امتیازاتی داده بشود و آزادی‌هایی تامین بشود صحبت می‌کرد و بنا بود همون روز ۱۵ خرداد هم به اصطلاح موافقت‌نامه اعلام و امضا و اظهار بشود. آقای دکتر صدیقی به من نقل کرد من از قول او شنیدم به من گفت که آن روز وقتی آوردند این مطلب رو، صدای گلوله‌ها می‌آمد و من گفتم آقا با این صداها که نمی‌شود همچین متنی را امضا کرد. اقلا صبر کنید، ببینیم که وضعیت چگونه می‌شود. این حکومت وقتی مردم رو به رگبار می‌بنده، چگونه برای ما این حقوق رو می‌تواند قائل بشه. پس مانع شدم، بعد معلوم شد که این دربار رهبری سیاسی رو می‌خواست خنثی بکنه تا رهبری مذهبی رو بکوبد.»

گوینده: گرچه سران جبهه ملی و نهضت آزادی در زندان بودند، اما به گفته مهندس بازرگان، هواداران نها از آیت‌الله خمینی پشتیبانی کردند.

بازرگان: «۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و آن جنبش با اصطلاح مذهبی - ملی یا روحانی به رهبری آیت‌الله خمینی وقتی صورت گرفت که هم سران جبهه ملی وعده زیادی از دانشجویان و بازاریان جبهه ملی و نهضت آزادی همه‌ی ما در زندان بودیم. یعنی در اون موقع همکاری یا دخالتی وجود نداشت. جز اینکه افرادی از نهضت آزادی که اون موقع در خارج

بودند یعنی آزاد بودند شناخته نشده بودند و گرفتار هم نشده بودند، اونها با یک مشورت مختصری که با ما کرده بودند اعلامیه‌هایی دادند در پشتیبانی از این حرکتی که فرمانش و رهبریش با آقای خمینی بود. ولی خوب بعد از اونم مدت‌ها زندان ما، گرفتاری ما ادامه داشت به طوری که در اون جریانها ما نمی‌توانستیم نقشی بازی بکنیم و فشا روی هم جبهه ملی و هم مخصوصاً نهضت آزادی خیلی شدید بود»^۱

گوینده: دولت علم از وسعت تشکیلات و دامنه تظاهرات تکان خورده بود، با این حال داریوش همایون معتقد است که دولت علم قاطعانه عمل کرد.

داریوش همایون: «خیلی کم اهمیت تلقی کردند در آغاز تظاهرات را و بعد وقتی بالا گرفت کار، یکدله به اصطلاح و بدون هیچ تردیدی تصمیم به درهم شکستن اون تظاهرات گرفتند و گزارش مذاکرات هیئت دولت در اون روزها به نظر من یک سند فوق‌العاده درخشانی است از نظر روشن‌بینی، از نظر جسارت، از نظر تشخیص درست موقعیت، از نظر اراده‌ای که داشتند که بازی نکنند با سرنوشت مملکت، تعارف نکنند، و ریا نکنند و به اصطلاح شتر سواری دولا دولا نکنند. هیئت دولت تصمیم فوق‌العاده درست و شجاعانه‌ای گرفت و حتی خود شاه مایل نبود به راه‌حلی که نخست وزیر و هیئت دولت در پیش گرفته‌اند. ولی آنها مسئولیت قبول کردند و کار را تمام کردند و مملکت را دست کم پانزده سال زودتر از این فاجعه نجات دادند.»

گوینده: بحرانی که پیش آمد حتی مایه نگرانی رجال سیاسی طرفدار شاه شد به گفته دکتر امینی کسانی چون او به ملامت دولت علم برخاستند.

امینی: «من وقتی که رفتم به اروپا باهاس یه چایی خوردیم و خداحافظی کردم. آنوقتی بود که من یک اعلامیه صادر کرده بودم بر علیه خمینی و بر علیه دولت علم. من و درخشش و الموتی و فریور، هیچ به روی خودش نیاورد، وقتی بلند شدیم خداحافظی کنیم، گفتم مثل اینکه اعلیحضرت مکدر شدند از اینکه من یک همچین حرکتی کردم، اگر مخالفین در مملکت هستند که حتما خواهند بود، بگذارید دور من جمع بشند، گفت، دور شما هم جمع می‌شند؟ گفتم حالا اگر میل ندارید اجازه بدهید، بگذارید مخالف کشیده بشود با شما مخالف بشود! بگذارید من جمع بکنم، من رئیس مخالفین بشم»

گوینده: ارتشبد فریدون جم نیز عقیده دارد که شاه نمی‌باید خود را مستقیماً درگیر می‌کرد.

جم: «البته این جریانات به من مربوط نبود تمام این کارها در ساواک متمرکز بود و ما از، البته، من اغلب از مسئولین شنیده بودم که آقای خمینی مبارزاتی می‌کند و یک وقت مخالفت‌هایی می‌کند و از این حرفها و به نظر من هم درست در نمی‌آمد می‌گفتم که آخه اعلیحضرت خودشو نباید بیاره رقیب مثلاً یه نفر مجتهدی بکنه که روی امور مذهبی و اینها می‌خواهد حرف‌هایی می‌زنه. خیلی خوب، اون حرف‌هایش یا درسته یا غلطه، اگه درست بود می‌باید عمل کرد اگر درست نمی‌گه خوب باید به مردم بفهونند که این حرف‌هایی که می‌زنه حرف‌های بی‌معنی می‌زنه ولی اینجوری مبارزه کردن و

^۱ صبح روز ۱۵ خرداد آیت‌الله خمینی دستگیر شد و انعکاس خبر آن در مردم قم و تهران منجر به تظاهرات وسیعی گردید که سرکوب شد. نکته قابل تذکر این است که قیام ۱۵ خرداد یک قیام خود جوش و فاقد رهبری مشخص، منسجم و یکپارچه بود.

نمی‌دونم، اینها، به نظر من درست در نمی‌آمد همه روحانیت که مبارزه نمی‌کرد با سلطنت اگر سلطنت انگشتشو لای چرخ اونا نمی‌خواست بگذاره که اونا انگشت لای چرخ اینا نمی‌گذاشتند.»

گوینده: فعالیت مراجع و اعتراضات و اعتصابات و برای آزادی آیت‌الله خمینی و سایر دستگیر شدگان و اعتراض به خشونت پانزده خرداد افزایش یافت. به گفته مهندس حسن شریعتمداری بسیاری از روحانیون از قم و سایر نقاط کشور به تهران مهاجرت کردند.

حسن شریعتمداری: «بعد از قضیه ۱۵ خرداد شاه طی یک سخنرانی گفت که دادگاه نظامی تشکیل خواهد شد ایشون محاکمه خواهند شد و شایع شد که ایشون رو می‌خواند اعدام کنند. پدر من به عنوان اعتراض به همراه روحانیون شهرستانها به تهران آمدند و در باغ ملک حضرت‌عبدالعظیم شهر ری ساکن شدند. این اعتراض، اعتراض به خشونت و سرکوب روز ۱۵ خرداد بود و در این موقع خبر آوردند که قضیه جدی است و آقای خمینی محاکمه خواهند شد و به احتمال قوی اعدام می‌شه. و چون منشاء این فرمان شاه بود، تنها راهی که برای پیشگیری این اعدام پیش‌بینی شد این بود که پدر من به همراه چند نفر دیگر از علما اعلامیه‌ای بنویسند و آقای خمینی رو جزو علمای درجه یک تایید کنند چون در قانون اساسی اصلی هست به نام اصل طراز و منظور اصل طراز این است که علمای درجه یک که سمت برتری به قانون رو دارند و در نتیجه قابل محاکمه نیستند.^۱

^۱ چون در نقل این ماجرا توسط مهندس شریعتمداری، در مورد نقش آیت‌الله شریعتمداری کمی مبالغه شده است، لذا جزئیات امر را از زبان آقای منتظری می‌خوانیم:

در مورد مرجعیت ایشان، هنگامی که ایشان در تهران بازداشت بودند و علما شهرستانها و بعضی مراجع مانند آقایان میلانی و مرعشی نجفی و شریعتمداری برای اعتراض به تهران عزیمت نموده بودند، ما هم از نجف آباد به تهران رفتیم، البته علم و مراجع در منازل بزرگان بودند و رفت و آمد و تشریفات داشتند، ولی من در مدرسه فیروز آباد با طلاب بودم، ولی کارگردان جلسات علما و مراجع بودیم و خود را در مجالس و محافل آنان می‌رساندیم و هر کار لازمی را به موقع انجام می‌دادیم، از جمله یک شب من و آقای امینی تصمیم گرفتیم متنی تنظیم نمائیم و در جلسه علما که قرار بود فردا در قلهک در منزل آقای سید نورالدین طاهری شیرازی باشد، مطرح نمائیم و بعنوان امام و آقایان محلاتی و قمی که در آن موقع بازداشت بودند بعنوان احوالپرسی علما شهرستانها خطاب کنیم و برای امام عنوان مرجع عالیقدر شیعیان را نوشتیم و فردا در جلسه به علما گفتیم آقایان اینجا تشریف آورده‌اید حداقل خوب است یک اعلامیه برای اربعین نیامده‌ایم اعلامیه بدهیم، بلکه آمده‌ایم یک کاری بکنیم برای آقایان که با داشت می‌باشند، گفتم کاری از دست من و شما جز همین اعلامیه‌ها و دلگرم نمودن مردم و تشویق آنان بر نمی‌آید و هر کسی چیزی گفت و پیشنهاد ما را قبول نکردند، ما گفتیم پس حداقل یک تلگراف احوالپرسی به آقای خمینی و دو نفر دیگر مخابره کنید، گفتند به دستشان نمی‌رسانند، گفتم نرسانند، هدف ما تجلیل و حمایت از آنها و شخص آقای خمینی می‌باشد، چون دولت منعکس نمی‌کند که آقایان علما از شهرستانها به تهران برای چه هدفی آمده‌اند و حتی وانمود می‌شد که بعضا برای معالجه چشم خود با رفتن به مشهد مقدس به تهران آمده‌اند، چنانچه در دیدار پاکروان با بعضی چنین اظهار شده بود، بهرحال پس از اصرار زیاد ما، اول مرحوم بنی‌صدر از علما همدان ... بود به من گفت شما یک متنی آماده کنید تا شاید امضا شود، من متن آماده شده از قبل را با عنوان «مرجع تقلید شیعه» ارائه دادم که موجب استنکار و تعجب آنان شد و هر کس چیزی گفت مبنی بر اینکه ایشان مرجع تقلید نیستند. گفتم مرجع کسی است که از او تقلید کنند، گفتند چه کسی از ایشان تقلید می‌کند؟ گفتم من! و لازم نیست که همه مردم از کسی تقلید کنند، بعلاوه شما بروید بین مردم ببینید ایشان مقلدین زیادی دارند، بهرحال چند نفری با ما همصدا شدند و عده‌ای راجع به بعضی کلمات دیگر اعتراض داشتند که اصلاح شد، در این هنگام یکی از بزرگان حاضر با عصای خود بلند شد که از جلسه برود بیرون و من درب اطاق را بر او بستم و گفتم نمی‌گذارم خارج شوید تا نگوئید اشکال این متن کجایش است و بالاخره آن بزرگوار با خنده گفت فلانی تو خیلی زرنگ و ناحق هستی و برگشت نشست و ما از همگی امضا گرفتیم و اول هم همان شخص بزرگوار که می‌خواست فرار کند امضا نمود. و چون می‌دانستیم چند نفری از علما مهاجر هم پیش آقای شریعتمداری در باغ ملک هستند، رفتیم به سراغ آنها و با آقای خسرو شاهی که آنجا بودند قضیه را در گوشی و محرمانه مطرح کردیم و ایشان با بلند صحبت کردن مسئله را افشا نمودند و حاضرین در جلسه که چند نفر ساواکی هم در آنجا بود از قضیه مطلع شدند و ما از لو رفتن مسئله ناراحت شدیم، ولی امضا را گرفتیم و به آقای امینی گفتیم خلاصه قضیه لو رفت و ساواکیها مطلع شدند و من چون شناخته شدم متن تلگراف را به شما می‌دهم و از شما جدا می‌شوم که اگر دستگیر شدم تلگرام از بین نرود، چون می‌دانی با چه زحمت و خون دلی این امضاها گرفته شد، و ایشان قبول کردند و من جدا شدم و اتفاقا

سنجایی: «روحانیون تا حالا هیچوقت در فکر ایجاد حکومت روحانی نبودند. تمام کوششان بر این بوده که دستگاههای حکومت را همراه با خودشان قرار بدهند و اونها هم با حکومت‌های وقت همراهی کنند همیشه با ظلل الله‌ها همراه بوده است، همیشه با پادشاهان همراهی می‌کردند ولی در این دوره به فکر حکومت روحانی به معنای واقعی بودند. ملت ایران و حتی روشنفکران ایران از این غافل بودند.»

گوینده: آیت‌الله خمینی که رهبری سیاسی روحانیت را به دست گرفته بود. اکنون فعالانه در پی رهبری سیاسی همه مخالفان شاه بود. در اوایل پاییز سال ۱۳۴۳ مجلس ایران لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکایی را تصویب کرد. روز چهارم آبان آیت‌الله خمینی بار دیگر در میان احساسات شدید هوادارانش سخنانی ایراد کرد.

آیت‌الله خمینی: بسم‌الله الرحمن الرحیم. انا لله و انا الیه راجعون...^۱

گوینده: آیت‌الله در این سخنان لایحه مصوب مجلسین را ناقض حق حاکمیت ملی ایران یا کاپیتولاسیون خواند مطلبی که بعدها هم به کرات به آن اشاره کرد.

آیت‌الله خمینی: «در زمان رضاشاه وقتی که کاپیتولاسیون به اصطلاح خودشون لغو شد چه بساطی درست کردند در تبلیغات، به وقت اون طور هیاهو کردند و جشن گرفتند. اون روزی که اعلیحضرت محمدرضا شاه! خلف صدق اعلیحضرت

در حرم حضرت عبدالعظیم مرا تعقیب و سپس بازداشت کردند و در بازجویی در ساواک شهر ری سراغ آن متن را از من گرفتند و خیال می‌کردند اعلامیه بوده که من پخش می‌کردم و مرا در یک حمام که فوالعاده گرم نموده بودند برای شکنجه بردند که پس از نیم ساعت تمام لباسهایم کاملا تر شد و بالاخره پس از تهدید به زدن و کشتن، بعدا در بازجویی من بکلی منکر شدم و آنها سراغ آقای امینی را نه به اسم خاص از من گرفتند و فحاشی می‌کردند بالاخره بعد از یاس از چیزی مرا با تعهد که فردا مجددا برگردم آزاد کردند و گفتند چه کسی تو را می‌شناسد، گفتم آقای شریعتمداری که به او فحش دادند، گفتم آقای خوانساری به او هم فحش دادند، گفتم خدا مرا می‌شناسد. و فردا باز به اینکه رفقا مخالف بودند، آدمم و بازجویی از من شد و تمام شد و آقای امینی که صحنه بازداشت مرا دیده بود فوراً تلگرام را در باغچه مدرسه لاله‌زای پنهان نموده بود و بعد از آزادی من گفتیم خوب چه کسی حالا این تلگرام را مخابره کند، قرا رشد مرحو آقای حاج شیخ عبدالجواد سدهی که چند تن از همشهریهای قوی ایشان را همراهی و حمایت می‌کردند، ببرند برای مخابره، که بردند و ما خوشحال بودیم که مرجعیت آقای خمینی را ۳۳ نفر از علما معروف شهرستانها امضا کردند. البته مراجع مانند آقایان میلانی، نجفی مرعشی و شریعتمداری را ما دیدیم صحیح نیست که با ما امضا کنند، آنها خودشان قرار شد چیزی با امضا چهار نفر بنویسند که کردند و چون خطر اعدام امام در بین بود، در متن مراجع چهارگانه آقایان میلانی، مرعشی، شریعتمداری و حاج شیخ محمد تقی آملی هم عنوان مرجعیت امام ذکر شده بود که خطر را دفع نماید.»

مصاحبه فوق با آیت‌الله منتظری در تاریخ ۱۳۶۸/۳/۲۳ بمناسبت رحلت امام خمینی انجام گرفت .

^۱ در مورد متن کامل سخنان امام خمینی نگاه کنید به صحیفه نور ج اول. چاپ اول ص ۱۰۲ بیانات امام خمینی در تاریخ ۱۳۴۲/۸/۴ قسمتی از سخنان امام خمینی در روز چهارم آبان ۱۳۴۳ درباره کاپیتولاسیون:

«انالله و انا الیه راجعون من تاثرات قلبی خودم را نمی‌توانم اظهار کنم. قلب من در فشار است (گریه حضار) عید ایران را عزا کرده‌اند (گریه حضار) عزت ما پایکوب شد، عظمت ایران از بین رفت، قانونی در مجلس بردند، در آن قانون اولاً ما را ملحق کردند به پیمان وین که تمام مستشاران نظامی آمریکا با خانواده‌هایشان، با کارمندهای فنی‌شان، با کارمندهای اداری‌شان، با خدمه‌شان، با هر کس که بستگی به آنها دارد اینها از هر جانی که در ایران بکنند مصون هستند، اگر یک خادم آمریکایی، اگر یک آشپز آمریکایی مرجع تقلیدش ما را در وسط بازار ترور کند، زیر پا منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد، دادگاههای ایران حق ندارند محاکمه کنند، بازپرسی کنند، باید برود آمریکا! آنجا در آمریکا ارباب‌ها تکلیف را معین می‌کنند. دولت حاضر این تصویب نامه را در چند روز پیش از بین برد به مجلس و در چند وقت پیش از این به سنا بردند و یا یک قیام وقوعد مطلب را تمام کردند، دولت با کمال وقاحت از این (قرارداد) ننگین طرفداری کرد. ملت ایران را از سگ‌های آمریکایی پست‌تر کردند، اگر کسی چنانچه سگ آمریکایی را زیر بگیرد بازخواست از او می‌کنند و اگر چنانچه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، مرجع ایران را زیر بگیرد، بزرگتر مقام را زیر بگیرد هیچکس حق تعرض ندارد. چرا؟ برای اینکه می‌خواستند وام بگیرند از آمریکا، آمریکا گفت این کار باید بشود.»

رضاشاه! آمد کاپیتولاسیون را برای ما درست کرد باز همین داد بلند شد که ای چه خدمت بزرگی! اونی که اون لغو کرد ایشون اثبات کردند. در لغوش ما جشن باید بگیریم^۱ در اثباتش هم ما باید جشن بگیریم. می‌گویند که خروس می‌گوید من بیچاره را در عزاخانه سر می‌برند در عروسی خانه هم سر می‌برند وضع ایران اینجور است که این آشپز مثلا سفارت آمریکا... اگر این یک شخص محترمی یک شخص مثلا عالی مقامی، یک فیلسوفی، یک عالمی یک کسی را زیر [ماشین] عمدا هم بگیرد زیر، دولت ایران حق ندارد هیچ حق ندارد که این را بخواهد، این باید رجوع شود به سفارت، سفارت خودشان بلدند چه بنکنند معنی اثباتی‌اش این است که هر فردی از افراد آمریکایی در اینجا مصون است، کسی حق ندارد دادگستری حق ندارد که اگر این کاری کرد، بخواهدش اما اگر این شخص اول این مملکت هر کس هست، هر زهرماری اگر هست به اصطلاح شما اگر چنانچه یک فراشی از شماها را زیر بگیرد او باید محاکمه شود از آن طرف هیچ حق ندارید دخالت کنید اما از آن طرف باید محاکمه شود».

گوینده: در پی این نطق، آیت الله خمینی روز ۱۳ آبان به ترکیه تبعید شد. اما روحانیت به گفته احسان نراقی همچنان فعال ماند.

نراقی: شروع شده بود یک نهضت جدیدی در روحانیت ایران که خودش با زمانه تطبیق بده و از اون حالت قشری گری بیاد بیرون. خوب بودند دیگه تمام که این، هم روحانیت، هم مرحوم مطهری و دیگران قلم می‌زدند حرفشون این بود دیگه روحانیت باید خودشو از اون حالت بیاره بیرون خارج بکنه و با زمانه پیش بره و حالت ارتجاعی را از دست بده. یعنی یه عده ای از روحانیون از سالها پیش شروع کرده بودند به اینکه دنیا رو بشناسند و مسائل رو از دید جدیدی توجه کنند و به خصوص بعد از سال ۴۱ این جریان تشدید شد یعنی روحانیتی که دید با شاه بجنگد و شاه راه رو بهش بسته جز مبارزه کار دیگه نمی‌تونه بکنه باید خودشو ساخت که بتونه حریف بشه».

^۱ برای مطالعه متن کامل سخنان آیت‌الله خمینی نگاه کنید به کتاب: صحیفه نور، جلد سوم، صفحه ۱۳۰-۱۲۹ سخنرانی مورخ ۱۳۵۷/۸/۲۱

قسمت سیزدهم پس از خرداد ۴۲ و تشکیل گروه‌های چریکی

گوینده: پس از وقایع ۱۵ خرداد که شاه روحانیون سیاسی را کنار زد. بسیاری از سیاستمداران ملی و مذهبی همچنان در زندان بودند از جمله مهندس مهدی بازرگان.

بازرگان: «روی نهضت آزادی حساسیت دستگاه خیلی بیشتر بود برای اینکه ما صریحا مخالفت با استبداد داشتیم و لبه تیز حمله مون متوجه شخص شاه بود و یک نامه سرگشاده‌ای هم اون موقع بیرون دادیم که گفتیم شما، مسئول همه این جریانات شخص شما هستید. این است که نسبت به ما حساسیت خیلی بیشتر داشتند بنابراین سران نهضت آزادی رو محاکمه نظامی کردند در دادسرای ارتش و به زندان‌های از یک سال تا ده سال محکوم کردند».

گوینده: رئیس وقت دادگاه تجدیدنظر ارتش سرتیپ قره باغی بود.

قره باغی: من رئیس دادگاه اینها بودم، رئیس دادگاه تجدیدنظرشون بودم ما اینها را رو حرف ، یا روی حساب مدارکی که پیدا شده بود و موقعی که طالقانی می‌خواست تو زندان وضو بگیره از لای جورابش یک کاغذ می‌افته زمین تا این کاغذ می‌افته زمین نگهبان زندان که بالا سرشون بوده که وضو می‌گرفتند این کاغذ رو برمی‌داره، این کاغذ تلگرافی بود که اونا کرده بودند به ناصر، در آنجا گفته بودند که ما باید راه مبارزه باید مبارزه مسلحانه بکنیم و اون موقع هم اون موقع که من رئیس دادگاه بودم من مطابق سبک خودم در دادگاه با اونها عینا مثل یک آدم عادی صحبت می‌کردم و خیلی هم این، آقای مهندس بازرگان بفرمایید صحبت کنید، حتی مدتی هم اجازه دادم زیاد هر چقدر دلشون می‌خواهد دفاع کنند، فلان کنند، مورد اعتراض قرار گرفتیم و البته اعتراض علیحضرت و فلان و اینها، بعد گفتم اگه دادگاه است باید صحبت کنند که خوب، صحبت کنند دیگه».

گوینده: سران جبهه ملی پس از وقایع ۱۵ خرداد از زندان آزاد شدند. اما به گفته دکتر کریم سنجابی جبهه ملی در شیوه مقابله با شاه دچار اختلاف بود.

سنجابی: «بعد از آنی که از زندان ما بیرون آمدیم اونوقت دچار اختلاف با مرحوم دکتر مصدق شدیم، عده‌ای از دانشجویان چپی^۱ ما از قبیل همین بیژن جزنی و غیره و غیره به خدمت دکتر مصدق یک نامه ای نوشتند شکایت از سازمان جبهه ملی کردند که اینها افراد شورا را خودشان انتخاب کردند و به توقعات احزاب و به توقعات دانشجویان ترتیب اثر ندادند. دکتر مصدق هم اطلاعات کافی از واقعیت امر نداشت علاوه بر این دکتر مصدق هم اصلا، اصولا تشکیلاتی نبود. این بود مصدق به ما نوشت تشکیلات بی‌معناست باید جبهه ملی غیراحزاب چیزی نباشه یعنی فقط احزاب در جبهه ملی باشند فرد عادی نباشه و ما هم چون این رویه مخالف تصمیمی بود که کنگره تصویب کرده بود و

^۱ مهندس نبوی می‌گوید تنها چپی‌ها نبودند و تقریبا اکثریت کمیته دانشگاه جبهه ملی با رهبری مخالف بودند و آقایان حبیبی، بنی صدر، شیبانی و خود بنده (آقای نبوی) و جمعی دیگر، جزو این عده بودیم.

خود ما بر اون معتقد بودیم یک نامه مفصلی خدمت آقای دکتر مصدق نوشتیم دکتر مصدق هم نامه مارو رد کرد، ما به علت رد کردن او نوشتیم اختیار را به خود ایشان دادیم، چون علیه مصدق نمی‌تونستیم بایستیم به او دادیم که هر طوری خودش صلاح می‌دونه جبهه ملی تشکیل بشه این بود ایشان در فکر این افتادند جبهه ملی سوم را تشکیل بدهند. یعنی جبهه ملی مرکب فقط از احزاب. آقای کاظمی را مأمور این کار کردند وزیر خارجه‌اش - که جبهه ملی سوم یک تظاهر به جمع شدن کردند ولی عملی نشد و منحل شد و بالاخره هم اون جبهه ملی سوم به وجود نیامد، هم جبهه ملی که منشور نمی‌دونم اساس و آسایش را معین کرده بود و اینا و خودشو تعطیل کرد به حال تعطیل باقی موند و میدان برای شاه و فعالیت شاه خالی شد».

گوینده: با سرکوب سیاستمداران معتدل که معتقد به مبارزه قانونی بودند به گفته علی اصغر حاج سیدجوادی گرایش های تند هواداران بیشتری پیدا کرد.

سیدجوادی: بعد از وقایع خداد ۴۲ با سرخوردگی که به اصطلاح مخالفین و نسل های جوان مخصوصا در دانشگاه‌ها نسبت به شیوه و سیر جریان دموکراسی در بعد از سقوط دولت مصدق پیدا میشه یک گرایش شدید به طرف مذهب و یک گرایش شدید به طرف جنگ‌های چریکی و جنگ های مسلحانه در فضای ایران ایجاد می‌شه».

گوینده: و از این میان آنچنان که مهندس بازرگان شرح می‌دهد گروه‌های چریکی سربر آوردند.

بازرگان: گروه‌های چریکی خوب مختلف بود هم از چپی‌ها، بودند هم از ملی‌ها و مذهبی‌ها و بیشتر جوانها بودند و در فشار اون زمان فشار دستگاه و از طریق ساواک مخصوصا از طرف پلیس طوری بود که خیلی از افراد ایران اعم از طبقه متوسط و افراد مسن و جا افتاده و جوونها به این نتیجه رسیده بودند که مبارزه قانونی و مبارزه علنی و به صورت معقول نتیجه‌ای نداره البته من نمی‌خوام تأییدی بکنم این طرز تفکر را ولی این طرز فکر خیلی اون موقع رایج شده بود و استدلالی که می‌کردند می‌گفتند خوب ببینید شما از این راه وارد شدید و انداختتون در زندان در هر حال نتیجه‌ای نگرفتید. یعنی دستگاه و پشتیبانان دستگاه اونها منطق زور و اسلحه رو فقط می‌تونند پسندند این بود که اون چریکها پیدا شدند و طیف وسیعی بودند از معتقدین و فداایان فکر مارکسیسم گرفته تا خیلی مؤمنین و مقدسین و چیزهایی که طالب شهادت بودند و از مسلمانها، همه جور در بینشون بود».

گوینده: تندروی های شاه و ظهور گروه‌های مسلح از درون نیروهای سیاسی و مذهبی رهبران مخالف را به گفته دکتر کریم سنجابی در وضع دشواری قرار داده بود.

سنجابی: ما همیشه اعلام می‌کردیم ما مبارزه قانونی می‌کنیم شاه هست که و دستگاه استبدادی شاه هست که می‌خواهد ما رو به زیر زمین بفرسته و مبارزه زیرزمینی بکنیم ولی ما می‌خوایم مبارزه علنی و قانونی بکنیم. علاوه بر این ما با مبارزه با هر نوع مبارزه تروریستی و اینها مخالف بودیم و معتقد بودیم که این نوع مبارزات به هدف نمی‌رساند و دستگاهی که به وسیله تروریسم و مبارزه رزمی به حکومت می‌رسه نمی‌تواند آزادی برقرار کند، حکومتش قطعا حکومت دیکتاتوری خواهد بود. موقه‌ای که ما در جبهه ملی بودیم، بودند افرادی که زمزمه صحبت چریکی می‌کردند حتی اشخاص امثال همین جوان‌هایی که در مبارزات چریکی بودند اینها در جزو سازمان جبهه ملی بودند. اصلا جزئی شاگرد خود من بود، من به او می‌گفتم پسر، تو اگر با ما مخالفتی، برو در خارج یه جمعیت درست کن، اگر با ما هستی این شرط دوستی و شرط انسانیت نیست که علیه ما مبارزه کنی وقتی که مبارزه ما تعطیل شد، اینها مبارزات زیرزمینی را شروع کردند.

این یکی از نتایج تعطیل جبهه ملی بود که مبارزه علنی و آشکار، مبدل به مبارزه غیرقانونی تروریستی شد و نتیجه دیگرش پیشرفت روحانیت در مبارزه شد بعد از ما دسته‌های مختلف چریکی بوجود آمد و متأسفانه به علت نبودن فعالیت جبهه ملی اینها عقیده‌شان از جبهه ملی برگشته بود و به چپ و به روحانیت رو آورده بودند».

گوینده: در میان روحانیون هم دسته‌ای فعالیت‌های مسلحانه را تأیید می‌کردند اما اکثریت از سیاست پرهیز داشتند و گروهی هم با فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی در فکر تحول بنیادی در نهاد مذهب بودند. آیت‌الله خمینی پیش از تبعید به هیأت‌های بازاری مسلمان سر و صورتی داده بود. که با شاگردانش مثل مرتضی مطهری و دکتر بهشتی ارتباط داشتند. به گفته حاج محمدشانه چی این هیأت‌ها فعالیت خود را مخفیانه ادامه می‌دادند.

شانه‌چی: نوع آقای هاشمی رفسنجانی و آقای باهنر و آقای خامنه‌ای و سایرین، اینها آمده بودند در هیأت مذهبی بازار سخنرانی می‌کردند اعلامیه‌های اینها هم باعث شد که بازاریها بیدار شده بودند و از یک طرف هم فشار ساواک و ظلم و ستم و تبعیضی که حکومت قائل شده بود در بین مردم اینها همه باعث شد که بازاری‌ها در مقابل حکومت ایستادند در مقابل شاه ایستادند».

گوینده: در بهمن ماه ۴۳ حسن علی منصور که بعد از علم نخست وزیر شد بود با گلوله یکی از همین مذهبیون طرفدار آیت الله خمینی کشته شد و امیرعباس هویدا به نخست وزیری رسید. دکتر عبدالکریم لاهیجی وکیل دادگستری می‌گوید با شدت گرفتن فعالیت‌های مسلحانه شدت عمل دولت هم بیشتر شد.

لاهیجی: از اواسط سال ۱۳۴۲ اختناق روز به روز شدت گرفت و به اوج خودش از سال‌های ۵۰ به بعد رسید یعنی از زمانی که فعالیت‌های چریکی و مسلحانه در ایران شروع شد و از این میان دیگه بدترین نوع شکنجه و بدرفتاری با زندانیان سیاسی در ایران معمول شد شکنجه دیگه به صورت سیستماتیک بود محاکمات کاملاً جنبه سبملیک و فرمایشی داشت فی الواقع ساواک بود که دادگاه‌های نظامی حکومت می‌راند، بدون کوچکترین اختیاری برای قضات نظامی که در سلسله مراتب نظامی کلاً زیر نظر ساواک و شخص شاه بودند».

گوینده: با این حال به گفته مهندس بازرگان هنوز با رهبران سیاسی در زندانها با خشونت کمتری برخورد می‌شد.

بازرگان: این در واقع یکی از اون نقاط عطفی بود که هی شدت پیدا می‌کرد. منتهی نسبت به سران که موجه بودند شناخته شده بودند. روی هم رفته ملایمت بود. کما اینکه وقتی عده زیادی از جبهه ملی و نهضت آزادی را گرفته بودند رفتار با سران جبهه هو نهضت آزادی روی هم رفته معقول بود و به علاوه چون مأمورین و مسئولین هم اونا خوب می‌فهمیدند اونها طرفدار باطنا طرفدار بودند و اگه دستشون هم می‌رسید حتی مساعدت هم می‌کردند ولی جوانترها و اونها رو نسبت به اونها شدت عمل خیلی بیشتر بود. ولی در هر حالی به اونجا رسوندند که دست همه ماها رو بستند و خود به خود چون راه مبارزه قانونی رو سد کردند و نگذاشتند که ملت آزادانه از راه قانون واز راه منطق و از راه شرع، از راه انسانیت حرف بزنه و آنها را یا در زندان گذاشتند یا به طرق مختلف مانع شدند. این فکر پیدا شد که باید مبارزه مسلحانه کرد با طرفداران مبارزه مسلحانه که اونها هم چپی توشون بود هم معتدل ملی و اینها بود هم مقدس و مذهبی، با اونها چون می‌خواستند مبارزه مسلحانه کنند قهراً رفتار زندان خیلی شدیدتر می‌شد. خوب شکنجه‌های مختلف که حتی این اواخرش می‌گفتند «آپولو» و وسایل عدیده به کار برده می‌شد و تا حدی که بعضی‌ها زیر شکنجه حتی فوت می‌کردند کشته می‌شدند و مقاومت می‌کردند بعضی‌ها هم برعکس تسلیم می‌شدند. رفته رفته که این وضع توسعه پیدا می‌کرد و

شامل همه طبقات می‌شد پایه‌های حکومت استبدادی شاه به این ترتیب یکی از عواملش همین بود رفتارهایی بود که در زندانها می‌شد.

گوینده: حکومت فردی همه جا گیر می‌شد و به گفته ارتشبد جم حتی وزرای دولت احساس می‌کردند کسی که همه تصمیمات را می‌گیرد خود شاه هست.

جم: در حقیقت نخست وزیر، خود اعلیحضرت، وزیر خارجه اعلیحضرت بود، وزیر اقتصاد اعلیحضرت بود. اونها فقط مجری دستورات بودند من شخصا یک دفعه با مرحوم هویدا صحبت می‌کردیم من به ایشان به عنوان گله می‌گفتم که این اعلیحضرت زیادی این فرماندهان زمینی و هوایی و دریایی اینها رو، ژاندارمری اینها را اینقدر مستقیم می‌پذیرند و مستقیم دستور می‌دهند. اینها که ستاد را اصلا کوچک می‌کند. اینها دیگه حاضر نیستند تره برای ستاد خرد نمی‌کنند یعنی در حقیقت این دستگاه فرماندهی، دستگاه فرماندهی دیگه نیست. ایشان به من گفتند که این وضع شما درست مثل وضع منه، خود مرحوم هویدا گفتند. شما خیال می‌کنی من نخست وزیر هستم این وزرا تمامشون می‌روند کارهاشونو مستقیما با اعلیحضرت حل و فصل می‌کنند دستورات می‌گیرند و منم برای اینکه خودم رو از تک و تاندازم تظاهر می‌کنیم که بله ما کردیم و بعد من بهشون گفتم که خوب شما چرا تحمل می‌کنید چرا قبول می‌کنید؟ گفت من اعلیحضرت را دوست دارم و به ایشان معتقد هستم و چون علاقه بهشون دارم این وضع رو قبول می‌کنم».

گوینده: دخالت‌های از بالا به گفته دکتر شاپور بختیار در کوچکترین انتصابات هم محسوس بود.

بختیار: شما نمی‌توانستی یک دهمدار تعیین بکنید قبل از اینکه این دهمدار را ساواک Ok «اوکی» روی آن گذاشته باشه، خوب آقا، این دهمدار رو بگذارید خود ده انتخاب کنه یا حاج مم جعفر می‌شه یا میرزمم باقر ملی هرکدام شدند، شدند، چه می‌تونه بکنه این آدم قانون را اداره کرد خوب دهش رو اداره کرد، خدا پدرشو بیامرزه باز هم مردم بهش رأی بدهند، نکرد [رأی نمی‌دهند]. شما از تبریز به سفارش نمی‌دونم «کی یک» برای خراسان یک نفر رو می‌فرستید یا از اصفهان برای رضاییه یک شهردار تعیین می‌کنید، این چه هنری است، این دهن کجی به مردم نیست؟ اون که با یک چمدون خالی میاد، می‌مونه که شش ماه، هفت ماه بعد باید برگرده چمدونشو که پر کرد برمی‌گرده، کسی هم دیگه مسئول نیست. این است که دائما صحبت می‌شد که سپردن کار مردم به مردم [اما] درست به عکسش می‌کردند. عدم سپردن کار مردم به مردم، حق فضولی ندارند. من جاشون کار می‌کنم این نمی‌شه که».

گوینده: و به گفته دکتر لاهیجی این شیوه عمل دیگر همه جا گیر شده بود.

لاهیجی: «به مرور تمام این حرفهایی که در جامعه ما جا افتاده بود بخصوص در اون چند سال دوره حکومت دکتر مصدق چه دادگستری چه مطبوعات، چه احزاب سیاسی به مرور اینها محو می‌شه و کلیه اختیاراتشون مستقیما و بلاواسطه می‌رسه به راس هرم اقتدار و قدرت یعنی شخص شاه، یعنی روز به روز از اختیارات و اقتدارات نهادهای اجتماعی و سیاسی که باید کنترل کننده قدرت باشند، کاسته می‌شه و به اختیارات قوه مجریه که فی‌الواقع به اختیارات شخص شاه (بود) اضافه می‌شه. من یک مثال می‌زنم. هویدا، وقتی در چارچوب همون انتخابات مجلس اون زمان و در چارچوب همون به اصطلاح اپوزیسیون فرمایشی اون زمان که یکی دو تا حزب بودند وقتی مثلا حزب مردم یک نماینده حزب مردم که خوب می‌دونیم در راس حزب مردم کی بود و نمایندگان حزب مردم هم با موافقت ساواک به مجلس

می‌رفتند وقتی از هویدا استیضاح می‌کنند هویدا بلند می‌شه تو مجلس می‌گه که شما کی هستید که به من استیضاح بکنید. من فقط یک مسئول دارم و جوابگوی یک نفر باید باشم اون شخص شاه است.»

گوینده: شاه مستبدانه عمل می‌کرد اما به گفته ارتشبد جم اطرافیان شاه و نیز بسیاری از مردم در تبدیل او به شاهی مستبد نقش داشتند.

جم: «البته اون اعلیحضرت وقتی که شاه شد این اعلیحضرت این اواخر نبود. به کلی این رو، اون رو شد. اون، سالها خیلی، خیلی دمکرات منش بود. افکار به اصطلاح آزادی خواهی و ملت خواهی خیلی زیاد داشت. دیکتاتور را خود ملت ساخت، خود ملت ایران و خود همین مردم و خود همین وزرا و اینها و وکلا و اینها بودند که اون شاه آزادمنش و بی‌ادعا رو تبدیلش کردند به خدا.»

گوینده: شاه دیگر خود را بلامنازع و متقدر می‌دید و معتقد بود که تحولی بنیادی را در جامعه ایران رهبری کرده است.

شاه: «برای اینکه در صف اول ممالک مترقی دنیا قرار بگیریم لازم بود که ما که متاسفانه روی همون علل انحطاط عقب مانده بودیم، یک مرتبه و در یک مرحله تمام آثار ضعف و انحطاط اجتماعی و اخلاقی و روحی خود را از بین ببریم موقعیت اجازه نمی‌داد که امروز یک اقدام به اصطلاح اصلاحی انجام بدهیم و این اقدام را کم کم مملکت هضم بکند و بعد از یک سال، دو سال یک اقدام دیگر. در این صورت شاید بیست سال سی سال طول می‌کشید تا اینکه ما تا حدودی خود را همگام سایر ملل می‌کردیم. این سیر ترقی و پیشرفت چرخ تمدن دنیا این فرصت را به هیچ کس نمی‌دهد، بخصوص به مملکت ما در اون موقعیت جغرافیایی مهمش. پس لازم بود که یک مرتبه تمام آثار ضعف و انحطاط خود را کنار می‌گذاشتیم و هر عملی که برای رسانیدن ما به پایه ممالک مترقی دنیا لازم بود اتخاذ بکنیم این عمل جنبه کاملاً انقلابی داشت.»

قسمت چهاردهم افزایش درآمدهای نفتی در اوایل دهه هفتاد میلادی

گوینده: شاه در کتاب انقلاب سفید می‌گوید: تا چندی پیش ایران را فقط یک کشور کشاورزی می‌پنداشتند و از اهمیت صنعتی شدن و امکانات وسیعی که کشور ما در این زمینه دارد غافل بودند ولی اکنون ما تصمیم داریم از این امکانات و شرایط برای صنعتی ردن مملکت حداکثر استفاده را بکنیم شاه در راه توسعه‌ی سریع و صنعتی شدن اصرار می‌ورزید و بالا رفتن درآمد نفت به یاری او آمد اما سرانجام چون مشی درستی نداشت به نظر داریوش همایون یکی از وزرای سابق، درآمد نفت به تزلزل نظام انجامید.

داریوش همایون: «آنچه که در مرحله‌ی اول این نظام را تضعیف کرد ناتوانی در جذب درآمدهای نفت بود و ناتوانی در تعیین خط مشی درستی برای کشوری که موقعیتش به کلی تغییر کرده بود به اصطلاح آن زمان که در محافل حاکم گفته می‌شد دستگاهی هک برای هزینه کردن دو، سه میلیارد دلار در سال آمادگی پیدا کرده بود ناگهان خودش را با سیزده، چهارده میلیارد و شانزده میلیارد و کم کم نزدیک بیست میلیارد دلار رو به رو دید و از او فرو ماند این البته به صورتی ساده کردن قضیه است ولی نشان می‌دهد ماهیت مشکلاتی را که آن موقع باهاش رو به رو بودیم برخوردی که دستگاه حکومتی ایران با مسئله‌ای اقتصادی و مسئله‌ی توسعه در آن سالها داشت به نظر من مهمترین عامل بحران سیاسی شد که سر انجام هم رژیم را در هم شکست. پول نفت که به آن صورت بی‌حساب سرازیر شد به مملکت، همه ضابطه‌ها را در ایران بر هم زد و تعادلی رو که به هر حال یک رژیمی را سالها و دهه‌ها نگه داشته بود، به کلی تغییر داد و چیزی به جای آن نیامد که از عهده رویارویی با مسایل تازه، موقعیت تازه بتواند برآید.»

گوینده: از این گذشته افزایش درآمد نفت آن گونه که شاهپور بختیار می‌گوید وابستگی اقتصاد ایران را به غرب بیشتر کرد.

بختیار: «آن قدر بود که این بدبخت، بیچاره، آقای هویدا گفت آقا این که نمی‌شود که ما ۴۵ دفعه کمتر از آمریکا چیز صادر بکنیم به آمریکا، و آنها ۴۵ دفعه بیشتر به ما پول تحمیل کنند وقتی که هویدا این را بگوید بنده دیگه چی می‌توانم بگویم که بنده کاملاً یادم است این سخنرانی که ایشان کردند آن وقتها.»

گوینده: در سال ۱۳۵۲ دو در پی جنگ اعراب و اسرائیل با چهار برابر شدن بهای نفت مشکلات اقتصادی تشدید شد. دکتر کریم سنجابی از آمار تورم بیش از هر چیز دیگری یاد می‌کند.

سنجابی: «وقتی که این پیش آمد، من مثل اینکه یک آواری بر مملکت ما وارد شده باشد این طور به فکر افتادم که اگر درست سیاست اقتصادی در مقابل این نباشد آوار (تورم) inflation ایران را در هم خواهد کوبید و آقای نخست‌وزیر، آقای هویدا باد می‌کرد و جیب تکان می‌داد و جیبم سنگینه کی پول می‌خواهد؟»

گوینده: به طبیعت امر مبالغی از درآمد نفت صرف امور تجملی شد و با اینکه شاه خود را پرچمدار تجدد می‌دانست به نظر دکتر شاهپور بختیار این تجدد خواهی سطحی و بلد پروازانه بود.

بختیار: «در تظاهر به مدرنیسم، نه مدرن کردن یک مملکت، هیچ کس رکورد این سیاستی که این ۲۵ سال در ایران ما داشتیم نبود. ملاحظه بفرمایید این طیاره‌های فرانسه و انگلیسی، کنکورد، ملاحظه بفرمائید خودشان گیر کرده بودند بالاخره به هر زحمتی بود به زور دو گل مخصوصا گفت به انگلیسی‌ها من پول می‌دهم و شما بعد پول را به من بدهید بالاخره چهار تا درست کردند و امریکایی‌ها هم کارشکنی تا توانستند کردند، تمام اینها شد، تنها دولتی که بلند شد و گفت من بی کنکورد هم نمی‌شود، ایران بود آخه این شما، این روحیه چه روحیه‌ای است؟ از خود راضی بودن حالت اینکه ما درهای دروازه طلایی، آخه دروازه طلایی کجا، ما کجا، سوئد کجا؟ آخه بالاخره این حرفها در تاریخ می‌ماند.»

گوینده: شاه به برنامه اصلاحات ارضی خود می‌بالید و به خصوص در سفرهای خارجی در مصابه با خبرنگاران غربی مرتب درباره آن صحبت می‌کرد.

شاه: (پخش سخنان زنده شاه به زبان انگلیسی) این تنها سیاستی است که برای تقسیم اراضی بین زارعین و کشاورزان باید تعقیب شود.

گوینده: اما به عقیده کریم سنجابی برنامه اصلاحات ارضی هرچند طرح مفیدی بود، در عمل به ضرر اقتصاد و کشاورزی ایران انجامید.

سنجابی: «این سیاست لازمه‌اش این بود که وسایلی ایجاد کنند که روستایی را بتوانند در محل حفظ کنند وسایل عمران و آبادی آنجا به وجود بیاورند و کارگاه‌های محلی به وجود بیاورند و دستگاه کشاورزی فنی وسیعی که بتوانند همه کارگران و روستائیان را، اکثر کارگران و روستائیان را جمع کنند نگه بدارد در آنجا اینها را نداشتند، بالنتیجه زمین کوچکی که به کارگر داده بودند این زمین را باید تراکتوری اجاره می‌کرد و بعد از آن دیگه کاری نداشت چیزی دیگری نبود در روستا که به آن مشغول باشند، صنعتی نبود که افراد زیادی را به آنجا بفرستند کار بکنند اینها بایستی بروند به شهرها در آنجا عملگی کنند آنها کار پیدا کنند این بود که شهر تهران، شهر مشهد، شهر اصفهان، شهر شیراز، شهر کرمانشاه همه شهرهای دیگری جمعیت‌هایی فوق‌العاده خارج از توان خودشان پیدا کرده بود.»

گوینده: شاه ایران را در آستانه تمدن بزرگ و جامعه‌ای مرفه می‌دید و انتظار داشت مردم از این رفاه سپاسگزار باشند اما بالا رفتن درآمد به تنهایی نمی‌توانست مایه رضایت همه باشد احسان نراقی بخصوص از بازاریان نام می‌برد.

نراقی: (شاه) تعجب می‌کرد، می‌گفت اینها که انیقدر منتفع شدند چرا پس مخالفند؟ من بهش جواب می‌دادم. گفتم قربان! منتفع شدند ولی حیثیت اجتماعی ندارند، نقش ندارند در جامعه، شما تمام حیثیت را برای یک عده معدودی قائل شدی به نام بخش خصوصی یا به نام طبقه جدیدی که آوردید بازاری‌ها را خارج کردید از گود، بازاری‌ها مجبور شدند که با روحانیون بیشتر نزدیک بشوند، چون روحانیون بهشون حیثیت می‌دهند و جامعه‌ی ما طوری هست که یک بازاری که با روحانی حشر و نشر دارد، در جامعه بیشتر قبولش دارند کارش راحت‌تر می‌گذرد، روحانی مسائلش را حل می‌کند، بهش یک نوع محبوبیت اجتماعی هم می‌دهد.»

گوینده: یکی از این بازاریان حاج محمد شانه‌چی بود.

شانه‌چی: «نوع کار جواری بود که بازاری‌ها می‌دیدند کلاه سرشان رفته یک عده خارج از بازار بر اثر خرید و فروش زمین و بر اثر کارهای خلاف قاعده که از گمرک استفاده می‌کردند و مثلاً واردات صادرات دست یک عده خود رجال خارج از بازار بود، اینها همش ناراحتی برای بازار ایجاد می‌کرد دیگه، از تبعیضی که قائل بودند، از نابسامانی که در اوضاع عمومی کشور جاری و ساری بود مخالفت با حکومت می‌کردند و منشاء و مبداء را حکومت می‌دانستند.»

گوینده: اقتدار شاه در امور سیاسی به صحنه اقتصاد نیز کشیده شده بود به نظر دکتر علی امینی شاه بدون مشورت با کارشناسان اقتصادی حتی برای امور جزئی فرمان صادر می‌کرد.

امینی: «متأسفانه، می‌گویم، یکی از آن گاف‌هایی که می‌کرد تو یکی از این سلامها که علم ناخوش بود، اروپا بود... آمد جلو من و گفت فلان کس، ما تشخیص دادیم که فئودالیتنه صنعتی از فئودالیتنه کشاورزی خطر ناکتر است. بنابراین دو تا ماده اضافه کردیم راجع به کنترل قیمت حالا کار خراب شد. گفت قربان کنترل قیمت کار آسانی نیست به علاوه اگر یادتان باشد مکرر صحبت شد که بین تولیدکننده و مصرف‌کننده یک عده زیادی دلال هستند که اینها منی‌نشینند روی این، این دستهای مختلف را باید از بین برد خوب... رفت این آقای فریدو مهدوی افتاد به جان مردم به وسیله کی: شاگردهای دانشگاه را انداختند که برو؟ روی این مغازه‌ها نرخ بگذارند شاگردهای دانشگاه. رفتم پهلوی اون شیراز که بلور فروش بود فلانی چه کنم؟ گفت بچه مدرسه اومده رو چلچر می‌خواد نرخ بگذاره، بچه مدرسه چه می‌دونه چلچراغ چیه؟ نرخش چیه؟ گفت: چه کار کردی گفت گفتم بیا پونصد تومان بگیر، برو.»

گوینده: رشوه و فساد مالی در هیئت حاکمه و دربار از شکایت‌های عمومی بود، احسان نرافی دلایل و سوابق آن را بیان می‌کند.

نراقی: «وقتی که رضا شاه از کشور خارج شد در شهریور ۲۰ تمام دارائیش را به صورت هبه واگذار کرد به محمد رضا شاه و بعد او را بهش تکلیف کرد که دیگه اداره خانواده و زنها و فرزندان به عهده او باشد خوب بنابراین حالا ان موقع اوایل البته محمدرضا شاه آدم خیلی دست و دل بازی بود و عطیه ملوکانه تشکیل شده بود و به شهرهای مختلفی که دچار کمبود مواد غذایی بودند کمک می‌کرد برای خوار و بار و یادم هست سال ۲۱-۲۲، بیمارستان کمک می‌کرد گاهی وقتها و می‌رفتند پهلوش به صورت‌های مختلف مثلاً بعد به احزاب سیاسی کمک‌ها می‌کرد و این بود که به خانواده‌اش کمتر می‌رسید خانواده خوب یواش یواش شروع کردند یک عده‌ای اطراف اینها را گرفتند و اشخاص استفاده جو که بیاییم در کارهای مختلف شریک بشویم و اینها، خوب شاه هم بدش نمی‌آمد می‌گفت خوب بروند به این ترتیب یک عایدی داشته باشند و آنقدر هم کارهایی نبود که چشمگیر باشه و اثر در سیستم اقتصادی مملکت داشته باشد ضمناً شاه اصولاً نسبت به فعالیت سیاسی خانواده‌اش بدگمان بود کما اینکه مثلاً عبدالرضا که از همه برادرهاش درس خوانده‌تر و فهمیده‌تر بود چون دکتر مصدق نسبت بهش توجهی داشت، سالهای اول تقریباً مغضوب بود. در ضمن اینکه شاه نسبت به وضع سیاسی برادر، خواهرهاش نگران بود برای اینکه رفع این نگرانی بشود ترجیح می‌داد که اینها مشغول کارهای مالی باشند بعد یک علت دیگه اینکه شاه را مشاورین خودش و درباری‌ها که دنبال مال‌اندوزی بودند مرتب بهش این فکر را می‌خواندند که آقا، مهم پیشرفت مملکت است و توسعه اقتصادی و خوب توسعه اقتصادی ریخت و پاش دارد و اینها دلایل مهمی است. مهم، ساختن یک فرودگاه در یک شهری حالا چقدر این بهره برده؟ اهمیت نداره و به تدریج قبح این عمل و این به قول خودشان کمیسیون بازی و کمیسیون گرفتن رو از بین برده بودند.»

گوینده: و به گفته دکتر علی امینی همین حق‌العمل و کمیسیون گرفتن‌ها بود که بر ناراضی‌تی‌ها می‌افزود.

امینی: «همین کارها واقعا مردم را برانگیخت که اینها همه از شاهه، این حرف مفت است اگر دزدی می‌شود و اینها تمام یک مقداری به حساب شاه می‌گذاشتند و هر کی می‌گفت می‌گفتند آقا به ما چه ما که کسی نیستیم واقعا گیر کرد بود بین اشخاص که حالا یا شعورشان کم بود یا منافع خودشان را ترجیح می‌داند به منافع مملکت که به ما چه، مثلا هویدا می‌گفت که من بالاخره نخست‌وزیری خودم رو پیدا کردم تو صحبت‌ها می‌گفت من منشی هستم، من کارهای نیستم هر طور امر بفرمایید این هم می‌گفت چه کار دارید زندگی خودتان را بکنید این هم واقعا خوشش می‌آید که زندگی شاهانه داشته باشد تفریحی و فلان و این حرفها این بود که ول کرده بود به حال خودش حتی زمان خود من راجع به اقبال، شاه می‌گفت که بله (گردنش را همچین می‌کرد)... خوب زمان خود من بود که می‌گفتم آقا من نخست وزیرم، شاه هم کاری به این حرفها نداره و هیچکدام از شاهزاده‌ها حق تلفن کردن به وزارتخانه نداشت ابدًا، همین شاهپور غلامرضا به من تلفن کرد (گفت) فلان کس، قبل از آمدن شما من سفارش یک دانه ماشین دادم، ماشین چه چیز! از این (ماشین) کشاورزی، حالا عرضه می‌دهند (می‌کنند)، گفتم خیلی خوب حالا استثناا دفعه دیگه از این کارها نکنی. بعد خودتان می‌دانید. یک جلسه مهمانی بود، شاهدخت فاطمه به من گفت که آقا یک کسی توصیه کرده! گفتم ما کاری نداریم. گفت: آقا تا کی می‌فرمائید نه، وزیر کار (آنجا بود) گفتم جواب خانم را خود شما بدهید.»

گوینده: اما برای خود شاه به گفته احسان نراقی مسئله فساد مالی اجتناب ناپذیر و قابل اغماض بود در عین حال شکوه و جلال سلطنت برای او جاذبه‌ای بیشتر داشت.

نراقی: «شاه این مقداری از خریدهایی هم که می‌کرد از خارجی‌ها و اینها برای پرستیژ و اینها هم بود، براش مهم نبود، می‌گفت خوب به اشخاص برسد، به دولت‌ها برسد که شاهان مخلوع را مثلا اطراف خودش نگه می‌دارد، به اشخاص متنفذ در دنیا پول برساند، مشاورین زیادی داشته باشد، این چیزها براش مهم بود این را هم ماده‌اش مستعد بود هم خارجی‌ها برای استفاده خودشان به این ترتیب او را تشویق کرده بودند که مهم نیست این کارها خوب کارهای بزرگ کمیسیون دارد، حق و حساب دارد اشکالش چیه؟ وقتی بقیه دارند می‌برند چرا خواهر نبره؟ چرا قوم و خویشات نبرند و بعد می‌گفت که خوب بقیه، مگر بازاری‌ها کم استفاده کردند مثلا خودش را با بازاری مقایسه می‌کرد می‌گفتیم بالا، شما اصلا اعلیحضرت هستید خانواده شما که خوب ولو که یک بازاری بناحق صاحب صد میلیون شده باشد، این دلیل بر این نمی‌شود که خاندان پهلوی این کار را بکنند، بد نمی‌دانست ولی من به یادم هست که قبلا با علیا حضرت، با فرح، هر وقت صحبت می‌کردم با شهبانو، او متوجه موضوع بود حتی یادم هست که یک بار با ایشان دو، سه سال قبل از انقلاب صحبت کردم، گفت بله من نمی‌فهمم چرا باید به خاطر حفظ ۱۴، ۱۵ نفر، آخر سر بچه‌های من فدا بشوند. یعنی متوجه بود دیگه که آخر این کارها به کجا می‌کشد. ولی شاه اصلا عقیده نداشت، اصلا موضوع فساد را مهم نمی‌دانست مطلقا، حتی یک روزی هویدا به من یک حرفی زد گفت شاه آمده نوشهر خانه من را دیده بعد حرف که می‌شود می‌گوید شما که دوست دارید تو مرغ دونی زندگی کنید. مرغ دونی (به هویدا گفته بود) هویدا می‌گفت فکرش را بکن اعلیحضرت به من همچین حرفی را زده، و این همچین بهش، هم خوشش آمد بود و هم ناراحت بود، خوب بالاخره، یا رو که تخطئه‌اش کرده بود مثلا می‌رفت خانه کسانی که خانه‌های مجلل داشتند بروید بپرسید از کجا آمده این خانه، پولش کجا بوده، ۵۰ میلیون خانه ساختند کی ساخته، اصلا ده سال نداشته یک میلیون تومن، حالا پنجاه میلیون تومن خانه می‌سازه نمی‌پرسید از کجا آمده هیچوقت این مطالب را مطرح نمی‌کرد.»

گوینده: شاه خود در سخنرانیهایش صحبت از هماهنگی برنامه‌های اقتصادی می‌کرد.

شاه: « در زمینه سیاست اقتصادی لازم است آهنگ رشد، و توسعه اقتصادی متناسب با امکانات مالی و مادی و نیروی انسانی مملکت ادامه یابد و در رفع تنگناها و کمبودها اقدام موثر بعمل آید تا پیشرفت بخش‌های مختلف اقتصادی هماهنگ گردد باید در کلیه عوامل توسعه اقتصادی کوشش شود نیروی خلاقه و اتکاء به بخش خصوصی مورد حداکثر استفاده قرار گیرد و امکانات لازم برای افزایش کارایی کارگران و کشاورزان فراهم شود چنین پیشرفتی ایجاب می‌کند که از اسراف و هدر رفتن منابع کشور جلوگیری شود و تناسب معقول بین مصرف و سرمایه‌گذاری در اقتصاد مملکت حفظ گردد.»

گوینده: اما واقعیت وضع به عقیده کریم سنجابی فساد، نابسامانی و بی‌برنامه‌گی اقتصادی بود که سرانجام زمینه را برای تغییرات بزرگ سیاسی آماده کرد.

سنجابی: « پول بی‌جا وقتی بیاید اینجوری است، در نتیجه، اینها شروع کردند به یک مخارجی در ارتش، بی‌رویه، هر کس از هر گوشه‌ای به خصوص از آمریکا اسلحه‌ای عنوان می‌کرد یا پیشنهادی می‌کرد می‌پذیرفتند و از طرف دل‌هایی که غالباً درستی و حقانیت و انصاف ندارند، پاکی ندارند، دروغگو هستند و ارتباط ندارند و از طرفی هم در داخل، وسائلی که پاکی وطن پرستی و انضباط ندارند یک هرج و مرجی در خرید اسلحه پیش آمده بود در واقع اسلحه و لوازم همینطوری به زمین می‌ریخت بدون اینکه معلوم باشه برای چه، چه جور باید ارتباط داده شود به یکدیگر و دل‌ها رو دست دل‌ها می‌رفتند بعد دولت یک برنامه اقتصادی، برنامه اصلاحاتی شروع کرد که در وسطش ماند و پول نداشت، معطل ماند، اصلاحات اقتصادی که کرده بود اصلاحات کشاورزی صوری بود: رعایا، زارعین چیزی نداشتند زارعین به شهرها هجوم آوردند. شهرها، شهر تهران که دو، سه میلیون جمعیت داشت به ۷،۶ میلیون جمعیت رسیده بود، و از جمعیت بیکار چنان در شهرها ریخته بود که راهی نبود اگر بود یک شهری به یک میدان می‌رفت یک عمه پیدا کنی ۳۰،۲۰ تا عمه آنجا بیکار مانده بود تو شهرها می‌گشتی تو خیابانها مردم، وول می‌زدند از بیکاری، بیمارستانها جا نبود به این ترتیب دهات خالی، شهرها پر از جمعیت و مردم، ناراضی، در حال انفجار.

قسمت پانزدهم

روی کار آمدن دولت جیمی کارتر و تأثیرات آن در ایران

گوینده: در آغاز دهه پنجاه، جهش ناگهانی درآمد ایران از نفت و نقش فعال ایران در سازمان اپک در زمینه سیاست خارجی نیز به شاه موقعیتی خاص داده بود، شاه می‌واست ایران بزرگترین قدرت سیاسی و نظامی در منطقه باشد.

شاه: «ضعف و عقب ماندگی در ایران مساوی است با از دست دادن استقلال و حتی ایرانیت ما.»

گوینده: شاه که در زمان اشغال ایران به سلطنت رسیده بود، آثار شعف و در ماندگی ایران را خود تجربه کره بود. به عقیده دکتر کریم سنجابی گرچه شاه اقتدار یافته بود اما آثار روانی ضعف همچنان در وی بجا مانده بود.

سنجابی: «با اینکه اوضاع و احوال جهانی طوری شده بود که حقیقتاً می‌توانستند استقلال خودشان را حفظ کنند ولی با درس‌هایی که از سابق خوانده بودند و شنیده بودند و با درس‌هایی که به پدرشان داده بودند برای اینها از سایه سیاست‌های بیگانه وحشت دارند و یک اشاره سفارت و یک تلگراف از یک محلی که یک نقطه‌ای را نشان بدهد در اینها وحشت ایجاد می‌کرد و به کلی یک مرتبه عکس العمل نشان می‌دادند.»

گوینده: ایراد اصلی مخالفان شاه به روابط وی با غرب و به خصوص با آمریکا بود، گری سینک از مشاوران پیشین روسای جمهور آمریکا می‌گوید رابطه شاه و آمریکا همیشه بر یک منوال نبود و در این سالها آمریکا او را بسیار جدی می‌گرفت.

گری سیگ: (پخش صدای گری سیگ به زبان اصلی) «در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ کارشناسان امور ایران در دستگاه دولت آمریکا عموماً شاه را شخصی می‌دانستند که باید مراقبش بود چون تمایل به افراط و تفریط داشت و نیازمند به راهنمایی قاطع و کنترل بود. در سال ۱۹۷۲ این طرز فکر تغییر کرد و ما راه را کاملاً برای شاه باز گذاشتیم، از آن به بعد چهره شاه از صورت شخصی نسبتاً متزلزل که مشکلاتی جدی در پیش داشت، به چهره پادشاهی بدل شد خردمند، سیاستمدار، ژرف نگر، هوشیار و توانا که از هر کس دیگر برای حل مشکلات ایران شایستگی بیشتر داشت و بر اوضاع هم کاملاً مسلط بود.»

گوینده: احسان نراقی می‌گوید که شاه در میان دولت‌های غربی به آمریکا بیش از دیگران اعتماد داشت.

نراقی: «به آمریکاییها اعتقاد داشت مثل یک برادر بزرگتری که مثلاً خیلی او را به خودش نزدیک می‌داند، اما از انگلیس‌ها وحشت داشت: از انگلیس‌ها از زمان پدرش می‌ترسید: آن جریان که برای پدرش پیش آمد و پدرش را بردند به ژوهانسبورک و اون جریان و اونها: هم آوردن پدرش، هم بردن پدرش، اینها همه را از چشم انگلیس‌ها می‌دانست و انگلیس‌ها را آدمهای موذی و خطرناکی می‌دانست.»

گوینده: آنتونی پارسونز سفیر پیشین انگلیس در ایران می‌گوید که به خاطر سوابق تاریخی، شاه شاید حق داشت که به سیاست انگلیس در ایران بدبین باشد اما در سالهای اخیر وضع عوض شده بود و ایران، ایران سابق نبود، شاه هم کم کم در صحنه بین‌المللی مقام و منزلتی یافته بود و در صحنه سیاست خارجی بسیار مطلع و مجرب بود.

پخش صدای پارسونز به زبان انگلیسی [به دلیل نامعلومی سخنان پارسونز ترجمه نشده است]

گوینده: به عقیده پارسونز، شاه به سیاست خارجی اهمیت بیشتری می‌داد تا مسائل داخلی، اردشیر زاهدی که سالها سفیر و وزیر خارجه شاه بود می‌گوید که همیشه به اطلاع و تجربه شاه در سیاست خارجی می‌بالیده است.

زاهدی: « این را من نمی‌خواهم از ایشان تعریف کرده باشم، ولی یک فردی بود که واقعا من در این مدتی که باهاش بودم، ملاقات‌هایی که با خارج داشتیم، همیشه دو برابر قدم بلندتر می‌شد (دو قدم جلوتر بود)، چون طرزی که ایشان با این خارجی‌ها روبرو می‌شدند و رفتاری که می‌کردند برای یک ایرانی به نظر من افتخار بود که ببیند یک همچین شخصیتی اینطور وارد، و اینطور (وارد) به جزئیات صحبت می‌کند»

گوینده: شاه خود در یکی از آخرین سخنرانیهایش در مجلس، اصول سیاست خارجی ایران را چنین شرح داد.

شاه: « سیاست خارجی ما بر اصول تغییر ناپذیر سیاست مستقل ملی و حفظ استقلال و تمامیت کشور به اجرای نقشی که از لحاظ سیاست جهانی و منطقه‌ای برعهده داریم، استوار بوده است، اساس این سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری با کلیه کشورها، خاصه ممالک هم جوار و هم کیش، حفظ و تشکیل مبانی صلح بین‌المللی، همکاری جدی در عملی شدن خلع سلاح کامل و عمومی - با نظارت موثر بین‌المللی - رفع اختلافات از طرق مسالمت‌آمیز و عدم توسل به زور و مبارزه با استعمار و هرگونه تبعیض نژادی است.»

گوینده: مخالفان شاه معتقد بودند که عملا سیاست او اطالعت از غرب، بی‌توجهی به همسایگان، و تحقیر کشورهای جهان سوم بود. اردشیر زاهدی این نظر را مردود می‌داند.

زاهدی: « ما با آمریکا از یک لحاظ نزدیکی داشتیم چون از لحاظ نظامی، وسایل نظامی آمریکا، چه ما بخواهیم، چه علاقه‌مند باشیم، نباشیم، یکی از بهترین(ها) در دنیا بوده، بنابر این ما سعی می‌کردیم که چیزی داشته باشیم که بتوانیم بهترین بوده باشد. ایشان یک احترام بخصوصی برای کشورهای غربی داشتند، چون معتقد بودند که تکنولوژی غرب و همینطور با ژاپن، این غرب تنها نیست، غرب و شرق است، (که) می‌توانند برای ساختن ایران به ما کمک کنند، و بخصوص که ما این همه محصل به خارج فرستادیم، که حتی امروز هم اینها در ایران کار می‌کند، اینها پایه‌هایی هستند که در گذشته شده و امروز می‌توانند به درد مملکت و در آتی هم به درد بخورند اما جهان سوم، من می‌توانم بگویم یکی از ایراداتی که آن وقت دشمنان می‌خواستند بگیرند می‌گفتند ما چرا خرج می‌کنیم برای کشورهای جهان سوم؟ ایران در آن وقت تحت رهبری اعلیحضرت سعی می‌کرد که به کشورهای جهان سوم کمک بکند و هنوز هم ایران امروز هم سعی می‌کند به آن عملیاتی که آن روز در ایران شده افتخار بکند. من خوب یادم است در زمان خود من سعی کردیم با کشورها آفریقایی روابط خیلی نزدیک داشته باشیم، من شخصا وقتی که در دولت بودم آن وقت، اغلب، وزرای خارجه آفریقایی را برادر خطاب می‌کردم. و ما با هم نزدیک بودیم مثل برادر و همینطور با کشورهای آسیایی.»

گوینده: در سالهای اخیر حکومت شاه ایران از خریداران اصلی سلاح‌های آمریکا بود که مبلغ آن به میلیاردها دلار می‌رسید، به گفته جرج بال معاون سابق وزارت خارجه آمریکا، خریدهای نظامی هنگفت ایران حتی مایه نگرانی بعضی از جناح‌های دولت آمریکا شده بود.

جرج بال: (پخش صدای جرج بال به زبان انگلیسی) از سال ۱۹۵۳ که شاه به ایران برگشت تا ۱۹ سال بعد - یعنی تا سال ۱۹۷۲ - ما شاه را کاملا تحت نظارت داشتیم. این ما بودیم که به او می‌گفتیم شما به فلان سلاح احتیاج ندارید و نباید بخرید و به دردتان نمی‌خورد. در نتیجه، در طول ۲۲ سال کل اسلحه‌ای که شاه مجاز به خریداری آن از آمریکا بود از یک میلیارد و سیصد میلیون دلار تجاوز نمی‌کرد. بعد از آنکه در سال ۱۹۷۲ نیکسون و کیسنجر به او اختیار تام و آزادی تام دادند، میزان خرید اسلحه شاه از آمریکا در طی ۷ سال بیست برابر شد در واقع کاری که ما کردیم به این شباهت داشت که کلید بزرگترین انبار مشروب دنیا را به دست یک آدم معتاد به الکل داده باشند.

گوینده: این نظر منعکس کننده طرز فکر بسیاری از دمکرات‌هایی بود که در آمریکا روی کار آمدند. در زمستان ۱۳۵۵ حکومت دمکرات‌ها جای جمهوری خواهان را گرفت. رئیس جمهور جدید آمریکا جیمی کارتر بود.

پخش صدای کارتر به زبان اصلی [به دلیل نامعلومی سخنان کارتر ترجمه نشده است]

گوینده: جیمی کارتر در مراسم تحلیف ریاست جمهوری بر همان پیام آزادی فردی و احترام به حقوق انسان تاکید می‌کرد که شعار اصلی مبارزات انتخاباتی او بود این پیام او بسیاری از رهبران کشورهای جهان سوم را که با آمریکا دوستی نزدیک داشتند نگران کرده بود. به گفته داریوش همایون از وزیران وقت، شاه هم از انتخاب شدن کارتر نگران شده بود.

داریوش همایون: در ۱۳۵۵ وقتی که کارتر به ریاست جمهوری انتخاب شد. البته یک تکان سختی به تمام نظام سیاسی ایران وارد آورد. از طرفی شاه بسیار نگران روی کار آمدن دوباره دمکرات‌ها بود، و بخصوص که کارتر سخنانی درباره حقوق بشر و احتمالا با اشارات مستقیم به ایران در جریان مبارزات انتخاباتی‌اش گفته بود از طرف دیگر پاسخ پیام تبریک شاه را پنج، شش هفته‌ای دیرتر داد، با تاخیر داد اینها تعبیر شد در ایران. اما از ناحیه مخالفان و وابستگان به جبهه ملی اظهارنظرهای صریح ثبت شده‌ای هست که روی کار آمدن کارتر و سخنانش را به عنوان چراغ سبز تلقی کردند و گفتند که باید بر فعالیت‌ها افزود و وقتی فعالیت‌هاشون رو شروع کردند باز سخنی از خمینی هست که به طرفدارانش گفته بود نگاه کنید ببینید اینها را کارپشون نکردند پس شما هم شروع بکنید.

گوینده: به نظر اردشیر زاهدی ایجاد فضای باز سیاسی در ایران تصادفا با روی کار آمدن کارتر همزمان شد.

زاهدی: اعلیحضرت اصولا افکار دمکراسی خیلی شدید داشت، مثلا ما اگر برویم و ببینیم و بخوانیم نامه‌های وزارت خارجه در آمریکا را در زمانی که اعلیحضرت پادشاه جوانی در ایران حکومت می‌کردند، آنوقت آمریکایی‌ها در بعد از جریان وقایع آذربایجان، خارجی‌ها و امریکایی‌ها، علاقمند بودند که اعلیحضرت یک پادشاه دیکتاتوری باشد و خوشبختانه اینها آنوقت موفق نشدند و وقتی می‌بینیم که سفیر آمریکا در گزارشاتی که به وزارت خارجه آمریکا [ارسال می‌کند] (این که عرض می‌کنم تمام در مدارک کنگره هست، در آنجا می‌بینیم) می‌گوید که من بارها سعی کردم پادشاه ایران را راضی بکنم که قدم‌های شدیدی [بردارد] ولی ایشان چون معتقد به دمکراسی است، حاضر نشد، بنابراین من حالا سعی خواهم

کرد که بتوانم از طریق خواهر شاه یا از طریق مادرش ایشان را راضی بکنم که اینکار را بکنند.^۱ پس آمدن کارتر و نیامدن کارتر این برنامه کلی اعلیحضرت بود و آرزوی اعلیحضرت بود که یک روزی ایران رو یک وضع دموکراسی بهش بده که مردم خودشون بتوانند تصمیم خودشونو بگیرند آیا کارتر باعث این کار شد یا نه؟ من می‌خوام بگم که با اون اطلاعاتی که دارم و در جریانش بودم، نه، اعلیحضرت این برنامه‌شون بود، اتفاقا در این جریان چون کارتر آمد این موضوع هم پیش آمد.^۲

گوینده: اما سایروس ونس نخستین وزیر خارجه دولت کارتر که در بهار ۱۳۵۶ برای بررسی مجدد روابط ایران و امریکا به تهران رفته بود می‌گوید با اینکه شاه از سیاست حقوق بشر کارتر نگران بود، دولت کارتر می‌خواست همکاری‌های نزدیک دو کشور همچنان ادامه یابد.

سایروس ونس: (پخش صدای ونس به زبان اصلی) ایران با آمریکا دوستی دیرینه داشت، ایران در خاورمیانه موقعیت مهمی داشت و باعث ثبات در این منطقه بود، رابطه ما تا پیش از ریاست جمهوری کارتر بخصوص در دوره نیکسون وفورد، بر اساس همکاری نزدیک بود، دولت کارتر که روی کار آمد، ما به ایران گفتیم که حاضریم این دوستی را ادامه بدهیم و با شاه و مردم ایران همکاری کنیم. در بهار سال ۷۷ من به ایران سفر کردم تا این پیغام را به شاه برسانم، وقتی که به تهران رفتم متوجه شدم که شاه نگران است، او می‌دانست که دولت کارتر برای موضوع حقوق بشر اهمیت زیادی قائل است، من در ملاقاتم با شاه به او گفتم که ما می‌خواهیم همکاری گذشته را با او ادامه بدهیم اما اصل حقوق بشر هم برایمان بسیار مهم است. در عین حال من به او گفتم که این موضوع، جزئی از سیاست خارجی دولت کارتر است و ما نمی‌خواهیم فقط به دولت ایران یا دولت خاصی در این زمینه ایراد بگیریم، بلکه به طور کلی در رابطه با تمام کشورها به

^۱ آنچه اردشیر زاهدی درباره اوایل سلطنت محمدرضا شاه مدعی گردیده واقعیت دارد اما باید توجه داشت که در آن زمان، شرایط اجتماعی و سیاسی ایران، اجازه دیکتاتوری را به شاه نمی‌داد زیرا پس از ۲۰ سال خشونت و استبداد رضاخان که ایران توسط متفقین اشغال شد و رضاخان اخراج گردید، بغض‌ها و کینه‌های انباشته شده ۲۰ ساله ناگهان سرباز کرده بود و اگرچه پس از رضاخان فرزندش محمدرضا به سلطنت رسید اما او هنوز خیلی جوان و بی‌تجربه بود و عملاً در آن هنگام دولتی وجود نداشت. هرج و مرج و آزادی‌های بی‌حد و حصری بوجود آمده بود و مطبوعات تازه پا، خواستار محاکمه رضاخان و وابستگان او و مصادره اموال خانواده سلطنتی بودند. در چنین شرایطی که محمدرضای جوان و بی‌تجربه با قدم‌های لرزان عهده‌دار سلطنت متزلزل پهلوی شده بود و این شرایط تا چند سال ادامه داشت. امکان دیکتاتوری وجود نداشت حتی اگر دیگران مصرانه از او خواستار اعمال خشونت می‌شدند. باید توجه داشت که او هنوز شخصا در فسادها و آلودگی‌های ناشی از قدرت غرق نشده بود، از طرف دیگر چون محمدرضا بوسیله متفقین به قدرت رسیده بود از مشروعیت و نفوذ و اعتبار اجتماعی هم برخوردار نبود و ناگزیر از مدارا بود تا اینکه محمدرضا به مرور با کسب تجربه و پختگی و خاتمه دادن به غائله دمکرات‌ها در آذربایجان و احساس قدرتی که به او دست داد و رکود سیاسی که در جامعه بوجود آمد (زیرا سیاست فقط در قشری از جامعه مفهوم و جریان داشت و توده‌های مردم سرگرم کار و پیشه خود بودند و کاری به سیاست نداشتند) به تدریج شرایط برای تاثیر تلفینات دیگران برای اعمال خشونت مساعد شد و محمدرضا نیز حفظ حکومت خویش را نیازمند به روش دیکتاتوری می‌دید، روشی که برخی از نزدیکان او مانند علم توصیه می‌کردند.

^۲ در برخی از گفتارها در این مجموعه از شاه چهره یک دیکتاتور ساخته می‌شود اما زاهدی می‌خواهد از شاه چهره یک دمکرات را ترسیم کند در حالی که تمامی شواهد خلاف آن را نشان می‌دهد. در حالی که شاه یکسال پیش از اتخاذ سیاست حقوق بشر، حتی احزاب فرمایشی شاه ساخته را منحل کرد و حزب واحد رستاخیز را بوجود آورد و گفت هر کس عضو حزب نشود باید از مملکت برود و صریحا نظام بسته سیاسی و مخالفت با دمکراسی را اعلام می‌کرد و حتی در سال ۱۳۵۶ اشرف پهلوی در واکنش به فشارهای وارده برای رعایت حقوق بشر در ایران، سخنان تندری را در سازمان ملل علیه حقوق بشر و در انتقاد از امریکا ایراد کرد، چگونه در ظرف یکسال این شاه دمکرات می‌شود؟ آیا دلیل این تغییر مشی جز این بود که فشارهای جهانی امریکا شاه را وادار به اتخاذ سیاست حقوق بشر نمود؟ در این رابطه نگاه کنید به کتاب «بررسی انقلاب ایران» و نیز کتاب «بررسی زمینه‌های انقلاب ایران» به همین قلم.

این موضوع می‌پردازیم، اما شاه به دلیل اهمیتی که دولت کارتر به حقوق بشر می‌داد، نگران بود و فکر می‌کرد که شاید به خاطر این موضوع ایران و آمریکا به آسانی نتوانند وضعیتی را که در گذشته داشتند حفظ کنند.^۱

گوینده: نگرانی شاه به نظر بسیاری از جمله احسان نراقی فقط مسئله حقوق بشر نبود بلکه اصولا شاه در روابطش با دموکراتها راحت نبود.

احسان نراقی: «اون عجیب معتقد به سیاست کسینجر و نیکسون و جمهوری خواهان بود، اون خودشو متکی به امریکا می‌دونست بخصوص به جمهوری خواهان، و با دمکراتها لج بود، نمی‌شد از پس آنها برآید. بعدا این ۸ سالی که جمهوری خواهان از ۱۹۶۸ تا ۷۶ سرکار بودند، دوره‌ای بود که درآمد نفت ایران چند برابر شد و کارهای خوب عظیم اقتصادی پیش آمد بخصوص افزایش بودجه تسلیحاتی ایران و اسلحه و اینها، تکیه به امریکا زیاد شد، وقتی دمکراتی‌ها آمدند سرکار، [شاه] غافلگیر شده بود. کارتر هم در یک وضع خاصی اومده بود سرکار، کارتر پس از جنگ ویتنام که دانشجویهای آمریکایی، جوون‌های امریکایی، سخت پشتیبانی کرده بودند (با جنگ ویتنام و قضیه واترگیت) در یک همچون وضعی اومده بود سرکار یعنی یک کارتری بود با یک نهضت جدید. جوونی و آزادیخواهی و اینها. اطرافیان‌ش هم آدم‌های نسبتا به قول خود آمریکایی‌ها رادیکال بودند کما اینکه در مصاحبه‌های تلویزیونی هم که کارتر کرد قبل از انتخابات با جرالد فورد، یکی دو مثالی که زد، درباره سیاست خارجی جمهوری خواهان در حقیقت به عنوان مثال ناموفق و قابل ایراد، ایران بود. خرید اسلحه ایران، توجه به ایران رعایت نکردن حقوق بشر و این حرف‌ها بود که شاه وقتی در امریکا انتخابات شد و کارتر اومد سرکار، توازن خودشو از دست داده بود، نمی‌دونست چه کار بکنه یعنی اگر بخواهیم زمان یک سال شاه رو بنویسیم زمان یاس و حرمانی است که به امریکا داشته و نمی‌تونست برای خودش روشن کنه که چرا؟ بخصوص که سیاست امریکا هم متشتت بود. نیکسون یک سیاست متمرکزی داشت، خودش تصمیم می‌گرفت تقریبا با کسینجر و توافق داشتند با هم، اما بعد که کارتر اومد سیاست پخش شد متشتت بود. کارتر بود، سایروس ونس بود، وزارت دفاع بود، سی آی ای بود، هرکدوم یک سیاست خاصی داشتند، هرکدام یک روش خاصی داشتند، شاه نمی‌توانست، طرف مکالمه واحد نداشت در امریکا. برژنيسکی چه می‌گفت، یکایک [نظر خاص خودشان را داشتند] و چون عادت کرده بود به تکیه به امریکا، این نمی‌توانست [آزاده و ابتکار] خودش را بدست بیاورد.»

گوینده: درباره مشکل مناسبات شاه با دمکراتها بسیار صحبت شده اما اردشیر زاهدی می‌گوید که مسئله روابط ایران و امریکا ربطی به دمکرات یا جمهوری خواه بودن رئیس جمهوری [امریکا] نداشت.

زاهدی: «اول رئیس جمهوری که با ایران کار می‌کرد و از ایران، از پادشاه ایران بی‌نهایت گرم پذیرایی کرد ترومن بود که رئیس جمهور امریکا بود و آن شخص دمکرات بود. اعلیحضرت با کشورهای که تماس داشتند همیشه به اینها [می‌گفتند] برای ما فرق نمی‌کند شما دمکرات باشید یا اینکه جمهوری خواه. ما شما را بعنوان یک کشور، اگر امریکا هستید، امریکا [و] اگر انگلستان بود در آنجا بود هم [می‌گفت] برای من فرقی نمی‌کند، شما لیبر (Labor) کارگر باشید یا کنسرواتیو. بنابراین، به نظر من اینقدرها پایه صحیحی ندارد این صحبت. دولت ایران در آن وقت یک مدتی با دمکراتها بود یک مدتی... در زمان کندی اتفاقا در آن وقت آنجا بودم. کندی متاسفانه قبل از اینکه با شخص شاه آشنایی پیدا بکند آنچه که باید و شاید راجع به ایران اطلاعات نداشت و اولین باری که کندی و خانواده کندی با اعلیحضرت آشنایی پیدا کردند در ۱۹۵۴ بود که من در آنوقت در رکاب اعلیحضرت به امریکا رفتیم، در زمان ایزنهاور بود

^۱ ملاحظه می‌شود که اظهارات قبلی زاهدی بی پایه است و شاه نمی‌خواست آزادی بدهد.

و در منزل رایمن، در فلوریدا، اولین باری بود که کندی‌ها اصلاً حضور اعلیحضرت معرفی شدند و آشنایی پیدا کردند. در اینجا می‌بینیم که کندی اول چه نظریاتی داشت و بعد نظریاتش چگونه عوش شد. به همین دلیل پادشاه ایران را دعوت کرد که به امریکا تشریف بیاورند و وقتی که در آنجا آمدند در مهمانی سفارت شرکت کرد و بعد هم یک روابط نزدیک‌تری بین این دو کشور، ولی این را هم اگر ببینیم، می‌بینیم که یک نوسان بالا و پائینی بوده، یک وقت یک جریاناتی بوده که تفاهم داشتیم یک وقت هم جریاناتی بوده که تفاهم نداشتیم.»

گوینده: در مبارزات انتخاباتی میان جیمی کارتر و جerald فورد، شاه فورد را بهتر می‌شناخت و خواهان پیروزی او بود ولی اردشیر زاهدی می‌گوید در این دوره هم برای شاه، دمکرات و جمهوریخواه فرقی نداشت.¹

زاهدی: «کارتر شناخته شده» نبود، یک وقتی بحث در این بود که آیا دمکرات‌ها خواهند برد و یا جمهوریخواهان؟ در آن وقت من گزارشاتم هست که به اعلیحضرت گزارش عرض کردم که به نظر می‌رسد که دمکرات‌ها بیایند سرکار. جوابی که اعلیحضرت به من دادند (که آنهم چه در ایران در چیزهای [آرشیوهای] محرمانه بوده باشد و چه خودم در اینجا همه را در بانک گذاشته‌ام در حراست در اینجا) اعلیحضرت گفتند چه بهتر، ما که روابطمان با دمکرات‌ها خیلی بوده بخصوص در زمان اول، موقع ترومن.»

¹ چنانکه از مجموع سخنان زاهدی برمی‌آید، جناح جمهوریخواه و دمکرات امریکا به دلیل دوستانه شاه با امریکا بود که از نظر او فرقی نداشتند اما اگر از نظر ما این دو جناح فرقی ندارند بدین دلیل است که روی کار آمدن هر یک از احزاب مزبور در امریکا معلول تغییر سیاست‌ها است نه علت آن ولی واقعیت این است که انگلیس و رژیم شاه از این تغییر سیاست‌ها و فشار حقوق بشر خشنود نبودند ضمن اینکه سعی می‌کردند خود را با آن همراه نشان دهند. فشار حقوق بشر در زمان کارتر چیزی جز فشار زمان کندی و ترومن نبود و یکی از اهداف آنهم احتمالاً کسب امتیازات بیشتر از انگلیس و رژیم ایران بود. بطوری که در گزارش رادیو ایران که فوقاً نقل شده ملاحظه می‌شود، یکی از امتیازات، جلب همکاری و تلاش ایران برای جلوگیری از بالا رفتن قیمت نفت بود که کارتر با جلب موافقت شاه از او تشکر کرده است. رژیم ایران از اواخر دهه ۴۰ و اوایل ۵۰ ه. ش) هوادار افزایش قیمت جهانی نفت بود. در این سیاست، انگلستان نیز به شدت و در خفا از سیاست مزبور حمایت می‌کرد. دلایل این حمایت به شرح زیر بود:

- 1) استخراج نفت دریای شمال انگلیس تنها در صورت افزایش قیمت‌ها مقدور بود و بلافاصله پس از افزایش قیمت، استخراج نفت دریای شمال آغاز شده و انگلستان را از نظر واردات نفتی بی‌نیاز می‌کرد و بالتبع بر اقتدار سیاسی آنهم می‌افزود.
- 2) نیاز دولت‌های نفت‌خیز وابسته به انگلیس به کمک‌ها و وام‌های امریکا از بین می‌رفت و توانایی ایستادگی بیشتری در برابر فشارهای امریکا (تاجائیکه مغایر با منافع انگلیس بود) پیدا می‌کردند.
- 3) دلارها نفتی حاصل از فروش نفت گران، بیش از هر جای دیگر به بانک‌ها و موسسات انگلیس سرازیر می‌شد و حتی رژیم شاه به محض افزایش درآمد نفتی ۱/۲ میلیارد دلار به سازمان آب انگلیس وام داد.
- 4) با افزایش درآمد نفتی کشورهای نفت‌خیز وابستگی آنها به نفت و اقتصاد تک پایه بیشتر شده و به دست آوردن استقلال و خود اتکایی اقتصادی در درازمدت برای آنها بسیار دشوار می‌شد.
- 5) با افزایش درآمد نفتی، قدرت خرید آنها بالا می‌رفت و بازار خوبی برای کالاهای غربی و اقتصاد بحرانی غرب بوجود می‌آمد که این یکی به سود امریکا، انگلیس و غرب بود.
- 6) احساس رفاه نسبی در ممالک وابسته بوجود آمده و قشر متوسط شکل می‌گرفت که بخشی از ناراضی‌ها را خنثی کرده و زمینه نفوذ کمونیسم را هم محدود می‌کرد و اینهم به نفع کل نیروهای امپریالیستی غرب بود.

بهرحال فشار امریکا به رژیم ایران تاثیر مهمی در دادن بعضی آزادی‌ها داشت و اگر این بار هم نظیر دوره‌های قبل عمل می‌شد، پس از چندی که امریکایی‌ها به امتیازات و اهداف می‌رسیدند، فشارها و طلب حقوق بشر آنها فروکش کرده و رژیم شاه سلطه خود را استحکام می‌بخشید اما این بار نیروهای انقلابی و امام خمینی از تضاد قدرت‌ها و خطاهای عوامل داخلی آنها استفاده کرده و شروع انقلاب اسلامی و رهبری قاطع امام خمینی مانع از حصول نتایج فوق شد و به سرنگونی رژیم انجامید و به میدان طلبیدن روحانیت برای مبارزه از سوی شاه به قصد تکرار تجربه سال ۴۲ و ترساندن امریکا از اینکه اگر رژیم شاه تهدید شود نیروهای مخالف و باصلاح مرتجع رشد می‌کنند نیز به زبان امریکا، انگلیس و رژیم تمام شد اگر چه امریکا حتی پس از انقلاب نیز در پی بهره‌گیری از نتایج انقلاب بود اما اشغال سفارت امریکا آنها را مایوس کرد.

گوینده: شعار انتخاباتی کارتر هرچه که بود، پس از رسیدن به قدرت به گفته گری سیک از مشاوران کارتر، به دلیل اهمیت سوق‌الجیشی ایران، کارتر زود با شاه کنار آمد.

گری سیک: «کارتر می‌دانست که امریکا سرمایه‌گذاری هنگفتی در ایران کرده و دو طرف روابط نزدیکی با هم دارند. او بعد از اینکه به ریاست جمهوری رسید خیلی زود وضع موجود را بررسی کرد و به این نتیجه رسید که خود شاهد برای بهبود وضع حقوق بشر در ایران دارد قدم‌هایی برمی‌دارد از این رو کارتر حاضر شد که با شاه راه بیاید و حتی در این کار زیاده‌روی کرد چون در واقع چاره دیگری نداشت و از نظر استراتژیکی امریکا باید این کار را می‌کرد. سیاست نظامی امریکا در منطقه خلیج فارس از ۱۰ سال پیش درست متکی به ایران بود و همکاری نزدیکی با ایران برای سیاست نظامی امریکا در خلیج فارس بسیار اهمیت داشت و کارتر این مسئله را خیلی زود دریافت.»

گوینده: همزمان با روی کار آمدن کارتر، دشواری‌های اقتصادی و مشکلات سیاست داخلی نیز فکر شاه را مشغول کرده بود. به نظر داریوش همایون دولت کاتر سیاسی آشفته داشت، و این، آشفتگی شاه را تشدید کرد.

داریوش همایون: «از ۱۹۷۶ هرچه راجع به امریکا بود در نیافتن مسئله، کج و معوج رفتن مثل خود شاه، نشانه‌های متضاد و متناقض به شاه دادن، و به رهبران انقلاب دادن، کمک کردن به آشفتگی اوضاع، کمک کردن به فرو ریختن ایران، کمک کردن به شاه برای اینکه ضعیف‌تر و سردرگم‌تر بشه، کمک کردن به انقلابیون برای اینکه دل گرم‌تر بشند، و بیشتر بخواهند، ولی اینکه می‌گویند امریکا مثلاً خمینی را راه انداخت، کارتر می‌خواست شاه را بیاندازه، اینها به نظر من بی‌معنی است.^۱ چون در توانایی سیاست اون روز امریکا دیگری است، دستگاه امریکا توانایی یک ابتکار سیاسی اندیشیده شده را در مرود ایران نداشت.»

گوینده: پس از یکسال که شاه اشارات و تعبیرهای ضد و نقیضی از سیاست کارتر در قبال ایران دریافت می‌کرد، خود عازم واشنگتن شد تا سیاست کارتر را از زبان خود او بشنود. سایروس ونس وزیر خارجه پیشین امریکا هم در این گفتگوها حضور داشت.

^۱ یکی از مکررات درصدها کتاب و مقاله که پس از انقلاب اسلامی در خارج از کشور از سوی مخالفین، درباره انقلاب نوشته شده است، نظریه توطئه است که انقلاب ایران را حاصل سناریوی غرب برای براندازی رژیم می‌داند و مدارک و شواهد و تحلیل‌های فراوانی هم برای آن اقامه کرده‌اند و برای به کرسی نشاندن این نظریه، منطقی‌تر رهبر این انقلاب نباید فرد مستقلی باشد، لذا در پی یافتن محلی برای منسوب کردن امام خمینی به آن برآمده‌اند. برخی وی را مهره آمریکا، برخی انگلیس، برخی مهره شوروی و کمونیزم بین‌المللی، برخی مهره لیبی، برخی مهره کویت یا عربستان سعودی و برخی هم عامل اخوان المسلمین دانسته‌اند. عده‌ای هم وجه جمعی پیدا کرده و انقلاب ایران را محصول سناریوی مشترکی می‌دانند که همه کشورهای فوق با همکاری ساواک، دولت و فرح همسر شاه در آن شرکت داشته‌اند. البته بیشتر این نوشتارها در اثبات توطئه امریکا برای براندازی شاه است به این دلیل که شاه با بلندپروازی‌های خود و ایجاد ارتش مدرن و اقتصاد صنعتی و متنوع کردن منبع تامین سلاح و ... می‌رفت که تبدیل به قدرت مستقل و تعیین‌کننده‌ای در منطقه حساس خاورمیانه شود و انتقادات او به سیاست‌های امریکا و غرب در سال‌های آخر و شاخ و شاخ شدن با غول‌های نفتی و کارتل‌های و تراست‌ها، عزم آنان را برای جلوگیری از رشد خطر شاه جزم کرد. تکاذب‌ها و تناقض‌های فوق در منسوب کردن امام خمینی به دولت‌های مختلف، منجر به بی‌اعتباری این قبیل اظهارات شده و انسان را تا حدودی از تحقیق مسئله بی‌نیاز می‌سازد اما نکته قابل توجه این است که مدارک و دلایل ارائه شده از نظر داریوش همایون نیز مخدوش بوده و برای او که خود از وزرای کابینه شاه بوده قانع‌کننده نیست و حتی بی‌معنی است. درباره تحلیل نقش عوامل خارجی در انقلاب اسلامی نگاه کنید به کتاب: زمینه‌های انقلاب ایران به همین قلم.

سایروس ونس: (پخش صدای ونس به زبان اصلی) وقتی که شاه به امریکا آمد گمان می‌کنم که اواخر پائیز سال ۷۷ بود، در این سفر ماجرای ناگوار پیش آمد، در مراسم استقبال رسمی از شاه در محوطه کاخ سفید تظاهراتی برپا شد که پلیس مداخله کرد، گاز اشک‌آور پلیس به محوطه مراسم رسید، چشم‌ها به اشک افتاد، و این منظره را همه دیدند. اما گفتگوهای شاه و کارتر در این سفر بسیار مهم بود. کارتر در این گفتگوها به شاه اطمینان داد که فروش اسلحه به ایران ادامه خواهد یافت، اما در عین حال گفت که به طور کلی می‌خواهد در فروش اسلحه به کشورهای خاورمیانه دقت بیشتری کند و از این رو به درخواست‌های ایران برای خرید اسلحه نیز با نظر مساعد اما با دقت بیشتری نگاه خواهد کرد. ما بعد، از مقامات ایران شنیدیم که شاه از این سفر راضی برگشته و بهتر متوجه شده که کارتر می‌خواهد از او حمایت کند و دیگر نگران نیست.»

گوینده: به گفته اردشیر زاده‌ی اصولا ایران نمی‌بایست به نظر کارتر و دولت امریکا تا این حد اهمیت بدهد.

زاهدی: «کارتر کی بود که ما اینقدر بهش اهمیت بدهیم؟ این کارتر که هی ما کارتر، کارتر می‌کنم، همان کارتری بود که استدعا کرده بود و اول علاقه‌مند بود که به ایران بیاید و بعد برای بازدیدش اعلیحضرت تشریف بردند، بعد کارتر شب سال نو آمد به ایران و تمام مدارک هست و این را هم منتشر خواهند کرد.»

گوینده: و گزارش این سفر فردای آن شب از رادیو تهران چنین بخش شد.

رادیو تهران: «شاهنشاه و پرزیدنت کارتر از ساعت ۵/۴۰ دقیقه تا ساعت ۶/۲۰ دقیقه به طور خصوصی با یکدیگر گفتگو کردند، پرزیدنت کارتر سپس خود را در مورد کوشش موفقیت آمیز دولت ایران در عدم افزایش قیمت نفت- حداقل برای مدت کوتاهی- ابراز داشته و شاهنشاه نیز کوشش‌های رئیس جمهوری را در راه انجام وظیفه مورد ستایش قرار داد امش از جانب شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو ضیافت شامی به افتخار حضرت رئیس جمهوری آمریکا و بانو کارتر در کاخ نیاوران ترتیب یافت. در سر میز شام نخست شاهنشاه آریامهر طی بیاناتی چنین فرمودند. برای شهبانو من برای پذیرایی از آن حضرت و بانو کارتر در کشور خودمان، مایه کمال خوشوقتی است. حضرت رئیس جمهوری، شما اکنون به کشوری آمدید که پیوندهای دوستی بسیار استواری با مملکت و ملت بزرگ شما دارد. بشر دوستی، آزادیخواهی و نیک‌اندیشی و خلاقیت که وجه امتیاز بزرگ امریکا است، همواره مورد علاقه و احترام ما بوده است. شما از نخستین روزهای فعالیت انتخاباتی خود نشان دادید که تا چه اندازه به آرمان‌های عالی بشر به حق و عدالت، به معتقدان اخلاقی و به ارزش‌های انسانی دلبستگی دارید، همه اینها عواملی است که جامعه آمریکا را در مدتی کوتاه بدین درجه از توانایی و حیثیت جهانی رسانیده است و ملتی مانند ما با سابقه فرهنگی بسیار کهن که احساس می‌کند که بخصوص در جهان امروز ما که از نوعی بحران تمدن رنج می‌برد، این آرمانها و اصول اخلاقی تا چه اندازه حیاتی است.»

گوینده: پس از نطق شاه رئیس جمهوری آمریکا در پاسخ گفت که ایران تحت رهبری عالی شاه جزیره ثبات و آرامش در یکی از طوفانی‌ترین مناطق جهان شده است:

(پخش صدای کارتر به زبان اصلی)

گوینده: کارتر در پایان سخنانش گفت: اعلیحضرتا. این ستایشی است از شاه و رهبری شما و احترام و عشق و سپاسی که ملت به شما دارند. درست نه روز پس از این نطق کارتر تظاهراتی در قم برپا شد که به خونریزی انجامید.

و انقلاب در واقع آغاز شده بود.

قسمت شانزدهم

تشکیل حزب رستاخیز، نامه‌های سرگشاده به شاه و برکناری هویدا

گوینده: با تشکیل حزب رستاخیز در سال ۱۳۵۴ شاه نه تنها انقلاب شاه و ملت را جریانی دائمی می‌دید بلکه آن را انقلابی اجتماعی می‌نامید که همه جامعه را باید در بر می‌گرفت.

شاه: بدیهی است همه این کوشش‌ها بر اساس انقلاب اجتماعی ایران به نام انقلاب شاه و ملت انجام می‌گیرد و به هیچوجه متوقف نمی‌شود و پیوسته در حال اجرا و در عین حال در حال تکامل است.

گوینده: خود شاه در آخرین کتابش پاسخ به تاریخ نوشته است که تشکیل حزب رستاخیز وسیله‌ای بود برای بسیجی نیروهای مل در راه ترقی و گفت و شنود سیاسی. داریوش همایون از اعضای برجسته حزب می‌گوید هدف ایجاد فضای باز سیاسی و مشارکت مردم در امور بود.

همایون: «اصل تشکیل حزب رستاخیز از شکست نظام دو حزبی برخاست که به بن بست رسیده بود، برای اینکه حزب ایران نوین صرفاً یک ماشین سیاسی بود. کسانی که به مقامات می‌خواستند برسند در آن حزب بودند، یا کسانی که مقاماتی رسیده بود؛ ولی همه کسانی که به مقاماتی رسیده بودند در این حزب بند نمی‌شدند به اصطلاح برای اینکه حزب می‌خواست یک مداخلاتی در کار حکومتی بکند و خوب آنها حزب را فقط یک نردبان می‌دانستند حزب مردم هم که هر سال یک دبیر کل از دست می‌داد برای اینکه نمی‌دانست چه کار بکند، کمترین انتقاد که از اوضاع می‌کرد به خود شاه بر می‌گشت؛ شاه در ترتیب دادن انتخابات در مانده بود با نظام دو حزبی اون وقت، و انتخابات علت اصلی تشکیل احزاب بود در ایران. اگر لزوم انتخابات نبود، اصلاً دنبال حزب نمی‌رفتند. علاوه بر این، مشکلات کار توسعه ایران همان وقت آشکار شده بود. در سال ۵۳، ۵۴ می‌بایست که یک تغییری در نظام حکومتی داده بشود و با آن حزب امکان نمی‌داشت برای اینکه یک منافع مستقری در این نظام بوجود آورده بود که کسی را نمی‌توانست تکان داد و لذا شاه سعی کرد مشکل سیاسی را با تغییر دادن نظام حزبی آسان بکند یا حل بکند. مسلماً کسانی که به شاه اندیشیه حزب واحد را القا کردند (یا حالا بصورت جنبش واحد اول مطرح شده بود و بعد شکل حزب گرفت) لیبرال‌ها بودند، لیبرال‌های رژیم و چپ‌گرایان، هر دو در داخل رژیم بودند و نظرشان هم این بود که راه را برای مشارکت مردم باز کنند چون متوجه شده بودند که حکومت به تنهایی نمی‌تواند مسئله مملکت را حل بکند و مردم باید مداله بکنند و الان نمی‌توانند با آن نظام حزب نظام حزبی که حزب مردم و حزب ایران نوین تشکیل شده بود. علتش این بود به نظر من. چنانکه شاه در آخرین کتابش پاسخ به تاریخ می‌گوید هدف اصلی از تشکیل حزب رستاخیز وسیله‌ای بود جهت بسیج نیروهای ملی در راه ترقی و گفت و شنود سیاسی.

گوینده: داریوش همایون حزب را وسیله‌ای برای ایجاد فضای باز سیاسی و مشارکت مردم در امور می‌داند.

داریوش همایون: این فضای باز که صحبتش شده در واقع از همان سال ۵۴ آغاز شد، یعنی یا حزب رستاخیز. این از طرفه های تاریخ ایران است و باور کردنش دشوار است ولی حقیقتا اندیشه ای که پشت سر تشکیل حزب رستاخیز بود باز کردند فضای سیاسی بود...

گوینده: هدف شاه از تشکیل حزب رستاخیز هر چه که بود به گفته فؤاد روحانی برداشت و تصور مردم کاملا متفاوت بود.

فواد روحانی: مردم اینطور تصور می کردند - اگر هم واقعا اینطور نبود - که هیچ اقدامی صنعتی تجارتي، اقدامات فردی هیچکدام بدون یک نوع توافقی با دستگاه دربار و هیئت حاکمه عملی نیست یعنی هیئت حاکمه به اندازه‌ای مسلط بود به تمام جنبه های زندگی مردم که نمی شود گفت که آزادی وجود داشت. ولی خوب، این عقیده عمومی این بود به قول یونگ که می گوید که فرق هست بین حقیق و آنچه که مردم خیال می کنند حقیقت است؛ ولی نتیجه هر دوی یکی است. می گوید اگر کسی خیال می کند حقیقت است ولی نتیجه هر دو یکی است. می گوید اگر کسی خیال می کند که با من دشمن است در صورتی که من دشمن نیستم و بیاید مرا بکشد خوب من کشته شدم پس این کس هر چه من بگویم من دشمن نبودم ایگه فرق نمی کند فکر او این است که تو دشمنی در ایران هم یک همچنین حالتی پیدا شده بود یعنی مردم ولو اگر همینطور نبود، حالا بنده نمی دانم شاید هم تا اندازه ای بود، ولی اگر همینطور نبود، حالا بنده نمی دانم شاید هم تا اندازه ای بود ولی اگر هم نبود مردم عقیده شون این شده بود که هیچ نوع آزادی ندارند نه آزادی عمل تجارت دارند نه آزادی افکار دارند نه آزادی نشریات دارند این فکر مردم بود البته بنده خیال می کنم تا اندازه ای واقعا افراط بود در این فکر ولی فرق نمی کند مردم اینجور فکر می کردند و این فکر نارضایی که عرض می کنم اعم از اینکه مطابق با واقعیت باشد یا نباشد اثرش هست این اثر یعنی در تمام جامعه یک حالت نارضای به خودش گرفته بود.

گوینده: برای مخالفان مداخله در امور و توسل به حزب فراگیر نشانه ای دیگر بود از استبداد که به گفته مهندس بازرگان مظهر آن شخص شاه بود.

بازرگان: زمانی بود که از همه طرف در واقع احساس نارضایتی می شد و این وحدت تقریبا در بین مردم قشرها و وجوه مختلف پیدا شده بود که منشاء بدبختی ها و گرفتاریهای مملکت در واقع استبداد است. بر خلاف گفته مصدق که شاه در نظام مشروطیت سلطنت می کند نه حکومت، یعنی نباید حکومت بکند، و سلطنت هم یک امر تشریفاتی بیشتر نیست، حالت یک پرچمی را دارد. ولی خوب همه چیز دست شاه بود و دیگر نارضایتش به همه طبقات حتی به افسرها و به خود کارمندان دولت و وزراء و اینها هم رسیده بود.

گوینده: یکی از نزدیکان شاه اردشیر زاهدی بود که نه تنها با تشکیل حزب بلکه با شرکت اجباری در آن مخالف بود. زاهدی: من اصولا مخالف یک حزبی بودم و راجع به رستاخیز هم شاید تنها کسی بود که حتی وقتی کاغذ فرستادند به امریکا کتاب فرستادن از ایران، به همکاری های خودم گفتم هر کس دلش می خواهد می تواند بنویسد، در اینجا امضاء بکند و به همین دلیل خودم هم آن را امضاء نکردم به اعلیحضرت هم یک عریضه ای نوشتیم که آن نامه هم هست، دست خط اعلیحضرت هم هست که تصدیق فرمودند حرف های من را، گله مند هم شده بودند که چرا در ایران به دروغ گفتند اینطور است حق را به من داده بودند.

گوینده: گرچه شاه گفته بود هر کس به حزب رستاخیز نپیوندد باید از کشور برود، درایوش همایون می گوید حتی این سخن شاه هم تشویق بیشتر به مشارکت در امور بود.

داریوش همایون: شاه یک چنین سخنی گفت در هنگام اعلام حزب رستاخیز، ولی حزب رستاخیز، هرگز چنین سخنی نگفت و یک نفر هم وادار به خروج از ایران نشد به دلیل آنکه به عضویت حزب در نیامده بود.¹ و خیلی ها مردم در نیامدند چون اصلا عضویت در پیش نبود یک نشانه اینکه یک حرف در سطح سیاسی بی معنی است اگر چه در سطح روابط عمومی معنی خوشد را دارد همینه که اصلا کسی کارت عضویت نداشت که معلوم بشود باید از مملکت برود بیرون یا نرود. اصلا این صحبت ها نبود در حزب یک حزب غیر رسمی خاصی بود یک چیز یک ترکیب غریبی بود که فقط در ایران پیش آمد و بس و موضوع برای ایران آن روز این نبود که در حزب بمانیم یا از ایران برویم، موضوع این بود که اگر کسی می خواهد در سیستم سیاسی مملکت وارد شود راهش حزب رستاخیز است. این از طرفه های تاریخ ایران است و باور کردنش دشوار است ولی حقیقتا اندیشه های که پشت سر تشکیل حزب رستاخیز بود باز کردن فضای سیاسی بود. شعار غالب بر حزب رستاخیز، مشارکت بود. مشارکت یک کلمه جاننشینی بود برای دموکراسی، از دموکراسی زیاد نمی صحبت کرد، برای اینکه فرض بر این بود که ایران دموکراسی هست، فرض رسمی البته بر این بود، ولی خوب دموکراسی بود که در آن مشارکت مردم وجود نداشت. مشارکت شعار حزب رستاخیز بود، و تلاش حزب رستاخیز هم برای افزایش این مشارکت بود نمونه اش هم این بود که سازمان حزبی به هر حال به دورترین جاهای کشور و پائین ترین واحدهای جمعیتی و تجمع هر دو رسید و رویارویی قرار دادن مسئولان کشور با مردم در شهرهای مختلف، در جاهای خیلی دور افتاده ای که همچنین چیزهایی اصلا ندیده بودند، اینها همه تلاش هایی بود برای افزایش مشارکت مردم.

گوینده: در هر حال حزب رستاخیز نتوانست بر مشارکت مردم در امور بیفزاید، اما ناراشیان و مخالفان مشارکت خود را در گفت و شنود ملی کمه مورد نظر شاه بود با اعتراض به خود او آغاز کردند. یکی از آنها علی اصغر حاج سید جوادی بود.

¹ داریوش همایون می گوید شاه در هنگام تشکیل حزب رستاخیز اعلام کرد هر کس عضو حزب نشود باید از کشور بیرون رود ولی این کار عملی نشد و هیچکس به دلیل نپیوستن به حزب وادار به خروج از کشور نشد زیرا هدف از این سخن شاه، تشویق مردم به مشارکت بیشتر بود. این سخن از طرفه های سلطنت شاه است. سخن شاه، مصداقی از خواستن و نتوانستن است زیرا چندان اقدامی از سوی شاه امکان عملی نداشت و اگر شاه می خواست کسی را به دلیل نپیوستن به حزب اخراج کند باید اکثریت ملت ایران را اخراج می کرد. صرفنظر از اینکه شاه واقعا قصد اجرای چنان تصمیمی را داشت یا نداشت، اصولا نفس تهدید مردم به اخراج از خانه خودشان ایران اهانتی غیر قابل گذشت به شخصیت یک ملت است. مگر زمامداران کیستند که حق برتر و ویژه برای خود قائل شوند؟ زمامدار مانند خدمتکاری است که برای ترتیب امور منزل استخدام می شود و شگفت آور خواهد بود که این خدمتکار بخواهد درباره صاحبخانه تصمیمی بر خلاف تشخیص او اتخاذ کند و یا او را تهدید و به اخراج نماید. اساسا مگر زمامداران قیم مردم هستند که تشخیص صلاح و فساد مردم را فقط در انحصار خویش بگیرند و به سایرین مجالی ندهند؟

از اولیات و بدیهیات علم سیاست این است که مشارکت مردم از طریق حضور فعال احزاب مخالف مطبوعات آزاد و منتقد و انتخابات آزاد تحقق معنا و مفهوم می یابد و عجیب آن است که داریوش همایون می گوید هدف شاه از انحلال دو حزب حکومتی و ایجاد حزب رستاخیز و مجبور کردن همگان به اینکه موافق شاه و حزب رستاخیز باشند و تداوم ممنوعیت فعالیت احزاب مخالف و مطبوعات آزاد، تشویق مردم به مشارکت بیشتر بوده است که این توجیه خود عذر بدتر از گناه است. در واقع هدف شاه تشویق به مشارکت به مفهومی بود که خودش می فهمید. در اینصورت باید در فرهنگ سیاسی افزود: که مشارکت مردم یعنی انحصار گری و تسلط حزب واحد و ممنوع کردن احزاب و مطبوعات که در نتیجه می شود مشارکت یعنی عدم مشارکت. با چنین منطقی هم می توان همه دیکتاتورهای تاریخ را توجیه کرد.

علی اصغر حاج سید جوادی: نامه هایی که بنده شروع کردم، سال ۱۳۵۴ بود و علت نوشتن این نامه ما هم این بود که مسئله تشکیل کمیسیون رسیدگی به ضایعات بود که به وسیله شاه اعلام شده بود و رسیدگی به ، به اصطلاح، مسائل فساد و زیاد روی هایی بود که باز هم دومین کمیسیونی بود که زیر نظر و ریاست آقای معینیان رئیس دفتر شاه تشکیل شده بود که به اصطلاح به گزارشات برنامه هایی که دولت و وزراء در دست اجرا داشتند و انجام نشده بود، رسیدگی می کرد. به این مناسبت، من این دو نامه را نوشتم و محور اصلی و زمینه نامه ها هم این بود که به اصطلاح چون شما اعمال می کنید، بنابراین این دستورهایی که شما صادر می کنید و این کمیسیونهایی که الان معایب رژیم - اقتصادی، اجتماعی، سیاسی - آشکار شده و شما در صدد رفعش هستید، تمام اینها راه حل سیاسی دارد و آن هم راه حل آزاد کردن جامعه راه حل بازگشت دموکراسی و بازگشت به مشروطه و حقوق مردم است.

گوینده: جمعی از سیاستمداران ملی هم که از حکومت بر کنار بودند نامه ای سر گشاده به شاه نوشتند یکی از آنان دکتر شاهپور بختیار بود.

شاهپور بختیار: ما یعنی طرفداران مصدق اعم از جبهه ملی یا اشخاصی که نیروی یکی ملی گرای موافق با مصدق و مخالف با سقوط مصدق و آن رژیمی که بعد از او آمده بود، بودیم ما در یک موضوع همه متفق القول بودیم، این است که این رژیم قانونی نیست به علت اینکه قانون اساسی که مبنای آن حکومت مشروطه است، محترم شمرده نمی شود. ولی یک خط داشتیم که اگر قانون اساسی اجرا بشود مسلماً مملکت خیلی از مسائلی حل می شود، که اولین مسئله مهمش حرمت به قانون و حرمت به ایرانیان متقابلاً و این نامه که شما می بینید اغلب قسمت هاش به قلم آقای بازرگان است که خودش بعد امضاء نکرد.^۱ او می گفت که بایستی که صد نفر امضا بکنند، استدلالی که ما می کردیم همه، می گفتیم آقا، اشخاص سر شناسی امضاء بکنند که وقتی شاه می خواند نامه را یا نگاه می کند، نپرسد این کیه، این کجایی است، این نمی دانم چه کرده سابقه اش چه بوده اینها. پس اگر بخواهید دو هزار نفرشان کنید، این معنا ندارد ده نفر و پانزده نفر را می شود جست؛ می شود گفت: آقای دکتر صدیقی جنابعالی امضاء کنید آقای مهندس خلیلی شما امضاء بکنید آقای سروری احیای شما امضا کنید، اینها را می شناسند مردم و خود شاه هم در هر صورت کم و بیش آشنای با اخلاق و روحیه شون دارند، از این جهت ایشان امضاء نکرد و این را می گذارم کنار، کج سلیقه گی کرد.

در این نامه آمده بود نابسامانی نارسایی ها، علامت انفجار اجتماعی، اقتصادی در تمام شئون مملکت یک پراگراف اول این نامه را تشکیل می دهد و بعد صحبت از این است که دولت هیچ مسئولیتی هیچ قدرتی هیچ حقوقی برای مردم ایران قائل نیست و آنچه را که خود می کند، همیشه نسبت می دهد به اوامر شاهانه در صورتی که شاه بر طبق قانون اساسی مقامی است غیر مسئول و با تمام ادب و چیزهایی که در این قانون مراعات شده که کسی هم منکر آن قسمت نیست، شاه شخصی است غیر مسئول و مقامی است که نباید حتی آلوده بشود به این جریانات و تمام قوانانی از ملت است و مسئول اداره مملکت هم دولت مسئول در مقابل پارلمان است.

^۱ منظور از نامه فوق نامه ای است که مهندس بازرگان خطاب به شاه تحت عنوان به پیشگاه اعلیحضرت همایونی شاهنشاه تنظیم کرد و قرار شد عده ای آنرا امضاء کنند برخی از افراد امضای نامه را مشروط به تغییراتی در متن می نمایند. هنگامی که نامه برای آقایانی سنجایی، فروهر و شاپور بختیار ارسال می شود آنها پیشنهاد می کنند که نامه فقط به امضای ۵ نفر باشد یعنی آقایان دکتر سنجایی، دکتر سحابی، فروهر، بختیار و بازرگان. آقای بازرگان و دوستان ایشان با محدود شدن امضای نامه به ۵ نفر مخالف می کنند، معذک اعلامیه ای را که مهندس بازرگان تهیه کرده بود، سرانجام در تاریخ ۲۲ خرداد ۵۶ بختیار، سنجایی و فروهر با امضای خودشان منتشر می کنند.

بعد پاراگراف سوم که پیش می‌آید. موضوع پیشنهاد لازم به گفتن نیست که صحبت جمهوری مطلقا در آنجا مطرح نیست. لازم به گفتن است که البته غیر از قانون اساسی و متمم آن، به حقوق بشر و اعلامیه جهانی حقوق بشر هم اشاره شده و اشاره هم شده به اینکه انقلابی را که شما تصور می‌کردید دگرگونی در راه تمدن و در راه ترقی، عدالت اجتماعی و اینها جلوی پای ما بگذارد به بن بست کامل رسیده و خود شما هم شاهد و ناظر هستید. پس ما پیشنهاد می‌کنیم - و این قسمت آخرش است - پیشنهاد می‌کنیم که حقوق مردم ایران بر طبق قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر محترم شمرده بشود، انتخابات آزاد باشد، تمام مواد قانون اساسی مد نظر باشد و دولت مسئول بایستی مورد تأیید نمایندگان واقعی مملکت باشد و زندانیان سیاسی باید آزاد بشوند و اگر این کار را نکنید (اینجا نه تهدیدی بود نه اهانیت نه چیزی) انتظار می‌رود که مملکت دچار یک بدبختی و یک بی‌سر و سامانی و یک وضع به تمام معنی غیر عادی برای آینده خودهد شد. بالاخره نامه نوشته شد و به همین ترتیب که دیدید امضاء کردیم دو شماره برای دربار، یکی برای سفارشی، یکی به طور عادی فرستادیم، برای سازمان امنیت فرستادیم و ۴۸ ساعت هم به هیچ جای دنیا اطلاع داده نشد، اطلاع داده شده که نامه ای نوشته شده ولی چی و اینها هیچکس، گفتیم نامه، به احترام مقام سلطنت ما ۴۸ ساعت صبر می‌کنیم تا این نامه به دست صاحب کار برسد بعد آن وقت همینطور هم عمل کردیم شاه وقتی که این نامه را می‌بیند نصیری رئیس سازمان امنیت را می‌خواهد و اینها یک مشت آدمهایی منفی باف هستند، پرت می‌کنند کاغذ را و این نامه هست، نامه ای است خیلی آبرومند از نظر احترام به شاه آریامهر بازی توش نیست ولی به پیشگاه اعلیحضرت همایونی چیزی است که در قانون اساسی هست ما هم نه یاغی بودیم نه چیزی حرفهای منطقی را می‌گفتیم و حاضر بودیم که بشنویم. این نامه خیلی ساده است که ما از شما که ضامن اجرای قانون اساسی هستید انتخابات آزاد می‌خواهیم شما پادشاه غیر مسئول و نگهدار قانون اساسی هستید آنچه که در آنجا نوشته یک یاد آوری است که به ایشان آنجا شده هیچ چیز اهانت آمیزی مطلقا در آن نبود و با وجود این به قول نظامی گنجوی که می‌گوید:

گر سخن راست بود جمله در تلخ بود تلخ که الحق مر

چون حل تلخ است ایشان بدش آمد از این موضوع.

گوینده: البته خود مهندس بازرگان که متن اصلی نامه را نوشته بود می‌گوید که به دلایل اصولی نامه را امضاء نکرد.

بازرگان: تا آن موقع عده خیلی کمی از جمله نهضت آزادی و بعضی از دوستان جبهه ملی تنها تقریبا خوب توده ایها هم البته سر جای خودشان اینها بودند که اعتراض می‌کردند آن موقع این فکر آمد که حالا که این وضع پیش آمده و صدای اعتراض و فریاد تقریبا از همه طرف هست یک نامه ای، یک نوشته ای در بیاید که امضاء کننده اش منحصر به نهضت آزادی یا جبهه ملی نباشد. بلکه هم بازاری ها هستند هم دانشگاه ها هستند، هم کارگران هستند هم استادان هستند، هم عرض کنم که نظامی و اینها هستند همه در واقع اعتراض کننده باشند. شروعش و پیشنهادش از طرف ما بود یعنی در همان نهضت آزادی بود و خوب بنده هم بیشتر قلمش به قلم بنده بود نسبتا هم تند بود یعنی صریح بود صریح و معقول و مودب، ولی خوب صریح به شاه و این را ما به خیلی ها عرضه کردیم که به اصطلاح اشخاصی که موجه هستند و شناخته شده هستند از طبقات مختلفین را امضا بکنند. از جمله به دوستان جبهه ملی هم عرضه شد. این آقایون یعنی مثلا آقای دکتر بختیار مخالفت کردند، گفتند نه، ما نمی‌خواهیم باز اشخاص مختلف بیایند و بعد بلوا و جنجال و نمی‌دانم هرج و مرج باشد، باید همان کسانی که تا به حال رهبری داشتند، رهبری جبهه ملی یا رهبری مبارزه را داشتند فقط آنها امضا بکنند. بهشون گفته شد که این نامه به عنوان رهبری نیست، ما نمی‌خواهیم با این نامه در واقع یک حزبی درست کنیم یا یک جمعیتی درست بکنیم، که مثلا بنده رهبرش باشم یا شما باشید، یا دیگری باشد یا فلان باشد، ما می‌خواهیم یک صدای ملت در بیاید. خیلی این آقایون اصرار کردند که نه، خلاصه حاضر نشدند ما هم حاضر نشدیم. بنابراین

آنها با امضای خودشان فرستادند حالا ولو اینکه با امضای دو سه نفر امضای خصوصی آن آقایان بود ولی اصل نامه و پیام نامه یک نقطه عطفی بود در تاریخ ایران.

گوینده: و به گفته دکتر کریم سنجابی یکی از امضا کنندگان نوشتن این نامه واکنش‌های تندی به دنبال داشت.

سنجابی: اول فکر این بود در واقع یک نامه عمومی به شاه بنویسیم ولی افرادی بودند محافظه کار بودند امضاء نمی کردند افراد دسته دوم شاه آنها را نمی شناخت، این بود که مهندس بازرگان و آقای بختیاری و آقای فروهر با بنده صحبت کردند من موفق بودم که یک اقدامی بکنیم و به نظر من آمد که یک نامه ای به شاه بنویسیم. نامه را آقای بازرگان نوشتند دادند به من اطلاع کردم بعد آقای بازرگان شش، هفت نفر از رفقای خودش را معرفی کرد که امضای کنند، ما گفتیم با ایشان آقا. این نمی شود یا باید امضاء وسیع باشد، یا عده معدودی باشد که با شاه معلوم باشد. این بود که بازرگان حاضر نشد امضا بکنند. بنده امضاؤ کردم فروهر و بختیار امضاء کردند برای شاه فرستادیم بلافاصله واکنش نشان دادند در خانه مرا بمب زدند، در خانه فروهر را بمب زدند ولی به بختیار کاری نداشتند.

گوینده: این واکنش‌های تند منحصر به سیاستمداران نبود هواداران و بنیاد گزاران جمعیت‌های سیاسی و حقوق بشر که با سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر در تماس بودند نیز به گفته علی اصغر حاج سیدجوادی از گزند مصون نماندند.

حاج سیدجوادی: آن موقعی که شروع کرده بودند به زدن بعضی از افراد و گذاشتن بمب در منزل‌ها، و تلفن‌های تهدید، در همان موقع رئیس فدارسیون حقوق بشر آمریکا آمده بود ایران و در مذاکراتی که شد گفت که من در شیراز همراه شاه بودم و به ایشان تذکر دادم که ما یک موافقتی کرده بودیم بریا باز شدن فضای سیاسی و ما الان گزارش که به ما رسیده می بینیم که شروع شده به زدن و گرفتن و ایجاد رعب و خفقان و در همان وقت بود که بعضی از آقایان را زده بودند. مثلاً جلوی منزل آقای مهندس بازرگان بمب گذاشته بودند آقای دکتر پیمان را برده بودند در صحرای کرج کتک زده بودند، و تلفن‌های تهدید آمیز به مامی کردند.

گوینده: علیرغم این اقدامات وضع زندان‌ها به گفته داریوش همایون در سال‌های آخر بهتر شده بود.

همایون: فراموش نکنید که صلیب سرخ دوبار به بازدید زندان‌های ایران آمد، شمردند زندانی‌های ایران آمد، شمردند زندانی‌های ایران را سه هزار و سیصد نفر بیشتر نبودند. بهترین رفتار با آن زندانیان می‌شد، مصاحبه می‌کردند، باهاشون آزادانه، هر جا می‌خواستند می‌رفتند ما آن وقت هر چه از این کارها می‌کردیم جز دشنام نصیبی نمی‌بردیم ولی بود این چیزها، این پیشرفت‌ها داشت می‌شد.

گوینده: یکی از وکیلان مدافع زندانیان دکتر کریم لاهیجی علت کاهش بدرفتاری را فشار بین‌المللی می‌داند.

لاهیجی: صدها ناظر بین‌المللی توسط سازمان‌های حقوق بشر، کمیسیون بین‌المللی حقوق دانان به ایران می‌آیند، و یا در محاکمات گروه‌های سیاسی یا اعضای وابسته به دو جریان چریکی شرکت می‌کنند، و یا اینکه در هر حال با مصاحبه‌های متعدد با شاه، با هویدا، با وزرا با حتی مقامات دادرسی ارتش، اینها را در جریان اعتراضات بین‌المللی که در حول وحوش مسله زندانیان سیاسی و شکنجه و بدرفتاری با اینها در اون زمان انعکاس داشت، قرار می‌داد و شاه هم از نظر مسائل بین‌المللی از یک طرف از خودش می‌خواست یک چهره متمدن، مدرن، باب مناسبات و روابط بین‌المللی

معرفی بکند، در پرسپولیس در تخت جمشید جشن بذاره و تمام رجال و شخصیت‌های دنیا و سلاطین و روسای جمهوری را دعوت کند، از یک طرف هم تحت یک فشارهایی بود این بود که روی آن فشارها، اینها مجبور شدند یک حداقل کنترلی را توسط سازمان‌های بین‌المللی بپذیرند.

گوینده: در تابستان ۱۳۵۶ نارضایی‌ها به اوج رسید، نامه‌های سرگشاده افزایش یافت، و انتقاد از اوضاع سیاسی و اقتصادی حتی از زبان نزدیکان شاه هم شنیده می‌شد، شاه سرانجام به فکر تغییر دولت افتاد و به صدارت سیزده ساله امیر عباس هویدا پایان داد، اردشیر زاهدی از مخالفان هویدا و دولت او بود.

زاهدی: روز به روز مردم اظهار نارضایتی میکردند، جریان کمبود برق و غیره پیش آمد که اعلیحضرت ناراحت‌تر شدند و خود من هم عریضه‌ای بارها به حضورشان نوشته بودم و بهشون اصرار کردم که چون این جریان است، من را اجازه بدهند مرخص شوم بعد فرمودند که نه، دست خط فرمودند که نه شما آنجا باشید این جریان هم تا چند هفته دیگر عوض می‌شود. به ایشان عرض کردم که این هویدا را ممکن است بفرستید دانمارک یا ... بعد اعلیحضرت فرمودند که این آمد اینجا و من خجالت کشیدم و بالاخره بهش گفتم که بیاید در وزارت دربار این بود که به من فرمودند از آنجا از کالیفرنیا آمدم رفتم به جنوب فرانسه، مرحوم علم که سرطان داشت و آنجا مریض بود که با او صحبت کنم چون به او هم چیزی گفته نشده بود وقتی اعلام کردند این می‌شود وزیر دربار که مرحوم علم استعفا کرد از آن طرف هم اعلیحضرت از کارهاش قدردانی فرمودند و اینها پخش شد در آن وقت.

گوینده: به گفته علی اصغر حاج سیدجوادی شاه عملاً هویدا را قربانی کرد اما رفتن هویدا نیز خبر از این می‌داد که شیرازه امور دیگر از هم گسیخته است.

سیدجوادی: فضای بسته سیاسی در سطح شهرها، در سطح دانشگاه‌ها، در سطح بازار، در سطح حوزه‌های علمیه شکسته شده بود یعنی مساله نارضایتی آشکار شده بود و شاه دیگه نمی‌توانست حکومت بکند و به این ترتیب بود که هویدا را قربانی کرد بنابر این رفتن هویدا در واقع نشان می‌داد که زمینه قدرت حکومت؛ قدرت رژیم به طور کلی سست شده و بنده اشاره می‌کنم به مساله‌ای که گویا ظاهراً لنین می‌گوید انقلاب در یک صورتی به وقوع می‌پیوندد که یا دولت نتواند حکومت بکند یا مردم زیربار حکومت نروند.

قسمت هفدهم

وضعیت فرهنگی ایران پیش از انقلاب

گوینده: در پائیز هزار و سیصد و پنجاه و شش در کنار دشواری‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آثار تضادهای فرهنگی در جامعه ایران نیز مشهود بود، شاه ایران را در آستانه تمدن بزرگ می‌دید که به گفته داریوش همایون فاقد جوهر و جهت فرهنگی و فکری بود.

داریوش همایون: دستگاه فرهنگی محمدرضا شاهی سیاست مشخصی خودش نداشت، حرفی برای گفتن نداشت کسی را هم که حرفی داشت نمی‌گذاشت حرفش را بزند.

گوینده: به علاوه به عقیده احسان نراقی فرهنگ دستگاه حاکم و فرهنگ مردم از هم جدا شده بود.

نراقی: به عنوان یک جامعه شناس من می‌دیدم که معتقدات جامعه، پندارها و اعتقادات جامعه، یک اهمیت اساسی دارد که رژیم و از رژیم بالاتر، روشنفکران ما از آن غافلند. من می‌گفتم که این راه ما را به بن بست می‌کشاند و ما مملکت مان تفکیک و تقسیم می‌شود به دو گروه. یک گروه مستفرنگ و یک گروه سنتی، و اینها همدیگر را، زبان همدیگر را نمی‌فهمند و بعد می‌شوند دو ملت و دو قوم و این برای آینده ما خطرناک است.

گوینده: ریشه این جدایی و تضاد در برخورد ایران با فرهنگ غرب بوده به گفته داریوش همایون حتی دولت که می‌خواست جامعه را با الگوی تمدن غربی نوسازی کند نتوانسته بود کاری عمقی و اساسی انجام دهد.

همایون: برداشت ما در برخورد با غرب از اساس خراب بوه و برای اینکه ما متوجه نشدیم که یک چیزی در ریشه‌ها و پایه‌ها اشکال دارد، خیال کردیم که ظواهر را اصلاح کنیم کوشش‌های توسعه در آن زمان هم به اون عمق لازم نرفت و به همین دلیل ما روی سرعت و عمق شکست خوردیم نه روی اصل موضوع.

گوینده: و حتی رهبران فکری جامعه که می‌کوشیدند جوهر فرهنگ غرب را خوب بشناسند به گفته نجف دریابندری در تبیین آن برای مردم دچار مشکل بودند.

نجف دریابندری: به نظر من، روشنفکران ما از حدود سال‌های بعد از انقلاب مشروطه، همیشه دچار نوعی لکنت زبان بودند یعنی مطالب خودشان را خیلی روشن بیان نکردند و در روشنفکران صدر مشروطه مثل میرزا ملکم خان مثلا نوعی روشنی و قاطعیت فکر و زبان هست، که بعدا نظیرش را کمتر می‌بینیم. تلاش‌های بعدی هم غالبا دست و پا شکسته بوده، به نظر من آن مقدار مفاهیمی که روشنفکران مطرح می‌کردند نمی‌شود گفت که از جامعه خودمان برخاسته بود به همین دلیل هم وقتی که به اصطلاح کار از خرک در رفت، روشنفکران که خود بنده هم یکی از آنان باشم. ناگهان متوجه شدند که تماسشان را با واقعیت جامعه از دست داده‌اند دوره ما از آن دوره‌هایی است که میان سواد اعظم جامعه و آن عده قلبی که اسم خودشان را روشنفکر می‌گذارند، نوعی شکاف و عدم تفاهم پیش می‌آید.

گوینده: در این احوال، گسترش آموزش غیرمذهبی، به گفته مهندس بازرگان، روحانیون را متوجه کرد که آنها هم از پیروان خود عقب افتاده‌ان.

بازرگان: علما و طلاب خیلی زود حس کردند که مشتری ندارند، آن وقت قشر جوانشان و مخصوصا وعاظ، وعاظی که خوب کارشان تبلیغ و سخن در میان مردم بود آنها تجدید نظری در افکار و بیان و برخوردشان آنها هم دادند، این بود که کتاب‌های ماها را می‌گرفتند و برای بعضی هاشون در واقع خوراک منبرشون بود و عاظ جدیدی که پیدا شدند آنها سعی داشتند به اینک با زبان علمی و با زبان روز و با طرز تفکر دنیای جدید صحبت کنند و مطرح کنند این مسائل را.

گوینده: جنب و جوش فکری و فرهنگی تازه‌ای که بعد از جنگ دوم در میان روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی شروع شده بود با وقایع ۲۸ مرداد دچار وقفه شد به گفته نجف‌دریابندری درگیری‌های سیاسی و علل و عواقب واقعه ۲۸ مرداد تا مدتها روشنفکران را مایوس کرده بود.

نجف دریابندری: من در سال‌های اول بعد از مرداد ۳۲ در زندان بودم و طبعا از جو بیرون تجربه دست اولی نداشتم و اما جو دوران زندان که عده زیادی از روشنفکرهای چپ و کمتری هم از عناصر ملی آنجا بودند، جو بهت‌زدگی و شکست و تفرقه بود، در اواسط سال سی و هفت که من بیرون آمدم، فضای جامعه را به کلی غیر از آن دیدم که قبلا بود. در این فاصله سیل درآمد نفت در جامعه جاری شده بود و بیشتر روشنفکران آرمانهای سیاسی و اجتماعی را کنار گذاشته بودند و سرگرم زندگی پرمصرف و اندوختن ثروت بودند عده کمی هم که نتوانسته بودند خودشان را با وضع جدید منطبق کنند گرفتار الکل و بدتر از الکل شده بودند.

گوینده: در اواخر دهه ۱۳۳۰ جو سیاسی تا حدی باز تر شد و به جوی فکری و فرهنگی هم حرکتی تازه داد و به نظر دکتر رضاب براهانی، چاپ غرب زدگی، کتاب معروف جلال آل احمد - نقطه عطفی در این دوره شد.

رضا براهنی: به نظر من یک دوران خاص سردرگمی هست. و این از سال ۳۲ تا سال ۴۰ یعنی از کودتای ۲۸ مرداد تا زمان چاپ غرب زدگی جلال آل احمد ادامه دارد، به نظر من موقعی که غرب زدگی چاپ شد، اثرش روی روشنفکران یک اثر فوق‌العاده مثبت بود و هدف خاص را برای روشنفکران تعیین می‌کرد که آن هدف عبارت بود از متعهد کردن ادبیات، فرهنگ هنر، هم در مقابل هجوم آنارشیزم به اصطلاح فرهنگ غربی، هم در برابر تسلط فرهنگ سلطنت و فرهنگ آن اشرافیت خاص سلطنتی. از این نظر، به نظر من، تقریبا نسل ما از غرب زدگی جلال، یک جهت خاصی گرفت که بعد از آن روشنفکران به دو دسته تقسیم شدند. آنهایی که در برابر حکومت ایستادند و قلم‌شان به اصطلاح مخالف حکومت بود، گاهی ادبیات خیلی جدی بوجود آوردند، گاهی ادبیات را باژورنالیزم و روزنامه نگاری ترکیب دادند، و در نتیجه شاید آن ادبیات چندان خوبی نبود. و گروه دیگری که جذب به اصطلاح حاکمیت شدند و نوع خاصی از ادبیات حکومتی را بوجود آوردند که البته روشنفکران جدی ایرانی همیشه مخالف آن نوع ادبیات حکومتی بودند.

گوینده: و در صدر مخالفان ادبیات حکومتی، جلال آل احمد بود که به عقیده دکتر هما ناطق زبان پرخاشگر او مایه شهرتش شد.

هما ناطق: روشنفکران به نظر من، در سالهای ۴۰ یک عده یک‌گرایش داشتند به افکار مذهبی، مثل آل احمد، و فکر می‌کردند که اگر بتوانند روشنفکران را با روحانیت یک‌آشتی بدهند، می‌تواند استقلال ایران را حفظ بکنند، و می‌توانند که علیه استعمار و استثمار به جنگ بر خیزند، گرایش دیگه، گرایش چپ بود که فکر می‌کرد به موازات همان گرایش مذهبی می‌تواند به همان نتایج دست پیدا کند. آن چیزی که مهم است، زبان این دو تا گرایش است، زبان این دو گرایش هرگز یک زبان انتقادی نبود، بلکه زبان دشنام، زبان تکفیر و زبان طرد بود و اختناق دامن زد به این حرفها، برای خاطر این که هر کسی که بیشتر فحش می‌داد بیشتر برنده داشت، آقا آل احمد برنده بود به خاطر اینکه دشنام می‌داد. بدون اینکه اندیشه عمیقی پشت سرش باشد مثل مثال (کتاب) غربزدگی یا روشنفکران عالم. (منظور کتاب خدمت و خیانت روشنفکران است). آل احمد بود که اولین بار پایگاه روشنفکری را در ایران شکست و روشنفکری را که سرشان را انداخته بودند پائین و داشتند کار می‌کردند اینها را بد نام کرد. بعد از آل احمد بو که من یادم است در تمام دانشگاهیان تمام روشنفکران تمام قلمزنان ایران را که بر اندازی نظام را در نظر ندارند اینها را طرد بکنید، سر کلاس هایشان نروید و بدین ترتیب بود که اصلا در دانشگاه تهران حتی بسیاری از کلاس‌ها حتی کلاس خود من تا مدتی با یکوت شدند هم از سوی کسانی که خلاصه مذهبی بودند و هم از سوی کسانی که چپ قشری بودند.

گوینده: اما احسان نراقی معتقد است که آل احمد درد اساسی جامعه را دریافته بود و اهمیتش هم در همین بود.

نراقی: آل احمد غرب زدگی در ایران دید، با یک دید حساس و ذهن و قادی که داشت، خوب تشخیص داد که یک عوامل غیر طبیعی دارده در جامعه پیدا می‌شه انحرافی و ناجوری با جامعه و سنخ فکری جامعه او فریاد زد.

گوینده: در هر حال آل احمد از اولین روشنفکران غیر مذهبی بود که در محال روحانی هم جلب نظر کرد مذهب‌یون خود بیش به فکر تطبیق با دانش جدید سازگار می‌دیدند و می‌خواستند دین را به عنوان راه و رسم زندگی به جوانان معرفی کنند. به گفته خود بازرگان عده ای از روحانیون هم این شیوه کار را پسندیدند.

بازرگان: مرحوم مطهری و مرحوم طالقانی و تا حدودی هم مرحوم ابن‌الدین اینها در نتیجه احساس اینکه باید در قشر جوان و تحصیلکرده جوان و تحصیلکرده و مردم جدید باید وارد شد و اونهار باید به طرف دین و اسلام و حقایق بگردوند، ناچار آنها هم در مجاس این عده و در مباحث شون شرکت می‌کردند، و به این ترتیب یک تفاهم و همکاری در برنامه های عمل چه عمل دینی چه عملی اجتماعی، و چه بعضا عمل سیاسی ما بین ملیون مسلمان و این عده از علما پیدا شد.»

گوینده: یکی دیگر از روشنفکرانی که تفکر دینی داشت دکتر علی شریعتی بود که پاسخ به نیازهای انسانی را در این دین می‌دید.

دکتر علی شریعتی: «دین راه زندگی و نجات و کمال بشر است و پاسخ گفتن به عمیق ترین و متعالی ترین نیازهای انسان است بنابراین...»

گوینده: دکتر شریعتی به گفته مهندس مهدی بازرگان مذهب‌یون را با مسائل جدید اجتماعی آشنا کرد و مفاهیم مذهبی را با تعاریفی جدید به غیر مذهب‌یون شناساند.

بازرگان: دکتر شریعتی موقعی در اروپا درس می خواند که احزاب کمونیستی ایران توده ای ها در زمینه مالکیت و در زمینه مسائل اقتصادی القاء ها و اشکال ها و ایرادهایی مطرح می کردند دکتر شریعتی از این جهت تحصیلاتش هم چون در جامعه شناسی بود. اتفاقا بنده توصیه کرده بودم وقتی مرحوم پدرش آمد مشورت که پسر من می خواهد برود اروپا چی درس بخواند؟ می خواهد برود اروپا؟ می گفتم جامعه شناسی درس بخواند برای اینکه اتفاقا حملاتی که حالا بیشتر به دیانت و به خدا پرستی می شود از ناحیه افکار جامعه شناسی است. این در واقع این قسمت را این مشکل را و مسئله دوم را حل کرد، و همینطور که می بینید، قلمش و زبانش یک تاثیر و نفوذ فوق العاده ای مخصوصا در جوانها و متدینین داشت، در واقع انقلاب اسلامی ما، دو پایه اصلی یا چهار پایه اصلیش را مدیون دکتر شریعتی است، یکی مسئله شهادت است و یکی مسئله امامت یا رهبری این اگر افکار و انتشار افکار دکتر شریعتی نبود، مسلم این انقلاب اسلامی ایران به این پیروزی نمی رسید.

گوینده: نجف دریابندری معتقد است که دکتر شریعتی فاصله میان روشنفکری و دین داری را از میان برداشت.

دریابندری: به نظر من شریعتی یکی از اولین کسانی بود که با داشتن زمینه مذهبی و با حفظ این زمینه، مقداری از معارف روشنفکران را هم کسب کرد یعنی در واقع می شود اسم شریعتی و افکار آن را روشنفکر متدین گذاشت، این پدیده روشنفکر متدین در جوامع دیگه به هیچ وجه تازه گی ندارد، ولی در ایران غالب روشنفکران ما فکر می کردند که روشنفکری باید لزوما غیر متدین باشد بنابراین امثال شریعتی درست توی همان شکافی که عرض کردم قرار می گیرد.

گوینده: اما داریوش همایون عقیده دارد که کار شریعتی تازه گی نداشت.

داریوش همایون: آنچه که شریعتی انجام داد، نوگرایی و نو نگری نبود، آراستن همان جهان بینی کهن و کهنه - هر دو - ظواهر تازه بود، شریعتی به یک تعبیر ، کاری را کرد که از سید جمال الدین اسد آبادی افغانی شروع شده بودف تمام این اصلاح طلب های مذهبی در صد سال گذشته سعی کردند این بنای کهن را با تزئینات تازه قابل قبول کنند برای ک عصر جدید. جامعه ایران از بعد از جنگ دوم تحت تاثیر دو تا جریان نیرومند فرهنگی است یکی جریان نیرومند چپ ، چپ انقلابی، یکی اسلام انقلاب، شریعتی هنرش در این بود که این هر دو را جمع کرد زیر یک چتر مد بود جوان ایرانی اگر در جهان انقلابی نمی زیست عقب افتاده محسوب می شد طرد می شد در نتیجه وقتی شریعتی آمد با بهره ای که از سخنوری برده بود با نشر گل و بلبللی تازه تر خودش و اندیشه هایی که ظواهر مترقی، پیشرو، انقلابی داشتند، مقاومت ناپذیر شد برای جوانها .

گوینده: تاثیر دکتر شریعتی در میان جوانان مذهبی و غیر مذهبی بی سابقه بود و به گفته دکتر احسان نراقی در خلاء فرهنگی حاکم، دکتر شریعتی به بسیاری از جوانان هویت داد.

نراقی: خوب، خیلی مهیج بود دیگه برای اینکه اون نسل جوانی که بی هدف رژیم بارشان می آورد اینها در شریعتی یک هدفی می دیدند یعنی یک راهی نشان داد بشون و یک دلگرمی می داد بهشون، ولی برداشت او از امور دینی و اسلامی یک برداشت خاصی بود که همه جا مورد تائید همه به اصطلاح اسلام شناسان و روحانیون نیست. حتی عده ای او را مثلا بدعت گذاری می دونند. که انتقاداتی بهش دارند آن جنبه اش را بگذاریم ولی جنبه اجتماعیش خیلی قوی و موثر بود.

گوینده: نفوذ شریعتی در میان جامعه نه تنها سنت گرایان مذهبی که دولت را نیز علیه او بر انگیخت در گذشت شریعتی که پس از آزادی از زندان و سفر به اروپا در تابستان ۱۳۵۶ اتفاق افتاد خود منشاء فعالیت هایی علیه دولت شد، دکتر علی امینی می گوید که بد رفتاری با دکتر شیعی را با شاه در میان گذاشتم.

امینی: وقتی راجع به شریعتی بهش گفتم گفت اشتباه بزرگی است، گفتم نه فقط شریعتی را پدر شریعتی را هم گرفته اند گفت عجب!... رفتم پهلوی علم گفتم شریعتی را برای چه گرفتید گفت آقا این آخوند من در آمدی [است]: گفتم بهتر برای شما. این آخوند متجدد با آن آخوند ضد روشنفکران دارند دعوا می کنند. خوب بگذارید هر کاری داره می کند بکه. گفتم شما کتاباشو خوندی؟ گفت نه. بعد یک کمیسیون معین کردند که این کتابا رو بخوندند. گفتم اون آخه نمی فهمه این کتاب رو آخه. این چه حرکتی است شما می کنید؟ برداشتید بعد این رو بردید با یک عده چاقو کش تو اوین. اصلا توهمین است، خوب این کارها واقعا من نمی دانم کی تلقین می کرد.

گوینده: سخنرانی های دکتر شریعتی حسینه ارشاد - یکی از مساجد نو ساز تهران را - به کانون تجمع جوانان بدل کرده بود که به گفته بازرگان اصلا با هدف تازه ای بنیاد شده بود.

بازرگان: بانیان آنها اشخاص کم و بیش اداری یا تاجر و یا کاسب بودند یا وکیل عدلیه که هم عرق ملی داشتند و هم اسلامی و مذهبی و اینجا را از ابتدا پایه اش را روی استقلال از هم دولت هم استقلال از روحانیت سنتی گذاشتند؛ و تشکیلات و ترکیبش هم خیلی فرق داشت یا مساجد و محافل مذهبی سنتی ایران و کسانی را دعوت می کردند برای سخنرانی که بیشتر کلان شون مورد احتیاج و مورد استقبال باز همین قشر جوان متدین با سواد یا اداری و بازاری باشد و گویندگان بر جسته ای اونجا صحبت می کرد و بعد هم که دستشون به دکتر شریعتی رسید و در مدت کوتاهی ساواک اجازه داد که آنجا صحبت بکند آن موقع دیگه یک جهش فوق العاده و یک حالت انفجاری آنجا پیدا کرد.

گوینده: رونق کار روشنفکران مذهبی حکایت از محدود بودن تاثیر روشنفکران دیگر داشت که به گفته دکتر رضا براهنی ابراز کارشانس برای مبارزه عامل سیاسی مناسب نبود.

براهنی: بعضی از نویسندگان بودند که فقط فکر می کردند که باید مخاطب را به هیجان بیاورند، و مخاطب را تحریم بکنند، اینها می خواستند که یک طبقه خاصی را به حرکت وادارند که آن طبقه، به صورت جدی با ادبیات آشنایی نداشت و در نتیجه، ادبیات جون محبوس در ابزار خاص خودش بود و مخصوصا ادبیات جدی نمی توانست آن تاثیر قاطع را از نظر سیاسی یا از نظر اجتماعی بر کسانی که فرض کنید یک موتور حرکتی را تشکیل می دادند بر آنها اثر قاطع بگذارد.

گوینده: در پاییز ۱۳۵۶ که نویسندگان و شاعران ده شب در باغ انیستيو گوته در شمال تهران گرد هم آمدند هزاران تن برای شنیدن سخنان آنها هجوم بردند، اما به گفته اسماعیل خوبی اکثر حضار در پی سیاست بودند و نه ادبیات.

اسماعیل خوئی: در حقیقت مردم آمده بودند برای رویارو شدن با همین فضای سیاسی. مردم هیچ شاعری را که به اجتماعی بودن نمی شناختند هم از پیش و در آن شبها نمی پذیرفتند در شرائط خفقان وظایف سیاسی تا اندازه ای بردوش فرهنگ سوار می شود سیاست در فرهنگ سوار می شود سیاست در فرهنگ پناه می گیرد و فرهنگ بنا گریزی سیاسی می شود.

گوینده: و شاعران و نویسندگان هم در این ده شب معروف به اقتضای حال، دعوت حضار را اجابت کردند.

یکی از گویندگان آن محفل شعر: دوستان! عزیزان! در این ده شب که بر ما گذشت شب‌های فرخنده نوید بخش، شاعران و نویسندگان شما فرصت آن یافتند که در جمع شما بنشینند و گوشه‌ای از گفتنی‌های این زمان را بگویند. ده شب به صورت جمعیتی که غالباً سر به ده هزار و بیشتر می‌زد، آمدید و اینجا روی چشمن و خاک نمناک، روی آجر و سمنت لبه حوض نشسته و ایستاده در هوای خنک پاییز و یا ساعتها زیر باران تند صبر کردن و گوش به گویندگان دادید چه شنید؟ آزادی و آزادی و آزادی! (صدای کف زدن حضار) نیرویی بزرگ در حال پدید آمدن است، دو گانگی ما و شما در این شبهای خدایی می‌گذارد و یکی می‌شود و اکنون در این شب که پایانش نزدیک است به گفتارم پایان می‌دهم. سلام بر دوستان درود بر دور و نزدیک و بندی و آزادتان.

قسمت هجدهم ارتش ایران

گوینده: یکی از پایه های مهم قدرت شاه ارتش، بود ارتشی که ضد شاه بنیاد گذاشت و خود شاه آن را تجهیز و نو سازی کرد سپهبد سعید رضوانی از امرای پیشین ارتش نقل می کند که ۴۵ سال طول کشید تا ارتش ایران ارتش شد و به قول آن سه دوره ۱۵ ساله داشت.

سپهبد رضوانی: [ارتش در سال] ۱۳۰۵ تشکیل شده است، ۱۳۲۰ از هم پاشید که رضا شاه استعفا داده و اینها در آن مدت البته ارتشی بوده که توانست امنیت داخلی را برقرار کند ولی ارتش نبوده که بشه روی اون حساب کرد، از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۵، ۱۵ سال دوم است که باز یک مقدار جنگ داخلی بوده: شورش های کردستان تجزیه آذربایجان، جنگ مجلس با دولت، جنگ درباره با رئیس دولت و اینها تا رسیده بر آنجا که ۱۳۳۵ در وضعی بوده ارتش که به پیمان بغداد قبولش کردند این خودش یک مقطع زمانی است که ارتشی است که می شود در یک پیمان خارجی شرکت کند از ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۰، ۱۵ سال ارتش در حال توسعه و تکامل بوده از نظر مدرنیزاسیون از نظر آموزش که به نظر من آمریکائیها صمیمانه در این کار همکاری کردند تا ارتش بوجود آمد که در ۱۳۵۰ خود من یک فرماندهای بودم در خوزستان که با قدرت بدون ذره ای اندیشه در مقابل عراق ایستاده بودیم و ارتش کامل شده بود بعد از آنکه ۴۵ سال باز هم به عنوان دلیل: سه تا جزیره را پس گرفت و اروند رود حقوق ایران تامین شد و حاکمیت دریایی ایران در خلیج فارس برقرار شد که مهمترین مسئله بود و می رفت توسعه پیدا کند به اقیانوس هند و ما می رفتیم به مدار ده درجه، دیگه مسئله تنها خلیج فارس نبود، مدار ده درجه تقریبا از باب المندب و اینها می گذرد تا آنجا قبول کرده بودند متفقین ما که ایران خواهد توانست با نیروی دریایی خودش این ماموریت و این حفاظت را انجام بدهد.

گوینده: ارتش ایران تجربه ی رزمی چندانی نداشت اما نفس داشتن تجهیزات و سازمان وسیع این تصور را پدید آورد بود که این ارتش در شمار محدود ارتش های قدرتمند جهان اسلام تا جایی که ادعا می شد به زودی پنجمین قدرت نظامی جهان خواهد شد. اما ارتشبد فریدون جم رئیس پیشین ستاد ارتش می گوید این تصور واهی بود.

ارتشبد فریدون جم: ارتش ایران، حداکثر در حدود شش لشکر داشت، آخه [با] شش تا لشکر مگر می شود پنجمین قدرت جهان بشوی؟! نیروی هوایی ایران قوی بوده بله درست است. نیروی هوایی ایران در آن تاریخ هم از لحاظ فرماندهی خدا بیامرز خاتمی خیلی فرمانده خوبی بود و خیلی با قدرت بود و خیلی هم به کارش وارد بود و ستاد نیروی هوایی خیلی هم خوب کار می کرد هواپیماهای به اصطلاح اولترا مدرن داشتند به تعداد کافی از لحاظ آموزش وضع شان بسیار عالی بود از هر حیث و نیروی هوایی معایب نیروی زمینی را نداشت؛ برای اینکه نیروی زمینی سابقه داشت. یک سابقه از سوئدی‌ها و اتریش‌ها و از روسها و یک مقداری از ژاندرامی سابق و این افسرهای مختلفی که در این سازمان‌ها آنجا بودند جمع شده بودند آمده بودند بالا، مقدار زیادی به اصطلاح نفوذ سابقه در ارتش بود که همچنین درست نمی شد یک سیستم دست نخورده باشد. اما نیروی هوایی چون وجود نداشت و از اول بنا شده بود از زیر ساخته بودند، روی قواعد امریکایی ساخته بودند، یک نیروی هوایی بود مثل اسکادرانهای نیروی هوایی آمریکا مثلا نیروی هوایی

ایران در آن موقع دست کمی از نیروهای هوایی امریکا مثلا نیروی هوایی ایران در آن موقع دست کمی از نیروی هوایی اسرائیل نداشت. نیروی دریایی هم تا حدودی همینطور آن هم تمام افسرهاش رفته بودند در خارج تربیت شده بودند نیروی کوچکی بود متشکل بود اینقدر تحت تاثیر محیط داخلی فلان و این حرفها نبود، توی واحدهای دریایی بودند، تو دریا بودند تو دریا بودند و اینها و اینها هم یک وضع دیگر داشتند. اما نیروی زمینی اینطور نبود البته ارتش ایران یک ارتشی در خاورمیانه یک نیرویی بود یک نیروی قابل ستایشی بود یک نیروی قدرتی بود ولی اینکه بخواهد نیروی پنجم جهان بشود، این حرف بی معنی بود که می گفتند آخه یک ارتش برای اینکه نیروی پنجم جهان بشود باید یک زیر بنای محکمی داشته باشد یک اتکای به یک ملت مبارزه متحدی داشته باشند یک سیستم صنعتی داشته باشد که بتواند تمام احتیاجات جنگ را تامین بکند؛ یک ارتشی که حتی برای نفت، یک روز اعتصاب که کردند بنزین نبود؛ که مجبور شدند از آمریکا بنزین بیاورند، چطور نیروی پنجم جهان می شده؟! یا اینکه تمام قطعات یدکی آن باید از آمریکا [می آمد، یا] اگر نمی آمد باید این ارتش بخوابد. یا از آلمان نیامد، یا از فرانسه نیامد، این ارتش چطور می تواند نیروی پنجم جهان باشد؟

گویند: برای شاه ارتش مهمترین نهاد کشور بود و از همین رو به گفته احسان نراقی در سالهای سی خود شاه عملا مدیریتی مستقیم آن را به دست گرفت.

نراقی: پانزده سال اول، رضا شاه است که ارتش را [بنیان گذاشت] رضا شاه خودش امرا را می شناخت فرماندهی را می شناخت و آنها را فرماندهان شرق و غرب و جنوب و شمال کرد و این ارتش دقیقا وظیفه اش حفظ تاج و تخت بود نه حفظ کشور. بعد وقتی وقایع شهریور ۲۰ و اشغال ایران پیش آمد ارتش عاجز بود. دیدید که گفتند قوا در ... از تحرک باز مانده مواد غذایی همان روز اول نتوانستند [به آنها] برسانند این ارتش جنگی و ارتش واقعی نبود. ارتش سیاسی بود [برای اهداف سیاسی و با انگیزه های سیاسی بوجود آمده بود] ارتشی بود که کار قوای تامینیه را می کرد یا ژاندارمری بود یا پلیس بود و یا ارتش سیاسی بود برای حفظ تخت و تاج و خاندان پهلوی. دوره پانزده ساله دوم از شهریور ۲۰ تا بعد از سال ۳۵ و ۳۶، اینهم دوره های است که امراء هر کدام یک خودی نشان دادند و شاه [محمد رضا شاه] قدرت چندانی نداشت... ارتش دست ارتشی ها بود. پانزده سال سوم دوره ای بود که شاه خودش را مستقر کرد به ارتش و آمریکاییها را هم به اصطلاح خام کرده بود که این افسرها قدیمی مانع پیشرفت تکنولوژی در ارتش هستند مانع آموزش نوین این سفرهای قدیمی مانع پیشرفت تکنولوژی در ارتش هستند، مانع آموزش نوین هستن در میان افسرها پس باید اینها را زد کنار این دوره دوره رشد ارتش بوده است و دوره ای که اقلا بیست هزار افسر ایرانی به آمریکا و خارج رفته و آموزش نظامی دیده بود و رفتند روی جنبه گاملا به اصطلاح تاکتیکی و نظامی بین المللی و فنون جدید نظام و از آن به بعد دیگه ارتش یکدست شد، ارشد شاهی شده ارتشی بود که همه افرازش فرماندهانش مستقیما با اشاره ارتباط داشتند و کسی خودش را دیگه مغز ارتشی یا نظامی نمی دانست که صاحب داعیه ای باشد. و شاه همیشه از ارتش بخاطر رفتاری که پدرش کرده بود با احمد شاه، بیمناک بود، این بود که می خواست ارتش را همیشه در دست داشته باشد. حالا ارتشی ها لاقلا از سیاست بدور بودند.

گوینده: و به گفته ارتشبد فریدون جم خود شاه راسا در جزئی ترین تصمیمات ارتش دخالت می کرد.

جم: اختیارات تمام رده ها گرفته شده بود یعنی هر چه مسائل مهم و بزرگ بود آخرش موکول می شد به اینکه بیاید برود به ستاد بزرگ ارتشتاران و به شرف عرض برسد و اعلیحضرت تصویب بکنند هیچکس جرات نمی کرد هیچ کاری بکند؛ چون حتی مسائل خیلی کوچک مثلا یک نفر ستوان بخواهد برود کربلا زیارت، باید شرف عرض بده، خوب روی این اصل البته افسران فقط شخص اعلیحضرت را می شناسد حتی آئین نامه انضباطی ارتش قید کرده که هر فرماندهی

در هر مقامی هست، در حقیقت به نمایندگی اعلیحضرت فرمانده است یعنی به نام ایشان فرماندهی می‌کند اگر این شخص فرمانده دسته است یعنی ۵۰ نفر سرباز زیر امرش هستند، برای این نیست که این را مامورش کردند و بهش گفتند تو یک نفر این یک آدمی است که نماینده شاه است برای این پنجاه نفر چنین ارتشی البته چشمش به این بود که اعلیحضرت دستور بدهد، اصلا اگر اعلیحضرت دستور نمی‌دادند اصلا نمی‌خواستند دستور بدهند.

گوینده: به این ترتیب فرماندهان ارتش نه تنها در تصمیمات نظامی بی‌اختیار بودند بلکه به گفته سپهبد رضوانی ارتش کلا از مسائل اجتماعی و سیاسی کشور هم بر کنار نگاه داشته شده بود.

رضوانی: ارتش طوری به اصطلاح محدود شده بود از این حیث، که در امور سیاسی مطلقا اطلاعاتی به نظر من نداشت افسرها به مسائل سیاسی بی‌اعتقاد شده بودند به علت ترس از اینکه متهم بشوند به عدم وفادری به رژیم این هم دو جنبه داشت یعنی به اصطلاح سکه دورو داشت؛ هم ارش از اوضاع سیاسی اجتماعی کشور بی‌اطلاع بود، هم دولت مردان متاسفانه مطلقا اطلاعی از آنچه در دورن ارتش می‌گذشت نداشتند.

گوینده: ارتشبد عباس قره باغی می‌گوید که بر کناری نظامیان از سیاست، به معنی بی‌اطلاعی مطلق آنها نبود؛ به خصوص که جو کلی کشور هم غیرسیاسی بود.

قره باغی: در ارتش ما و ارتش‌های دنیا هم همینطور هستند، پرسنل نیروهای مسلح، حق مداخله در امور سیاسی را ندارند و بعضیها این حق دخالت در امور سیاسی نداشتن را توجیه به این می‌کنند که یعنی اینها حق ندارند که بفهمند حق ندارند مسائل سیاسی را درک کنند و این نبود مسئله مسائل سیاسی را درک می‌کردند، ولی وقتی که شما دخالتی در سیاست نکنید، البته به اندازه آن کسی که در کاری دخالت می‌کند نمی‌توانید توقعی ازش داشته باشید؛ البته در آن زمان در کشور ما آگاهی سیاسی در ارتش به میزان آگاهی سیاسی سایر کارمندان در وزارتخانه‌ها بود؛ همین طور که سایر وزارتخانه‌ها دخالت زیادی در امور سیاست نداشتند و یا خود مردم هم توجه زیادی نداشتند به همان میزان هم در ارتش هم به همین میزان بود. اگر فرض بفرمایید که حتی بگویید اینها از نظر سواد بود [ارتشی‌ها از نظر سواد پایین بودند] دانشگاهی‌های ما جلوتر از همه، استادهای دانشگاه تحت تأثیر قرار گرفتند، پزشکان ما تحت تأثیر [انقلاب] قرار گرفتند تمام روشنفکرهای ما تحت تأثیر قرار گرفتند تمام مردم پس این موضوع عدم آگاهی سیاسی نبود و این به نظر من ایراد به جایی نیست و اشتباه محض است. برای اینکه اولاً که نیروهای مسلح ما در حدود ۷۰ تا ۷۵ درصدش افراد وظیفه بودند یعنی افسران وظیفه درجه‌داران وظیفه، سرباز وظیفه، یعنی باید بدانید که تمام افراد مملکت در داخل ارتش بودند، دلایل خیلی زیادی بود تا اینکه نیروهای مسلح به مردم پیوست.»

گوینده: با این حال به گفته احسان نراقی تو هم کودتا از سوی ارتش امر بی‌جایی است زیرا تکیه شاه در ترفیع افسران ارشد، اغلب وفاداری آنها به شخص خود وی بود نه قابلیت آنها. احسان نراقی نقل می‌کند که بر کنار داشتن ارتش از سیاست جزئی از سیاست شخص شاه بود.

نراقی: من با یک افسری زندانی بودم سرلشکری بود چندین سال معاون رکن ۲ بود و من ازش می‌پرسیدم که آقا، این پرونده‌ها را چطور شما تشکیل می‌دادید در رکن ۲؟ مثلاً هر افسری پرونده داره؟ مثلاً او ایسی پرونده برایشون تشکیل می‌دهید؟ یعنی بر خلاف رکن ۲ در بقیه ممالک دنیا؛ رکن ۲ معمولا کارش این است که قابلیت سیاسی و فکری و تخصصی و فنی یک افسری را بسنجد، نقاط ضعفش را بداند و قوتش را هم بداند مثلاً بداند این آدم برای فلان مرکز

فرماندهی اهلیت دارد یا ندارد، برای این است که رکن ۲ پرونده تشکیل می‌دهد نه برای اینکه برای اشخاص پرونده سازی کنند. اما اینجور که این افسر برای من می‌گفت تقریباً پرونده‌های رکن ۲ پرونده سازی بود بیشتر جهات منفی بود وقتی که افسری یک کمی به قول معروف به اصطلاح کله اش بوی قرمه سبزی می‌داد برایش پرونده تشکیل می‌دادند این بود که افسران اشخاصی بودند که وارد معقولات نمی‌شدند، آدم‌های ضعیفی بودند از نظر فکری و سیاسی، این است که این ارتش نمی‌توانست کار سیاسی بکند این ارتش از عهده کار اجتماعی سیاسی بر نمی‌آمد برای اینکه شاه به این ترتیب او را آماده نکرده بود این ارتش را بعد هم فرماندهانش رادائما مثل اسباب بازی هم تغییر می‌داد که هیچ فرماندهی در ارتش ریشه نداوند صاحب حیثیت و اعتبار نشود. این است که معذالک یک عده خیال می‌کنند که ارتش با نهایت احتیاط وارد این کارها بشوند راضی نبوده‌اند. وزرای ازهاری وقتی دولت جدید [دولت بختیار] می‌آید اینها می‌روند خانه‌شان و بعد هم می‌روند سر کارشان. ارتش ایران سیاسی نبود این است که توهم کودتا، توهم بیجایی بود و بعد هم این آخریها طوری بود که مرتباً تحت تأثیر سیاست بود و انتقادات و چیزهای مذهبی وارد سربازخانه‌ها می‌شد و اینها نمی‌توانستند جلویش را بگیرند».

گوینده: خرید ساز و برگ نظامی برای ارتش هم به گفته ارتشبد جم فقط به تصمیم خود شاه بود.

جم: اعلیحضرت شخصا انتخاب می‌کرد، دستور می‌داد به طوفانیان که طوفانیان بروند بخرد. نه وزارت جنگ کنترلی داشت روی این خریده‌ها، نه ستاد بزرگ ارتش داران کنترلی داشت، اعلیحضرت بود و بانک مرکزی و طوفانیان و سفارت آمریکا، اصلاً ارتش هم اطلاعی نداشت. وقتی که شما اسلحه می‌خرید، اول باید بدانید این اسلحه را برای چی می‌خرید برای کدام ارتش می‌خرید، آن وقت می‌شود رفت به اینکه ما احتیاج داریم به این قبیل سلاح‌ها و بعد بوند بگردند ببینند این سلاحها را چه کسانی می‌سازند بهترین آن را کی می‌سازد، کی زودتر تحویل می‌دهد، کی بعداً، اگر درموقع بحران بشود، ادا در نمی‌آورد برای دادن وسایل و قطعات یدکی و از این حرفها، قیمت‌هاش کدام مناسب تره؟ کی زودتر تحویل می‌دهد؟ اینها همه درست باشد. اینها هیچکدامش نمی‌شد همین طور ما نشسته بودیم یک روز می‌دیدیم هشتصدتا تانک میادند حساب کرده بودند که خوب هشتصدتا تانک میاد، اول این، آدم لازم داره، جا می‌خواهد، اینها آموزش لازم دارند، وسایل آموزشی لازم دارند، بعد لجستیک می‌خواهند، چه وسایل نگهداری لازم دارند؟ چه وسایل هدف یابی و اینها لازم دارند؟ اینها که همه‌اش با همدیگه بررسی نمی‌شد. یک روز می‌گفتند ۸۰۰ تا نفربر خریدند، نمی‌دانم ۹۰۰۰ تا تانک خریدند، من که خودم رئیس ستاد بودم من که اصلاً هیچ وقت اطلاع نداشتم».

گوینده: از طرف دیگر داریوش همایون می‌گوید هدف شاه جلوگیری از امکان هرگونه کودتای نظامی علیه سلطنت و حفظ ثبات سیاسی بود.

داریوش همایون: از این گذشته ارتش ایران اصلاً برای جلوگیری از کودتا سازماندهی شده بود. تمام تلاش محمدرضا شاه در ۳۷ سالش این بود که سازمانی به ارتش بدهد و ترتیباتی در ارتش برقرار بکند که امکان کودتا را از بین ببرد و این کار را خیلی خوب انجام داده بودو اگر همین کار را نکرده بود ایران نمی‌توانست آن دوره طولانی را با ثبات نسبی به خصوص از بعد از ۱۳۳۲ طی بکند و آن-کارهایی که در مملکت انجام شد، انجام نمی‌شد، طبعاً کودتاهای مختلف نظامی انجام می‌گرفت».

گوینده: اما به گفته سپهبد رضوانی یکی از نتایج این خط مشی ناتوان شدن ارتش از تشخیص و مقابله با بحران‌های سیاسی بود.

رضوانی: ارتش نمی‌تواند فقط خودش را منحصر کند به دفاع در مقابل تجاوز خارجی، چون مأموریت ارتش، دفاع هم در مورد تجاوز خارجی است هم در مورد دشمنان داخلی و این دوتا از هم تجزیه ناپذیر هستند. ولی ارتش در اواخر به صورتی درآمد که از مسائل داخل کشور اصلاً مجزا بوده و وقتی این مأموریت را بهش دادند که بیاید به صحنه اصلاً نمی‌دانست که در کشور چه می‌گذرد و چه رویدادی باید در پیش گیرد.

گوینده: در حالی که بیشتر نیروهای ارتش به گفته ارتشبد قره باغی سربازان بودند که از مردم جدا نبودند.

قره باغی: نیروهای مسلح ما در حدود ۷۰، ۷۵ درصدش افراد وظیفه بودند یعنی افسران وظیفه، درجه داران وظیفه، سرباز وظیفه بودند و افراد ما می‌دانید که در آن زمان ماه به ماه عوض می‌شدند یعنی ماه به ماه سرباز می‌آمد آموزش می‌دید مرخص می‌شد دوازده ماه همین طور مرخص می‌شد، یعنی باید بگوییم که تمام افراد مملکت در داخل ارتش بودند.

گوینده: و دقیقاً همین گروه از ارتشیان بودند که کسانی چون آیت‌الله خمینی خواستار جذب آنها بودند.

آیت‌الله خمینی: من می‌دانم که اینها محرومند اون صاحب منصب‌های پیری که از سابق بودند، خصوصاً از آنهایی که از زمان رضاشاه بودند اگر باشند، این پیرها را شاه سیر کرده ما از این پیرها دیگه مایوس هستیم و اما صاحب منصب‌های جوان که آن رتبه‌ها را ندارند، یعنی بهشون ندادند، یعنی آنها را در یک رتبه پایین نگه داشتند که زیردست آن بزرگها باشند که اون بزرگها نوکر رسمی آمریکا یا شوروی هستند و برای اینها خدمت می‌کنند و برای شاه هم به دست دوم خدمت می‌کنند و آنها را از پول نفت ما سیر کردند آنها چون سیر شدند و از نعمت این ملت به دست شاه سیر شدند، اینها ولی نعمت خودشان را شاه و آمریکا می‌دانند ما از اونها مایوس هستیم و اما طبقه جوان که مهم است در ارتش این طبقه هستند اینها را من تنبه بهشون می‌دهم که شما جوانید شما باز وقت زندگی تون مانده است وقت کارتان مانده است وقت خدمتتان به ملت مانده است شما برگردید به این ملت و خدمت به ملت بکنید و رها کنید این دستگاهی که الان شما می‌دانید که برخلاف قانون است برخلاف اسلام است، دست از این دستگاه بردارید و به ملت بپیوندید.

گوینده: اما سپهبد رضوانی معتقد است که ارتش نوبنیاد ایران پیوسته اهداف ملی را دنبال کرده است.

رضوانی: ارتش قدم به قدم با ملت پیش رفته گاهی زشتی‌هایی داشته زیبایی‌های داشته، پیروزیها داشته، ناکامیها داشته ولی در جهت ملی، انواع مسائل که در ایران پیش آمده حرکتش در سمت به اصطلاح ملت بوده.

گوینده: در ورای همه این مسائل، به نظر ارتشبد جم مشکل اصلی ارتش ایران در این بود که هدف مشخصی نداشت.

جم: ارتش ایران به اصطلاح فرنگیها می‌گویند یک هدف نیرو یعنی فورس ابجکتیو نداشت یعنی معلوم نبود که ارتش زمان جنگ ایران بالمآل چی باید باشد؟! اگر یک جنگی درگیر این ارتش ایران چی باید باشد؟ هیچ مملکتی ارتش زمان جنگش با ارتش زمان صلحش یکی نیست و ارتش زمان جنگ هم باید روشن باشد مشخص باشد، علیه کی هست، علیه چه تهدیدی است؟ چقدر نیرو می‌خواهی درست کنی، در مقابل کی بجنگی؟ مهمترین تهدیدات مسلم رو باید گرفت و در مقابل اون ایجاد نیرو کرد دیگه، این اصلاً در ارتش ایران از اول تا روز آخرش درست نشد، هیچ وقت یک هدف

نیرویی در ارتش ایران نبود یعنی معلوم نبود که این ارتش که درست شده برای مقابله با کی هست، برای مقابله با جنگ با شوروی است؟ برای جنگ با عراق است؟ برای ایستادگی کردن در مقابل ترکیه است؟ افغانستان است؟ پاکستان است؟ کیه؟ اینها آخه همه هدف باید مشخص بشود اما ارتش ایران این هدف را نداشت.

ثانیا سیستم فرماندهیش خیلی کج و کوله بود. آخه تو توفان اساسی برداشتند نوشتند فرماندهی قوای بری و بحری و فلان و اینها با شاه است. آخه یک آدم غیرمسئول نمی‌تواند فرمانده باشد، فرماندهی یعنی مسئولیت داشتن همه فرماندهان دیگر هم که مسلوب الاختیار وخته کرده بودند خوب هیچکس اختیاری نداشت. رئیس ستاد اختیاری نداشت نیروی زمینی اختیاری نداشت، فرمانده نیروی هوایی اختیاری نداشت، دریایی اختیاری نداشت، هیچکس اختیاری نداشت، یکی سازمانی که همه شون چشمشون باید بسته باشد به آنکه اون یک نفر باید دستور بدهد و ان موقع سر بزنگاه، همان دستور نده، خوب همین می‌شه که شاهد بودید.

قسمت نوزدهم

آیت‌الله خمینی و ولایت فقیه

گوینده: از عصر روز سیزدهم آبان ماه ۱۳۴۳ که اطلاعیه چند سطری سازمان امنیت خبر تبعید آیت‌الله خمینی را منتشر کرد تا سیزده سال بعد که اطلاعیه مجالس ترحیم فرزندش سیدمصطفی در مطبوعات ایران منتشر شد ذکر نام آیت‌الله خمینی رسماً ممنوع بود اما هوادارانش در میان بازاریان، دانشجویان و روحانیون پیوسته با او در تماس بودند ابوالحسن بنی‌صدر یکی از همین دانشجویان طرفدار آیت‌الله خمینی بود که در دوران تبعید وی با او در ارتباط بود.

ابوالحسن بنی‌صدر: اول تبعید شد به ترکیه و از ترکیه منتقل شده به نجف، به لحاظ اینکه دولت ترکیه نخواست او را آنجا بدارد و علمای قم و نجف هم به شاه سابق زیاد فشار آوردند در نتیجه موافقت دولت عراق را گرفتند و رفت به نجف. در محیط نجف غیر از همین تعداد معدوده طلبه‌ای که باهاش بودند آنها هم از ایران رفته بودند- در انزوا بود، خودش هم در مجالس شرکت نمی‌کرد. نه در ختمی، نه در جشنی، نه در عیدی، هیچ شرکت نمی‌کرد، خیلی به ندرت، در آن وقت که من رفتم آنجا، من فکر کردم از ایران مرتب به او اطلاع می‌رسد دیدم نه؛ مجرای اطلاعات همان اطلاعاتی است که خبرهایی هست که از طریق اروپا در نشریات یا در مکاتبات به نجف منتقل می‌شود. پول و اینها ظاهراً برای او بیشتر از دیگران می‌رسید اینجور که ناظرش می‌گفت یعنی آشیخ علی خلخالی بودناظر این مراجع بود در نجف او به من گفت که اول بیشترین پول برای او می‌رسد اما تماس آنجوری که با اصطلاح خبر بدهند و اطلاع بدهند و وضع را بگویند نبود».

گوینده: جو نجف غیرسیاسی بود، شاه بر اریکه اقتدار سوار و امید به ثبات و رفاه بیشتر همه جا گیر بود. در بهمن ماه ۱۳۴۸ آیت‌الله خمینی رشته ردرس‌هایی را درباره ولایت فقیه آغاز کرد که فقیهان متأخر به آن توجه چندانی نکرده بودند. در این درسها آیت‌الله پایه‌های نظری حکومت اسلامی را بنیاد می‌کرد و خود می‌گفت که شاید در قرن‌های آینده کسی به این نظریه تحقق بخشد. یکی دیگر از فقیهان معاصر که بعدها فقه دولت اسلامی را نوشت آیت‌الله حسینعلی منتظری است که ولایت فقیه را ادامه حکمت پیامبر می‌داند.

منتظری: مسئله ولایت فقیه این یکی از مسائلی است که در مذهب ما هست اتفاقی است [مورد] اتفاق فقهای شیعه بوده است در جمیع اعصار و این یک چیز طبیعی است. شما ببینید یک وقتی است ما می‌خواهیم یک کشوری را اداره کنیم به سبک غربی بگوییم ملت را ما می‌خواهیم ازاد بگذاریم ملت آزادانه انتخاب کنند افرادی را بیايند فرض کنید که در مجلس و اینهاهرچه نظر دادند نظر آنها منظور می‌شود یک وقت نه، یک کشوری را بر اساس یک ایدئولوژی ما می‌خواهیم اداره کنیم فرض کن که چین کمونیست می‌گوید من بر اساس ایدئولوژی کمونیسم می‌خواهم کشور چین را اداره کنم، قهراً وقتی که بنا شد بر اساس یک ایدئولوژی می‌خواهد یک کشوری را اداره کند بایستی آن کسی که کارشناس این ایدئولوژی است در رأس است و تا اینکه این کشور از مسیر این ایدئولوژی منحرف شود قهراً وقتی که بنا است چین کمونیست بر اساس ایدئولوژی کمونیسم اداره بشود- ولو کمونیست غلط- اما وقتی که بناست بر این اساس باشد، مائو را در رأس قرار می‌دهند که کارشناس و متخصص این ایدئولوژی است ولو آنکه حالا اون ایدئولوژی را ما غلط می‌دانیم. ما وقتی که بناست بگوییم حکومت اسلام پس قهراً آن کسی که تصمیم گیرنده نهایی است در کشور ما باید او

ایدئولوگ اسلام باشد و آگاه به مسائل اسلام باشد و این معنی ولایت فقیه است. مسئله عمامه مطرح نیست، لازم نیست عمامه داشته باشد، ممکن است کلاهی باشد ولی کارشناس مسائل اسلام باید باشد، بر اساس آن ایدئولوژی، کشور را اداره کند. بنابراین این یک حکم اسلامی بود آیت الله خمینی نوشتند و این را همه فقها قائلند منتهی چیزی که هست اسمش را گذاشتند ولایت فقیه، آیت الله خمینی آمدند نوشتند حکومت اسلامی، به فارسی هم نوشتند در ایران یک قدری سرو صدا شد والا شما تمام کتاب‌های فقه را که بردارید آیت الله بروجردی در این کتاب «البدرا الزهرا»^۱ که تقریرات درس ایشان است که من نوشتم و چاپ شده است همان جا آیت الله بروجردی مسئله ولایت فقیه را ذکر کرده‌اند و فرموده‌اند از ضروریات اسلام است همین طور علمای دیگر، همچنین آیت الله گلپایگانی فرض کنید که ولایت فقیه را قائل است و ایشان درس گفتند و رساله‌اش هم چاپ شده است راجع به این درس. شیخ انصاری، علمای سابق، اینها همه قائل به ولایت فقیه بودند، منتهی به لحاظ ولایت فقیه می‌گفتند، نمی‌گفتند حکومت اسلامی که دستگاه عصبانی بشود، آیت الله خمینی اسمش را گذاشت حکومت اسلام. ولایت، همان حکومت است دیگه، حکومت اسلامی، به فارسی هم نوشت یک دفعه سر و صدا ایجاد کرد، مردم خیال می‌کنند که این حکومت اسلامی آیت الله خمینی اختراع کرد نه بابا! اختراع ایشان نیست جزء مسائل اسلام است و آیات و روایات بر این معنا دلالت دارد».

گوینده: اما به گفته ابوالحسن بنی صدر همه روحانیون تبدیل ولایت فقیه را به حکومت اسلامی نپذیرفتند.

ابوالحسن بنی صدر: این درسها بنامش بر این بود که ولایت فقیه یعنی ولایت فقه یعنی ولایت قانون و فقیه هیچ اختیاری جز اجرای قانون ندارد و در آنجا تمام اصرار ایشان این است که تمام فقها همون ولایت ائمه را دارند جز در ولایت تکوینی که خاص معصوم است بقیه به اصطلاح تصدی امور را دارند ولی تصدیشون اجرای قانون است نه بیش، نه کم، بعد از این درسها آقای خویی درس‌های دیگری گذاشت و به اصطلاح معروف شد به ردیه بر ولایت فقیه، عنوانش این شد، خیلی ناراحت کرده بود این آقایون را، که ایشان چرا این درسها را گذاشتند و رد کرده ولایت فقیه آقای خمینی را».

گوینده: گرچه به مسائل نظری ولایت فقیه توجه چندانی نشد اما آنچه بر محبوبیت آیت الله خمینی در میان جوانان می‌افزود حملات وی به دستگاه حکومتی شاه مخصوصا راجع به جشن‌های دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی ایران، حمایت آیت الله از فلسطینیان و حمله وی به آمریکا و اسرائیل و سخنانی از این قبیل بود.

آیت الله خمینی: ملت ایران، ملت اسلام مواجه‌اند با یک قوای شیطانی که بر مقدرات آنها سال‌های طولانی است که تسلط پیدا کردند، و بلاد مسلمین کم کم به فکر افتادند که خودشان رانجات بدهند و منجمله ایران است که الان مدتی است در فکر این است که نجات بدهد خودش را از دست اجانب از دست قوای شیطانی و در این راه رنجه‌ها برده است و چون مقصد بسیار بزرگ است مقصد نجات یک امت است، مقصد آن است که این بیچاره‌ها که زیر بار ستم و ظلم اجانب با توسط حکومت‌های جائزانه با وساطت سلسله پهلوی جائز در رنج بودند و در عذاب بودند مقصود این است که نجات اینها حاصل بشود و مملکت از دست کفار نجات پیدا کند از دست اجانب نجات پیدا کند.^۲

گوینده: در واقع دور بودن از ایران به گفته حاج محمدشانه‌چی به آیت الله خمینی آزادی عمل بیشتری می‌داد.

^۱ کتاب البدر الزاهر تقریرات درس آیت الله بروجردی است که توسط آیت الله منتظری نوشته شده و در سال ۱۳۷۸ ه.ق برابر با ۱۳۳۷ ه.ش، بیست سال پیش از انقلاب سال ۵۷ به صورت کتابی به زبان عربی منتشر شده است.

^۲ ن.ک. صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۵۲. ناشر: وزارت ارشاد اسلامی. سخنان مورخ ۱۳۷۵/۹/۴ آیت‌الله خمینی

شانه‌چی: در خارج هم آقای خمینی آزادتر بود برای اعلامیه دادن، در داخل شاید سایر مراجعی که بودند سایر آقایون روحانیونی که بودند جرأت نمی‌کردند اعلامیه آنچنانی بدهند برای اینکه دستگاه برایشون اسباب زحمت می‌شد، آقای خمینی که در خارج بودند اعلامیه می‌دادند و ترسی هم نداشتند و کم کم باعث معروفیتشون شد.»

گوینده: و همین معروفیت روزافزون مایه آن شد که شبکه هواداران آیت الله خمینی در میان دانشجویان طلاب و بازاریان پیام‌های وی را به سراسر ایران برسانند. ابوالحسن بنی‌صدر که در این سالها در پاریس زندگی می‌کرد یکی از آنان بود.

بنی‌صدر: ایشان پیامشان را می‌خواند برای اینجا (اروپا) یکی می‌خواند برای من یکی می‌خواند برای قطب زاده، حالا غیر از ما هم به دیگران می‌خواند من نمی‌دانم اینجا در پاریس لاقلاً برای ما دو نفر می‌خواندند، از اینجا چند شهر بود که ما با تلفن می‌خواندیم برای آن شهرها آنها ضبط می‌کردند بعد هم تکثیر می‌کردند، تمام ایران در یک روز مطلع می‌شد.»

گوینده: گسترش نفوذ آیت‌الله خمینی در میان ایرانیان به نظر مهندس بازرگان دلیل دیگری دشت و آن استبداد شاه بود.

بازرگان: «یا وقتی شاید دو سال به پیروزی انقلاب مانده آن موقع که جوش و خروش در مملکت شروع شده بود یعنی مبارزه راه افتاده بود و کم و بیش هم اشخاص ادعای ریاست و رهبری می‌کردند، خبرنگار یکی از روزنامه‌های انگلیس یک روز با بنده مصاحبه‌ای داشت. پرسید که آیا رهبر این مبارزات _ که آن موقع صحبت انقلاب نبود اسم انقلاب اسلامی گذاشته نشده بود _ رهبر این مبارزه و این حرکت و نهضت شما هستید، یا یک، _ اسم آقای دیگری را برد _ یا آن اقا؟ گفتم نه ایشان هستند نه بنده، این مبارزات دو تا رهبر دارد یک رهبر مثبت یک رهبر منفی، رهبر مثبت آقای خمینی هستند، رهبر منفیش هم اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی که با ظلم‌ها و ستم‌ها و رفتارهایی که کرده، و با تجربیات و اعمالش، و با ساواکی که عامل او است، مردم را ناراضی (در) و ناراحتی، در وضع گرفتاری و سختی انداخته، به طوری که همه را در حول این محور دشمنی با او، و از بین رفتن او، یعنی علیه استبداد، متحد کرده و این روحیه وضع آن زمان ایران بود که مردم بعد از گردش روزگار به این نقطه رسیده بودند و آقای خمینی هم به این نقطه متوجه شدند و پیوستند که بله فعلاً در راس و اساس تمام بدبختی‌های ما و گرفتاری‌های ما استبداد است؛ پس مادامی که استبداد باشد در مملکت، مادامی که ملت حاکم نباشد، استقلال و آبادی و امنیت و آقایی و اینها را نداریم، این شانس بزرگ ایران بود و بزرگترین واقعه این بود که وحدتی در حول و حوش آن محور پیدا کردند.»

گوینده: سیاستمداران ملی همیشه خود را رهبر بلامنازع مخالفان سیاسی شاه می‌دانستند و این بار هم به گفته دکتر کریم سنجابی آنها تصور می‌کردند که نهایتاً خود آنها خواهند بود که نهضت مخالفان شاه را رهبری خواهند کرد.

سنجابی: «نغمه مخالف از طرف میلیون از یک طرف به امید اینکه بتوانند حکومت ملی صالحی (بنا کنند) و نغمه مخالف از طرف روحانیون، این مسئله با نقشه روحانیون که تا حالا هیچ وقت در فکر ایجاد حکومت روحانی نبودند و تمام کوششان بر این بود که دستگاه‌های حکومت را همراه خودشان قرار بدهند و آنها هم با حکومت‌ها همراهی کنند، همیشه با «ظل الله»ها همراه بودند، همیشه با پادشاه‌ها همراهی می‌کردند ولی در این دوره به فکر این افتادند که آنچه را که تاکنون هیچ کس به فکرش نیفتاده و در واقع حکومت روحانی به معنای واقعی، ملت ایران و حتی روشنفکران ایران از این غافل بودند و آنها هم و روحانیون و وعده‌هایی که می‌دادند و وعده‌های غیب می‌دادند و خمینی وقتی از او

می‌پرسیدند، می‌گفت آخوند که اهل حکومت نیست، واقع هم نتیجه‌اش را نمی‌دانستند، از طرفی هم اینها همه این مجموعه‌ها که م‌شود گفت دلایل سیاسیش، دلایل اقتصادی، دلایل اجتماعی و سیاست خارجی دست به هم داد تا بالاخره جریان حکومت ایران به این کیفیت تحقق پیدا کرد.»

گوینده: به گفته بنی صدر، نفوذ مذهب در میان جوانان و دانشجویان بلاشک به رهبری آیت‌ا... خمینی کمک بسیار رد.

بنی صدر: «طی سالهای قبل در واقع این درس خوانده‌های جدید ایشان را به عنوان یک رهبر روحانی در داخل و خارج کشور جا انداخته بودند، یک مقدارش ناشی از این مسئله بود، یک مقدار دیگرش ناشی از _ یعنی مهمترین قسمتش _ ناشی از استبداد شاه بود، برای اینکه تمام صداها را انداخته بود، یک صدایی که به همه ایران می‌رسید، صدای مرجعیت بود، و چون او در مخالفت با آن رژیم قاطع بود و هیچ به اصطلاح مثل بقیه تمجج نمی‌کرد و با صراحت مخالفت می‌کرد، جامعه‌ای که آماده بود از آن وضعیت خودش را بکشد بیرون طبیعتاً یک سخنگویی می‌خواست، و این موقعیت را ۹۰ درصدش را آن رژیم سابق برای ایشان فراهم کرده بود.»

گوینده: گذشته از مسئله رهبری مخالفان، به گفته حاج محمد شانه‌چی فعالیت سیاسی زیر پوشش مذهب آسانتر بود.

شانه‌چی: «روحانیت آن زمان ساواک و حکومت یک مقداری حریم برایش نگه می‌داشتند حرفهای من همینجور، می‌گفتم آقا، من یک متدین هستم، یک مسلمانم، ایرانیم، و من برای دفاع از دینم دارم کار می‌کنم، در حقیقت دفاع از دینم هم بود واقعا، دروغ هم من نمی‌گفتم، ولی دفاع از وطن و دین هر دو بود، و مخالفت با حکومت ظلم و جور بود، ولی من برای استتار، برای اینکه خودم را حفظ کنم، می‌گفتم من دفاع از دین می‌کنم.»

گوینده: از سوی دیگر به گفته داریوش همایون تا مدت‌ها دستگاه شاه متوجه ابعاد و اثرات تشکیلات مذهبی نبود.

داریوش همایون: «من احتمالاً باید بگویم اوایل حکومت آموزگار که خودم در آن حکومت بودم در یک جلسه‌ای اظهار نگرانی کردم. خود من اتفاقاً آن صحبت را کردم که چه خبر است که این همه مسجد دارد در همه ایران باز می‌شود؟ نه اینکه مسجد چیز بدی است، ولی چه شده که ناگهان مسجد مثل قارچ از زمین سبز می‌شود؟ بعد وقتی که دانشگاه‌ها باز شدند یعنی در پاییز سال ۵۶ اینک گروه بزرگی از دختران دانشجو با چادر و حجاب اسلامی سر کلاسها رفتند این یک نگرانی دیگر افزود که چه خبر شده؟ به هر حال از اواسط میانه‌های سال ۵۶ پیدا بود که نیروی مذهبی دارد قدرت می‌گیرد.»

گوینده: و یکی از ارکان اصلی قدرت مذهبی و تشکیلات آنها آنچنانکه حاج محمد شانه‌چی می‌گوید در بازار بود.

شانه‌چی: «اغلب هیئات مذهبی که در بازار بود، گویندگانش همین طلبه‌های جوان، آخوندهای جوان، مثل آقای خامنه‌ای و رفسنجانی و دیگران و مهدوی کنی و اینها می‌آمدند سخنرانی می‌کردند و اینها روی هم رفته آگاهی به مردم می‌دادند، مردم را آگاه می‌کردند، بیدا می‌کردند، روشن می‌کردند مضاف بر اینکه گروه‌های سیاسی مثل فداییان خلق و مجاهدین خلق و جبهه ملی و سایر گروه‌های سیاسی نشریات و اعلامیه‌ها و این چیزها خیلی در تنویر افکار بازاری‌ها موثر بود، خیلی موثر بود.»

گوینده: در چنین جوی بود که سیدمصطفی فرزند ارشد ایت‌الله خمینی در نجف درگذشت و آگهی تسلیتی که به این مناسبت در مطبوعات تهران چاپ شد به امضای بسیاری از روشنفکران، روحانیان، بازاریان و دانشگاهیان رسیده بود. داریوش همایون می‌گوید این امر فرصتی برای ابراز مخالفت سیاسی علیه شاه ایجاد کرد.

همایون: «پس از مرگ پسر خمینی آن مجلس یادبودی که برایش در مسجد ارک برگزار کردند نقطه تجمعی شد برای همه قشرهای پیشرو و لیبرال و آزادیخواه و جبهه ملی و چپ هر چه که بود، غیر از نظام حکومتی، چهره‌های برجسته‌اش آنجا ظاهر شدند. پیدا بود که رهبری مذهبی توانسته است که همه اینها را جمع بکند و بسیج بکند.»

گوینده: آنچنانکه در جو پر از بدگمانی آن روز ایران معمول بود بسیاری سازمان امنیت را در مرگ سیدمصطفی خمینی دخیل می‌دیدند، اما ابوالحسن بنی‌صدر می‌گوید که خود ایت‌الله هرگز این موضوع را تصریح نکرده است.

بنی‌صدر: «مصاحبه‌ای هم باهاش کردند. دوتا مخبر از فرانسه رفته بود و همین را سوال کردند، تصریح نکرده بود که به نظر او این است که پسر او را ساواک کشته، البته اطرافیاناش گفتند آن وقت مرسوم بود دیگه‌ف هر کس می‌مرد با هر دردی، مقصر ساواک بود و رژیم سابق، چنانکه طبیعتاً در هر استبدادی اینجور است.»

گوینده: ادامه مجالس ترحیم برای سیدمصطفی خمینی تبدیل به مجالس تجلیل از آیت‌... خمینی شد. حاج ممد شانه‌چی درباره این مجالس چنین می‌گوید:

شانه‌چی: «یک جریان سیاسی بود، نه اینکه درگذشت پسر آقای خمینی اینقدر جنجال به ظاهر به پا کنه؛ چون مردم به دنبال یک مستمسکی، یک علتی می‌گشتند که یک تظاهراتی کنند، یک جریانی راه بیندازند، فوت پسر آقای خمینی یک موضوعی بود که بسیار عالی بود برای جنجال به پا کردن و کار را انداختن، حرکت ایجاد کردن. پسر آقای خمینی وقتی که مرد به عنوان مجلس ترحیم آمدند جلسه مجلس ترحیم گذاشتند، البته جلسات متعدد که آن جلسه شب چهلمش بود که ظاهراً آقای فلسفی منبر رفت. آقای مهندس بازرگان و دوستان جلسه را گذاشته بودند در مسجد جمعه که آن روز هم خیلی شلوغ شد و بعد هم پلیس ریخت و یک عده‌ای را گرفتند و یک عده‌ای را بردند، منظور اینکه ذات فوت پسر آقای خمینی (آقا مصطفی) این محرک نبود. خود مردم دنبال یک دلیلی یک مستمسکی می‌گشتند، یک کاری بکنند، این فوت پسر آقای خمینی از همه بهتر بود، خیلی خوب بود، اینها زش استفاده کردند و بهره‌برداری کردند.»

گوینده: و به گفته بنی‌صدر اقبال مردم برای شرکت در مجالس ترحیم و تجلیل، به آیت‌... خمینی فرصتی دیگر داد تا بر حملات خود علیه حکومت شاه بیفزاید.

بنی‌صدر: «من بگویم به شما که این، نگرانی داشت که مردم مثلاً پیروی نکنند، دلیلش هم این است که در سالهای پنجاه تو جامعه پایین رفته بود، دو، سه سالی تا سال حتی ۵۴ آن وقت‌ها خیلی افت کرد بود، به اصطلاح اعتبارش تو جامعه ایرانی پایین آمده بود، پس این نگرانی را داشت که نکند حرفی بزند که جامعه پیروزی نکند آن وقت، وقتی که دید آن فاتحه‌ها شد، و آن ترتیب اقبال عمومی، دوباره دلگرم شد، بعد که مردم راه افتادند و به حرکت افتادند این اولین اعلامیه‌اش درآمد.»

گوینده: استقبال مردم بر تندی لحن آیتا... خمینی افزود و در اینجا بود که آیتا... خواستار سرنگونی دودمان پهلوی شد.

قسمت بیستم ماجرای مقاله روزنامه اطلاعات

گوینده: سال ۱۳۵۶ سال آغاز رویارویی شاه و مخالفان بود. روشنفکران، رهبران سیاسی و نیز روحانیون از راه تشکیل انجمن‌ها و جمعیت‌ها و ارسال نامه‌های سرگشاده، دولت را به ادامه نقض قانون اساسی و حقوق بشر متهم می‌کردند. در پاییز همان سال درگذشت سیدمصطفی خمینی فرصتی تازه پیش آورد. در بحبوحه این جریان‌ها، شاه دستور داد مقاله‌ای توهین‌آمیز علیه آیت‌الله خمینی بنویسند که در اطلاعات چاپ شد. احسان نراقی چگونگی ماجرا را دو، سه سال بعد در زندان از قول یک مسئول ساواک شنیده است.

نراقی: [آن مسئول ساواک] گفت پس از اینکه آسیدمصطفی خمینی در نجف فوت شد و این جریان وسیله‌ای شد که در ایران مجامع ترحیم مرتبا تشکیل بشود و خلاصه عدم رضایت سیاسی به این قسم خودش را بیان می‌کرد که شاه را از این بابت خیلی عصبانی کرده بود این جلسات و مجالس ترحیم. در این بین یاسر عرفات یک تلگراف تسلیتی به آقای خمینی در نجف مخابره می‌کند. آقای خمینی در جواب به یاسر عرفات می‌گوید که درد و محنت من روزی پایان می‌گیرد که ملت ایران از سر این آدم جابر مثلا فارغ بشود، راحت بشود ... این مسئول ساواک به من می‌گفت نصیری این متن را برده بوده برای شاه، با شاه نشان می‌دهد و شاه می‌گوید حالا دیگه باید جنگ را علنی کرد با روحانیون، به خصوص با آقای خمینی، بروید یک مقاله تهیه بکنید. می‌روند، دستگاه ساواک مقال تهیه می‌کند مقاله را برای شاه می‌برد نصیری، شاه می‌وید نه، این را تندترش کنید که بعد هم وقتی ه مقاله حاضر می‌شود می‌گوید از طریق دربار بگویید که همان ردبره هویدا می‌فرستد برای وزیر اطلاعات که خودش هم گفته، او هم می‌دهد به روزنامه اطلاعات و اطلاعات هم نمی‌خواهد چاپ کند و خلاصه چاپ می‌کنند، و آن جریانی که در قم و رفتند تظاهرات کردند در برابر روزنامه اطلاعات و طلاب و آن درگیری و خونریزی و اینها که بعد هم دیگه همینطور چهلم‌ها ادامه داشت.»

گوینده: این مقاله شنبه ۱۷ دیماه ۱۳۵۶ در روزنامه اطلاعات با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به امضای مستعار امد رشیدی مطلق چاپ شد. در این مقاله صریحا به آیت‌ا... خمینی اهانت شده بود.

گزیده‌هایی از مقاله: این روزها به مناسبت ماه محرم و عاشورای حسینی بار دیگر اذهان متوجه استعمار سیاه و سرخ و یا به تعبیر دیگری اتحاد استعمار کهن و نو شده است. سرآغاز انقلاب شاه و ملت در روز ۶ بهمن ماه ۲۵۲۰ شاهنشاهی (۱۳۴۰ شمسی)، استعمار سرخ و سیاه، ایران را که ظاهرا هر کدام در کشور ما برنامه و نقشه خاصی داشتند با یکدیگر متحد ساخت که مظهر این همکاری صمیمانه در بلوای روزهای ۱۵ و ۱۶ خرداد ماه ۲۵۲۲ (خرداد ۱۳۴۲) در تهران آشکار شد.... مردی که سابقه‌اش مهول بود و به قشری‌ترین و مرتجع‌ترین عوامل استعمار وابسته بود و چون در میان روحانیون عالی مقام کشور با همه حمایت‌های خاص، موقعیتی به دست نیاورده بود در پی فرصت می‌گشت که به هر قیمتی هست خود را وارد ماجراهای سیاسی کند و اسم و شهریت پیدا کند، روح... خمینی، عامل مناسبی برای این منظور بود و ارتجاع سرخ و سیاه و را مناسب‌ترین فرد برای مقابله با انقلاب ایران یافتند، و او کسی بود که عامل

واقعه ننگین روز پانزده خرداد شناخته شد... در تاریخ انقلاب ایران روز پانزده خرداد به عنوان خاطره‌ای دردناک از دشمنان ملت ایران باقی خواهد ماند و میلیون‌ها مسلمان ایران به خاطر خواهند آورد که چگونه دشمنان ایران هر وقت منافعشان اقتضا کند با یکدیگر همدست می‌شوند حتی در لباس مقدس و محترم روحانی.

گوینده: وزیر اطلاعات وقت، داریوش همایون بود. بسیاری او را در شمار نویسندگان این مقاله دانستند، اما خود او می‌گوید که در نوشتن آن دستی نداشته است.

همایون: «مقاله از وزارت دربار سرچشمه گرفت، این مطلب که شاه روایت اولیه مقاله را نپسندید و گفت باید تندتر بشود درست است، روایت دوم را خیلی تندتر تهیه کردند، مطالبی که در آن مقاله آمده، بارها از طرف خود شاه و بلندگوها تبلیغاتی آن زمان ایران گفته شده و مطالب تازه‌ای نبود که خمینی وابسته استعمار است، ارتجاع سیاه است، مخالف اصلاحات اراضی است، مخالف اصلاحات است، به طور کلی و از قدیم ایران صحنه قدرت نمایی کشورهای خارجی توسط عوامل مذهبی بوده، اینها مطالبی است که همه‌جا گفته شده چیز تازه‌ای (نبوده) و هندی بودن خمینی فقط تازگی داشت که او هم باز حرف دروغی نبود؛ بلکه خمینی ریشه هندی دارد یکی دو تا مطلب شخصی، شعر می‌گفته قبلا، و تخلص هندی بوده، اینها فقط تو آن مقاله تازگی داشت. نه، مقاله ارتباط به ساواک نداشت، در دربار تهیه شد، خود شاه شخصا در آن سهم داشت تعیین کرد به همین شکل، کسی اصلاحات نمی‌کرد همچنین چیزی در ایران بنویسد چاپ نکند، بدون دستور شاه چون به هر حال به موجب قانون اساسی، رهبران مذهبی یک موقعیتی دارند که هر کسی به خودش اجازه نمی‌دهد، بعد هم با آن موقعیت سیاسی ایران امکان نداشت که چنین کاری را بکند لزوم هم اصلا کسی نمی‌دید چون به اصطلاح عوامانه کسی تو این خطها نبود و بقیه‌اش هم همانطور که می‌فرمایید مقاله به من داده شد من فرستادم، دادم به خبرنگار اطلاعات _ توی فرصت کنگره حزب رستاخیز هم بود _ و آها هم ایراد کردند، اعتراض کردند، که این مقاله ممکن است اسباب زحمت خودشان بشود، نه اینکه اسباب زحمت مملکت بشود، چون کسی آن موقع اصلا تصور نمی‌کرد که با این مقاله، مملکت طوری بشود، ولی خوب، انز ظر روزنامه خودشان نگران بودند، و حق هم داشتند و می‌گفتند در قم اسباب زحمت ما خواهند شد، چون آنها در جریان بودند، در قم تماس روزانه داشتند با آنچه که می‌گذشت، قم یک پارچه دست مذهبی‌ها افتاده بود، یعنی افراطیون مذهبی، چاره‌ای نبود.

گفته بودند باید چاپ بشود، باید چاپ می‌شد، دفعه اولی هم نبود، از اینجور مطالب (از سوی دربار) به روزنامه‌ها فرستاده می‌شد و چاپ می‌شد.

گوینده: درباره انگیزه چاپ این مقاله هم بسیار صحبت شده، احسان نراقی عقیده دارد که تصمیم از خود شاه بود.»

نراقی: «شاه حسابش این بود که با آمدن کارتر سرکار، و فشارهایی که به او می‌آوردند از جمله آزادی و حقوق بشر و این مطلب، دو مرتبه مثل گذشته، مثل سال ۴۱ روحانیت را به میدان بکشد به عنوان مخالف خودش، و به زور بیاورد رو، و این سیاست شاه بود، هیچ یک از مقامات هم با این کار موافق نبودند، نه آموزگار موافق بود، نه دیگران، نه به نظر من، نه حتی ساواک، این اراده خودش بود، این ناشی گری خودش بود متوجه نبود که این بار فقط روحانیت نیست، این مخالفت‌ها حالت به اصطلاح التقاطی داشته، ولی یواش، یواش یک نیروی شده از چپ و راست و مذهبی و ملی، چپ‌گرا همه با هم مخلوط شدند و یک جامعه مخالفی برای او تشکیل شده، برای اینکه شاه متوجه نبود که این اشخاص هم به

مخالفین می‌پیوندند و وقتی که تهید کرد و به زور خواست با توهین به آقای خمینی خواست که روحانیت را به میدان بکشد روحانیت تنها نبود، زمینه اجتماعی وسیعی برای مخالفت، خودش باعثش بود.»

گوینده: حملات آیت‌ا... خمینی به شخص شاه شدت یافته بود و سخنان آیت‌ا... شنوندگان بیشتری داشت.

آیت‌الله خمینی: «آنها که می‌گویند باید تو دهنی زد به این آدمی که سلب آزادی از مردم کرده، باید تو دهنی زد به این آدمی که سلطه دیگران را در ایران برقرار کرد و مردم را زیرسلطه ابرقدرت‌ها قرار داده، اینها مرتجع هستند. اما آنها که دارند مال مردم را می‌خورند به زور و با فشار و سلب آزادی از همه کردند، نه، اینها متمدن هستند. و اینها دوازه باز آزادی...»

گوینده: آیت‌ا... در پاسخ به یکی از پیامهای تسلیت مرگ فرزندش گفته بود: ما در طول پنجاه سال سلطنت غیرقانونی دودمان سیاه روی پهلوی که مستقیماً و به حسب اعترافات شاه فعلی مامور اجانت بوده‌اند، مبتلا به مصائبی بوده‌ایم که مصائب دیگر در برابر آن کوچک جلوه می‌کند، ما شاهد کشتارها، چپاول‌ها و اختناق‌ها بوده‌ایم. داریوش همایون می‌گوید این گونه سخنان آیت‌ا... بر شاه گران می‌آمد.

همایون: «مقاله پاسخی بود به حملاتی که خود خمینی و سخنگویان خمینی در قم گفتند در حمله به شاه. خمینی نوارهایی که فرستاد، برای شاید نخستین بار شخص شاه را مورد حملات خیلی (تند و) بدی قرار داد... نخستین بار بعد از سالها منظوم است، و آیت‌ا... روحانی در قم تا آنجا رفت که گفت شاه منعزل است اصلاً می‌گفت شاه بر کنار است، تمام شد دیگه، از شاه چیزی باقی نمانده، بعد از این مرگ پسر خمینی _ که نسبت دادند به ساواک که بی‌ربط است، هیچ نداشت _ بله آن مقاله مسلماً پاسخی بود به حملات تخمینی به شاه و شاه کمتر چیزی را پاسخ نگفته می‌گذاشت، حتی توهین روزنامه درجه سه اروپایی برایش یک امر شخصی تلقی می‌شد و تمام دستگاه اطلاعاتی و خارجی کشور به کار می‌افتاد برای اینکه به اصطلاح یک جوابی به او بدهند، حالا آن جواب سبب می‌شد که از همان حمله بزرگتر بشود، آن بحث دیگری است. نه، شاه حقیقتاً زخمی شد از این حملات، چون در اوج قدرت و محبوبیت خودش را می‌دید و احساس می‌کرد که اگر زمان مبارزه‌ای هست همان وقت است. چون شاه آن وقت (سرطان داشت) از یاد نبریم که می‌دانست که در حال مرگ هست و تصور می‌کرد که باید کار را یکسره کند از موضع قدرت، برخورد شاه با روحانیت شیعه یعنی قسمتی از روحانیت شیعه که برای در دست گرفتن قدرت مبارزه می‌کرد، این بار اجتناب ناپذیر بود، این یک مسیری را هر دو طرف می‌پیمودند که هیچ راهی جز برخورد و تصادم در آن نبود. فراموش هم نباید کرد که آن مقاله، پنج، شش روز، چهار، پن روز بعد از دیدار کارتر از تهران منتشر شد، کارتر قوت قلبی به شاه داد که برایش قابل تصور نبود، به خیلی از حدود متعارف دیپلماتیک تجاوز کرد و در نتیجه شاه احساس کرد که دیگه محلی برای نگرانی نیست و الان وقتش هست که مبارزه‌ای که خمینی پیش کشیده و شروع کرده پاسخ بدهد.»

گوینده: به نظر دکتر علی امینی هم این خود شاه بود که اصرار داشت با روحانیون مستقیماً درگیر شود.

امینی: «ببینید در این وقایع کسی اونو متوجه نمی‌کرد، جای صحیح نیست، همین کاغذی که از دربار نوشتند به خمینی که باعث اون جنجال شد اردشیر زاهدی برای خود من نقل می‌کرد که مدتی با شاه بحث کردم که این کارها بده، این فحش‌ها چیه فلان. نه خیر، اصلاً خود این کار از ناحیه دربار زشت است حالا نمی‌دانم خیلی خوب اول آنها خودشان مسئولیت سیاسی را قبول می‌کنند ولی وقتی تمام اینها را به حساب شاه می‌گذارند، خوب، اون آدم مذهبی

متاثر می‌شود، رژیم شاه، و الا خوب می‌دانستند که این وزراء داخل آدم نیستند پس بنابراین، شاه یک دستوری می‌دهد واقعا دستور داده بودند، کتا باید بنویسند.»

گوینده: اگر نشر مقاله اطلاعات پاسخ اجتناب ناپذیر شاه بود، پاسخ مخالفان هم اعتراض و تظاهرات بود و به گفته حاج محمد شانه‌چی هر کس به دلیلی.

شانه‌چی: «البته یک عده افراد مذهبی که با آقای خمینی ارادت داشتند، تقلید از آقای خمینی می‌کردند، و از جهت مذهبی و عقیدتی خیلی ناراحت شدند، و یک عده هم به اصطلاح یک آتوی سیاسی دستشان آمده بودند گفتند که چرا شما توهین کردید به آیت... خمینی و آیت‌الله خمینی مرجع شیعیان است، مرجع مسلمانان است و واقعا آن زمان بود، برای اینکه یک روحانی بود که این روحانی تو صحنه آمده بود و به نفع مردم و برای مردم کار می‌کرد، همه طرفدارش بودند همه دنبالش بودند و خیلی جنجال به پا شد.

گوینده: جنجالی که از این ماجرا به پا شد چندان وسعت یافت که در واقع نخستین انفجار انقلاب بود و به نظر بسیاری از جمله مهندس بازرگان خطای تاریخی شاه.

بازرگان: « این هم یک کافی بوده که آنها کردند و اگر این گاف را نمی‌کردند، شاید آن اندازه وحدت و پشتیبانی نمی‌شد. همیشه در دنیا هر پیروزی دو عامل دارد، ناشی از دو جهت، یک جنبه مثبت است، یک کارهایی است که شخص می‌کند، یک کارهایی هست که حریفش و دشمنش می‌کند، ولی به نفع این تما می‌شود، او نهم از آن چیزها بوده، ولی خوب، این نامه در عین اینکه موثر و مهم و برای پیروزی مفید بوده، آن اندازه نباید برایش در مقایسه با سایر رویدادها و سایر اقدامات برایش اهمیت قائل شد. آن مثلا حمله‌ای که در قم کردند و در خانه مثلا مراجع تقلید رفتند و کشتارها، اثرش خیلی سر از این نامه بود (برتر از این نامه بود) که پشت سرش چلهم گرفتند، هر چهلمی خودش تازه اول یک حرکت و زاینده یک پدیده نو بود که آن سلسله چلهم‌ها بود که همین طور انقلاب را هم وسعت داد و هم عمق و قدرت تاثیر داد.»

گوینده: روحانیت این مقاله را توهینی علیه خود تلقی کرد، آیت‌الله شریعتمدار یکه خواهان اصلاح رژیم و قانونی عمل کردن آن بود از دولت انتقاد کرد و گفت: اگر کسی را متهم می‌کنید باید قانونا به او اجازه بدهید تا از خود دفاع کند.

آیت‌الله شریعتمداری: «مقامات گفتند بیایند و مردم عقایدشون را اظهارا بکنند، بگویند، گفتم بله اینها را گفتید، ولی در عمل، او هر چیزی را می‌خواهد می‌نویسد، و اینها آنچه که می‌خواهند نمی‌نویسند، یک وقت برای خود ما اتفاق افتاده است چهار، پنج سال پیش یکی از روزنامه‌ها یک چیزی نوشته بود که حقیقت نداشت، بله البته روی یک غرض خاصی نوشته بود واداراش کرده بودند چیزی نوشته بود که حقیقت نداشت، بله البته روی یک غرض خاصی نوشته بود واداراش کرده بودند چیزی نوشته بود، ما آن را تکذیب کردیم و فرستادیم و قبول نکردند، با اینکه مثلا شاید با ما مثل دیگران معامله نکنند، ولی گفتند این را اجازه نداریم، مجبور شدیم که ما در خارج چاپ کردیم و به اطلاع مردم رساندیم؛ گفتیم این کار را نکنید اون که نوشته بگذارید من هم بنویسم آخه این چه جور، این حقیقت ندارد دروغ می‌گوید شاید یکی در حق دیگری نوشتیم دزدی نکردم دیگه، اما او بنویسد، این اجازه نداشته باشد، این باعث انفجار می‌شود، این یک روز صبر می‌کند، دو روز صبر می‌کند، پنج روز صبر می‌کند، این وقتی که در جامعه سرایت کرد باعث انفجار جامعه می‌و شد نکنید این کار را.»

گوینده: روز یکشنبه ۱۸ بهمن در قم اعتراضاتی علیه مقاله اطلاعات صورت گرفت و به گفته علی اصغر حاج سید جوادی درس مراجع تعطیل شد و تظاهرات به روز دوشنبه ۱۹ بهمن کشیده شد که در آن عده‌ای کشته شدند.

علی اصغر حاج سید جوادی: «این مقاله اثرش در قم به صورت یک اعتراضی شدید حوزه علمیه و مردم و علماء و مدرسین درآمد و در نتیجه اینکه دکان بازارها را بستند و البته چون قم همچنان مرکزیت حساس خودش را نسبت به جریانات نگه داشته بود، آنجا زیر نظر و مراقبت گارد بود و نیروهای ساواک و در واقع شهر بصورت یک نوع دژ نظامی در آن موقع درآمده بود و در نتیجه این بلوا و شلوغی و اعتراض شدیدی که در تمام شهر گرفت حمله و اعتراض و درگیری و تیراندازی و عده‌ای هم کشته شدند و در نتیجه دکان و بازارها را بستند و مردم و طلاب ریختند در منزل آقایان علما و مراجع آقا مرعی، آقای گلپایگانی، آقای شریعتمداری.»

گوینده: و آیت الله شریعتمداری رفتار ماموران انتظامی و اعمال خشونت شدید آنها را محکوم کرد.

شریعتمداری: «بدون قانون کسی را نمی‌شود کشت، (صدای گریه حضار) بدون جهت خونی را نمی‌شود ریخت (صدای گریه حضار) اگر یک خون بدون جهت ریخته بشود در بی قانونی فرق نمی‌کند که تمام اهل شهر را قتل عام کنند یا یک نفر را بدون گناه بکشند (گریه شدید حضار) چون وقتی قانون از بین رفت هیچکس به حیاتش دیگه اطمینان ندارد یک اشخاصی را صدمه‌ها به اشخاصی زدند کتک‌هایی بیخودی زدند کتک‌های کشنده، یک سید اولاد پیغمبر نوه مرحوم آیت الله میلانی مرحوم، اینها در یک دکان بقالی نشسته بودند اطلاع از هیچ کجا نداشتند می‌خواستند یک جنسی بخرند در دکان هم بسته بود یک مرتبه ریختند تو دکان و بدون جهت حمله کردند مردک بیچاره را الان بردند، مثل اینکه بردند تهران، مقصود این است که این صحبت این استف صحبت استعمار نیست، اینها اسعمار نمی‌خواستند تو مملکت ما استعماری باشد، ارتجاع نمی‌خواستند، این تظاهر بدون محرک بوده بدون اینکه کسی بگوید. این انفجار آن عقده‌ها بوده است که در این مدت زمان آمده و این وظیفه دستگاه بود که این عقده‌ها را بگشاید و نگذارد و اجازه ندهد که کسی ظلم بکند و مظلوم حق نداشته باشد از خودش دفاع بکند ما این را می‌گوییم و اینها می‌توانستند که این را به وجه احسن حل بکنند این جمعیت را. اولاً به دردشان برسند، اگر نرسیدند اقلاً خوب اینها را به وسایلی متفرق کنند ولی چه جهتی داشت؟ چه جهتی داشت که این کار را کردند؟ چرا این کار را کردند یک زنی که پسر جوانش تیر خورده بود (گریه شدید حضار) بعد به کسانی از ما گفته بود که من تا به حال گریه می‌کردم ولی بعد از این دیگه بر پسرم گریه نمی‌کنم (صدای گریه شدید حضار) فلانی فرستاد از ما احوالپرسی کرد ما به دولت می‌گوییم که ما نمی‌خواهیم که در شهرها هرج و مرج راه بیفتد، و در این فاجعه از تمام شهرستانها برای ما تلفن کردند، گفتم آقایون خودتان می‌دانید، وظیفه را خودتان تشخیص بدهید، با اینکه ما از آنها نخواستیم ولی بیشترشان تعطیل کردند، نماز را تعطیل کردند، درس را تعطیل کردند. چند تا از شهرستانها تبریز، اصفهان و تهران و خود قم و شیراز و اهواز و اینها همه جا تعطیل کردند آقایون علماشون و اجمعهم.»

گوینده: حمله به راهپیمایان و تظاهرکنندگان قم هیجان و خشم عمومی را در سراسر کشور بالا برد و به گفته مهندس بازرگان اثر این حمله از مقاله اطلاعات هم بیشتر بود.

بازرگان: «آن حمله‌ای که در قم کردند و در خانه مراجع تقلید و کشتارها اثرش خیلی بیشتر از این نامه بود، که پشت سرش چهل‌م گرفتند و هر چهل‌می، خودش شد تازه اول یک حرکت و زاینده یک پدیده نو که آن سلسله چهل‌م‌ها بود که همینطور هی انقلاب را هم وسعت داد و هم عمق و قدرت و تاثیر داد.»

گوینده: و به گفته علی اصغر حاجی سید جوادی به این ترتیب شهرها یکی پس از دیگری وارد صحنه مبارزه شدند.

علی اصغر حاجی سیدجوادی: «از آن موقع جریان پیوستن شهرها و نارضایتی‌ها به طور به اصطلاح سیستماتیک بود به یکدیگر در اثر این چهل‌م‌ها که هر شهری پشت شهر دیگری بسیج می‌کرد برای چهل‌م آینده که وارد صحنه بشود و در نتیجه اینکه می‌شود گفت که این مقاله در واقع یک قطره‌ای بود که به هر حال این کاسه لبریز را سرازیر کرد به طرف انقلاب»

قسمت بیست و یکم

کشتارهای زنجیره‌ای، چهارم‌ها، آتش سوزی سینما رکس و سقوط دولت آموزگار

گوینده: مقاله اطلاعات علیه آیت الله خمینی و به دنبال آن خونریزی در قم مخالفان دولت و بخصوص روحانیون را جری تر کرد. حتی آیت الله شریعتمداری که پیوسته جانب احتیاط را مراعات می کرد از رفتار دولت سخت انتقاد کرد.

شریعتمداری: « ما از دولت می خواهیم که به داد مردم بر سه، به حرفهای حق اهل علم گوش بدهد؛ و خادمین را خائن، خائنین را خادم تصور نکند؛ این مردم اکثرشون مسلمونند، اکثرشون علاقه دارنند، اگر خودش هم فاسق باشه، ولی امام (ائمه معصومین) را می‌خواد، دین را می‌خواهد، تمایلش رو مذهب . پس صلاح دولت در این است که اسلام را هر چه می تواند به معنای واقعییش بگیره، نه به معنای صوریش، صلاح در این است که گوش به حرفهای حق اهل علم بدهد. و داد مظلومین را برسه.

گوینده: و کسانی چون آیت الله صادق روحانی صریحا از شاه می‌خواستند تا به قانون اساسی و متمم آن مو به مو عمل کند.

صادق روحانی: « ما فعلا از موضع قدرت، نه به حساب ضعف و ناتوانی، به عنوان مقتدر از دولت چند درخواست داریم، و خواسته‌های ما باید اجرا بشود. اول اینکه قوانین اسلام باید مو به مو اجرا بشود و هر قانونی که برخلاف قوانین اسلام است اون قوانین باید از بین برود. همینجوری که در موادی از متمم قانون اساسی - ماده یک و بیست و نه و سی و شش - این جهت تصریح دارد به اینکه قوانین مملکت باید قوانین اسلامی باشد و قوانین اسلام هم باید هر قانونی عرضه بر علما و مراجع تقلید بشود؛ اگر اونها تشخیص دادند این قانون قانونی است موافق اسلام، قابل اجراست؛ والا قابل اجرا نیست؛ و حتی شخص اول مملکت اگر بر طبق این قوانینی که علما تعیین کردند و به عنوان قانون اسلام است اگر او اجرا نشد شخص اول خود به خود منزل است اینها باید اجرا بشود. و ثانياً اینکه تبعیدی‌های ما، زندانی‌ها ما، اعم از اهل علم و غیر اهل علم - باید همه اونها آزاد بشند و برگردند. سوم اینکه حضرت آیت الله العظمی خمینی (صدای بلند صلوات از طرف حاضرین) باید مراجعت به ایران بفرمایند (جمعیت حاضر: انشاء الله) و رفع منع از ایشان بشود و برگردند به ایران و رهبری ملت را در دست بگیرند و اداره نند اینجا را. (جمعیت: انشاء الله) اینهم خواسته ماست. چهارمین امر اینکه مسببین این فاجعه از مقام باید عزل شوند و محاکمه بشند و محاکمه شون هم علنی باشد.»

گوینده: نارضایی، اعتراض، خشونت و سرانجام خونریزی در قم بر فاصله میان شاه و مخالفان می‌افزود، در همان حال، شاه، آگاه از آنکه چندان زنده نخواهد بود و باید از قدرت متمرکز خود بکاهد اگر خواسته باشد سلطنت در خانه‌اش بماند، مقامات مملکتی و نظامیان را برای پذیرش این تغییر آماده می‌کرد. ارتشبد قره باغی فرمانده ژاندارمری وقت یکی از آنها بود:

قره باغی: « اعلیحضرت به من فرمودند که یک مطلبی هست که ما به فرماندهان دیگر هم گفته‌ایم به شما هم می‌گوییم که باید بدانید نمی‌شود که با پیشرفتی که در دنیا حاصل می‌شود مملکت را با همان سیاست اداره کرد و بخصوص

که من بعد از پدرم از نظر سیاسی دچار مشکلات زیادی شدم و ما نمی‌خواهیم که بعد از ما ولیعهد دچار همان مشکلات بشود. این است که ما تصمیم گرفته‌ایم که به مردم اجازه بدهیم که بیشتر در امور سیاسی و کارهای سیاسی دخالت بکنند البته دادن آزادی ممکن است یک نتایجی داشته باشد، اتفاقاتی بیفتد، شما باید بدانید که این اتفاقات لازمه این آزادی می‌شود و از این ناراحت نباشید و بعد هم شما می‌توانید که این دستور ما را به رده بالای ژاندارمری ابلاغ کنید و هیچ نگران نباشید.»

گوینده: در چهلم حوادث قم در سر تا سر ایران مراسم عزاداری برپا شد و در برخی از شهرها نظامیان مداخله کردند، در شهر تبریز کار به خونریزی کشید. در ستاد بزرگ ارتشداران جلسه‌ای برای بررسی علل حادثه تبریز تشکیل شد که ارتشبد قره باغی هم در آن جلسه شرکت داشت.

قره باغی: «در این جلسه بررسی‌هایی که شد البته قصور متوجه رئیس شهربانی هم بود ولی بیشتر تقصیر رو در اون جلسه متوجه شدیم که مسئول اصلی، استاندار وقت، که سپهبد اسکندر آزموده بود. خوب، برابر گزارشاتی که داده بودند احساس شد که شهربانی هم اونطوری که باید و شاید پیش بینی نکرده بود و اون اقداماتی که می‌توانست که شاید جلو شو بگیرند نکرده بوده. البته خوب بیشتر اونطوری که احساس شد، ناشی از دستور استاندار بوده که گفته بود در مساجد رو ببندند، بسته بودند، راه نداده بودند یعنی تحریکاتی به این طریق هم پیش آمده بود، و این جرقه‌ای بوده است که جلوگیری و خشونت و فلان، اینها سبب شد که این اتفاقات افتاد.»

گوینده: زنجیره روزهای چهلم یکی پس از دیگری ادامه می‌یافت؛ در چهلم تبریز مراسم بزرگی در شهر یزد برپا بود که خود به حادثه‌ای دیگر انجامید.

سخنران ناشناس: «مگر مردم تبریز چه می‌خواستند که جوابشان را با گلوله‌های داغ دادند. صدای گریه حضار مردم تبریز مگر چه مالی را از کسی طلب کردند که می‌بایستی با مسلسل اینها را درو کنند؟ (صدای گریه شدید حضار) مگر چه می‌خواستند؟ اینها آزادی می‌خواهند، اینها اجرای قوانین دینی شان که در قانون اساسی خودتان راجع به این صحبت شده می‌خواهند. ما در اینجا - در این محضر مقدس - ما همان می‌خواهیم که مردم تبریز خواستند (فریاد حضار در تایید سخنران: صحیح است، صحیح است، صحیح است) ما همان می‌خواهیم که مردم قم می‌خواهند، (صحیح است، صحیح است، صحیح است) و ما همان می‌خواهیم که مرجع آگاه پرپینش ما حضرت آیت الله العظمی الخمینی می‌خواهد (صلوات مردم) و (صحیح است ف صحیح است، صحیح است) خدایا وجود مقدس حضرت آیت الله العظمی آقای منتظری (مردم: صلوات) آیت الله طالقانی (مردم: صلوات) هر چه زودتر از زندان در نزد ارادتمندان بازگردان (مردم: الهی آمین).»^۱

^۱ چنانکه در کتاب «درباره داستان انقلاب» ص ۱۲ آمده است، نوار این سخنرانی مربوط به واقعه ۱۰ فروردین ۱۳۵۷ در یزد است که صدای سخنرانی در مسجد، هیاهوی جمعیت، تیراندازی و آژیر آمبولانس‌ها همه ضبط شده است.

^۲ (پاورقی از خبرگزاری فارس) ظاهراً صاحب صدا برای تهیه‌کنندگان برنامه داستان انقلاب ناشناخته بوده اما صدا و لحن خطابه حاکی از این است که خطیب ماهر و سرشناسی بوده است. در تفحصی از حجت الاسلام و المسلمین آقای فاضل مبدی انجام شد، معلوم گردید که سخنران فوق متعلق به آقای شیخ کاظم راشد بوده که در مسجد حضیره محمدیه یزد ایران گردید و با هجوم پلیس به مردم عده‌ای کشته و مجروح شدند و پس از آن آقای راشد ایرانشهر تبعید گردید.

گوینده: در پی این مراسم مردم هیجان زده به خیابانها رفتند که با قوای انتظامی مواجه شدند. (مردم: درود بر خمینی، درود بر خمینی، صدای تانک و خودروهای نظامی و صدای تیراندازی و فریاد مردم) و این حوادث یزد که به خونریزی انجامید خود منشا هیجانهای تازه شد. خشونت بالا گرفت و سرانجام آنگونه که علی‌اصغر حاج سید جوادی می‌گوید در تابستان در اصفهان حکومت نظام اعلام شد.

سید جوادی: «مسئله اصفهان از اینجا شروع شد که ارتش و به هر حال سربازها شروع کردند به مردم و راننده‌های تاکسی راننده‌های معمولی یعنی مسافرین، صاحبان ماشین که در خیابانها عبور می‌کردند به زدن و شیشه شکستن و به طور خیلی خشنی روبرو شدن. من اطلاع دقیق‌تر از این نظر دارم که به گزارشی هیئتی مامور شدند به ریاست یکی از سپهبدهای ارتش برای رسیدگی به مسئله اصفهان. گزارشی که این سپهبد در اون موقع داده بود تایید کرده بود که خشونت شدیدی از طرف ارتش نسبت به مردم ایجاد شده و ماشینها رو شکستند و اینها. این مسئله با اینکه به صورت یک گزارشی هم برای شاه تهیه شده بود انعکاسی پیدا نکرد که ارتش رو دست به عصا تر بکنه و در رفتارش با مردم محتاط تر بکنه. برای اینکه بعدها دیده می‌شد که در سایر شهرها همین خشونت در مثلا در قزوین، در مشهد، کرمان به همین صورت ارتش عمل می‌کنه، یعنی در واقع به یک نوعی نمی‌دونم حساب شده یا حساب نشده فکر می‌کردند که خوب این ضربه‌ها هر کدام ممکن است که اثر وحشت و احتیاط و ترس در مردم برانگیزه خوب، خود به خود به نفع دستگاه و رژیم خواهد بود. در حالی که در عمل دیده شد که به کلی برعکس بود و هر چقدر شدت فشار ارتش، روی مردم شدیدتر می‌شد، حرکت مردم نسبت به ارتش شدیدتر شد.»

گوینده: اعلام حکومت نظامی در اصفهان و توابع، اوضاع را آرام نکرد و حتی برای بسیاری از مقامات و نظامیان مثل ارتشبد قره باغی که نظر شاه را دایر بر آزادسازی فضای سیاسی شنیده بودند نوعی دوگانگی و تضاد در اوضاع محسوس بود. ارتشبد قره باغی می‌گوید حتی دولت دقیقا نمی‌دانست آیا سیاست شاه کنار آمدن با مخالفان است یا سرکوب آنها.

قره باغی: «بعد از اینکه من رفتم به وزارت کشور، گزارشی از استاندار که آقای زاد بود- استاندار اصفهان - گزارشی رسید که اون تقاضا کرده بود که برابر بررسی که شده است چون مامورین نخواهند توانست بعد از پایان این حکومت نظامی نظم رو در شهر اصفهان برقرار بکنند، تقاضای تمدید حکومت نظامی در اصفهان را کرده بود. در وزارت کشور گفتیم آقا بخواهید اطلاعات رو از ژاندارمری، شهربانی ساواک بخواهید و مطالعه کنید ببینید که کی، چه چیزهایی هست من همینطوری نمی‌تونم پیشنهاد تمدید رو بکنم. بعد از بررسی‌های جامعی که کردند گزارش رو آوردند پهلوی من که بله، این تحقیق شد، معلوم شد که مامورین انتظامی این راه را آسان‌ترین راه برای حفظ نظم چون می‌دونند، اینست که می‌خواهند که به همین طریق این موضوع ادامه داشته باشد، والا اگر حکومت نظامی تمام بشه، گرفتاری‌هاشون زیادتیر خواهد شد. گفتیم این دلیلی قانع کننده نیست این درست مخالف آن چیزی است که ما به آن منظور آمدیم. آزادی اجتماعات می‌خواهیم بدیم، آزادی مطبوعات می‌خواهد باشد، شما دو مرتبه می‌گویید حکومت نظامی این دلیل برای من قانع کننده نیست، بنده گزارش جامع بردم به هیئت دولت مطرح کردم، همه تصویب کردند که حکومت نظامی تمدید نشود. ولی چند روز بعد، سه روز چهار روز بعد، آقایون آمدند و به ما گفتند که ضرورت دارد در تمام مملکت ان حکومت نظامی را به آنصورت خاتمه دهند و اون حکومت نظام را به اون صورت عمل کردند.»

گوینده: در ۲۷ مرداد، ۲ روز پس از اعلام حکومت نظامی در اصفهان شاه با خبرنگاران سخن گفت و اوضاع آن روز ایران را با مرداد ۱۳۳۲ مقایسه کرد و پیشرفت های دوران سلطنت خود را برشمرد.

شاه: «آنهایی که در جستجوی ارقام هستند به آسونی می‌توانند دنبال ارقام و مقایسه هم باشند که ما در ۲۵ و ۲۸ مرداد ۲۵۱۲ (۱۳۳۲) چه بودیم؟ چه داشتیم؟ و امروز چه هستیم و چه خواهیم شد؛ ما به شما نوید و وعده تمدن بزرگ با جزئیاتش رو به شما می‌دیم، و دیگران - فکر می‌کنم که - به شما وعده وحشت بزرگ بدهند، باز مقایسه‌اش با ملت ایران است.»

گوینده: فردای همان روز سینما رکس آبادان آتش گرفت و چند صد نفر کشته شدند، خبر این حادثه از رسانه‌های جهان و از جمله بی بی سی پخش شد.

قسمتی از اخبار رادیو دولتی انگلستان در همان زمان: دولت ایران می‌گوید که حمله تروریستی دیشب را که به مرگ تقریباً ۴۰۰ نفر در سینمایی در شهر آبادان انجامید، رسماً بررسی خواهد کرد. بر طبق اخبار رادیوی ایران، تاکنون اجساد ۳۷۷ نفر از یار آوار سینما بیرون آورده شده و گروه‌های امدادی هنوز مشغول جستجوی خرابه هستند. سینما دیشب پر از تماشاچی بود که ناگهان تروریست‌ها به هر چهار گوشه ساختمان آتش زدند و از آنجایی که درهای خروجی سینما قفل بود، تماشاچیان نتوانستند که از ساختمان فرار بنمایند. خبرنگار بی بی سی در تهران می‌گوید که این ضایعه پرتلفات‌ترین حریق عمدی بوده که اخیراً در ایران صورت می‌گرفته. دیشب یک سینمای دیگر - این بار در شیراز - سوزانده شد و انفجار بمبی در رستورانی یک نفر را زخمی ساخت. در هفته گذشته هم، سه نفر در حریق سینمایی در مشهد کشته شدند.

گوینده: در فضای آن زمان، همه مخالفان دولت را مسبب این کشتار می‌دانستند و برخی هم عناصر افراطی مذهبی را عامل آن معرفی کردند ابوالحسن بنی صدر می‌گوید وقتی که رئیس‌جمهور شد در این زمینه گزارشهایی دریافت داشته.

بنی صدر: در آن وقت هم که من در داخل بودم، گزارشهایی به من رسید حاکی از اینکه کسانی که همین الان هم توی مجلس خمینی هستند و در دستگاه او هستند اینها بانیان آتش زدن سینما رکس آبادان بودند و این اطلاعات و مدارک و آنچه که عرضه شده ظن را قوی می‌کند که این چنین بوده باشد.^۱

گوینده: دکتر کریم لاهیجی که جریانات حقوقی این قضیه را پی‌گیری کرده است می‌گوید که انگیزه و مسبب واقعی ماجرا مشخص نیست.

لاهیجی: «در یک جامعه‌ای که آزاد بودن خبر و اطلاعات و محافل خبری و مطبوعات و رادیو تلویزیون وجود ندارد، واقعا آدم در هر حادثه اجتماعی نمی‌دونه که اصل قضیه چی بوده؟ همیشه دور هر قضیه‌ای اینقدر رمز و کنایه و - عرضم به حضورتون - استتار و پنهان کاری و حدیث و مطلب هست که نمی‌شه گفت صحیح کدومه و سقیم کدومه. تو این قضیه هم شاید در ابتدا آتش سوی باز یک حرکت حساب نشده چند نفر عناصر به اصطلاح مرتجع و عقب‌مونده مذهبی بوده که یک محل فساد و یک محل عیاشی رو به آتش بکشند؛ ولی از طرف دیگه هم وحشتی که دستگاه و مقامات انتظامی برای مردم بوجود آوردند، از نظر نمی‌دونم بستن اطراف سینماها و حمله و اینجور چیزها، خوب، باعث شد که

^۱ آنچه مسلم است هنوز هیچ مدرکی بدست نیامده که ثابت کند این اقدام از سوی چه کسانی بوده است و شاید دلیل آنکه این قسمت از سخنان بنی صدر در دوره دوم داستان انقلاب حذف شده همین باشد که او به جرمی، نیروهای خود انقلاب را عامل حادثه دانسته و از مدارکی سخن گفته که هنوز هیچکس آن را روایت نکرده و از این راز پرده برداشته نشده است و چون گفتار بنی صدر با گفتار لاهیجی که هر دو در دوره قبلی داستان انقلاب به دنبال هم آمده بود تناقض داشت باید آنکه بی‌پایه است حذف می‌شد.

این کشتار عظیم صورت بگیرد؛ اون زمان کل مردم، یعنی اینقدر رژیم شاه بد عمل کرده بود که هر اتفاقی در ایران و جامعه ایران اتفاق می‌افتاد، مردم می‌گفتند: دست ساواکه یا دست شاه. اون موقع هم مردم به این نتیجه رسیده بودن که واقعا کار رو ساواک و رژیم کرده، بعدا هم که رژیم جمهوری اسلامی به اصطلاح یک محاکمه کردند و اینها، واقعا مشخص نشد که این قضیه کار کی بوده، ولی خوب می‌دونید که علت اصلی سقوط دولت آموزگار این حادثه بود یعنی انعکاسش چه از نظر داخل و چه از نظر بین‌المللی فاجعه بار بود برای رژیم شاه.»

گوینده: پس از این آتش سوزی دولت آموزگار سقوط کرد و شاه مهندس جعفر شریف امامی را به نخست وزیر برگزید. مهندس شریف امامی هدف دولت خود را آشتی ملی و سازش دادن میان طبقات مختلف اعلام کرد.

شریف امامی: «برنامه این است که بین تمام جناحها، ما سازش رو بوجود بیاریم با هم تفاهم پیدا بکنیم و از همه اینها صحبت بشه، بحث بشه، اختلافات برطرف بشه، نظراتی که اونها دارند آنچه که صحیحه، قابل قبوله، همه را عملی می‌کنیم.»

گوینده: یکی از انتقادات مخالفان آن چنانکه آیت الله صادق روحانی می‌گوید، تغییر تقویم هجری به تقویم شانهای بود.

آیت الله صادق روحانی: «نمی‌دانیم مرتجع ما هستیم که فقط تقاضامون اجراء قانون اسلامی، اجراء قوانین مملکت، مراعات اصول حقوق بین‌المللی است، ما مرتجعیم که یان رو می‌گیم؟ اما اونهایی که احیاء سنن ما قبل اسلام رو می‌کنند، احیاء سنن آتش پرستی، احیاء سنن کسانی که غیر از زور و قلدری و بدبختی بر ملتشون چیزی نداشتند، جشن‌های دو هزار و پانصد ساله می‌گیرند، ماده تاریخ اسلام را عوض می‌کنند، اونها مرتجع نیستند. ما مرتجعیم؟!»

گوینده: از نخستین اقدامات دولت مهندس شریف امامی برگرداندن تقویم هجری (شمسی) و لغو نظام یک حزب بود که همان روز آغاز نخست وزیراش از رادیو تهران اعلام شد.

رادیو ایران: «بنابراین اکیدا دستور فرمائید که در مکاتبات و مراسلات و اسناد و مدارکی که از حوزه آن وزارت و ادارات تابعه صادر می‌شود، مفاد این قانون را اجرا و منظور دارند و البته تاریخ شاهنشاهی یا هجری قمری یا میلادی را، برحسب مورد، بین‌الهلالین ذکر فرمایند. آقای منوچهر آزمون وزیر مشاور در امور اجرائی گفتند: به موجب قانون اساسی فعالیت جمیع احزاب آزاد خواهد بود و حزب رستاخیز دیگر نمی‌تواند یک حزب فراگیر باشد.»

گوینده: اما هیچ یک از اقدامات اوضاع را آرام نکرد، دکتر شاپور بختیار انتصاب مهندس شریف امامی را یکی دیگر از خطاهای شاه می‌داند. زیرا شریف امامی وجهه‌ای نداشت که بتواند اوضاع بحرانی را آرام کند. (اگر چه شریف امامی از قوی‌ترین مهره‌های رژیم شاه و سازمان فراماسونری بود که گمان می‌رفت، می‌تواند با نرمش و سیاست، جو را آرام کند اما دیگر کار از کار گذشته بود و همه تلاشها همچون آب در هاون کوبیدن بود، اگر هر رژیمی اعتماد مردم را که مهمترین سرمایه حکومت است از دست بدهد، همه تدابیرش بی‌حاصل خواهد شد.

بختیار: «اگر که بعد از آموزگار حتی می‌آمدند و یک وضعیتی درست می‌کردند که دیگه شریف امامی نمی‌آمد و دهن کجی به ملت ایران وقتی شد که یک آموزگاری را (که بالاخره یه آدمی به فساد مشهور نبود) برمی‌دارند، یک تکنوکراتی

بود، یک آدم باهوشی بود، پرکاری بود، برمی‌دارند یک شریف امامی که قبلا هم بوده و خودش می‌گه قمارخانه را من امروز دادم بستند، خوب آقا خودت اداره‌شون می‌کرده ده، بیست سال، این که نمی‌شه؟ (با خنده)

گوینده: با همه این احوال شریف امامی به سابقه مذهبی خاندان خود می‌بالید و امیدوار بود که مخالفان مذهبی، دولت آشتی ملی او را بپذیرند اما اعتراضات ادامه یافت و در روز ۱۳ شهریور که مصادف با عید فطر بود اولین راهپیمایی بزرگ تهران برگزار شد.

صدای تظاهرکنندگان: «سکوت هر مسلمان خیانت است به قرآن سکوت هر مسلمان خیانت است به قرآن...»

گوینده: خبرنگار بی‌بی‌سی در تهران در میان شاهدان این راهپیمایی بود.

خبرنگار رادیو دولتی انگلستان: در تهران تظاهرات آرامی که صبح زود از قیطریه در شمال شهر شروع شده بود و حدود ۱۵ هزار نفر در آن شرکت داشتند، ضمن حرکت به سوی قسمت جنوب غربی شهر، با پیوستن سایر راهپیمایان از سایر نقاط شهر، تعداد آنها به بیش از صد هزار نفر رسید. این تظاهرات طرف غروب با آرامش به پایان رسید. تظاهرکنندگان نه تنها با پلیس و سربازان برخوردی نداشتند بلکه آنها را غرق در گل و بوسه کردند در حالی که آنها را برادر خود می‌خواندند در همان حال بر علیه شاه و دولت وی شعار می‌دادند و دعوت به یک روز اعتصاب دیگر در روز پنج‌شنبه می‌کردند. دکتر سنجایی که به ریاست جبهه ملی انتخاب شده است امروز در یک مصاحبه با خبرنگار ما این تظاهرات و راهپیمایی‌ها را نوعی رفراندوم ملی خواند. وی گفت: که این تظاهرات انضباط، خواست و درایت مردم ایران را به خوبی نشان داد. دکتر علی امینی که از نخست وزیران پیشین ایران است، نیروی پلیس و ارتش را به خاطر درک احساسات مردم مورد تحسین قرار داد. حتی روزنامه رستاخیز که طرفدار دولت است، امروز در یک سرمقاله به بلوغ فکری که مردم در ابراز نظریات خود نشان داده بودند اشاره کرد. امروز هیچکدام از مقامات دولتی ایران حاضر نشدند در این مورد اظهار نظری بکنند ولی در تمام روزنامه‌ها تصاویر تظاهرات تهران را چاپ کردند و عناوینی از قبیل تظاهر کنندگان حرفه‌ایشان را با گل بیان کردند و یا تظاهرات عظیم و آرام به چشم می‌خورد.

گوینده: به گفته دکتر علی امینی دولت و شاه از کثرت و نظم جمعیت تعجب کرده بودند.

امینی: آخه این، دستگاهش با هم نمی‌خوند. وقتی من گفتم آقا این روز عید فطر، این جمعیت که به این ترتیب رفته، این سازمان امنیت شما کارش چیه؟ کفت خاک بر سر این دستگاه، گفتم خوب آقا، خاک بر سر این دستگاه، خوب، این دستگاه چیکار می‌کنه؟ این نتونست تشخیص بده که این قشرهای مختلف اینها کی‌اند. اینهم با این نظم و ترتیب برای چه چیزی؟»

گوینده: برای اولین بار بسیاری از زنان در راهپیمایی عید فطر شرکت کردند دکتر هما ناطق شاهد این راهپیمایی بود.

هما ناطق: «زنان در انقلاب ایران به شکل مختلف تظاهرات کردند و به اشکال مختلف مبارزه کردند و این بزرگترین بسیجی که زنها کردند توی انقلاب، روز عید فطر بود که مسلمانها ترتیب داده بودند و برای اولین بار بود که می‌شد گفت که حتی تعداد زنها بر مردها می‌چربید. و اولین بار بود که در یک تظاهرات همه با نه تنها حجاب اسلامی، بلکه با حجاب سیاه (خلاصه) آمده بودند و برای ماها که از دور تماشا می‌کردیم، این تظاهرات رو خلاصه یکی از این عجیب‌ترین

منظره‌هایی بود که دیدیم، یعنی یکه خوردیم؛ و اینها خانواده‌های این افراد مذهبی بودند که آمده بودند ولی زنده‌ای تحصیلکرده و زنده‌ای روشنفکر که هیچ سازمان و گروهی در واقع پشت سرشون نبود، نمی‌دونستند که چه خواهد شد، برای خاطر اینکه کسی هم نبود که ازشون طرفداری بکنه یا پناهشون بده. بخصوص وقتی که احزاب سیاسی بوجود آمدند در ایران، اصلاً راجع به زن‌ها حرف نزدند بلکه گفتند مسئله حجاب مسئله عمده‌ای نیست و مسئله فرعی است بنابراین اصلاً مطرح نیست.»

گوینده: تظاهرات عید فطر آرام و بی‌حادثه گذشت. اما زلزله، دستگاه حاکمه را فراگرفته بود، و ارتشبد قره‌باغی حضور خود را در وزارت کشور نشانه بحران می‌دید.

قره باغی: «همان تشکیل خود دولت آقای شریف امامی به نام دولت اتحاد ملی، شروع بحران بگیم، حالا نگوییم تشدید، شروع بحران در مملکت احساس شد، و همانطور که من در کتابم اشاره کرد، یکی از دلایل همین برای خود من حضور خود من بود در اون دولت، کما اینکه بلافاصله هم پمجم شهریور دوات تشکیل شد روز شانزدهم یعنی یازده روز بعد اعلام حکومت نظامی شد.»

قسمت بیست و دوم وقایع ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ (جمعه سیاه)

گوینده: تظاهرات عید فطر آرام برگزار شد. چهار روز بعد تهران تحت حکومت نظامی قرار گرفت و خبر این واقعه ناگهانی در جهان منعکس شد.

قسمتی از اخبار رادیو دولتی انگلستان در سال ۵۷: دولت ایران در ۱۲ شهر بزرگ ایران حکومت نظامی برقرار کرد. در ظرف ساعات اولیه اعلام حکومت نظامی زد و خوردهای شدیدی در خیابانهای تهران آغاز شد. نیروهای نظامی با خودروهای مسلح نظامی، سلاحهای اتوماتیک و گاز اشک آور به جمعیت عظیمی که در شرق تهران برای مخالفت با اعلام حکومت نظامی جمع شده بودند حمله بردند. گزارشات اولیه حاکیست که عده زیادی کشته شده‌اند. اما هنوز اطلاعی رسمی در خصوص تعداد کشته شدگان در دست نیست. تظاهر کنندگان در حالی که به دستورات متفرق شدن دولت وقعی نمی گذاشتند در خیابانها می‌دویدند و علیه رژیم شاه شعار می‌دادند و پنجره‌ها را می‌شکستند. دستور اعلام حکومت نظامی شش ماهه، به دنبال تشکیل جلسه اضطراری دولت، امروز صبح در اولین بولتن اخبار رادیوی ایران اعلام شد.

گوینده: ارتشبد قره‌باغی وزیر وقت کشور در این جلسه دولت حضور داشت.

قره باغی: «من امضا کردم - با وزیر جنگ دوتایی - پیشنهاد اعلام حکومت نظامی را، ولی جریان امر البته به این ترتیب بود که آقای نخست وزیر دعوت کردند شورای امنیت ملی رو، که عبارت بود از خود آقای نخست وزیر امور خارجه رئیس ستاد بزرگ ارتشداران، رئیس ساواک، رئیس شهربانی فرمانده ژاندارمری و وزیر کشور. البته از ستاد بزرگ وقتی که رئیس ستاد می‌اومد، رئیس اداره دوم و رئیس رکن سه اداره سوم را هم با خودش منی‌آورد که رکن دوم اطلاعاته و اداره سوم هم عملیات. بعد آقای سپهبد مقدم شروع کرد به صحبت کردن که گزارشاتمی به ما رسیده که این تظاهراتی که همینطور شروع شده، قرار است که فردا در مملکت آشوب به پا بکند و مملکت رو بهم بزنند. اینه که من مراتب رو به عرض اعلیحضرت رسوندم که به نظر من ضرورت دارد که اعلام حکومت نظامی بشود. اعلیحضرت فرمودند که در شورای امنیت بررسی کنید. رئیس اداره دوم هم تمام نظرات ایشون را تایید کرد، گفت بله، گزارشاتمی هم که به ما رسیده موید اینها است، فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی هم تایید کردند. آقای ارتشبد ازهارای به استناد اظهارات سپهبد مقدم رئیس اداره دوم که مال خودش بود، مصرا گفت که ضرورت دارد که حکومت نظامی تشکیل بشه. بعد قرار شدف گفتیم خوب، پس آقای نخست وزیر گفت با این تعریف که آقایون اظهار می‌کنند، پس بگوییم که هیئت دولت تشکیل بشه، خبر کردند هیات دولت آمدند ولی چون خیلی دیر، وقتی خبر شده بود تقریباً در ساعت ده، ده و نیم یعنی شب هیات دولت تشکیل شد. هیات دولت، آقایون دو مرتبه، رئیس ساواک صحبت‌هایی کرد - سپهبد مقدم - بعد ارتشبد ازهارای صحبت‌هایی کردند، همین حرف‌هایی که اونجا گفته بودند، گفتند، آقایون وزرا هم گفتند که خوب پس وقتی که مسئولین امر که ما مورین انتظامی هستند و موافقت دارند، پس موافق هستند که اعلام حکومت نظامی بشه، تصویب شد در هیئت دولت. آقای نخست وزیر تلفنی مسئله رو به عرض اعلیحضرت رسوندم که جریان به این ترتیب بود هیئت دولت تصویب کردند

که اعلام حکومت نظامی بشود. بعد گفتند خوب چطوری اعلام بشود در کدوم شهرها؟ بعد گفتیم بهتره که، بهترین راهش این است که حالا که دیگه تصمیم می‌گیریم، خرد، خرد نباشه، یکجا در شهرهای بزرگ اعلام حکومت نظامی بشه، خوب به هر طریقی وقتی که لزومی نداشته بشد دیگه عملی هم انجام نمی‌شه، وقتی می‌فهمند که حکومت نظامی ست هیچ اتفاقی هم نمی‌افتد در هر صورت موافقت شد، منتهی در همین جریان، تعدادی از وزراء و از جمله من گفتیم خوب، پس اینو، یک ۲۴ ساعت مهلت بدیم که مردم آگاه بشوند، بهتره اطلا پیدا بکنند، بعد گفتند نخیر، اشخاص گفتند بعد سپهبد مقدم و آقای آزمون بخصوص یادمه که ایشون اصرار داشتند که نخیر رادیو تا صبح همینطور خبر می‌کنه. تیمسار سپهبد مقدم عقیده‌ش این بود که ما می‌خواهیم که هر چه زودتر مسبین و محرکین را شبانه بازداشت بکنم تا این آشوب فردا اتفاق نیفته و به همین دلیل بالاخره موافقت کردیم که خیلی خوب همون شب از همون نصفه شب اون روز اعلام بشود این حکومت نظامی، ولی چیزی که جای نهایت تاسفه، و اون اتفاقی اتس که فردای اون روز یعنی روز هفده شهریور (جمعه) این جریان پیش آمد کرد که با توجه به نیت اعلیحضرت که همیشه می‌خواستند که آدم کشته نشود، و تاکید داشتند روی این، همیشه به خود من تلفن می‌کردند، می‌گفتند و بارها من در کتابم هم گفتم و تا روز آخر هم تاکیدشون رو این مسائل بود که کسی کشته نشود، بالاخره ما نتونستیم بفهمیم که چطور شد که اون روز، روز جمعه ۱۷ شهریور به این حادثه خونریزی بیهوده منجر شد، و چه نتایج بسیار شوم و بدی در روحیه نیروهای مسلح گذاشت و در حقیقت سبب انسجام تمام مخالفین گردید. مبنای اینکار از اینجا شروع شد، و بعدها هم هر چه بالاخره در شورای امنیت ملی که تشکیل می‌شد، باید فرماندار نظامی شرکت می‌کرد، ولی هیچوقت ارتشبد اویسی در شورای (امنیت ملی) شرکت نکرد، و هیچوقت هم در هیئت دولت شرکت نکرد، تا ما بتوانیم بفهمیم که چطور شد که این واقعه به این صورت درآمد و به اصطلاح مبنای تشدید بحران در حقیقت بگوئیم امروزه بدبختی مملکت شد.»

گوینده: اردشیر زاهدی سفیر ایران در واشنگتن که به ایران آمده بود آن شب تا صبح نزد شاه بود.

زاهدی: مرتب نخست وزیر تلفن می‌کرد حضور اعلیحضرت که همه نظر دارند که حکومت بشه، من نظرم رو به اعلیحضرت عرض کردم که حکومت نظامی اعلام نشه، برای خاطر اینکه اگه اینکار بشه به این عجله، ممکنه نتیجه خوبی نداشته باشه، من معتقد بودم اگر می‌خواند که همچین حکومت نظامی بکنن، اقلا یک روز، دو روز مردم وقت داشته باشند، بدونند، اون شب شاید در حدود تا ساعت چهار صبح حتی طول کشید، بالاخره مسلما چون اعلیحضرت همیشه به نظر نخست وزیر اهمیت می‌دادند و قبول می‌کردند و هم تو هیئت دولت من هم کاره‌ای نبودم، از واشنگتن آمده بودم، سفیر بودم، نظر اونها رو قبول کردند و بالاخره گویا دولت نزدیکای صبح بود که حکومت نظامی اعلام کرد، چون من وقتی داشتم می‌رفتم به منزلم نزدیکهای صبح بود، دیدم که اتومبیل پلیس می‌گرده و اعلام حکومت نظامی می‌کنه البته اون جمعه‌ای است که عده‌ای کشته شدند و تظاهرات در خیابان ژاله و غیره بود اینها من هم دیدم که خوب، بودن من، و حرفهام، هم چون اثری نداره، اعتراض کردم و همون شنبه از شون اجازه خواستم و مرخص شدم برگشتم رفتم آمریکا.^۱

^۱ در خصوص اظهارات اردشیر زاهدی باید توجه داشت که پدر او از عوامل اصلی کودتای ۲۸ مرداد و بازگرداندن شاه بر سریر قدرت بود و خود اردشیر زاهدی خانه زاد بود. او داماد شاه و سفیر شاه در امریکا هم بود، لذا در هنگام بیان خاطرات و قضاوت هایش همچنان در رهاله ای از تعلقات عاطفی نسبت به شاه قرار داشته است و بدین روی جز حسن در او نمی‌بیند و آن چه را در مورد روحیه خودکامه شاه معروف عام و خاص شده است وی بگونه‌ای دیگر جلوه می‌دهد و می‌گوید شاه به نظر نخست وزیر اهمیت می‌داد و قبول می‌کرد. اما فریدون هویدا که سالها سفیر شاه در سازمان ملل متحد بود در کتابی که درباره انقلاب ایران نوشته است (این کتاب در ایران توسط انتشارات اطلاعات و تحت عنوان سقوط شاه مترجم ه.ا در سال ۱۳۶۵ به چاپ رسید) تاکید دارد که نخست وزیر و دیگران در برابر شاه از خود اراده‌ای نداشتند و شاه شخصا مسئول همه امور بوده و جنان خود کامه بوده است که برای نجات خویش حاضر بود همه را قربانی کند حتی نخست وزیر ۱۳ ساله خودش امیر عباس هویدا را. احسان نراقی نیز که از عناصر اندیشمند و دموکرات رژیم شاه بود و مورد علاقه و اعتماد ویژه شاه قرار داشت و در روزهای پایانی

گوینده: روز هفده شهریور بعدها به جمعه سپاه معروف شد. یکی از کسانی که در این روز در میدان ژاله بود، حاج محمد شانه‌چی‌ست.

شانه‌چی: «ساعت شش صبح بود، حدود شش، یه چیزی کم و زیاد، من پاشده بودم برای نماز خواندن، رادیو رو گرفتم، رادیو گفت امروز حکومت نظامیه، بعد که اون گفت حکومت نظامیه، بنا بود مردم هم همه بیان در میدان ژاله، من خیلی نگران و متوحش شدم، پسر حسین که شهید شده، پسر صبح زود بلند شد، بدون اینکه به من بگه رفت میدون، بره میدون شهدا، یکی از برادر زاده‌ها هم که منزل ما بود با هم بلند شدند رفتند میدون شهدا، میدون ژاله، اون زمان میدان ژاله، بود. من خیلی ناراحت شدم که الان حکومت نظامیه، ممکنه امروز یک اتفاقی بیفته، بلند شدم برم ببینم چه خبر هست و این بچه‌ها کجا رفتند، من به میدون ژاله حدود ساعت هفت و هفت و خرده‌ای بود رسیدم اونجا که صدای تیر بلند شد، صدای تیر که بلند شد من نزدیک منزل دکتر فقیهی بودم، دکتر افقهی یا فقیهی که اصفهانی بود، مرد بسیار خوبی بود، خیلی مذهبی بود، خدا بیامرزش مرد. من رفتم در را زدم و گفتم که خوب چند نفر تیر خورده بودند که دکتر رو صدا کنم. خانمش منو می‌شناخت، در را باز کرد و گفتم بابا اینجوری و در رو باز کردم و این چند نفر که زخمی شده بودند کمک کردیم آوردیم اینجا، گفتم پس کو دکتر گفتند دکتر نیست. من تلفن کردم به همین دکتر سامی، یک انجمنی، جلسه‌ایف داشتند اطباء، دکترها، صبحهای جمعه تشکیل می‌شد، این دکتر و سایر دکترها همه رفته بودند اونجا. دکتر سامی را من تلفن کردم و دکتر سامی به من گفتم من گرفتارم مثل اینکه در یک بیمارستان کار می‌کرد، چه جوری بود، نتوانسته بود، سه چهار نفر دکتر بلافاصله فوری فرستاد که ما خانه همون دکتر رو در حقیقت کردیمش یک درمانگاه کوچیک. چند تا تختخواب داشت و گذاشتیم و بعد هم تشک انداخته بودیم، زخمی‌ها رو می‌آوردیم که من یادمه در اونجا ۱۸ تا زخمی ما آوردیم که این ۱۸ تا زخمی دوتا شون متاسفانه شهید شدند، و بقیه شون هم چندتا شون معالجه شدند رفتند سرپایی و چندتا شون هم بسترش شدند که بعد از اون منزل بردنشون به بیمارستان. سربازها در بین فهمیدند، آمدند، می‌خواستند منزل را اشغال کنند که ما در رو بستیم و دفاع کردیم و نگذاشتیم. ولی از مردم از اطراف و اکناف از پشت و از همه جا از پشت بام و از کوچه و از دیوار و از همه لوا می‌آوردند برای اونجا اون روز اینجوری بود در میدون ژاله که چندین مرتبه تیراندازی کردند. مردم صبح زود همه جمع شده بودند و بعد دستور تیراندازی شد، وقتی مردم تظاهرات می‌خواستند بکنند، شعار می‌خواستند بدهند، صحبت بکنند، دستور تیراندازی و در تیراندازی اول ظاهرا

حکومت شاه از مشاورین اصلی وی به شمار می‌رفت و به همین دلیل پس از انقلاب بازداشت شد و چندی را در زندان بسر برد، در کتابی که بنام «از قصرهای شاه تا زندان انقلابیون در سال ۱۳۷۰ ش در فرانسه منتشر کرده است (این کتاب در سال ۱۳۷۲ تحت عنوان «از کاخ شاه تا زندان اوین» در ایران با ترجمه سعید آذری توسط نشر رسا منتشر شد) درباره روحیات شاه می‌نویسد که او اهل بحث و نقد و نظر نبود، با کسی مشورت نمی‌کرد و حتی نخست وزیر او از تصمیمات مهم او بی‌اطلاع بود و در نتیجه تصمیمات او غلط از آب درمی‌آمد، شاه مشاور سیاسی نمی‌خواست و خودش صریحا می‌گفت که مجری می‌خواهد نه مشاور. در مورد اینکه روحیه خود کامه شاه مانع از مشورت و قبول نظر دیگران و حتی سبب طرد عناصر وفادار به خودش می‌گردید نگاه کنید به کتاب بررسی زمینه‌های انقلاب ایران به قلم ع. باقی می‌بخت اختناق و فلسفه آن در ایران. اگر از این سطح بحث خارج شده و براساس دیدگاه سلطه به مسئله بنگریم، شاه، نخست وزیر و تک تک مسئولین از خود اراده و قدرت محدودی داشتند و همه اینها اعضای یک شبکه بزرگ بنام هیات حاکمه بودند که معمولا اعضای شبکه از مجاری مختلف با استعمار مسلط ارتباط دارند و معمولا نقش یکدیگر و اینکه کدامیک از اعضای هیات حاکمه ارتباط دارند برای بقیه نامعلوم است و اینطور نیست که همه اینها از طریق فرد یا افراد مشخصی در داخل هیئت حاکمه به سلطه خارجی متصل باشند و لذا هر کدام دستورات لازم را از طرق خاص خویش دریافت می‌کرده‌اند و این ارتباطات هرگز از طریق یک نفر برقرار نمی‌شده و اعضای شبکه یکدیگر را کنترل هم می‌کردند و چون قرار بود شاه در نقش یک دیکتاتور ظاهر شود، دستور نهایی از طریق وی صادر می‌شد. عدم نیاز شاه به مشورت هم از این جهت بود که او در نشست با سفرای انگلیس و امریکا یا «شاپور جی» و «ارنست پرون» دستورات لازم را می‌گرفت و نیازی به مشورت نداشت چون خود را به ساپورت اطلاعاتی و مشورتی آنها دلگرم می‌دید.

ده بیست سی نفر افتاده بودند. خود من اون روز شاهد بودم از صبح - از صبح ساعت هفت حدود ساعت هفت - تا شش بعدازظهر من خودم اونجا بودم، تو میدون ژاله و خیابون و تو منزل همین دکتر، مردم مرتب می‌آمدند، هجوم می‌کردند، شعار می‌دادند، می‌آمدند جلو، اونها تیراندازی می‌کردند، چهار نفر، پنج نفر، می‌افتادند، باز فرار می‌کردند تو کوچه‌ها، باز دو مرتبه یک قدری تیراندازی کم می‌شد، باز مردم می‌آمدند، تا حدود چهار بعدازظهر همین تیراندازی و زد و خورد بود که چهار بعدازظهر دیگه سربازها تقریباً رفتند و مردم آزاد شدند که شش بعد از ظهر هم من اون خانه رو ترک کردم و رفتم منزل که تمام لباسهام خونی شده بود که خون من می‌آمدم با چند نفر از دوستان توی خیابون و میدون ژاله که جنازه‌هایی که ود یا زخمی‌هایی که بود اینها را کمک می‌کردیم می‌بردیم اونجا برای معالجه و مداوا. بعد از اونجا هم با ماشین و وسایلی که بود می‌بردند بیمارستانهای - بیمارستان بازرگانان و بیمارستان سوم شعبان و چند تا بیمارستان بود که به اصطلاح مال بازاری‌ها بود و اینها تاسیس کرده بودند و متصدیانش مردمان بازاری بودند - می‌بردند اونجا.»

گوینده: دولت تعداد کشته شدگان را همان روز حدود ۶۰ تن و روز بعد قریب به یکصد تن ذکر کرد. مخالفان صحبت را به هزاران تن هم کشاندند. دکتر کریم لاهیجی برای پیدا کردن رقم واقعی مدت‌ها وقت صرف کرده است.

لاهیجی: «روز هفدهم و هیجدهم من مخفی بودم، ولی از روز نوزدهم کماکان فعالیت‌ها رو ما ادامه دادیم، هم در جمعیت حقوقدانان و هم در جمعیت حقوق بشر، و در ارتباط با کسانی که یکی از اعضای خانواده‌شون در اون چند روز یا کشته شده بودند یا تیر خورده بودند. به لحاظ وحشتی که خانواده داشتند یک تعدادی از کشته‌ها رو تو خونه‌هاشون نگه می‌داشتند با یخ و جرات نمی‌کردند که تحویل رژیم بدهند، و حتی کسانی بودند که زخمی شده بودند و توسط اطباء به طور خصوصی مداوا می‌شدند، ما بعد با خیلی کسانی که آن روز در میدون بدون بودند صحبت کردیم نحوه حمله یعنی ابتدا اخطار می‌شه که متفرق بشند، و بعد تظاهر کننده‌ها روز زمین می‌شینند، و بعد دو مرتبه تیرهوایی شلیک می‌شه و مردم بلند نمی‌شند، و بالاخره مردم رو به گلوله می‌بندند، من فکر نمی‌کنم که تعداد کشته‌ها از چند صد نفر (که ما خودمون در جمعیت حقوق بشر به یک رقم مثلاً سیصد چهار صدتایی رسیده بودیم بالاتر بره، ولی می‌دونیم که در اوج انقلاب، صحبت چند هزار کشته - پنج هزار کشته یا هفت هزار کشته - یا بیشتر و کمتر شد. از همون زمان ما شروع کردیم در جمعیت حقوق بشر یک دفتری گذاشته بودیم برای ثبت تعداد کشته‌ها تا آخر دوره انقلاب - در ارتباط با هده شهریور - شاید بیشتر از صدف صد و پنجاه تا شکایت به جامعه نرسید. البته هنوز کسانی بودند که ترس و نگرانی داشتند که بیایند و به یک مرجعی حتی مرجع حقوق بشری شکایت نکنند. بنابراین میتونیم یک معدل مثلاً سیصد چهارصد نفری رو بگیریم، بیشتر از این من فکر نمی‌کنم که تعداد کشته‌ها بوده.»

گوینده: همین حوادث میدان ژاله نه در تعداد کشته گان بلکه در اثر روانی این واقعه بر مردم کشور بود. آنچنانکه همان ناطق مورخ و شاهد عینی این وقایع می‌گوید:

هما ناطق: «به نظر من هفده شهریور انقلاب رو تسریع کرد، برای اینکه راجع به هفده شهریور شایعه بیش از واقعیت بود، چون در هفده شهریور بعدها که اسنادش را ما بدست آوردیم معلوم شد که اصلاً چهار صد نفر بیشتر نبودند، اون هفده شهریور چون مردم خبر نداشتند بعد هم اصلاً قبل از اینکه مردم به تظاهرات هفده شهریور برسند، حکومت نظامی برقرار شده بود، توجه می‌کنید در نتیجه اونجا عده زیادی جمع نشده بودند، اما چون کسی نبود و خیلی آدم‌ها از نزدیک چیزی ندیده بودند، شایعه هفده شهریور خیلی بیشتر چرخید خلاصه بعدش که من رفتم هیچ کس در خیابانهای اونجا نبود ولیکن اون چیزی که خیلی عجیب بود اینه که دیوارهای میدان ژاله، را هر دیواری رو، در حدود دهف پونزده سطرخ،

چیز نوشته بودند، و بعد هم خون کشیده بودند به تمام دیوارها، که امکان نداشت کسی اگر کشته می‌شد این خون به این شکل منظم و تمیز یک دیوار کامل رو گرفته باشه و یا اینکه کسی وقت داشت که این همه نامه‌نگاری رو دیوارها بکنه.^۱

گوینده: در کنار اقدام نظامی به گفته کریم سنجابی آن روز قرار بود گروهی از رهبران سیاسی هم دستگیر شوند.

سنجابی: «در واقعه به اصطلاح جمعه سیاه، آمدند خبر به من دادند که تصمیم گرفتند همه شما رو از بین ببرند، ما مخفی شدیم. همون روز حمله آوردند به خونه من و خانم و بچه‌ها، اینها رو توقیف کردند و تا چهار ساعت، پنج ساعت، نگهشون داشتند؛ بعد آزاد کردند و خوب این به ظاهر نشانه قدرت واکنش دولت بود؛ ولی بلافاصله ضعف دولت و شورش و هیجان مردم نمایش پیدا کرد.»

گوینده: به عقیده داریوش همایون هم، دولت ثبات رأی نداشت و این خود، نظام سلطنتی را به سراشی بی سقوط برد.

همایون: «خوب، ارتش اون روز کاری که بهش گفته بودند کرد، و اون روز اتفاق تأسف‌آوری افتاد؛ ولی این اتفاق می‌توانست پایان موج انقلابی باشه، برای اینکه اگر پی‌گیری شده بود، محال بود که کار به اون جاها بکشه. مردم هم با توجه به خاطره‌ای که از دوران پونزده ساله بعد از هزار و سیصد و چهل و دو (۱۳۴۲) داشتند، تصور نمی‌کردند با این حکومت بشه شوخی کرد و اگر کار تأسف‌آوری که گفتم شد، ولی اگه دنبال گرفته می‌شد، ولی اگه دنبال گرفته می‌شد، یعنی امتیازی داده نمی‌شد، و سران شورش رو هم می‌گرفتند و دستگیری می‌کردند، اون فقط یک شورش چی بود (می‌موند) همونطور مختوم حتی به ابعاد ۱۵ خرداد هم نمی‌رسید. یعنی حادثه‌ای که عصب شاه رو در هم شکست و عصب او رژیم رو در هم شکست، در واقع اون جمعه سیاه بود. روزی که می‌بایست رژیم پیروز بشه بر شورش مذهبی روز آغاز اون [شورش] بود.»

گوینده: به نظر حاج‌محمد شانه‌چی هم، اون روز عملاً نظام سقوط کرد.

شانه‌چی: «مردم عصابی شدند، ناراحت شدند، حرکتشونو تند کردند؛ بر اثر تندی حرکتشون بود که حکومت در مقابلش ایستاد، نتوانست کاری بکنه دیگه دید نمی‌توانه، همون روز شوخی نبود، بر فرض چهارصد نفر یا هفتصد نفر یا ششصد نفر هرچی کشته شده باشند، خیلی بود. او زمان هم مردم از یک کشته ناراحت می‌شدند وقتی که چهارصد پونصد تا کشته

^۱ خانم ناطق ۱۷ شهریور را اگرچه عامل تسریع انقلاب می‌داند اما آنرا عاری از واقعیت و بیشتر محصول شایعه می‌پندارد اما واقعیت این است که ۱۷ شهریور یکی از تراژدی‌های انقلاب بود و آن روز حتی کسانی که در زندان قصر محبوس بودند صدای فریادها و پرواز هلی‌کوپترها بر فراز شهر را شنیده و دیده‌اند و حتی برخی از آنان ۱۷ شهریور را ۱۵ خرداد دیگر می‌دانستند که انقلاب را مغلوب می‌کند. نگارنده نیز در همان روز شاهد بود که از میدان شوش تا تیردوقلو و از تیر دوقلو تا میدان ژاله (شهدا) و از میدان شهید تا میدان فوزیه (امام حسین) در تمام مسیر، نیروهای ارتش اطراف خیابان را بصورت تنگاتنگ اشغال کرده و در حوالی میدان ژاله نیروی زهی مستقر شده بود و در این مسیر اگر کسی به سوی میدان ژاله نزدیک می‌شد بسوی او قراول می‌رفتند زیرا هنوز برخی جنازه‌های شهدا در میدان بود. آیا آن همه صدا و گسیل زمینی و هوایی ارتش و به قول خود رژیم یکصد کشته را می‌توان محصول کار ۴۰۰ نفر دانست؟ نوشتن خون بر روی دیوار در قیام ملی سی ام تیر هم سابقه داشته و چنانچه خود نگارنده هم در جریان انقلاب اسلامی شاهد بود، گاهی یک مجروح و گاهی یک دوست و هم‌مرزم شهید با خون بر دیوار شعار می‌نوشتند و اگر هم چنانکه برخی مخالفین انقلاب می‌گویند، عده‌ای در محل حادثه با رنگ قرمز و با دست بر دیوار شعار می‌نوشتند تا با القای این تصور که شعار با خون نوشته شده ایجاد هیجان کنند، صحت داشته باشد اما نمی‌تواند واقعیت فوق را نفی کند.

باشند که خیلی مهم بود، و این کشته شدن سیصد چهار نفر در یک روز، اثر بسیار تکان‌دهنده‌ای در مردم داشت به نظر من او روز بود که حکومت شاه دیگه ساقط شد.»

گوینده: و به گفته دکتر کریم لاهیجی این حادثه، آخرین پل ارتباط میان شاه و مردم را ویران کرد.

لاهیجی: «برای یک گروههایی دیگه آخرین خوشبینی‌ها یا توقعات یا انتظارهای راه‌حل سیاسی با رژیم شاه را از بین برد. یعنی دیگه اون موقع همه به این نتیجه رسیدند که فقط و فقط یک راه حل برای جامعه ایران وجود داره و اون خروج شاه از ایران و به اصطلاح سقوط رژیم است. اون روز آخرین پلها رو واقعاً مردم و رژیم خراب کرد و از بین برد و از اون به بعد هست که دیگه تظاهرات خود انگیخته در کوشه و کنار مملکت اوج گرفت و روز به روز بر شدت وحدتش افزوده شد.»

گوینده: و همان شب یکی از مفسران ما چشم‌انداز آینده ایران را پس از وقایع آن روز تهران چنین می‌دید.

قسمتی از برنامه جام جهان‌نما در رادیو دولتی انگلستان در سال ۵۷: چشم‌انداز نارآمی‌ها آنقدر وسیع است که آرام کردن موفقیت‌آمیز آن کار بسیار خطیری خواهد بود. شاه در ضمن ممکن است با این خطر روبرو شود که فرماندهان نظامی که از طرف وی عمل می‌کنند، برنامه‌های موسوم به اعطای آزادی را کاملاً درنیابند، و از اینکه در آینده برای بازگشت به ثبات به ایران به جای راه‌حل‌های نظامی از راه‌حل‌های سیاسی استفاده شود خشنود نباشند. چنین راهی به سوی آزادی‌های سیاسی وقتی گشوده می‌شد که شاه می‌توانست مخالفان سیاسی طبقه متوسط خود را از متحدان مذهبی آنها جدا سازد. مثل سایر جوامع اسلامی در حال پیشرفت مدتهاست که در ایران نیز اختلافاتی بین طبقه متوسط و متمایل به مواضع تمدن غربی و مذهبیون اسلامی وجود داشته است. ولی در ماه‌های اخیر عده‌ای از رهبران مذهبی به خصوص آیت‌الله خمینی سعی داشته‌اند این تصور را از بین ببرند که روحانیون مخالف تساوی حقوق زنان و یا اقلیت‌های مذهبی هستند و یا اینکه پیروزی آنها به معنای بازگشت به موازین قرون وسطی خواهد بود. به نظر می‌رسد که تا به حال طبقه متوسط ایران بیشتر به حرف روحانیون گوش داده‌اند تا به حرف شاه.

قسمت بیست و سوم بالاگرفتن اعتصابات و قضیه خروج ارز از کشور

گوینده: واقعه جمعه سیاه در هفده شهریور، آغاز مرحله تازه‌ای در انقلاب بود؛ حوادث آن روز، شاه، ارتش و دولت را سخت متزلزل کرد. راه مسالمت بین شاه و مخالفان را بست و به جریان انقلاب شتاب تازه‌ای داد. دیگر حتی بعضی از نمایندگان مجلس هم به اعتراض برخاسته بودند. دو روز بعد از واقعه هفده شهریور که مجلس جلسه داشت. این خبر رادیو لندن بود.

قسمتی از اخبار رادیو دولتی انگلستان: در سال ۵۷: ۹ تن از نمایندگان مجلس شورای ملی ایران جلسه‌ای را که جهت دادن رأی اعتماد به دولت جدید تشکیل شده بود، به اعتراض ترک گفتند. در حالی که شریف امامی نخست‌وزیر ایران آغاز به تقدیم برنامه دولت خود کرد، محسن پزشکیور رهبر حزب سیاسی پان‌ایرانیست که اخیراً دوباره به حیات سیاسی کشور پا گذارده، از کرسی خود برخاست و فریاد برآورد که نخست‌وزیر از هم‌اکنون دستش به خون هموطنان آلوده شده است؛ و سپس گروه نمایندگان هوادار او از مجلس خارج شدند. نخست‌وزیر ایران در دنبال نطقش قول داد که با روح وحدت ملی طریق ترقی را ادامه دهد و دولت وی به وظایف خود در چارچوب دین اسلام و قانون اساسی کشور جامه عمل پوشاند. شریف امامی افزود که تظاهرکنندگان و آشوبگران می‌خواستند که کشور را به ورطه ویرانی بکشانند و جهت مقابله با آن، دولت به اقداماتی مبادرت ورزیده است. شریف امامی مجدداً به برنامه‌های خود دایر بر ریشه‌کن ساختن فساد اشاره کرد. وی گفت تمام کسانی که حقوق مردم را پایمال کرده‌اند و از خزانه مملکت سرقت کرده‌اند. طبق قانون مجازات خواهد شد. شریف امامی همچنین گفت که قانون جدید مطبوعات، بزودی تقدیم مجلس خواهد شد. بعد از جلسه پارلمان، نخست‌وزیر ایران خطاب به خبرنگاران گفت به مجرد آنکه اوضاع کشور به الت عادی بازگردد، حکومت نظامی لغو خواهد شد. در ضمن آیت‌الله روح‌الله خمینی رهبر مذهبی ایران از مردم ایران خواستار شده است که به هر ترتیبی که ممکن است به مجروحین خون، دارو و غذا برسانند و از هرگونه کمک مالی دریغ ننمایند. یک سخنگوی جبهه ملی ضمن اعلامیه‌ای از مردم ایران خواستار شده است که بر مبارزات خود علیه رژیم بیفزایند؛ در این اعلامیه افزوده می‌شود که کریم سنجابی و داریوش فروهر دو تن از رهبران جبهه ملی از آنجا که در معرض خطر بازداشت قرار داشته‌اند مخفی شده‌اند.

گوینده: کریم سنجابی با اینکه خود در آن روزها مدتی مخفی شده بود می‌گوید که علیرغم خشونت ارتش در روز هفده شهریور، مخالفان ضعف و تزلزل دولت را دریافته بودند.

سنجابی: «پشت سر این جمعه سیاه، اقلیت مجلس بوجود آمد و شروع به استیضاح شریف امامی کرد و ما متوجه شدیم که دولت در حال عقب‌نشینی و ضعف و ناتوانی است. از او طرف مردم تشویق به مبارزه شدند، جریان ورود در خیابان‌ها، ورود به مساجد و شب‌نشینی در مساجد، بالاخره شروع اعتصابات، همه اینها دست به هم داد که دولت را بلا تکلیف کرد.»

گوینده: اعتصاب کارگران و کارمندان صنعت نفت در سراسر کشور که پس از جمعه سیاه آغاز شد، یکی از ضربات مهلکی بود که اقتصاد کشور را فلج و حکومت شاه را متلاشی کرد. حسن نزیه که سالها در شرکت نفت سابقه داشت و بعدها مدیرعامل شرکت نفت بود ماجرای این اعتصابها را شرح می‌دهد.

نزیه: «اعتصابها از مهرماه شروع شد و بدو در کارگاه تعمیر ماشین‌آلات پالایشگاه آبادان عده‌ای در حدود ۳۵۰ نفر دست از کار کشیدند که خواستار اضافه حقوق و کمک هزینه بودند روز بعد کارکنان اداره کالا و آزمایشگاه پالایشگاه درصدد اعتصاب برآمدند؛ و اما اقدامات فرمانداری نظامی، به جای اونکه اعتصابها رو بشکند و از بین ببرد، کا کارگران رو راضی و آرام کند، سبب تشدید و توسعه اعتصابات شد. به این ترتیب که مأمورین فرمانداری نظام حدود ۷۰ نفر از اعتصابیون پالایشگاه را با کامیونهای ارتشی از محل پالایشگاه به شهر منتقل کردند و همین عمل سبب شد که کلیه کارکنان پالایشگاه و کارمندان سازمان عملیات غیر صنعتی نیز به حمایت از اونها اعتصاب کنند. مجموعه این پیشامدها، سایر مناطق خوزستان دستخوش ناآرامی و اعتصاب کرد. اعتصابات در نوسان بود، یعنی گاهی هم تبدیل به کم‌کاری می‌شد، و به این مناسبت تولید پالایشگاه آبادان از ۶۰۰۰۰۰ بشکه در روز به ۲۰۰۰۰۰ بشکه در روز پایین آمد. به دنبال این ماجراها شعارهای اعتصاب رفته رفته شامل خواسته‌های سیاسی نیز می‌شود. مثلاً از شعارهای سیاسی که مطرح می‌شه بلافاصله بعد از خواسته‌های اقتصادی و رفاهی، انحلال ساواک، آزادی زندانیان سیاسی و مشارکت نمایندگان کارکنان صنعت در تصمیم‌گیری‌های مدیران شرکت نفت بودند. و البته بین تمام اعتصابها که سراسر مملکت رو گرفته بود قاطع‌ترین و شکننده‌ترین اعتصاب، اعتصاب کارکنان صنعت نفت بود. در این هیچ تردید نمی‌شه کرد.»

گوینده: بازاریان هم که از آغاز جزو فعالترین گروهها بودند به اعتصابیون دیگر پیوستند و در عین حال آن چنانکه حاج محمد شانه‌چی می‌گوید، هزینه زندگی بسیاری از اعتصابیون را نیز تأمین می‌کردند.

شانه‌چی: «حدوداً شش هفته بازار تعطیل بود. تعطیلی بازار شوخی نیست، خیلی مهمه، هر روز که بازار تعطیل می‌شه میلیونها تومن ضرر می‌خوره، ولی در عین حال باز تعطیل بودند و به کارمنداهاشون، به شاگردهاشون کمک می‌کردند، حتی حقوق شرکت نفت را بازاریها تعهد کردند بپردازند. حقوق اساتید دانشگاه - در اواخر به اصطلاح ۵۷ که تعطیل شده بود حقوق اونها - رو می‌پرداختند. خیلی کمک می‌کردند بازاریها، خیلی کمک می‌کردند؛ به خانواده‌هایی که نداشتند، امکان نداشتند کارمنداها خودشون و کارگرهایی که در بازار بودند و [وضعشان] وضع خوبی نبود، به همه کمک می‌کردند.»

گوینده: هرچه اعتصابها بیشتر اوج می‌گرفت، آثار ضعف و دوگانگی در کار دولت بیشتر می‌شد. از یک طرف تهدید به سختگیری و خشونت بود و از طرف دیگر تسلیم شدن به خواسته‌های انقلابیون و اعتصابیون. انقلابیون در آغاز فقط درخواست‌های صنفی داشتند، یا حداکثر اجرای قانون اساسی را می‌خواستند؛ اما دیگر کم‌کم انقراض حکومت شاه و تغییر نظام را طلب می‌کردند. ارتشبد قره‌باغی در آن روزها وزیر کشور بود.

قره‌باغی: «از همانجا بود که وی شروع کرد به استمالت و دلجویی که دوگانگی پیدا شد در کارها، که بیایند، مشکلات سطحی برطرف شود. مثلاً - موضوع - حقوق کارمندا که سالها مقررات رعایت نشده بود و به اصطلاح اضافاتشون داده نشده بود، این سبب نارضایتی بود، که اینها حقوق‌ها رو اضافه کردند و یا اینکه بعضی کارهای دیگری از جمله شرکت‌هایی بودند که کلاهدرداری کرده بودند و پولها رو برداشتند و از ایران خارج شده بودند و مردم یه پولهای کوچیکی به اینها داده بودند و اینها پولها رو برده بودند، که [در] دولت مجبور شدیم تصویب کنیم که از بودجه سری پول این اشخاصی که

بی‌بضاعت بودند، پول زیادی نداشتند، پول اینها داده بشود و اموال اون شرکت رو توقیف بکنند. حتی تا این پایه دولت خواست که جبران اون، کارها رو بکند دلجویی بکنه و ناراضی‌تی‌ها رو برطرف بکنه، ولی البته دیگه به قول معروف دیر شده بود.»

گوینده: در روز ۲۶ شهریور عده‌ای از کارمندان بانک مرکزی سندی منتشر کردند که نشان می‌داد ۱۷۷ نفر از صاحب‌منصبان کشور جمعاً بالغ بر ۲ میلیارد دلار ارز از کشور خارج کرده‌اند. انتشار این سند ضربه سختی به اعتبار دولت زد. داریوش همایون که خود نامش در این گزارش آمده بود می‌گوید که این جریان واقعیت نداشت و صرفاً حيله تبلیغاتی دیگری بود که انقلابیون برای بدنام کردن حکومت شاه به کار بسته بودند.

همایون: «البته خارج کردن ارز جرم نبود، به موجب قوانین ایران، ارز آزاد بود، هرکس که می‌خواست می‌تونست هرچی می‌خواد ارز بیاره بفروشه بیره ولی ارقامی که منتشر شد و همه باور کردند و بزرگترین روشنفکران با یقین مذهبی از صحبت می‌کردند ارقام بی‌معنایی بود، تمام اون کسانی که اون ارقام در موردشون نوشته شده، یا آلان در خارج هستند، و یا بازماندگان‌شان در خارج هستند - جز یکی دو نفرشون - هیچکدام زندگی درخشانی ندارند. خود من، فرض بر این بود به موجب اون سند که خود من و خانمم یه چیزی در حدود ۶۰ میلیون دلار خارج کردیم. من خیلی خیلی حقیقتاً افسوس می‌خورم که ۶۰ میلیون دلار نداشتم و اگر هم داشتم نتوانستم خارج کنم. اگر این کارو کرده بودم خیلی کارها می‌شد کرد با ۶۰ میلیون دلار. و از این ارقام زیاد منتشر کرده بودند، مبالغه‌آمیز بود در هر جهت.»

گوینده: احسان نراقی هم معتقد است که جریان آن‌چنان که خبرش در آن روزها منتشر شد واقعیت نداشت.

نراقی: «والاً اینکه ثابت شد که درست نبوده دیگه، تو بانک مرکزی و اون موقع خوب فعالیت چپی‌ها قوی بود و خوب اونها هم هنر دارند در اینکارها که این اسامی که می‌شد پول خارج کنند گرفتند در کنار بقیه گذاشتند و بعد هم منتشر کردند و صفرها [را به آن اضافه می‌کردند] مثلاً وقتی کسی فرستاده باشد هفتاد هزار دلار به راحتی جلوی هفتاد هزار دلار، دو تا سه تا صفر هم گذاشتند دیگه اون موقع گرفت دیگه، چون رژیم آسیب‌پذیر بود دیگه این فساد وجود داشت، باور می‌کردند مردم ولی این درست نبود. بعد هم دیدید که مقامات جمهوری اسلامی هم هیچوقت اینو تأیید نکردند.»

گوینده: اما ابوالحسن بنی‌صدر که بعد از انقلاب مدتی وزیر دارایی بود نظری جز این دارد.

بنی‌صدر: «بعضی بودند که اسمشون بیخودی آمده بود تو اون چیز [لیست]، اما در مجموع چرا، برای اینکه قبل از اینکه حتی انقلاب پیروز بشود، دادستان تهران رسیدگی کرد به اون صورت و دادستان تهران صورت دقیقتری معین کرد که به چند نفری بودند که از صورت خارج کرد، بقیه‌رو گفت بله، اینها پول را خارج کرده‌اند و باید تحت تعقیب قرار بگیرند که عکسش؛ من وقتی وزیر دارایی شدم و قرار شد که به دادگاه پاناما برای تعقیب شاه سابق اسناد بفرستیم برای ۳۱ میلیارد دلار - نه یک شاهی سنار و دو شای - برای ۳۱ میلیارد دلار، سند فرستادیم اونجا. وقتی ما رفتیم یک دونه بانک غیرورشکسته نبود، حتی بانک ملی ورشکسته بود.»

گوینده: تحولات ایران که سرعت می‌گرفت آیت‌الله خمینی هنوز در نجف بود او بیشتر و بیشتر اعلامیه و پیام برای طرفدارانش در ایران می‌فرستاد و این پیامها به سرعت تکثیر و منتشر می‌شد. حاج محمد شانه‌چی یکی از کسانی بود که در سازمان دادن پخش این اعلامیه‌ها دست داشت.

شانه‌چی: «یک وقت یادمه که آقای عماد تربتی در یکی از سخنرانیهاش در مجلس سنا بعد که شریف امامی نخست وزیر شده بود گفت که در ظرف ۴۸ ساعت اعلامیه‌ها رو به همه ایران پخش می‌کنند. و این نمی‌توانه مردم همچین کاری رو بکنه، قطعاً دست خارجی است. در ضمن یک اشتباه کرد. اول اون ۴۸ ساعت نبود، در عرض ۲۴ ساعت اعلامیه‌ها پخش می‌شد، و بعلاوه اگر یک دولت خارجی می‌خواست اینکار رو بکنه، دولت خارجی نمی‌توانست ظرف دو هفته اینکارو بکنه، این مردم بودند که در ۲۴ ساعت اعلامیه‌ای که از نجف آقای خمینی می‌داد، اینجا پخش می‌شد. حالا جریان چی بود، اعلامیه‌رو با تلفن می‌خوندند، ضبط صوت‌رو گذاشته بودند دم تلفن ضبط می‌کردند، بعد از ضبط کردن به فاصله یکی دو ساعت اینها رو پیاده می‌کردند، پانویس می‌کردند، چاپخانه می‌دادند، در ظرف ده دوازده ساعت اینها چاپ می‌شد. ده دوازده ساعت هم به همه ایران پخش می‌کردند و همه گروههای سیاسی بودند که هیئت مؤتلفه بودند، یک عده گروههای سیاسی جبهه ملی‌ها بودند، سایر احزابی که بودند مثل حزب ملت ایران و حزب مردم ایران، مرحوم دکتر سامی و اینها همه با هم در حقیقت قبل از انقلاب این گروههایی که به نزدیکی فکری داشتند، کار می‌کردند؛ اونهایی هم که با اینها نزدیکی فکری نداشتند، فعالیت می‌کردند برای اینکه سهمی داشته باشند، بتوانند قدرتی بگیرند.»

گوینده: تندتر شدن حوادث انقلاب و بالا گرفتن درخواستهای انقلابیون، برخی از سیاستمداران معتدل را به این فکر انداخته بود که لااقل قانون اساسی و نظام سلطنتی را حفظ کنند ولو اینکه خود شاه از سلطنت برکنار شود. یکی از این سیاستمداران دکتر علی امینی بود که شاه با او ملاقات و مشورت می‌کرد.

امینی: «روز اول هم که دیدمش گفتم آقا شما قانون اساسی را عوض کردید. الان بیایید این شورای سلطنت را تشکیل بدهید علیاحضرت بشه نایب السلطنه این پسرتون هم هیجده سالشه، بیارید. خودتون برید استراحت بکنید، برای اینکه بتوانید هدایت بکنید. گفت برای من که بد است نمی‌شه، رفتم قم پهلوی شریعتمداری گفتم آقا، تو همین موضع قانون اساسی رو حفظ کن، گفت، من تحت فشار گفتم آقا تحت فشار چیه؟! همونجا در قم وقتی اومدم بیرون از خونه شریعتمدار، یه عده بچه آخوند دور منو گرفتند که شما در روزنامه کیهان اظهار کردید که اختلافاتون رو با شاه حل کردید، گفتم بله، به شما چه؟ گفت تشریف بیارید حجره به ما توضیح بدید، گفتم شما بیایید منزل در تهران به شما توضیح بدهم.»

گوینده: اما حتی آیت‌الله شریعتمداری هم که به اعتدال شهرت داشت لحنش تندتر شده بود.

شریعتمداری: «مخالفت مال امروز نیست، این ده بیست سال است که حکومت ایران به طور عادلانه رفتار نکرده، حکومت مردم بر مردم، دموکراسی، نبوده است؛ و این به مرور متراکم شده، رو هم آمده است و الان منفجر شده است. حکومتی که تمام موازین قانونی را مراعات کند و حکومت مردم بر مردم باشه، حکومت دموکراسی باشه، حکومت عدالت باشه.»

گوینده: در روز ۱۴ مهرماه، شاه بهنگام افتتاح جلسات مجلسین شورا و سنا، وعده داد که با وجود همه ناآرامی‌های کشور، سیاست فضای باز را، همچنان ادامه خواهد داد.

شاه: این ناآرامی‌ها به اجرای سیاست کلی توسعه آزادهای دموکراتیک در کشور ما خللی وارد نخواهد آورد و فضای باز سیاسی کنونی، مسلماً ادامه و گسترش خواهد یافت و عموم مردم ایران به سوی مشارکت و سهیم شدن هرچه بیشتر در

تمام شئون زندگی ملی، یعنی آنچه در مفهوم دموکراسی است، پیش خواهند رفت. خوشبختانه قانون اساسی ایران که مورد احترام همگان است، حقوق کلیه طبقات و افراد ملت را اعم از مقام سلطنت و قوای مجریه و مقننه و قضائیه و به خصوص قاطبه مردم کشور به روشنی مشخص کرده است، در عین حال همین دموکراسی مسئولیت‌های فردی و اجتماعی خاصی را به عهده هر یک از افراد مملکت گذاشته که از مهمترین آنها احترام به حقوق دیگران و رعایت صادقانه کلیه موازین و مقررات قانونی است. البته به عنوان رئیس مملکت، و در عین حال یک فرد ایرانی، ما تحقق تمام این اصول را صرفاً و مطلقاً منوط به استقلال و حاکمیت کشور می‌دانیم؛ زیرا فقط در چنین صورتی است که تحقق آمال ملی و انجام خواسته‌های دیگر اجتماعی امکان‌پذیر است. بدین جهت تذکر این نکته را براساس مسئولیتی که در برابر ملت خود و در برابر تاریخ ایران برعهده داریم، ضروری می‌شماریم که: در شرایط حساس امروزی جهان، بیش از هر زمان دیگر، وحدت و یکپارچگی ملی در راه حفظ و دفاع از استقلال و آزادی و حاکمیت کشور، ضروری است. در اجتماع پیشرو کنونی ما، توجه به این واقعیت نیز ضرورت دارد که نباید دستاوردهای تلاش کوشش بی‌وقفه ملت ایران که با استفاده از درآمد منابع خداداد کشور در راه ایجاد زیربنای صنعتی و اقتصادی استوار ایران مترقی و پیشرو فردا بدست آمده است، در اثر تفرقه و خصومت از میان برود. امیدواریم اقدامات وسیعی که اکنون در توسعه و تقویت روزافزون آزادی و دموکراسی در کشور ما صورت می‌گیرد، همراه با حاکمیت قوه قضائیه در مبارزه با فشار و تعقیب و مجازات کلیه خطاکاران و نظارت بر اجرای کامل قوانین، روز به روز بنیاد اخلاقی و معنوی جامعه ایرانی را استوارتر سازد. بدیهی است در راه این تحکیم مبانی معنویت، پیروی از شعائر و اصول عالی‌ه اسلامی، همواره بزرگترین راهنمان و الهام‌دهنده ما خواهد بود.»

گوینده: و در این مسیر شاه امتیازهای زیادی به مخالفان داد. آئین‌نامه‌ای برای جلوگیری از فساد خاندان سلطنتی تدوین شد، حزب رستاخیز منحل گردید، تقویم شاهنشاهی دوباره به تقویم هجری شمسی بدل شد و بسیاری از زندانیان سیاسی آزاد گشتند. اما همه این امتیازها تنها بر شتاب انقلاب می‌افزود.

قسمت بیست و چهارم

سفر آیت‌الله خمینی از عراق به پاریس، بیانیه پاریس

گوینده: در تهران و شهرهای مهم کشور حکومت نظامی برقرار بود، اما تظاهرات و اعتصابات ادامه داشت. در هفته اول ماه مهر، کارکنان دست کم پنجاه سازمان مهم دولتی و خصوصی در اعتصاب بودند، دیگر یکی از درخواست‌هایشان بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران شده بود؛ اما دولت طرح دیگری داشت. در روز سیزده مهر خبر آمد که آیت‌الله خمینی بر اثر فشار دولت عراق دایر بر عدم فعالیت علیه حکومت شاه، از عراق عازم کویت شده و چون به او اجازه ورود ندادند راهی پاریس گشته است. ابوالحسن بنی‌صدر در پاریس منتظر ورود او بود.

بنی‌صدر: «آمدنش به پاریس را شریف امامی ترتیب داده بود که به امید اینکه او بیاد در اینجا به اصطلاح مصحکه بشود، و مطبوعات و اینها بنویسند که این آدم مرتجع و بی‌ربطی هست مخالف شاه و اگر اینه مخالفش، بهتر است که اونجا بماند. در نتیجه این به اصطلاح حمایت‌های افکار عمومی داخلی و خارجی را از دست بدهد و انقلاب بخوابد.»

گوینده: خود آیت‌الله خمینی در وصیت‌نامه‌اش می‌گوید که به تصمیم خود عازم پاریس شد. متن وصیت‌نامه را جانشین او آیت‌الله خامنه‌ای روز بعد از فوت او قرائت کرد.

سید علی خامنه‌ای: [قرائت قسمتی از وصیت‌نامه آیت‌الله خمینی] «از قرار مذکور بعضی‌ها ادعا کرده‌اند که رفتن من به پاریس بوسیله آنان بوده، این دروغ است، من پس از برگرداندنم از کویت با مشورت احمد پاریس را انتخاب نمودم. زیرا در کشورهای اسلامی احتمال راه ندادن بود، آنها تحت نفوذ شاه بودند، ولی پاریس این احتمال نبود.»

گوینده: در آن روزها رئیس جمهور فرانسه والرئ ژیسکاردستن بود که سیل تلگرامها از سوی ایرانیان به او در حمایت از آیت‌الله جاری بود. ژیسکاردستن بعدها در کتاب خاطراتش اشاره‌ای هم به اقامت آیت‌الله خمینی در پاریس کرده است. احسان نراقی کتاب ژیسکاردستن را خوانده است.

نراقی: «در مورد ورود آیت‌الله خمینی به پاریس می‌گوید که ایشون روز ششم اکتبر ۷۸ وارد می‌شوند از بغداد و پاسپورت ایرانی داشته‌اند. آن موقع هم ایرانیان احتیاج به ویزای فرانسه نداشتند سه ماه می‌تونستند بیایند اینجا و البته آن موقع می‌گوید آیت‌الله خمینی تردید داشتند به الجزایر بروند یا به پاریس. گویا هواپیمای پاریس اولین هواپیما بود که پرواز می‌کرد از بغداد به خارج و در نتیجه آمدند به پاریس و وزیر داخله هر روز به من روز به روز خبر وضع آقای خمینی را در پاریس و وضع افکار عمومی و اینها رو می‌گفت همچنین رئیس پلیس و بعد متوجه می‌شویم که فرماندار ایولی - در منطقه پاریس در حومه پاریس که آقای خمینی آنجا بودند - تصمیم می‌گیرند که ایشان نباید در پاریس باشد، ولی فرای آن روز سفارت ایران به وزارت خارجه گفتند که دولت ایران همچنین تقاضایی ندارد که آقای خمینی از پاریس برود و در نتیجه مسئله اخراج آقای خمینی از پاریس منتفی شد. پانزده اکتبر می‌گه سفارت ما در تهران به من تلگراف زد که با نخست‌وزیر یعنی آن موقع با شریف امامی ایشان ملاقات کرده و گفته ما هیچ گونه مخالفتی با بودن ایشان نداریم و هر شرطی می‌خواهید بگذارید، بگذارید؛ آنها رفی ندارند آن وقت بعد می‌گوید که گزارشهایی رسید که کاست‌هایی از اینجا

رفته و حتی دعوت به قیام شده است و اینها؛ بعد ما هر وقت خواستیم که اقدام کنیم به اخراج ایشان، دولت ایران گفت نکنید این کار را.»

گوینده: آیت‌الله خمینی در پاریسی به مراتب آزادی عمل بیشتری از نجلف داشت تا نطق کند، نوار کاست صدای خود را به ایران بفرستد، از هواداران خود پذیرایی کند و اعلامیه منتشر سازد. از این گذشته هیئت پیرمردی هفتاد و شش ساله که گویی از جهانی دیگر به حومه پاریس آمده و به درخت سیبی تکیه می‌دهد و هر پیامش در ایران حرکتی به دنبال دارد، انبوه خبرنگاران را به حومه پاریس کشانده بود، یکی از آنان خبرنگار بی‌بی‌سی بود که در مصاحبه‌ای با آیت‌الله نظر او را درباره رژیم شاه، قانون اساسی مشروطه و حکومت اسلامی پرسید.

آیت‌الله خمینی: از اول این رژیم، رژیم منحط تحمیلی خلاف قانون بود و تاکنون هم بر همان قوت خلاف قانونیش باقی است و مخالفت ما با او به این جهت است. علاوه بر اینکه اصل رژیم سلطنتی، یک رژیم ارتجاعی است، و ما یک رژیم مترقی داریم که او، جمهوری اسلامی است، و دنبال او هستیم؛ و ملت ما هم او را تأیید و پشتیبانی کرده و می‌کند. اما قانون اساسی، برگشت به قانون اساسی، همان برگشت به رژیم سلطنتی منحط است که امری است کهنه شده و ارتجاعی و این قابل برگشت نیست و اشخاصی که می‌گویند می‌خواهیم برگردیم در اقلیت واقع هستند؛ و تمام ملت از سرتاسر کشور فریاد می‌زنند که ما حکومت اسلامی می‌خواهیم. و اما رژیم اسلامی و جمهوری اسلامی یک رژیمی است متکی بر آرای عمومی و فراندوم عمومی و قانون اساسیش قانون اسلام است و باید منطبق با قانون اسلام باشد و قانون اسلام مترقی‌ترین قوانین است و قانون اساسی آن مقدار که مطابق با این قانون مترقی است، آنها برجای خود باقی می‌ماند و آن مقدار که مخالف با این است، به حکم خود قانون اساسی قانونیت ندارد، و آنها باید ساقط بشوند.

گوینده: در پاریس کسانی دور آیت‌الله خمینی را گرفته مورد مشورت او بودند که با سالها تجربه اقامت و تحصیل در غرب، زبان مطبوعات و رسانه‌های غربی را خوب می‌شناختند. یکی از آنها صادق قطب‌زاده بود که برای آیت‌الله ترجمه هم می‌کرد.

قطب‌زاده: (ترجمه سؤال خبرنگار بی‌بی‌سی) بگذارید از مسئله استراتژیک صحبت بکنیم و فکر نمی‌کنید اگر شاه برود احتمالاً کمونیست‌ها قدرت را به دست خواهند گرفت؟

آیت‌الله خمینی: هرگز همچو مطلبی پیش نخواهد آمد و کمونیست اصلش صحبتش در ایران نیست. اگر یک عده‌ای هم باشند، در اقلیت هستند؛ و ما می‌خواهیم که نه کمونیسم در ایران دخالت داشته باشد و نه سایر اجانب.»

قطب‌زاده: (ترجمه سؤال....) می‌خواستیم نظر حضرت آیت‌الله را راجع به سیاست انگلستان بگوئید؟

آیت‌الله خمینی: ملت ایران نسبت به دولت انگلستان بسیار بدبین است، و اگر چنانچه تجدیدنظر نکند دولت انگلستان، بعید نمی‌دانم که خطرهایی پیش بیاید.

گوینده: یکی دیگر از همراهان آیت‌الله در پاریس دکتر ابراهیم یزدی بود.

(بخش سخنان دکتر یزدی به زبان انگلیسی) [ترجمه نشده است]

گوینده: سعی دکتر یزدی و دیگران این بود که نظرات آیت‌الله را در قالبی بیان کنند که برای مطبوعات و جوامع دیگر مفهوم باشد. مفاهیمی مثل آزادی و استقلال و یکی بودن سیاست و دین در اسلام.

(پخش سخنان دکتر یزدی به زبان انگلیسی) [ترجمه نشده است]

گوینده: دکتر ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده و ابوالحسن بنی‌صدر را بسیاری همفکر می‌پنداشتند که در همه امور مشاور آیت‌الله هستند. اما ابوالحسن بنی‌صدر می‌گوید که این سه نه با هم موافق بودند و نه در همه امور مورد مشورت آیت‌الله.

بنی‌صدر: «من از بسیاری جهات با آقای یزدی و قطب‌زاده مخالف بودم، بنابراین در یک جهت عمل نمی‌کردیم. در رابطه با آقای خمینی که بعضی تصور می‌کنند که ما سه نفر مثلاً آنجا یک اتحادیه‌ای تشکیل داده بودیم نه، اصلاً برخورد شدید هم بود، یه جوری که یک شب ایشان دامادش اشراقی را مأمور کرد که بین ما تفاهم درست کند و اون هم تا ۲ صبح طول کشید، در مسائل نظری بیشتری به ما بها می‌داد یعنی چیزی را می‌گفت تا بنی‌صدر امضا نکرده، نبرند پیش اون. در مسائل عملی عکس این بود؛ اصلاً به ما خبر نمی‌داد. یک کمیسیون‌ی البته تشکیل شد که آنجا آقای یزدی بود و قطب‌زاده هم بود و من هم بودم و بعدها این موسوی خوئینی‌ها هم از ایران آمده بود، این هم منشی بود. جوابها را می‌نوشت و ایشان هم به خبرنگاران جوابها را باز می‌گفت.»

گوینده: حضور آیت‌الله در پاریس دیدار با او را آسان کرده بود و بسیاری از روحانیون و سیاسیون برای مشورت به ملاقات او می‌آمدند. از جمله نمایندگان داخلی او مانند آیت‌الله منتظری، آیت‌الله مطهری و آیت‌الله بهشتی یکی دیگر از کسانی که با آیت‌الله خمینی دیدار کرد مهندس مهدی بازرگان بود.

بازرگان: «اولین دیدار ما در محلی، در خانه‌ای که پذیرایی عمومی‌شون بود، آنجا آشنایی و معارفه اولیه بود، ولی حالا یادم نیست که در همان مجلس یا برای روز بعد قرار ملاقات را در منزل مسکونیشون گذاشتند. آنجا ایشان بودند و مرحوم اشراقی و آقای دکتر یزدی و بنده وارد شدیم. مرحوم اشراقی خوب احوالپرسی و سلام و علیک و مقدمات اول تعارفات و آوردن چای و اینها و انجام دادند، بعد خودشان رفتند و ما سه نفری دیگه تنها بودیم، آقای خمینی و آقای دکتر یزدی و بنده. و ایشان در آنجا گرفتند که می‌دانیم یا فکر می‌کنم که به ایران بیایم و چون مردم ممکن است از من راجع به انتخاب نمایندگان‌شون یا برای وزراء و هیئت وزراء بپرسند، و من شخصا آشنایی و سابقه زیادی ندارم و مدتی از ایران دور بودم و در محیط‌های سیاسی اجتماعی هم زنگی نداشتم، از شما می‌خواهم عده ای را - و این عده صرفاً از نهضت آزادی نباشد - از خودتان باشد خودشان حتی گفتند چه اشخاصی، ولی از دیگران هم که همفکر هستند و اینها، یک عده که هم مبارزه بوده باشند و هم مخالف شاه بوده باشند و هم عامل به فرائض دینی باشند شما معرفی کنید. گفتم خیلی خوب، ما بیست، سی نفر انتخاب می‌کنیم، شما بین آنها هر کدام را خواستید گل چین بکنید.»

گوینده: با آمدن شخصیت‌های مختلف به پاریس به گفته ابوالحسن بنی‌صدر تلاش‌هایی در کار بود تا میان مخالفان ملی و مذهبی شاه همکاری بیشتری پدید آید.

بنی‌صدر: آقای بهشتی از طرف دسته اش آمده بود، چون این حزب جمهوری را اینها قبلاً داشتند و آن وقت ما تلاشمان این بود که به اصطلاح نیروهای سیاسی همه باشند و اصرار داشتیم که به اصطلاح بین جبهه ملی و نهضت آزادی و غیره هم تفاهم بشود پس به فشار ما و موافقت آقای خمینی قرار شد که من و آقای بهشتی واسطه بشویم بین

آقای سنجابی که پاریس بود و آقای بازرگان. در جریان این گفته‌گوها بودیم که یک روز ما رفتیم آنجا ببینیم که خوب چی شده نتیجه؟ گفت: آقای بازرگان صبح رفت ایران، بعد آقای بهشتی گفت که من کار را با آقای خمینی تمام کرده‌ام و گفت: دارم می‌روم تهران، که بعد شد آن شورای انقلابی که در ایران تشکیل شد که ما از آن بی‌اطلاع بودیم.

گوینده: دکتر کریم سنجابی رهبر جبهه ملی نیز که برای شرکت در کنفرانس سوسیالیست بین‌المللی به کانادا دعوت شده بود، در پاریس توقف کرد تا به دیدن آیت الله خمینی برود.

سنجابی: دیداری که کردم اول به آقای خمینی گفتم آقا من که الان در برابر شما هستم شهادت می‌دهم به اینکه خدا عالم است و آگاه است که با هیچ سیاست خارجی ارتباط ندارم و مستقیماً به نفع منافع ایران و همچنین خدا آگاه است با دستگاه ارتباط ندارم و خالصاً مخلصاً در راه آزادی و استقلال ایران کار می‌کنم و آمده سولاتی از جنابعالی دارم که مرا راهنمایی بکنید آقا در مذاکراتان چندین مرتبه از عدل اسلامی و گاهی حکومتی اسلامی صحبت فرمودید بنده سوالم این است که منظورتان از این عدل اسلام و حکومت اسلامی چیست؟ آقا به من گفت از عدل اسلامی حکومت اسلامی، منظور ما حکومتی است که در عهد حضرت رسول و خلفا و تا حدی دو خلیفه اول و حضرت علی داشته‌اند من به ایشان عرض کردم این حکومتی که می‌فرمایید یک دوره موقت دوره پیغمبر دوره خلفا بود از آن تاریخ بعد ۱۴۰۰ سال است در دو بعد تاریخی و جغرافیایی نگاه بکنید آیا حکومتی هست الان که مطابق با آن نظر جنابعالی باشد؟ آقای خمینی گفت: کار ما درس است و موعظه و کار ما کار حکومت نیست، حکومت مال شماست. این بحثی بود که بنده با آقای خمینی کردم.

گوینده: اما ابوالحسن بنی‌صدر می‌گوید دکتر سنجابی قصد تشکیل دولت داشت.

بنی‌صدر: آقای دکتر سنجابی آمده بود با نیتی که مثلاً یک دولتی تشکیل بشود دولت ملی و این به اصطلاح سامان بدهد امور را قبل از اینکه به هم بریزد و این چیزها در اینجا قانع شد به اینکه نه کاری نمی‌شود کرد و نتیجه این شد که به اصطلاح گفت و گوهایی با خمینی ادامه یافت. یکی دوبار هم رفت پیش خمینی یک منتهی را خود او نوشته بود داد من دیدم. گفتم این متن را خمینی قبول نمی‌کند گفت خوب شما بنشین ایرادهایش را رفع کند من هم نشستم منتهی را نوشتم که همان منتهی است که ایشان امضاء کرد و من بردم وقتی من بردم خمینی خواب بود اشرافی رفت و بیدارش کرد و خیلی شنگول پرید از چیز آمد و گفت آهان! این خیلی خیلی خوب است یک کلمه استقلال هم جا افتاده بود آن را هم نوشت کنارش دیدم نوشته به خط خودش آن هم الان موجود است، گفت بدهید که ایشان این کلمه یادش رفته است، استقلال را واقعاً هم یادش رفته بود نه اینکه چیزی داشت، اون کلمه را هم دادیم ایشان چیز کرد و در آنجا خوانده شد. این اگر راست بخواهی تسلیم آقای خمینی بود به آن اصل‌ها و آقای سنجابی یک متن تاریخی را امضاء کرد که این در تاریخ خواهد ماند و اینکه روی چه اصولی تنها مصاحبه‌های آقای خمینی نبود ایشان به انواع و اقسام تعهد کرده بود به دموکراسی در ایران و استقلال در ایران و یک اسلامی متناسب با رشد و ترقی در ایران و آن بیانیه‌ای که آقای سنجابی امضاء کرد اینها بودند.

سنجابی: شما شاید تصور کنید یا بعضی‌ها تصور کنند این اعلامیه را خمینی به من گفته یا خمینی اطلاع داشته است یا خمینی نظر داده هیچ یک از اینها نیست. شبی در منزل یکی از دوستان میهمان بودیم نشستیم سفره شام را انداخته بودند من کاغذ و قلم گرفتم و همینطوری یواش یواش این صحبت‌ها را نوشتم گفتم این نظر من است که اولاً وضع شاه در حال حاضر با این کیفیت غیر قانونی است این را باید رسماً اعلام کنید دوم اینکه بگوییم که تا زمانی که

وضع به این کیفیت باشد نهضت ملت ایران حاضر به شرکت در حکومت نخواهد بود سوم اینکه بعد از آرامش یک فراندومی صورت بگیرد که وضع حکومت ایران را معلوم بکند به چه ترتیبی باید باشد؟ این سه تا را من در سه کیفیت نوشتم خواندم برای آقایان همه تائید کردند و اینها آقای بنی صدر هم یک نسخه از این را برد پیش خمینی فردا منزل بودم آمد گفت آقا همه چیز درست است خمینی این را قبول کرده کلمه استقلال را هم به خط خودشان اضافه کرده بودند و روز بعد هم که خدمت ایشان رسیدم از ایشان پرسیدم که آقا این نوشته باید محفوظ بماند یا منتشر بشود؟ گفت باید منتشر بشود ما هم انتشار دادیم.

گوینده: در همان زمان در پاریس دکتر سنجابی طی مصاحبه‌ای با خبرنگار بی بی سی از روحانیت تجلیل کرد و گفت که میان نظرات جبهه ملی و آیت الله خمینی تفاوتی چندانی نیست.

سنجابی: ما با نظریات آیت الله خمینی که در واقع منعکس کننده آمال و آرزوهای ملت ایران هست کاملاً موافق هستیم آیت الله خمینی شخصیتی است که شاید صدها سال لازم باشد تا یک مردم به عظمت و به بزرگی ایشان در یک جامعه‌ای ظاهر بشود و من به عنوان نماینده یک جبهه‌ای از ملت ایران کمال تأسف و تالم را دارم که قدر این شخص بزرگوار را آنچنان که باید نشناختند و گوش به حرفهای او ندارند و وضعیت به اینجا رسیده است و البته من در پیش خودم اینطور تعبیر می‌کنم که در یک ملتی که قریب ۹۸ درصد آن مسلمان هست اگر بر طبق اصول دموکراسی و با رای آزادی مردم ایران مبعوثان واقعی ملت انتخاب بشود و یک نظام و حکومتی را برقرار بکنند، می‌شود آن را حکومت اسلامی نامید و با آنچه که آیت الله خمینی می‌گوید شاید تفاوت زیادی نداشته باشد.

گوینده: بیانیه سه ماده‌ای پاریس بر همکاری نیروهای مخالف شاه افزود و مبارزات مخالفین را در داخل تشدید کرد. حوادث مهم گرچه در داخل ایران رخ می‌داد اما تصمیمات مهم در دهکده نوفل لوشاتو در نزدیکی پاریس گرفته می‌شد.^۱

^۱ اگرچه گوینده این رادیو تصریح دارد که منشاء حوادث مهمی که در ایران اتفاق می‌افتاد تصمیماتی بود که در دهکده نوفل لوشاتو توسط آیت‌الله خمینی اتخاذ می‌شد اما باز هم بر اهمیت بیانیه سه ماده‌ای سنجابی و نقش آن در تشدید مبارزات تأکید می‌کند. چنانکه در شرح این بحث در کتاب بررسی انقلاب ایران نیز آمده است، سفر سنجابی به پاریس به امضای بیانیه سه ماده‌ای در شرایط آن روز بیشتر ناشی از نیاز جبهه ملی و سنجابی به بقای اعتبار و حیات سیاسی بود تا اینکه بخواهد نوعی ائتلاف میان دو نیروی سیاسی مهم و تشدید مبارزه تلقی گردد.

قسمت بیست و پنجم تشکیل حکومت از هاری

گوینده: در نیمه اول آبادان ماه موج اعتراضها و اعتصابها دولت شریف امامی را عملاً فلج کرد. صحبت از تشکیل حکومتی ملی از یک سو و روی کار آمدن دولتی نظامی از سوی دیگر همه جا را فرا گرفته بود اما بسیاری و از آن جمله دکتر کریم سنجابی در همان زمان می گفتند که دولت نظامی درد سیاسی کشور را درمان نخواهد کرد.

سنجابی: درباره اینکه ممکن است به یک نظام دیکتاتوری نظامی و افسری ما دوباره برگشت بکنیم، چیز ممکن هست متأسفانه دستگاه حکومت ما در این مدت چند ساله و بخصوص در حتی همین دو سال اخیر - دیوانگی ها پشت سر دیوانگی ها و اقدامات ناشایست پشت سر اقدامات ناشایست کرده که نه تنها به زیان مملکت بوده بلکه به زیان خود اونها هم بوده است و باز هم ممکن است از این نوع اشتباهات مکرر مرتکب بشه یکی از اونها همین است که از راه اضطرار متوسل به حکومت نظامی‌ها بشود که این حکومت علاوه بر اینکه برای خود رژیم یک خطر بزرگی داره، این برای مملکت فوق العاده زیانبخش است و هیچ گونه راه علاجی نیست و مملکت را دچار بحران‌های شدیدی خواهد کرد؛ ممکن است به طور موقت یک تصورات به اصطلاح خودشون، امنیتی که در واقع امنیت نیست و در حقیقت اختناق و خفقان عمومی است، فراهم بکنند ولی هر قدر این خفقان بیشتر باشد، واکنش مردم در رابر اونها بیشتر و انفجاری که در نتیجه اونها حاصل می شه، عظیم تر خواهد شد رژیم نظامی برای ایران مکرر گفتیم دوا نیست، بلکه سم است و هر که به این متوسل بشود مسموم کننده تمام جامعه ایران.

گوینده: تهدید به برقراری حکومت نظامی در واقع شمشیری چند لبته بود که به گفته دکتر کریم لاهیجی هر یک از بازیگران صحنه سیاست آن روزها به منظوری از آن استفاده می کرد.

لاهیجی: در همون روزها یک تماسهایی هم با شخصیت‌های مخالف گرفته می شد، و من می دونم که از ناحیه بعضی از کسانی که رد همون کارزار و جنگ سیاسی که دیگره متأسفانه خونین هم بود هنوز فکر پست و مقام و روی کار اومدن به عنوان نخست وزیر هم بودند و سعی می کردند که مثلاً یه کابینه ائتلافی با یک عده ای از شخصیت‌های سیاسی مخالف تشکیل بشه و اینها در همون روزها در لفاف و با رمز و کنایه تعریف هایی هم می کردند و بعضی از عناصر می گفتند که اگر یک همچنین دولتی نیاد، احتمال داره ظرف روزهای آینده، تهران روز آتش فرا بگیرد و نتیجه این آتش و خون و خونریزی یک حکومت نظامی یک چیزی شبیه به کودتای نظامی است.

گوینده: صبح روز سیزده آبان تظاهرات گسترده ای در دانشگاه تهران و اطراف آن صورت گرفته که ظهر به جنگ خیابانی بدل شد. ماجرا تا نیمه شب ادامه یافت و دهها تن جان سپردند. فردای آن روز تهران در آتش می سوخت، ناتوانی دولت و شدت عمل و خشونت‌های متناوب فرمانداری نظامی تضاد و دوگانگی وضع سیاسی کشور را به روشنی نشان می داد، ارتشبد قره باغی وزیر کشور وقت بود.

قره باغی: در اعمال فرماندار نظامی تهران ارتشبد اویسی بیشتر مشهود بود این مسئله که یک روز دستور می داد ایشون جلوگیری نکنند و یک روز دستور می داد که کنار بکشند و نگاه کنند که یک مقدارش تا آنجا که من احساس می کنم، مربوط به مسائل شخصی بود که بخصوص اون روز فکر می کنم چهار ده آبان باشه، چه اون روز که تهران ر آتش می زدند، و دستور داده بود که کسی تکون نخوره و دستورش هم داد من صراحتا مداخله کردم اگرچه حکومت نظامی تحت نظر وزیر جنگ بود و فرمانداران نظامی بود ولی خوب من به عنوان وزیر کشور نمی توانستم که چون به اصطلاح ناظر باشم و بایستم نگاه بکنم، تماشاگران باید باشم، درسته که مسئول اونها بودند، ولی خوب بالاخره منم به عنوان یه وزیر، مسئول بودم و مداخله کردم و رئیس شهربانی تلفن کردم که اخه شما چکار می کنید، چرا پس دخالت نمی کنید؟ گزارش به من داد که دستور داده فرماندار نظامی ارتشبد اویسی که مداخله نکنیم؛ و حتی من گفتم که آقا چرا جلوی آتش سوزی را نمی گیرد؟ من از دفترم می بینیم همه جا شهر آتش گرفته است اظهار کرد که آتش نشانی که اعتصاب کرده اند مال شهر داری و مال ارتش هم که باید فرماندار نظامی خودش دستور بده که یا مقدارش مال خود نیروی زمینی ست که باید ببینند که دستور نمی دهند. و اینها دارند می سوزند.

گوینده: سفارت بریتانیا هم همان روز آتش گرفت. آنتونی پارسونز سفیر وقت بریتانیا در تهران با اینکه روزی سختی را پشت سر گذاشته بود آن شب باید به دیدن شاه می رفت که به صورتی روز افزون به سفرای خارجی رو آورده بود و گرچه آشفته بود گویی در دنیای دیگری به سر می برد.

آنتونی پارسونز: (پخش صدای پارسونز سفیر بریتانیا به زبان اصلی) سفیر بریتانیا یادم می آید آن روز سفارتخانه ما را آتش زد بودند فکر می کنم ساعت ده شب بود که دنبال من فرستادند، سفارتخانه در وضع بسیاری بدی بود، من سر تا پا سیاه شده بودم، همه جا کثیف بود، نه برق داشتیم نه تلف، با یک جیب ارتشی که آن را یک خودروی زرهی همراهی می کرد، مرا به کاخ بردند. خیابانها خلوت بود و شهر در آتش می سوخت، اما این خودروی زرهی پی در پی خاموش می کرد و خلاصه ساعتها طول کشید تا ما به نیاوران رسیدیم. من به سر و وضع نامرتب وارد کاخ شدم حتی کت و شلوار هم نپوشیده بود. احساس کردم که قدم به دنیای دیگری گذاشتم. انگار وارد سیاره دیگری شده بودم. کاخ کاملا حالت عادی داشت یعنی هنوز باید یک نفر با لباس رسمی مرا به داخل یک اتاق خالی راهنمایی می کرد و اینجور تشریفات. خلاصه مرا به حضور شاه بردند، درست این احساس به آدم دست می داد که انگار وارد سیاره ای دیگر شده است. همه چیز آرام و بی اضطراب. به نظر من این حالت دوری و بی خبری شاید نشان دهنده طراز فکر اشخاصی بود که در مرکز قدرت بودند.

گوینده: در هر حال دولت شریف امامی سقوط کرد و روز بعد ارتشبد ازهارای رئیس ستاد ارتش در راس یک کابینه نظامی حکومت را در دست گرفت. ارتشبد قره باغی می گوید که ارتشبد اویسی فرماندار نظامی وقت تهران که می خواست با استفاده از آشوبها نخست وزیر شود صبح زود با او تماس گرفت.

قره باغی: البته اون موقع، شایعات بود ولی بعدها از نوشته ها و جریاناتی که می گفتند ایشون خواسته بود که نخست وزیر بشود که، دنبال این به اصطلاح آشوب، ایشون بشود نخست وزیر. متاسفانه حالا ما نفهمیدیم که چطور شد که ایشون نخست وزیر نشد و ارتشبد ازهارای نخست وزیر شد. ولی از حرکاتی که صبح ایشون ساعت پنج من رو از خواب بیدار کرد و سقوط دولت آقای شریف امامی را اعلام کرد. فهمیدیم که مسایلی بوده که ساعت ۵ ایشون بیدار بوده و ساعت پنج هم به من تلفن کرده که شما وزیر کشور هستی؛ راستش به ایشون گفتم من خیال کردم ایشون نخست

وزیره. گفتم که خوب پس نخست وزیر کیه؟ گفت نخست وزیر ارتشبد ازهاریه. چیزی نمودنده بود که بهش بگم به شما چه مربوطه؟ پش شما چرا تلفنچی شدی؟ شما چرا ابلاغ می کنی که من وزیر کشور هستم یا نه؟ بالاخره گوشی روز گذاشتیم ساعت هفت، هفت و نیم خود نخست وزیر تلفن کرد به من که تیمسار ما مامور تشکیل دولت شدم و جنابعالی وزیر کشور هستید. می خواستم خواهش کنم که وزارت دارایی و اقتصادی را هم تقبل بفرمائید اینجا رو هم اداره بکنید. گوینده: همزمان با تشکیل دولت نظامی، شاه خطاب به ملت ایران نطقی ایراد کرد و گفت: برای جلوگیری از اضمحلال مملکت چون تشکیل یک حکومت ائتلافی مسیر نشد، به ناچار یک دولت موقت نظامی برقرار کرده است تا نظام را به کشور بازگرداند.

شاه: من به نام پادشاه شما بار دیگر در برابر ملت ایران سوگند خود را تکرار می کنم و متعهد می شوم که خطاهای گذشته و بی قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشده بلکه خطاها از هر جهت جبران نیز گردد. متعهد می شوم که پس از برقراری نظم و آرامش در اسرع وقت یک دولت ملی برای برقراری آزادی های اساسی و اجرای انتخابات آزاد تعیین شود تا قانون اساسی که خونبهای انقلاب مشروطیت است، به صورت کامل به مرحله اجرا در آید. من نیز پیام انقلاب ما ملت ایران را شنیدم و آنچه را که شما برای بدست آوردنش قربانی داده اید، تجلیل می کنم. من در اینجا از آیت الله عظام و علما اعلام که رهبران روحانی و مذهبی جامعه و پاسداران اسلام و به خصوص مذهب شیعه هستند، تقاضا دارم تا با راهنمایی های خود و دعوت مردم به آرامش و نظم برای حفظ تنها کشور شیعه جهان بکشوند. در این لحظات تاریخی بگذارید همه با هم به ایران فکر کنیم و امیدوارم در روزهای خطیری که در پیش داریم خداوند متعال ما را مورد عنایت و لطف خود قرار داده و همواره مؤید و حافظ ملک و ملت ایران باشد انشاء الله تعالی .

گوینده: و پس از شاه نخست وزیر جدید ارتشبد ازهاریه نطق کرد، او هم مثل شاه لحن پوزش خواهانه ای داشت.

ازهاریه: هموطنان عزیزم، در این ساعات بسیار حساس و دقیق تاریخی که بر شما ملت شریف ایران و بر وطن عزیزمان می گذرد، سرنوت چنین بوده که بنا به اراده ذات مبارک شاهان، مسئولیت اداره امور مملکت برای مدتی محدود بر عهده ام واگذار شود. برنامه اصلی و اساسی این دولت تامین نظم و امنیتی همه جانبه می باشد از طریق مبارزه با فسادهای مالی و فسادهای اجتماعی و هر نوع فساد و ناپاکی دیگری بدینگونه مورد قبول و باور و تائید جامعه ایران قرار گیرد. من به نام رئیس دولت دست تقاضا به سوی آیات عظام دراز کرده از پیشگاه مقدسشان ارشاد و راهنمایی و کمک می خواهم. چهره جامعه امروز ما به صورتی وحشتناک و نگران کننده تغییر کرده در شهرها به خانه ها و محل کسب و مدرسه و بانگهها هجوم و حمله می شود، آتش سوزی همه را آشفته و نگران ساخته فرزندان عزیز و دلبندهان از مدرسه و تحصیل بازمانده و بهترین ایام زندگی خود را از دست می دهند. پدران و مادران نگران، بازرگانان و اصناف بلامتکلیف، مستخدمین دولت در کمال ناراحتی، اقتصاد مملکت لنگ، مدارس و دانشگاه ها تعطیل، بازارها راکد، موج اعتصابها گسترده و امیدها رو به یاس و آرزوها رو به خاموشی می رود امروز مملکت تعطیل و فردای کشور مورد تهدید است. هموطنان عزیز بیائید همگی به ایران بیندیشیم برای ایران بیندیشیم و ایرانی بیندیشیم تا ایران و ایرانی باقی بماند.

گوینده: لحن شاه و ارتشبد ازهاریه تنها بر خواسته های مخالفان افزود. ترکیب دولت نظامی نشان می داد که دولتی نیست که بتواند با سرکوب اوضاع را آرام کند. آیتالله خمینی که دیگر رهبر لامنازع مخالفان شده بود بی درنگ به پیام آشتی جویانه شاه و دولت پاسخ رد داد وی در یک دست آنها توبه نامه می دید و در دست دیگر برنامه سرکوب .

آیت‌الله خمینی: قرار این بود که ایشون بیایند در محضر ملت و این حرفها را بزنند دنبال او نخست وزیر هم همین حرفها را تکرار کرده بود - به طبقات ملت که قیام کردند - بیایید دست از این کارها بردارید که ما همه در اندیشه ایران باشیم. مصادف با همین توبه نامه، یک دست دیگر هم بلند کرد و با شدت شروع کرد به آدم کشی. با شدت هر چه تمام تر الان در ایران مشغولند، همین حالا، الان، ما امروز صبح از قم اطلاع داریم که گفتند تاکنون قم اینطور نبود.

گوینده: آیت‌الله خمینی نطق شاه را که از علما اعلام تقاضای کمک کرده بود به مسخره گرفت. او یاد آوری کرد سالها پیش، شاه در پاسخ نامه علما به کنایه گفته بود که علما بهتر است بجای دخالت در امور مملکت به ارشاد عوام بپردازند. آیت‌الله خمینی: چطور ایشان تثبیت کرده که ای مراجع اعلام بیایید و مردم را هدایت کنید چه بکنید یکدفعه اینها آن می شود، یکدفعه وقتی جواب کاغذ مراجع را می دهد در همان اوایل امر، می گوید که شما بروید ارشاد عوامل بکنید. به ایشان باید گفت که ما ارشد عوام را کردیم و عوام الان هدایت شدند و شما خواب بودید، اینها ارشاد می شدند اینها تشبیهات اسد فایده ندارد.

گوینده: آیت‌الله خمینی به رهبران مخالف در داخل کشور نیز هشدار داد که هر گونه مصالحه ای را با شاه خیانت می داند.

آیت‌الله خمینی: اینقدر جنایت کرده در این مملکت که دیگه راه آشتی نیست، راه نیست که کسی بگوید که شما اشتباهاتون تا حال اینطور از این به بعد انشا الله اشتباه نمی کنیم راهی نگذاشتی برای این کار اگر یه روحانی، یه سیاسی، بخواید بگد که اینکه شاه امروز آمده است توبه کرده می شه ببخشید، این را مردم خائن می دانند در هر صورت مسیر همین است هر که غیر از این فکر کند خائن به ملت است خائن به مملکت است هر کسی غیر از این فکر کند خائن به اسلام است. اگر این را مهلت بدید، فردا اسلام برای شما می ماند نه مملکت برای شما می ماند نه خاندان برای شما می ماند. مهلت ندید این را فشار بدین این گلو را تا خفه بشد.

گوینده: لحن تند و سازش ناپذیر آیت‌الله خمینی حاکی از اعتماد او به این نکته بود که کلید حل معضلات کشور فقط در دست اوست و فقط با موافقت اوست که اوضاع سامان خواهد یافت.

گوینده: در داخل ایران نیز به گفته مهندس بازرگان که در آن هنگام زندانی بود کمتر کسی وعده‌های شاه و ارتشبد از هاری را باور می کرد.

بازرگان: همون موقعی که بنده در زندان بودم این زندان آخر زمان شاه تیمسار مقدم اونجا آمد با تک تک زندانی ها یعنی اونهایی که بنده می شناسم با مهندس صباغیان با حاجی مانیان، با مقدمه مراغه‌ای و شاید افراد دیگه، حضوری صحبت کرد با بنده هم در حدود شاید یک ساعتی طول کشید صحبتش و از جمله ایشون گفت که اعلیحضرت به اون مطلبی رسیدند که شما همیشه می گفتید و اون اینکه شاه در رژیم مشروطیت سلطنت می کنه نه حکومت البته اینکلام مرحوم مصدق بود و معنیش این نبود که شاه باید سلطنت کنه یعنی شاه نباید حکومت بکنه فقط تا حدود سلطنت، این سلطنت هم یه حالت در واقع تشریفاتی داشت مطابق قانون اساسی، نظر مصدق و نظر ما همین همین بود. می گفتیم شاه سلطنت می کنه، نه حکومت، نمی خواستیم بگیریم که اون بایستی صاحب اختیار مملکت باشه، در هر حال ایشون گفت که بله اعلیحضرت به این نتیجه رسیده اند حالا نظر شما چیه؟ گفتیم. خب متاسفانه دیر شده اون موقعی که می بایستی به این نظر و نتیجه برسند و این کار رو بکنند نکردند، بنابراین حالا دیگه امید چندانی نیست و اون پیامی هم که

دادند، اون پیام هم خیلی جالب و سنجیده است و از نظر ادبی فصیح و شیرینه ولی چون مردم اعتماد ندارند مردم باور نمی‌کنند.

گوینده: از نخستین اقدامات دولت ازهارای دستگیری گروهی از مقامات ارشد منجمله امیر عباس هویدا نخست وزیر پیشین بود. خود هویدا چند سال پیشتر طی مصاحبه‌ای در لندن گفته بود یکی از اهداف سیاست ما پیش بودن از حوادث است. تا حوادث ما را غافلگیر نکند.

(سخنان هویدا به انگلیسی) [ترجمه نشده]

گوینده: اما حوادث بر او پیش گرفت و به گفته احسان نراقی شاه به دستگیری هویدا می‌خواست از خود رفع خطر کند.

نراقی: هویدا رو فکر کرده بودند که بهش گفته بودند به عده‌ای که باید به کسی رو قربانی کرد دیگه بالاخره مثلا قربانی شاه بشه دیگه، و هویدا هم خیال می‌کرد که چون ندز دیده واقعا هویدا ندز دیده بود، شکی درش نیست، پول نداشت هویدا، خوب به این جهت سر به شاه داده، یه روزی مرحوم انتظام به من گفتش که نظامی‌ها شایع کردند که هویدا خود کشی کرده و شاید می‌خواهند بکشنش و بعد چون اویسی با هویدا خیلی مخالف بوده، یه عده‌ای بودند اطرافیان شاه که با او مخالفند. تو می‌رد پیش شاه اینو بگو بد است اگر که بکشند، و اینها، اثر بدی داره، ضمنا هم گفت، مثل اینکه وضعیت هم خوب نیست، تو اتفاقی که هست اون، خانه‌ای که هست پنجره‌ها شو بستند، پرده کشیدند، می‌گویند که خطر داره که پرده‌ها رو بکشند و شما رو ببینند از پشت شیشه ممکنه بزنتتون از این چیزها، اصولا خوب مثلا حالا یه عده‌ای بودند که فکر می‌کردند که هویدا رو می‌شه قربانی شاه کرد. یه عده‌ای به حساب، بادمجون دور قالب چین‌هایی که با شاه بودند. چون بالاخره باید یکی را دراز کرد و دیگه آن موقع، همان موقعی که آخر کار هویدا بود وقتی که آمد و وزیر درباره بود یواش یواش اطرافیان شاه که نمی‌خواستند قبول بکنند مسئولیت شاه و خاندان پهلوی و این رژیم را، داشتند هی نغمه می‌دادند که هویدا مسئول است که بگویند مثلا که خوب شاه نیست شاه مسئول نیست. بعد دفعه‌های بعد هر بار [نزد شاه] مطرح می‌کردم. مثلا گفتم که در روزنامه لوموند نوشته بود که در فرانسه کمیته‌ای برای دفاع از هویدا تشکیل شده، [شاه] گفتش که بله به ما هم چهارتا نخست وزیر سابق انگلیس نوشتند تلگراف کردند و اینها که هویدا را آزادش کنید. یعنی او بار وقتی که می‌گفت یک مقداری به غرور بود که مثلا ما یک همچنین کسی هستیم یک همچنین آدمی که اینها... گفتم خوب راجع به هویدا خیلی حرف‌ها هست. خوب هویدا البته آدم نادرست نبود. گفت: بله آدم خوبی بود، نادرست نبود. تا این را گفت من گفتم ولی به او ایراد هست که نادرستی‌ها راتحمل کرده و سرپوش گذاشته روی آنها. منظورم به او ایراد هست که نادرستی‌ها را تحمل کرده و سرپوش گذاشته روی آنها. منظورم برمی‌گشت به خودش دیگه، ناراحت شد و این موضوع را عوض کرد یعنی این موضوع را داشت همیشه روی هویدا [وقتی که] من مطرح می‌کردم. یک حالت دوگانه‌ای داشت.»

گوینده: امیر عباس هویدا که خود را صرفا مجری منویات شاه می‌دانست به گفته دکتر کریم لاهیجی تصور نمی‌کرد او را مسئول و مقصر بدانند لاهیجی وکیل دعاوی، هویدا را پس از دستگیری در زندان دیده بود.

لاهیجی: وقتی که راجع به سرنوشتش با هم یه خورده صحبت می‌کردیم و اینها به من گفت فلانی من نبودم، سیستم بود، شما که می‌دونید که من نقشی نداشتم. البته در چارچوب حقوقی هویدا مسئول بود. حقوقی چه در چهارچوب قانون اساسی اون زمان و چه در چارچوب قوانین مملکتی. ولی من هویدا رو در اون حرف خودش واقعا صادق دیدم.»

گوینده: گرچه هویدا دستگیر شده بود اما به گفته احسان نراقی شاه از عاقبت این کار هم نگران بود.

نراقی: و این وجود داشت، همیشه رژیم روی هویدا یه حالت دوگانه‌ای داشت، یعنی هم از اینکه هویدا، هویدا رو تونسته بود قربانی خودش بکنه خوشحال بود و هم از اینکه می‌دانست بالاخره اطرافیانش می‌گن آقا یه آدمی که بالاخره به تو خدمت کرده و نادرستی هم نکرده تو اگر اینو به این روز می‌اندازی بعد بقیه چی؟»

قسمت بیست و ششم

دستگیری هویدا - تنهایی شاه در بحبچه بحران

فرح پهلوی: هروقت که به یاد می‌آورم خود شما در عین تحمل دردهای جانکاه جسمانی با چه دردهای جانگدار روحی نیز دست به گریبان بودید و این همه را با چه قدرت و بلندبینی عارفانه‌ای می‌پذیرفتید در خود نیرویی تازه می‌یابم».

گوینده: همچنانکه فرح پهلوی همسر شاه یک سال پس از درگذشت او می‌گفت شاه در روزهای آخر سلطنتش بسیار در رنج بود و تنها، از اطرافیان او آنها که نرفته بودند از آینده خویش بیمناک بودند. داریوش همایون وزیر پیشین در همان روزها به همراه گروهی از مقامات دستگیر شده بود.

همایون: خالی شدن پیرامون شاه از همون وقت شروع شد خود من بسیار زیر فشار بودم که از ایران برم. دوستانم خیلی به من اصرار کردند که خانه هاشون رو در خارج از ایران به من عرضه می‌کردند که برم اونجا بمونم. در آمریکا، در جنوب فرانسه و می‌گفتن که ببینید چه بر سر همکاران سابقتون داره می‌آد و این مملکت طور دیگری داره پیش میره. اینکه ما نخواستیم اون صحبتها را باور کنیم یا باور هم کردیم و اهمیت ندادیم اون یه بحث دیگری است ولی در این شک نیست که مثلا کسی مانند رئیس شرکت ملی نفت ایران بعد از اون حادثه بود که از ایران رفت و یکی از نخست وزیران پیشین که دوست خیلی نزدیک من بود پیش از اینکه من را دستگیر کنند در تلاش بدست آوردن بلیطی بود برای اینکه از ایران بره، البته وقتی رفته بود می‌خواست برگرده. باز هم نمی‌دونستیم که چه می‌شه این مملکت، ولی الحق خلیجها شروع کردند به دور و بر شاه رو خالی کردن، وقتی ماها رو گرفته بودند. یکی از دوستان ما که اون وقت معاون قائم مقام شرکت ملی نفت ایران بود برای من تعریف می‌کرد که هر وقت به دیدن شاه می‌رفته چون روزهای مثل اینکه مثلا یکشنبه، دوشنبه روزهای شرفیابی شان بود. می‌گفت اگر شاه قیافه‌اش گرفته بود در اون ملاقات او با این احساس از ملاقات می‌آمد که نوبت او هم فرا رسیده و در این شرایط طبیعی است که کسی برای شاه سینه سپر نکرد».

گوینده: و بسیاری از کسانی هم که می‌توانستند برای شاه سینه سپر کنند به گفته احسان نراقی از ایران رفته بودند.

نراقی: اون جلسه آخری که رفتم پهلوش، ماشین نبود، اعتصاب بود، اتوستپ کردم یه کسی من را آورده بعد اون وقت رسیدم و گفتم که قربان، امروز یه شخصی من رو آورده اتوستپ کردم یه جوانی از آمریکا آمده او من را آورد. شاه، گفت چرا اتوستپ؟ گفتم برای اینکه اعتصاب بود دیگه، چون مؤسسه ما اعتصاب بود من نمی‌خوایم اعتصابشون را بشکنم. همچنین خواستم به گوشش بزنم که اعتصاب پیش من محترمه. بعد سوار شدم و یه شخصی منو می‌آورد و گفت کجا می‌ری؟ گفتم من می‌رم کاخ نیاوران. گفت ممکنه سوال کنم برای چی می‌رین؟ گفتم می‌رفتم وقت ملاقات دارم با اعلیحضرت. بعد اون جوان گفت عجب عجب. ما فکر می‌کردیم که اینهایی که می‌رند پیش اعلیحضرت با «رولز رویس» و «کادیلاک» می‌رند، حالا شما که ماشین هم نداری؟ گفتم خوب کادیلاک و رولز رویس سوارها رفتند فلوریدا و لوس آنجلس البته این، از این حرف خوشش آمد و هم ناراحت شد. ناراحت که خوب اطرافیانش رفتند خوشش اومد که باز هنوز یه عده‌ای هستند که با اتوستپ می‌آیند دیدنش به طوری که اینقدر بهش اثر کرده بود دفعه بعد که رفتم هفت

هشت روز بعد، گفت بالاخره امروز هم با ماشین اومدی؟ با چی اومدی؟ بنزین پیدا کردی؟ گفتم اتفاقاً امروز هم اومدم با اتوستپ اومدم اینها. کسی دور و برش نبود دیگه».

گوینده: ویلیام سالیوان سفیر وقت آمریکا در تهران می‌گوید حتی کسانی هم که از رشد اقتصادی دوران او بهره برده بودند به او پشت کردند و شاه این بی‌کسی و تنهایی را احساس می‌کرد.

سالیوان: [پخش صدای سالیوان به زبان اصلی] شاه تصور می‌کرد و چندین بار هم به من گفته بود که طبقه متوسط جوان که بیشترشان در دوره او تحصیل کرده و بار آمده بودند نعشان در بقای این رژیم است و بنابراین از او و نظام سلطنتی حمایت خواهند کرد تا حرکت ایران در جهت ترقی و پیشرفت را حفظ کنند. اما بعد معلوم شد که این گروه بیشتر هوای خودشان را دارند و سرشان گرم بیرون بردن پول و دارایی‌شان به خارج از کشور است. آن وقت من متوجه شدم که برای شاه دیگر هیچ‌کانون حمایتی جز ارتش باقی نمانده است. اما ارتش هم که امکان عمل به آن نمی‌دادند، داشت دلسرد می‌شد و توانایی‌اش را برای قاطعیت در سرکوب انقلاب هر چه بیشتر از دست می‌داد».^(۱)

گوینده: ارتشبد ازهارای در این میان در حالی برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس رفت که بر اثر اعتصابات، تهران برق نداشت و اخبار ایران همچنان در خارج جلب توجه می‌کرد.

قسمتی از اخبار رادیو دولتی انگلستان در سال ۵۷: پارلمان ایران امروز پیرامون دادن رأی اعتماد به دولت نظامی ژنرال ازهارای که دوهفته است برسر کار آمده است به بحث پرداخت. اما خبرنگار بی‌بی‌سی در تهران می‌گوید که این بحثها در مجلس زمانی صورت می‌گرفت که موج جدیدی از اعتصابات فلج‌سازنده آغاز شده است. خبرنگار بی‌بی‌سی در تهران می‌گوید که حتی درست درموقعی که ژنرال‌های ازهارای به دفاع از برنامه شش ماده‌ای خود در مجلس پرداخته بود و خواستار استقرار آرامش و امنیت در سراسر کشور می‌شد برق قسمت اعظمی از شهر تهران به علت اعتصاب کارکنان نیروگاه‌ها قطع شده بود. اعتصاب کارکنان شرکت مخابرات ایران نیز رابطه ایران را عملاً با سایر نقاط جهان قطع کرده است و کارمندان دولت و نیز کارمندان گمرک با اعتصاب خود دولت را تحت فشار قرار داده‌اند. خبرنگار ما در تهران می‌گوید که تهران در حال حاضر آرام است بازار تهران که دو هفته پیش به اعتراض به روی کارآمدن دولت نظامی تعطیل شده اینک مجدداً باز شده است اما تصور می‌رود که بازار تهران مجدداً چند روز دیگر تعطیل شود. در خلال دو روز اخیر در سایر شهرهای ایران اغتشاشاتی به وقوع پیوسته است و گزارش می‌رسد که در شهرهای ساری و یزد هفده نفر کشته شده‌اند. خبرنگار بی‌بی‌سی گزارش می‌دهد که اغتشاشات در شهر ساری هنگامی آغاز شد که هزاران نفر تظاهر کننده خواستار لغو مقررات حکومت نظامی و آزاد شدن زندانیان سیاسی کشور شدند. این اغتشاشات چندین ساعت به طول انجامید و خسارات و تلفات فراوانی به بار آمد. منابع محلی می‌گویند که در این ماجرا دوازده نفر کشته شدند. در شهر یزد نیز تیراندازی‌هایی صورت گرفت و خبرنگار بی‌بی‌سی می‌گوید که جزییات این ماجرا هنوز آشکار نیست ولی منابع محلی می‌گویند که ۴ مرد و یک زن به قتل رسیده‌اند.

گوینده: دیگر کسانی چون احسان نراقی که به دیدار شاه می‌رفتند به این نتیجه می‌رسیدند که شاه خود شاهد سقوط خود است.

نراقی: «[شاه] گفت می‌گن که مرگ بر شاه و اینها و گفت آزاد باشند، هی می‌گن مرگ بر شاه- با یه حالت بغض و اینها- یه روزی به من گفتمش که توی بیمارستان ملکه مادر- بیمارستان قلب- گفت امروز به ما خبر دادند امروز ساعت

۸ صبح پزشکان و پرستاران در بیمارستان قلب که مادر من ساخته میتینگ دادند و راهپیمایی کردند دور بیمارستان را گشتند و اسم بیمارستان را تغییر دادند کردند بیمارستان علی شریعتی. بعد زد به سینه‌اش اینجور کرد گفت بیمارستان که مادر من ساخته مادر من ساخته، اسمشو عوض کردند اسمشو عوض کردند. [شاه] متوجه جریانات نبود که چگونه می شود خوب این را واقعا می دانید مسئله مهم این است که این آدم در این چهار پنج ماه خودش ناظر به سقوطش بود.

گوینده: و داریوش همایون هم دستگاه حاکمه را در آستانه زوال می دید.

همایون: کاملا اشکار بود که دستگاه حکومتی نه تنها توانایی بلکه میل به باقی ماندن و حفظ خودش را هم از دست داده به طور غریبی یک چیزی شکست در روان و روحیه اون رژیم [دید می شد] از نظر سیاسی کوری محض بر آنچه می گذشت و ناشی گری محض در اندیشیدن چاره هایی برای آن.

گوینده: سر آنتونی پارسونز سفیر وقت بریتانیا تدریجا آینده شاه را تاریک می دید و در دیداری این مطلب را به شاه گفته بود.

پارسونز: یادم هست که در اوایل آبان که اعتصابها تازه شروع شده بود و مردم دولت را ضعیف می دیدند و درخواست افزایش حقوق و دستمزد داشتند، همان موقع من به شاه گفتم که اعلیحضرت، من احساس بدی دارم که اینها مقابله با شما را یاد گرفته اند و به زودی خواهند گفت فقط به شرط رفتن شما به سر کار بازخواند گشت به شاه گفتم اعلیحضرت وقتی این اتفاق بیفتد من یکی نمی دانم چه می توانید بکنید؟ و اگر دولت نظامی روی کار بیاورید وضع بدتر خواهد شد. شاه هم در این مورد با من هم نظر بود و به همین دلیل هم وقتی ارتشبد از هاری نخست وزیر شد بیشتر سعی می کرد نقش یک سیاستمدار را بازی کند تا نقش یک نظامی را. هم شاه و هم او متوجه بودند که دیگر بحران از راه نظامی حل نمی شود چون مسئله دیگر فقط تظاهرات مردم در خیابانها نبود. در آن روزها همه به خانه هایشان رفته بودند و مسئله این بود که دیگر کسی کار نمی کرد و اعتصاب مملکت را فلج کرده بود.

گوینده: آمدن محرم فرصتی به مخالفان داد تا به هیأتها و مجالس عزاداری بهتر سازمان دهند و با شعارهای الله اکبر از فراز بامها شهر را تکان دهند. شعارهایی که به گفته احسان نراقی شاه هم شنیده بود.

نراقی: چهارمین روز محرم یکی از ملاقاتهای من بود با شاه که الله اکبرها شروع شده بود روی پشت بومها. چون الله اکبر صدایش می اومد دیگه گفت: دیشب شما هم شنیدید؟ گفتم: بله، گفت اینجا هم داشت می اومد، همون ده نیاوران خوب اصلا گیج شده بود دیگه. الله اکبر اصلا اعصابش رو دغون کرده بود و می دونست باهانش برخورد بکنه به چه نحو؟ باید خشونت کرد؟ باید ملایمت کرد؟ باید واسطه فرستاد باید چیکار کرد؟ این با اصطلاح مذاکره [را] هم نمی دانست به چه نحوی باید انجام بدهد.

گوینده: شاه در گذشته بحرانهایی را پشت سر گذاشته بود و از آنها پیروز درآمده بود مثل مقابله با دکتر محمد مصدق در مرداد ۱۳۳۲ و با آیت الله خمینی در خرداد ۱۳۴۲ به عقیده داریوش همایون آنها که در گذشته نخست با سرکوب و بعد دادن امتیاز شاه را حفظ کردند یا دیگر نبودند و یا بی اعتبار شده بودند.

داریوش همایون: از نظر مشاورین باید عرض بکنم که موقعیت مخصوصی که در آن موقع در ایران پیش آمده این بود که هواداران ایستادگی و شدت عمل که در گذشته یکی دوبار رژیم را نجات داده بودند اینها در طول زمان در نظر خود رهبری سیاسی، در نظر خود شاه بی اعتبار شده بودند منظوم کسانی است که همان نصیری، همان علم، علم مرده بود آن موقع اقبال که باز مرده بود کسانی که معتقد بودند که در بحران باید اول محکم ایستاد و طرف مقابل را سرکوب کرد بعد هر کار دیگری لازم هست کرد. علم نمونه برجسته این طرز فکر بود که در سال ۱۳۴۲ اول سرکوب کرد بعد امتیازات سیاسی‌ای را داد و آن اصلاحات را به نتیجه ای که می‌بایست رساند مشاورینی که آن موقع گرداگرد شاه را گرفته بودند و در طول بحران هم تعدادشان بیشتر شد هم قدرتشان روی شاه بیشتر شد. اینها طرفدار مکتب فکری تازه‌ای بودند که سخت‌گیری به جایی نخواهد رسید و باید امتیاز داد و همین طور هم شد البته شاه از (۱) تابستان ۱۳۵۷ دیگر هر چه کرد امتیاز دادن بود. خوب طبیعی است در شرایط بحران و موقعیت انقلابی امتیاز دادن فقط نفت ریختن روی آتش است و همانطور هم شد. بیماری شاه مسلماً نقش مهمی داشت آنچنان را آن چنانتر کرد. آن چنان‌تر کرد برای این که شاه اصولاً چنانچه شواهد نشان می‌دهد در تمام ۳۷ ساله پادشاهی‌اش کسی نبود که یک تنه در برابر دشواریها بایستد، در بحران‌های وقت منکی بود به آدم‌های نیرومندتر اگر آن آدم‌های نیرومندتر در دسترس بودند موقعیت فرق می‌کرد اگر نبودند که آخرهای کار دیگر نبودند و او به کسی اعتماد نداشت به آن صورت خودش به تنهایی از عهده بر نمی‌آمد، خود شاه گرایش طبیعی‌اش به این بود که میدان را خالی بکند در مقابل بحران سخت. بیماری گرایش او را به رها کردن، رفتن و قهر کردن از مردم [بیشتر کرد] و او از مردم قهر کرد. حقیقتاً خودش را مستحق چنین واکنش‌هایی نمی‌دید و باورکردنی نبود در آغاز برایش تظاهراتی که بر ضدش می‌شد وقتی مسلم شد به کلی رها کرد و ترجیح می‌داد که اصلاً نباشد در آن مملکت.

نراقی: یکی دیگر از حرف‌های شاه این بود که می‌گفت که خارجی‌ها هستند که این جریان را باعث شده‌اند. مدتی که من دیدم او را در این هشت جلسه، این را غالب تکرار می‌کرد.

گوینده: برای شاه سرخ قضا یا را در خارج دیدن سابقه‌ای دیرینه داشت و در عین حال، حاکی از تضادهای درونی خود وی هم بود که به نظر احسان نراقی هم خارجیان را ملامت می‌کرد و هم می‌خواست تأییدش کنند.

نراقی: یک مصاحبه کرده بود آقای ریچارد هلمز که سفیر بود در ایران و قبلاً رئیس سی-ای-ای بود. او مصاحبه کرده بود در تایم گفته بود که ما باید از شاه ایران حمایت بکنیم، (او کسی بود که در زمان جنگ ویتنام یک اسکادران هواپیمای اف-۵ فرستاد به ویتنام، بعد از جنگ اعراب و اسرائیل هیأتی فرستاد به عربستان سعودی که راجع به قیمت نفت در اوپک عربستان سعودی پافشاری نکند) به ما این کمکها را کرده، فلان کرده به اسرائیل نفت داده در زمان جنگ خوب خیلی من به شاه گفتم که این مقاله که من در تایم دیدم، دیدم که از این بهتر نمی‌شد شما را تحقیر کرد در نر مردم اینها چرا این کارها را می‌کنند باید گفت که کسی به شما می‌گوید که اینها برای حمایت از ما است مثل مصاحبه وزیر خارجه انگلیس، دو ماه پیش که از ما تعریف کرد که تعریفش از تهدید بدتر بود و اینها قصدشان نیست معلوم نیست که برای کمک به ما است این را می‌گفت شک داشت به آمریکا، در عین حال فردایش باز در یک بیان دیگر، دلش می‌خواست که آمریکایی‌ها باز از او حمایت کنند چون به این کار عادت کرده بود این است که می‌گویم حالت کسی را داشت که نمی‌دانست آن طرفی که در این ۲۵ سال با او بوده بیست و چند سال از او حمایت کرده حالا واقعا دست کشیده یا نکشیده، چه باید بکند این بود که سرگردان بود راجع به آمریکا سرگردان، یک شب تلفن می‌کرد به زاهدی برژینسکی داشت صحبت می‌کرد و به او می‌گفت باید مقاومت کرد ما پشت شما هستیم و اینها. فردایش خودش می

گفت سفیر آمریکا می‌آید با سفیر انگلیس یک حرف‌های دیگر می‌زند و این ملاقات سفیر انگلیس و سفیر آمریکا با هم، هم بیشتر روحیه‌اش را خراب می‌کرد.

گوینده: برای شاه در آن روزهای بحرانی نظر دولت‌های خارجی مهم بود و مرتب با سفرای آمریکا و انگلیس و گاه هم با سفیر شوروی مشورت می‌کردم انتونی پارسونز که در آن زمان سفیر بریتانیا در ایران بود. می‌گوید خود شاه چندین بار از او و سفیر آمریکا با هم خواسته بود که به دیدار او بروند.

پارسونز: [پخش صدای پارسونز به زبان اصلی] من بارها به ملاقات شاه رفتم. گمان می‌کنم دو مرتبه شاه خودش خواسته بود که همراه سولیوان به ملاقاتش بروم. گمان می‌کنم یکبار هم اتفاقی هر دو با هم آنجا بودیم. من با سولیوان هیچ وقت خودمان درخواست نکردیم که با هم به دیدنش برویم. شاید در مجموع سه یا چهار مرتبه با هم شاه را ملاقات کردیم و اینکه بعضی‌ها گفته‌اند ماهمیشه با هم به دیدن شاه می‌رفتیم اصلا درست نیست. صحبتها هم معمولا جنبه تکراری پیدا می‌کرد. اینکه مسئله چیست و چه باید کرد. در واقع من و سولیوان هر دو در یک مورد با هم اتفاق نظر داشتیم و اون اینکه بحران مملکت از راه نظامی قابل حل نیست و من خیلی به این نظر اعتقاد داشتم. شاید حتی بیشتر از سولیوان. البته این نظر شخصی من بود. می‌دانم که باور کردن این حرف برای خلی‌ها مشکل است. اما از لندن توصیه و دستور رسمی برای من نمی‌رسید که به اطلاع شاه برسانم.

گوینده: ویلیام سالیوان سفیر وقت آمریکا هم نظر مشابهی دارد.

سالیوان: [پخش صدای سالیوان به زبان اصلی] مرتباً و تقریباً هر روز او را می‌دیدم و تصور می‌کنم که هیچ کس دیگر غیر از شهبانو او را اندازه من نمی‌دید اعتماد به نفسش را داشت از دست می‌داد و خیلی احساس درماندگی می‌کرد. من دستوری از واشنگتن نداشتم که مجاز باشم غیر از ابراز تفاهم درباره کارهایی که می‌کرد و تصمیماتی که می‌گرفت کار دیگری بکنم. ضمناً چون توصیه‌های من به واشنگتن تأیید نشده بود حتی نظر شخصی خودم را هم نمی‌توانستم به شاه بگویم. بنابراین دوره واقعا ناراحت کننده و یأس آوری بود».

گوینده: اردشیر زاهدی وزیر خارجه سابق و سفیر وقت ایران در واشنگتن می‌گوید که شاه باید اصلا سفرای خارجی را از مملکت بیرون می‌کرد.

زاهدی: من در یکی از تلگرافاتی که به عرض اعلیحضرت رسوندم در اونجا پیشنهاد کردم که سفیر آمریکا سفیر انگلیس، سفیر فرانسه و سفیر شوروی را در عرض ۴۸ ساعت بخواهیم از ایران خارج بشند تا اینها بفهمند در ایران چه می‌گذره؟ من در اینجا متأسفانه باید عرض کنم که اعلیحضرت باید با اینها شدید رفتار می‌کرد، هیچ دلیلی نداشت که این سفرا ر اینقدر لوس بکنیم که نتیجه‌اش اینها خیال کنند که می‌تونند در کشور ما دخالت داشته باشند. مملکت یک سیاست روشنی داره کشورهایی هم که می‌خواند با ما روابط خوب داشته باشند باید تو روابط، احترام متقابل باشه، اگر اونها به آداب و رسوم و به قوانین مملکت ما احترام می‌گذارند ما هم به اونها، اگر نه هیچ دلیلی نداره»

گوینده: ارتشبد قره باغی مشکل مشورت با آمریکاییان را در این می‌دید که تضادهای درون دستگاه رهبری آمریکا در شاه و دستگاه حاکمه ایران هم دوگانگی ایجاد کرده بود.

قره باغی: «ایشان [شاه] با تماسی که متأسفانه با خارجی‌ها داشتند به خصوص با آمریکاییها با سفیر آمریکا و با واشنگتن تماس‌های مستقیمی که داشتند امروزه معلوم می‌شود با بعضی از این کتابها که این مسئله اختلافاتی بوده که عینا در دستگاه آقای جیمی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا وجود داشته؛ یعنی همون دو جبهه‌ای که اونجا وجود داشت که یک جبهه آقای برژینسکی بود و طرفدار پشتیبانی از اعلیحضرت بودند و یک جبهه دیگری که کاملا امروز روشن شده که سایروس ونس بود و آقای سالیوان که اجبارا چون خودش صراحتا می‌نویسد که من مخالف بودم ولی مجبور بودم که تابع دستورات رئیس‌م باشم، این دوگانگی کاملا در کارهای اعلیحضرت مشهود بود یک عده از پشتیبانی می‌کردند یعنی خواستار این بودند که در مملکت باقی باشد و مملکت حفظ بود. نظم و ترتیب [حفظ بشود] و یک عده دیگری هم معتقد بودند که نه خیر، حقوق بشر مقدم بر سایر مسائل است و اون نتیجه همون بود که این دوگانگی در دستورات اعلیحضرت از اینجا ناشی می‌شد. که یک روز ایشان آمادگی داشتند که به اصطلاح جلوی این مسائل گرفته شود و یک روز... ولی خوب بالاخره آن قسمت مسالمت و فضای باز سیاسی و حقوق بشر بالاخره چربید برایشان برای اینکه خوب خودکارتر هم در حقیقت طرفدار سایروس ونس بوده همیشه و سایروس ونس و... در وزارت خارجه طرفدار حقوق بشر و طرفدار مسالمت با مردم و اجرای خواسته‌های مردم بودند. آن یک طرف ضعیف بود. این دوگانگی در دستورات اعلیحضرت از اینجا ناشی می‌شد».

گوینده: این دوگانگی در آمریکا در سطحها و شکل‌های متفاوت بود. زیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر از کسانی بود که برای بقای شاه خواهان شدت عمل بود.

برژینسکی: نظر من در تمام دوره بحران که آن را پنهان هم نمی‌کردم این بود که نباید گذاشت یک دولت دوست با یک ارتش سازمان یافته که نقش استراتژیک مهمی ایفا می‌کند از هم بپاشد، بلکه باید این دولت را ترغیب کرد که در حدی متعادل اما مؤثر از قدرت خود از جمله از نیروهای مسلحش برای حفظ رابطه‌ای که از حیث استراتژیک مهم بود استفاده کند. برای من غیر قابل قبول بود که بگوییم می‌شود ایران و ارتش آن را تحویل آیت‌الله خمینی و اطرافیانش داد با این خیال خوش که شاید این کار به نفع غرب تمام شود».

گوینده: اما سایروس ونس وزیر خارجه وقت آمریکا می‌گوید در هدف اصلی ما که حمایت از شاه بود ما هیچگونه اختلافی نداشتیم.

ونس: [پخش سخنان ونس به زبان اصلی] در بین مقامات آمریکا نظرات مختلفی بود درباره اینکه مصلحت شاه چیست و چطور می‌تواند با بحران مقابله کند؟ اینکه آیا صلاح است که مخالفان را به شدت سرکوب کند یا بهتر است به سیاست فضای باز ادامه بدهد و البته بین مقامات آمریکا اختلاف نظر در این باره وجود داشت اما همه ما در یک موضوع متفق القول بودیم و آن اینکه شاه و ایران برای ما اهمیت حیاتی دارند و ما باید از شاه حمایت کنیم. در این مورد هیچ اختلاف نظری بین ما نبود».

گوینده: اما پیغام‌هایی که از جناح‌های دولت آمریکا به شاه می‌رسید ضد و نقیض بود و به گفته احسان نراقی اسباب سردرگمی شاه.

نراقی: «[شاه] نمی‌دونست اون طرفی که در این بیست سال باهش بیست و چند سال که ازش حمایت کرده حالا واقعا ازش دست کشیده یا نکشیده چه باید بکنه؟ این بود که سرگردان بود راجع به آمریکا سرگردان بود. مثلا شب تلفن می

کرد زاهدی به برژینسکی باهش صحبت می کرد و اون می گفت باید مقاومت کرد و ما پشت شما هستیم و اینها فرداش که خودش می گفت سفیر آمریکا میاد، یه حرف‌های دیگه می‌زنه».

گوینده: اردشیر زاهدی می‌گوید رقابت میان جناح‌های آمریکا لطمه فراوان به شاه زد.

زاهدی: «برژینسکی رو باید عرض کنم که تو این افرادی که با کارتر کار می‌کردند. تنها کسی که می‌تونم بگم وجدانا راستگو بود و عقاید خودش رو ولو اینکه شاید بعضی از عقایدش برای ما قابل قبول نبود حرف‌هاش رو می‌زد زیگیو برژینسکی بود. سایروس ونس علاقه‌ای به حفظ رژیم شاه نداشت اطرافیان هم هر کسی هر سازی می‌زدند، این بیچاره می‌رقصید. متأسفانه دعویایی که در خود وزارت خارجه بین گروه خود وزارت خارجه‌ای‌ها بود افرادی که خوب یک شخصی بود به اسم بال، که این یه روزی معاون وزارت خارجه آمریکا بوده و مدیر کل. این آمد رئیس یه دستگاه تجاری شده بود در آمریکا و این می‌خواست بره به ایران؛ آمد پهلوی من، این می‌خواست حضور اعلیحضرت شرفیاب بشه، من به او گفتم شما حق ندارید حضور اعلیحضرت شرفیاب بشید، شما مقامی نیستید، حالا برای خاطر اینکه با اینها روابطی داشتیم برای اینکه اینها لوس نشند و نرنشند، جلوی اینها رو می‌گرفتم و به قول معروف نوکشون را می‌چیدم. اصرار زیاد کرد و خواهش، گفتم بسیار خوب ترتیبی می‌دیم که شما با وزیر اقتصاد و دارایی صحبت کنید؛ اون وقت آقای انصاری وزیر دارایی بود که با او ملاقات بکنه حرف اقتصادی شو بزند، در یه شرکتی در آمریکا کار می‌کرد برای منافع شخصیش بود. از اونجا این رنجیده خاطر شد که چرا نتونسته حضور اعلیحضرت شرفیاب بشه؛ اون وقت هم اعلیحضرت در شمال تشریف داشتند. من گفتم مگر یک تاجر ایرانی بیاد، رئیس جمهور می‌پذیردش. و معتقدم به اینکه در روابط باید احترام متقابل باشه Reciprocal باشد به قول خودشان بنابراین هیچ دلیل نداره این در اینجا این رو به دل گرفت و در موقعی که کارتر ازش خواسته بود، در گزارشات، همه رو به ضرر اعلیحضرت نوشت. برای خاطر اینکه چرا در ایران ازش با اینه اینقدر خوب پذیرایی شده بود ولی این خیال می‌کرد که ما یه مملکت کلنی (مستعمره = colony) هستیم، باید هر غلطی اینها دلشون می‌خواد بکنندف گفتیم نه».

گوینده: گری سیک از مشاوران کارتر معتقد است که اختلافی که بود بیشتر اختلاف میان دستگاه رهبری آمریکا و دستگاه اداری وزارت خارجه بود.

گری سیک: «کارتر، سایروس ونس، برژینسکی و حتی براوان وزیر دفاع آمریکا واقعا فکر نمی‌کردند که شاه در حال سقوط باشد اما در سطح پایین‌تر تصمیم‌گیری در دولت آمریکا افراد زیادی بودند که نگران شده بودند و می‌دیدند که شاه دیگر توانایی حفظ قدرت خودش را ندارد. کارتر، ونس و برژینسکی آنور که باید و شاید از نظرات انیا فراد اطلاع نداشتند و انگار در بی‌خبری تصمیم می‌گرفتند. بنابراین در سطوح مختلف تصمیم‌گیری در آمریکا، نظرها و توصیه‌های مختلفی ارائه می‌شد و این ایجاد آشفتگی می‌کرد. البته این حرف به این معنی نیست که در سطح بالای تصمیم‌گیری اختلاف‌نظری وجود نداشت و ونس و برژینسکی از همه لحاظ با هم موافق بودند اما تا آنجایی که من می‌دانم هر دوی آنها در مورد اصل موضوع یعنی حفظ شاه و نظام سلطنتی در ایران کاملا با هم اتفاق نظر داشتند. اختلافشان فقط در نحوه اجرای این خط مشی بود. برژینسکی به شدت عمل و استفاده از نیروهای مسلح اعتقاد داشت و ونس نظرش این نبود و راه‌حل سیاسی و مصالحه را توصیه می‌کرد. فکر می‌کنم کارتر هم با نظر ونس بیش از نظر برژینسکی توافق داشت.»

گوینده: «ویلیام سالیوان سفیر آمریکا در تهران هم رقابت میان شورای امنیت ملی و وزارت خارجه آمریکا را به خوبی حس می‌کرد.

سالیوان: [پخش صدای سالیوان به زبان انگلیسی] «در آن موقع واشنگتن از لحاظ عملکرد سیاست خارجی به طور کلی وضع آشفته‌ای داشت. رقابت و مبارزه بین وزارت خارجه و شورای امنیت ملی مخصوصا در ارتباط با ایران به صورت فضیحت باری در آمده بود؛ در نتیجه یک رشته خط‌مشی‌های متضاد ارایه می‌شد. چون هر کس که به رئیس‌جمهور و مقامات تصمیم‌گیرنده دسترسی بیشتری داشت، ظاهرا می‌توانست نظر خودش را پیش ببرد. اما نه اون طور که تعیین‌کننده خط‌مشی کلی و جامعه آمریکا باشد.»

گوینده: در فقدان خط‌مشی کلی و جامع، سولیوان خود در تهران اقدام می‌کرد و آنگونه که گری سیک می‌گوید، شاه حس کرده بود که سولیوان با دستورات متضادی که از واشنگتن دریافت می‌کرد موافق نیست.

گری سیک: «در تهران برای همه روشن بود که سولیوان با دستورهایی که از آمریکا برایش می‌رسید موافق نیست و برای شاه هم این موضوع روشن شده بود. بنابراین سولیوان نظراتی را که در سطح بالای دولت آمریکا برایش می‌آمد با بی‌میلی به به اطلاع شاه می‌رساند و برای مقامات ایران که با او سر و کار داشتند، سیاست آمریکا حتی از آنچه بود آشفته‌تر به نظر می‌رسید. سولیوان شخصا در مورد ایران صاحب‌نظر بود و چون با بسیاری از نظرات دولت آمریکا در مورد ایران مخالف بود از یک طرف دستوراتی را که از واشنگتن برایش می‌رسید اجراء می‌کرد و از طرف دیگر حرف خودش را می‌زد و نظرات خودش را با مقامات ایران در میان می‌گذاشت. مثلا حتی با رهبران گروه‌های مخالف در تماس بود بدون اینکه به واشنگتن اطلاع بدهد از جمله با آیت‌الله بهشتی و دیگران تماس داشت و مذاکره می‌کرد اما حتی یک بار جریان این تماس‌ها و مذاکرات را به واشنگتن گزارش نداد.»

گوینده: از سوی دیگر به گفته سایروس ونس برای امریکائیان هم مشکل بود به کسی که ۳۷ سال حکومت کرده بگویند چگونه کشور را اداره کن.

ونس: [پخش صدای ونس به زبان اصلی] «شاه بیش از ۳۰ سال سلطنت کرده و نشان داده بود که حکومت مقتدر و ماندگاری دارد. بنابراین ما فکر می‌کردیم وظیفه ما نیست که به او بگوییم چطور مملکتش را اداره کند. کاری که ما می‌توانستیم بکنیم این بود که اگر مشورتی می‌خواست نظرم‌ان را به او بگوییم که چه کند و ما بارها و بارها به او گفته بودیم که بسیار برایش احترام قائلیم و اوست که باید تصمیم بگیرد و آمریکا نمی‌تواند به او بگوید که چه باید بکند. مسئله این بود که در ماه‌های آخر شاه نمی‌توانست تصمیم بگیرد و دائم دچار دو دلی و تشتت بود، یک روز حرفی می‌زد و کاری می‌کرد و روز بعد حرف دیگری می‌زد و کار دیگری می‌کرد. ما مدام به او می‌گفتیم: تو رهبری تویی که باید تصمیم‌گیری ما از تو حمایت می‌کنیم ولی تو رهبر باش و رهبری کن.»

گوینده: شاه قادر به تصمیم‌گیری نبود و به گفته داریوش همایون بیماری او، بی‌تصمیمی او را تشدید می‌کرد.

همایون: «بیماری شاه مسلما نقش مهمی داشت که آن چنان را آن چنانتر کرد. ولی آن چنانتر کرد برای اینکه شاه اصولات چنانکه کاراکترش نشان می‌دهد و تمام ۳۷ سال پادشاهی‌اش، کسی نبود که یک تنه در برابر دشواریها بایسته. در بحرانهای سخت متکی بود به آدم‌های نیرومندتر. اگر اون آدم‌های نیرومندتر در دسترس بودند، موقعیت نجات پیدا می‌کرد. اگر نبودند _ که آخرهای کار دیگه نبودند_ و او به کسی اعتماد نداشت به اون صورت، خودش به تنهایی از عهده بر نمی‌آمد. خود شاه گرایش طبیعی‌اش به این بود که میدان رو خالی بکنه در مقابل بحران سخت. بیماری،

گرایش او را به رها کردن، رفتن، قهر کردن از مردم (بیشتر می‌کرد)، و او از مردم قهر کرد حقیقتاً خودشو مستحق چنین واکنش‌هایی نمی‌دید و باور کردنی نبود در آغاز براش تظاهراتی که بر ضدش می‌شد. وقتی مسلم شد به کلی رها کرد و ترجیح می‌داد که اصلاً نباشه در اون مملکت.»

گوینده: از این پس شاه فقط در جستجوی جانشینی برای خود بود.

قسمت بیست و هفتم

فعالیت‌های ساواک و تظاهرات تاسوعا و عاشورا

گوینده: ساواک_ نهادی که شاه آن را چشم و گوش خود می‌دانست _ در این لحظات بحرانی، عملاً فلج شده بود. رئیس پیشین آن _ ارتشبد نصیری _ در زندان بود، و رئیس جدید آن _ سپهبد ناصر مقدم_ رابط میان شاه و مخالفان. دیگر در میان مردم دیوار توهم و رعب از ساواک شکسته بود و به گفته احسان نراقی از ساواک هم کاری ساخته نبود.

نراقی: «ساواک عبارت از ۶، هفت هزار کارمند بود که اینها کارشونو می‌کردند اکثراً جاهای پوشیده و مخفی و در حدود صد هزار خبرچین به اصطلاح بود. که اینها خیلی‌هاشون به خاطر داشتن ارتباط با یه مقام مسئول قوی_ مثلاً دولتی _ (که) داخل حساب بودند خبر می‌دادند. معلم بود، شاگرد بود، کارگر بود، کشاورز بود نمی‌دونم کارمند بود که من در زندان بعد که با اینها برخورددم دیدم آدم‌های دقیقی بودند، آدمای مرتبی بودند. برعکس بعضی‌ها می‌گن مثلاً آدم‌های نادرستی نبودند اکثرشون، ولی اینها مثل مهره بودند، یعنی ماشینی کار می‌کردند.»

گوینده: و به گفته داریوش همایون اطلاعاتی را هم که ساواک گرد می‌آورد نمی‌توانست درست تحلیل کند.

همایون: «دستگاه‌های اطلاعاتی ما که مکرر هم بودند، موازی هم بودند، کار همدیگر را هم احتمالاً مختل می‌کردند، ولی از نظر تحلیل بسیار ضعیف بودند. چون سازمان یافتن دستگاه‌های اطلاعاتی ایران اصلاً در یک شرایطی انجام گرفته بود که کمتر اجازه می‌داد کادرهای درجه اول درش راه پیدا کنند یا بمانند. جز یه چندتای معدودی، بقیه تربیت فرهنگی لازم رو برای این کار نداشتند.»

گوینده: احسان نراقی از قول سرلشگر پاکروان رئیس ساواک در اوایل دهه چهل نقل می‌کند که شاه خود تمایلی به تحلیل‌های ساواک نداشت.

نراقی: «می‌خواست _ این مرحوم پاکروان می‌خواست _ ساواک رو یه مرکز تفکر و اندیشه بکنه، ولی شاه قبول نکرد. و یادم هست که همین پاکروانی که بعد شد سفیر ایران در پاریس، یه شب من باهاش تنها حرف می‌زدم اون موقع من یونسکو بودم _ سال هزار و نهصد و هفتاد و یک و دو _ گفتم: تیمسار، شما که آدم روشنی بودید و می‌تونستید مسایل را برای شاه تحلیل بکنید، چی شد که شاه شما رو برداشت؟ گفت: حقیقتش رو به شما بگم؟ شاه خوشش می‌اومد که وقتی از من سوال می‌کنه راجع به فلان شخص نظر شما چیه؟ من آنا بگم اینجور یا بد یا خوب، اونجور که اون دلش می‌خواهد. من می‌گفتم خوب باید من برم مطالعه کنم تا هفته بعد براتون بیارم. شاه خوشش نمی‌اومد. ولی بعد نصیری اینکار رو می‌کرد راحت‌تر بود باهاش، یعنی شاه نمی‌خواست که دستگاه اطلاعاتی بهش اطلاع بده. دیکتاتور به جایی می‌رسه که از دستگاه اطلاعاتی اونو می‌خواهد که خودش آرزوشو داره. اگه بیاید یک گزارشی بده ضد نظرش، ناراحت میشه، و طبیعتاً به تدریج در یه دستگاه دیکتاتوری، دستگاه اطلاعاتی میشه یک آینه‌ای از تفکرات و اندیشه‌های مقام رهبر، مقام دیکتاتور و فرمانده.»

گوینده: و ابوالحسن بنی صدر می‌گوید ساواک حتی اطلاعات صحیحی هم جمع نمی‌کرد.

بنی صدر: «قدرت هیچی نداشت، در واقع چیزی بوده فقط متخصص ضرب و شتم و شکنجه و داغ و درفش، بعد هم متمرکز روی گروههای خاصی. خارج اون گروهها، اصلا هیچ اطلاعی نداشته از این تحول عظیمی که در جامعه در حال شدن بوده یکی این، دوم اینکه فساد درش نفوذ کرده بوده و سازمان‌هایی از این نوع به محض اینکه فساد درشون نفوذ کرده دیگه اون برای رو ندارند. ساواک شاه هم اینجوری شده بود و مثلا بعد که من رفتم ایران همون مدت که سرپرست وزارت خارجه بودم، مدارک ساواک پاریس رو فرستاده بودند اونجا، من این گزارشات رو می‌خوندم خنده‌ام می‌گرفت که اینها مثلا راجع به ماها چقدر بی‌اطلاع بودند. خوب طبیعی است که یکی از کارهای اساسی‌اش باید مهار ماها می‌بوده، مطلقا هیچ اطلاعی نداشتند. و این که شاه بیچاره هم اطلاعی نداشته از اوضاع، قابل فهمه به دلیل اینکه دستگاه اطلاعاتیش دستگاه سرکوب بوده نه دستگاه اطلاعاتی.»

گوینده: با اوج گرفتن تظاهرات و اعتصابات، بسیاری از زندانیان ساواک آزاد شدند. یکی از آنها آیت‌الله طالقانی بود که در ائتلاف نیروهای مذهبی و ملی و چپ نقش برجسته‌ای داشت.

طالقانی: «همون وحشتی که رژیم از کمونیسم ایجاد کرده هنوز در دلها هست، هیچی نیست کمونیزم در این مملکت»

گوینده: «آیت‌الله طالقانی به عقیده مهندس بازرگان، هم مورد احترام ملیون بود و هم مذهبیون انقلابی.»

بازرگان: «در واقع یک انقلابی اون کرد. انقلابش این بود که از یک طرف رو آورد به قرآن، از طرف دیگه به عوض اینکه پی پیرمردها و پیرزنه‌ها و مقدس‌های بازار اونجا راه بیفته، مشتری‌هاش رو مراجعینش رو به اصطلاح پامنبری هاش رو و مستمعین‌اش را همین درس خونده‌های مدارس قرار داد، بنابراین همینطور پله پله جلو رفت و به حالت رهبری رو داشت، رهبری دینی قشر جوان، قشر متدین جوان. آن وقت ضمنا چون شناخته شده هم بود و واقعا دارای یک اعتبار و حیثیتی در کلیه محافل به اصطلاح روحانی و هم سیاسی و هم علمی و تحصیلکرده و بازاری بود این بود که معنا خیلی ارزش داشت.»

گوینده: فرار رسیدن ماه محرم فرصتی بود برای مخالفان تا مراسم مذهبی را تبدیل به تظاهرات سیاسی تمام عیار علیه شاه کنند. از روزها پیش برای راهیمایی تاسوعا و عاشورا برنامه‌ریزی می‌شد. آیت‌الله خمینی ضمن مقایسه واقعه کربلا با وقایع جاری از امان خونریزی در این مراسم نگران بود.

آیت‌الله خمینی: «من نگرانم از فردا و پس فردا برای اینکه یه خبری به ما رسیده است که انشاءالله دروغ است منم حمل کردم که این یه تبلیغاتی باشد. ولی خوب محتمل است. با اینکه اینها اعلام کردند به اینکه فردا و پس فردا آزادند مردم در شعائر خودشون و دسته‌های مذهبی و در عزاداری آزادند. از این طرف اطلاع دادند که یک نقشه‌ای در کار است و اون نقشه این است که یک عددی از اشرار را بین مردم با همون صورت مردم وارد معرکه کنند و اینها شلوغ‌کاری بکنند. اونها که شلوغ‌کاری کردند، با رگبار مسلسل مردم را از پا در آرند، و این البته موجب نرانی است که فردا اینها چه

خواهند کرد. هرکس ببیند یک سلطان جائری اتصاف به این امور را دارد و در مقابلش ساکت بنشیند نه حرف بزند و نه عملی انجام بدهد، پیغمبر فرموده است جاش، جای همون یزید است.^۱

گوینده: اطرافیان ایت الله خمینی در پاریس از جمله دکتر ابراهیم یزدی هم اهمیت ماه محرم را برای خارجیان توضیح می‌دادند که شاه یزید است و مظهر باطل و ایت الله مظهر حق.

گوینده: [سخنان دکتر یزدی به زبان انگلیسی] از سوی دیگر به گفته ارتشبد قره‌باغی دولت نظامی در مقابله با این مراسم که علنا شکل سیاسی به خود گرفته بود، دچار تشمت و تفرقه بود.

قره‌باغی: «در جرایانات تاسوعا و عاشورا من وزیر کشور هستم، ازهارى رئیس س تا بزرگ ارتشداران نخست‌وزیر شده، کارهای رئیس ستاد بزرگ ارتشداران رو جانشینش سپهبد حاتم می‌کنه. جلسه تشکیل شد _ شورای امنیت ملی _ می‌خواهیم ببینیم که آیا اجازه بدهیم تاسوعا و عاشورا صورت بگیره تظاهرات یا نه؟ بنده می‌گویم که در دولت نظامی با وجود حکومت نظامی که می‌دونیم مقصود از این تظاهرات چیست؟ واقعا عزاداری نیست بلکه استفاده سیاسی است، باید این منع بشود. رئیس ستاد که نخست‌وزیر وقت و جانشینش رئیس ستاد ارتشه می‌گوید شما اگر جلوی اینها رو بگیرند، ممکنه وقایع اکتبر شوروی پیش بیاد. یعنی سربازای شما گرویدند به انقلاب.»

گوینده: در این میان دکتر کریم سنجابی رهبر جبهه ملی که در بازداشت بود روز قبل از راهپیمایی آزاد شد.

سنجابی: «درست یک روز قبل از راهپیمایی مرا مرخص کردند. به این عنوان که ما در راهپیمایی شرکت نکنیم. از طرف سپهبد حاکم نظامی _ اویسی _ از طرف او هم به من خبر داده شد که ما اطلاع پیدا کردیم که می‌خواند شما و طالقانی را ترور بکنند و پای ما تمام بکنند و بنابراین شما در این راهپیمایی شرکت نکنید. من هم گفتم مقدر هرچی باشه، ما اعلام کردیم که در راهپیمایی شرکت کنیم، این بود که راهپیمایی اول که از خیابان دروازه شمیران شروع می‌شد تا دانشگاه، بنده پیاده تو جمعیت، سر جمعیت بودم و شاید متجاوز از یک میلیون نفر جمعیت همراه ما آمدند.»

مردم: الله اکبر _ لااله الا الله _ الله اکبر (صدای شعار جمعی از مردم در تظاهرات تاسوعا...)

گوینده: علاوه بر الله اکبر، شعار دیگر تظاهرکنندگان جمهوری اسلامی بود.

مردم: حکومت جمهوری اسلامی ایجاد باید گردد. الله اکبر (صدای شعار و تظاهرات مردم)

گوینده: و اخباری که آن روز از تهران می‌رسید حاکی از مسالمت‌آمیز بودن این تظاهرات بود.

قسمتی از گزارش رادیو دولتی انگلستان از راهپیمایی تاسوعای ۵۷: امروز در تهران جمعیتی که عده‌شان به نزدیک یک میلیون نفر تخمین زده می‌شد، دست به راهپیمایی بسیار بزرگ و مسالمت‌آمیزی زدند تا مخالفت خود را با شاه و دولتش ابراز دارند. صفوف راهپیمایان به اجتماعی در میدان شهید (آزادی) در کناره شهر ختم می‌شد و در آن میدان راهپیمایان به سخنرانی‌های شخصیت‌های مخالف رژیم گوش فرا دادند. میدان شهید نمی‌توانست تمامی جمعیت

^۱(صحیفه نور-جلد ۴-صفحه ۴۱-مورخه: ۱۳۵۷/۹/۱۸)

را در خود جای دهد. و هزاران نفر حتی پیش از آنکه به آن میدان برسند، متفرق شدند. صف راهپیمایانی که به سوی میدان در حرکت بودند تا حدود ۶/۵ کیلومتر امتداد می‌یافت. مردم شعارنامه‌ها و همچنین تمثالهایی از رهبر روحانی خود _ آیت‌الله خمینی را _ که در حال حاضر در پاریس به سر می‌برد، حمل می‌کردند. آنان در شعارهای خود خواستار برقراری حکومت اسلامی و قطع روابط با جهان غرب می‌شدند. یک خبرنگار بی‌بی‌سی در تهران می‌گوید راهپیمایی امروز با انضباط بسیار زیاد برگزار شد. هلیکوپترهای نظامی بر فراز جمعیت جولان می‌دادند ولی هیچ سرباز یا پاسبانی مشهود نبود. و اما در نقاطی به دور از مسیر راهپیمایی، تانکها و زره‌پوشهایی مستقر گردانیده شده بود. و این خودروها راه وصول به محلات اعیان نشین حومه شمالی تهران را که کاخ شاه را نیز در بر می‌گیرد، سد می‌کردند. از مراکز چند شهرستان منجمله مشهد و قم و زنجان نیز گزارش رسیده است که تظاهرات مشابهی برگزار گشته است و ظاهراً آن تظاهرات نیز مسالمت‌آمیز بوده است.

گوینده: و دکتر سنجابی در پایان راهپیمایی تاسوعا شرکت گسترده مردم را بهترین دلیل حقانیت مبارزه ملی و دینی مردم خواند.

سنجابی: در این تاسوعای حسینی میلیونها زن و مرد ایرانی با تظاهرات پرشکوه، تصمیم قاطع خود را به پایان دادن به رژیم استبداد و دیکتاتوری و فساد ابراز داشت.

گوینده: اما فردای آن روز یعنی روز عاشورا مراسم عزاداری، چهره سیاسی تندتری به خود گرفت.

قسمتی از گزارش رادیو دولتی انگلستان از تظاهرات عاشورای ۵۷: جماعات انبوهی از مردم بار دیگر در خیابانهای تهران و شهرهای دیگر ایران برای شرکت در مراسم مذهبی و همچنین تظاهرات علیه شاه گرد آمدند. چنین تخمین زده می‌شود که تعداد جماعتی که به میدان شهید روی آوردند، حتی از یک میلیون نفری که دیروز در آنجا بودند بیشتر بوده است. خبرنگار رادیو دولتی انگلستان در تهران می‌گوید که تا چندین کیلومتر هیچ چیز دیده نمی‌شد جز جمعیت و علم و پرچم و اتومبیل. خبرنگار ما می‌گوید که این تظاهرات شدیدتر، خشم‌آلودتر و سرکشانه‌تر از دیروز بود. و درگیری‌ها و شعارها تنها مذهبی نبود بلکه حملات صریح بر شخص شاه و ولیعهد بود و بسیاری از آنها خواستار مرگ آنها بودند. هلیکوپترهای نظامی در بالای سر چرخ می‌زدند ولی سربازان مانند دیروز در پایین کوش خود را به مراقبت از حومه شمالی شهر که قصر شاه در آن واقع شده، منحصر کرده بودند. مقامات در تهران اکنون اعلام کرده‌اند که مدت ممنوعیت عبور و مرور که برای دو روز عزاداری کوتاه شده بود از بامداد فردا دوباره تمدید و مقررات حکومت نظامی دوباره برقرار خواهد شد.

گوینده: میان رهبران جبهه ملی در مورد همکاری با نیروی مذهبی، اتفاق نظر نبود و یکی از کسانی که در این تظاهرات شرکت نکرد شاپور بختیار بود.

بختیار: «روز تاسوعا و عاشورا بود. طالقانی به من تلفن کرد که شما حتما باید تشریف بیارید که شرکت بکنید در این تظاهرات هم این تاسوعا. هم عاشورا. من گفتم که اولاً اگر که از طرف ملت ایران و همگانی است، بایستی ما بنشینیم دور هم دور یه میزی صحبت بکنیم که شعارها چه باشد، عکسها چه باشد، مسایل چه باشد، من مخالف با اینکه علما شرکت بکنند و هر رهبری که از آقایون به عنوان مرجع تقلید و اینا می‌خواهد صحبت بکنند بدون اینکه اسم خمینی خاص را بیارند یا شریعتمداری یا دیگری موافقم. اما با این وضعیت گفتم من نمی‌آیم و من شرکت نمی‌کنم. و واقعا شرکت نکردم»

البته صدیقی هم شرکت نکرده بود اون به جای خود، اون موقع هم که شرکت کردم دیدم یه عکس مصدق رو یه کسی آورده عکسو کشیدند پایین آخوندها!

گوینده: شاه از راهپیمایی دو روزه تاسوعا و عاشورا تکان خورده بود اما به گفته احسان نراقی علت این تظاهرات را نمی‌دانست.

نراقی: «عاشورا تاسوعا که بعد رفتیم و باهاش صحبت کردیم که بر خوردی با ارتش نباشه، بعدش گفتم قربان من رفتم صبح زود با همسرم رفتم در شهر دیدم در تمام دیوارهای خیابان شاهرضای اون زمان خیابان انقلاب حالا شعارها نوشته بود، درست مثل یه اقیانوسی که امواجش می‌آید به ساحل و با خودش هرچی در دریا داره می‌آره، بعد بر می‌گرده، اینها رو من دیدم به درو دیوار نوشته بود. بغض عجیب ملی شدید بر علیه شما و خاندان پهلوی و رژیم و اینها. گفت: بله به ما گفتند، گزارش دادند. بعد نمی‌دونست که این چی شده که به این وضع در آمده، متوجه نبود. هی می‌گفتش که مثلاً اینا که مردم مرفهی اند چرا با شنل و زنها با پالتو پوست رفتند تو تظاهرات اینا چی می‌گند؟ مثلاً خیال می‌کرد که حتماً تظاهرکننده باید آدم فقیری باشه. می‌گفت اینا که مرفه‌اند چی می‌گند؟ یعنی ظرفیت هضم این وقایع رو نداشت.»

گوینده: اما برای آیت‌الله خمینی راهپیمایی تاسوعا و عاشورا همه پرسای ای بود علیه نظام سلطنت و در حمایت از رهبری او. وی می‌کوشید تا در پیامهای خود سیاست حکومت اسلامی موردنظر خود را بیان دارد.

آیت‌الله خمینی: «آزادی حق مردم است استقلال یک مملکت حق یک اهل مملکت هست که طلب استقلال بکنند برای اون مملکت. نباید هی در حبسش کنند، نباید جلوش را بگیرند که حرف نزن. بیخ جلوش را فشار بدنند که نباید یک کلمه حرف بزنی، قلمش را بشکنند که نباید بنویسی، قلمها را اینا شکستند، قدمها را شکستند، در این ۵۰ سال، حبسها پر بوده است از اشخاصی که آزادی می‌خواستند در این ۵۰ سال، حالا قیام کردند و حقوق واضح ملی خودشون را اینکه حقوق بشر است و از اولین حقوق بشر است، آزادی، استقلال، حکومت عدل، این را می‌خواهند مردم.»

گوینده: آیت‌الله خمینی براین نکته هم تأکید می‌کرد که اسلام با تمدن جدید مخالف نیست.

آیت‌الله خمینی: «گفته می‌شود که ما می‌خواهیم مملکت را به عقب برگردانیم این مطلبی بوده است که شاه برای اینکه دست و پا نزند و خلاص بشود از این گرفتاری که دارد، منتشر کرده. ما با جمیع آثار تمدن موافقیم و مایلیم که مملکت ما مجهز بشود به جمیع آثار فاسد کننده مفسد درآورده، سینماها را محل فساد درست کرد، اخلاق جوانهای ما را فاسد کرد، مراکز فحشا را زیاد کرد مراکزی که جوانهای ما را عادت به چیزهای باطل - مثل هروئین - می‌کند، زیاد کرد و ما با اینها مخالفیم، و اما با آثار تمدن و پیشروی به هیچوجه مخالف نیستیم. با پیشروی‌های شاه مخالفیم.»^۱

گوینده: در پاریس آیت‌الله خمینی تشکیل حکومت اسلامی را حتمی می‌دانست و در تهران شاه در جستجوی کسی بود که زمام حکومت را به دست گیرد.

^۱(صحیفه نور جلد ۴-صفحه ۴۱- مورخه ۱۳۵۷/۹/۱۸)

قسمت بیست و هشتم پیشنهاد تشکیل دولت به سنجابی و صدیقی

گوینده: دولت نظامی ارتشبد از هاری نتوانست به اوضاع سر و سامان بدهد شاه ناگزیر به سیاستمداران سابق روی آورد. اما آنها هم به گفته احسان نراقی با ناباوری با شاه روبرو می‌شدند.

نراقی: «اون چیزی که همه را آخر سر، باز دچار تردید می‌کرد این بود که هیچکس از شاه خاطرش جمع نبود که واقعاً این پشت آدم می‌ایسته یا نه، این گذشته‌اش یه گذشته‌ای بود که همه رجال سیاسی نسبت بهش بیمناک بودند.»

گوینده: سیاستمدارانی مثل عبدالله انتظام و دکتر امینی که در این روزها با شاه دیدار می‌کردند این عدم اعتماد را تأیید می‌کنند.

امینی: «انتظام بدبخت مُرد روی این کار، و واقعاً باور بکنید به قدری نسبت به شاه صمیمی بود؛ خوب، همونجا، در حضور من شاه بهش گفت که بله، نمی‌دونم، حرف شما رو گوش نکردیم، اگه گوش کرده بودیم اینجور نمی‌شد؛ گفت بله ما عرضه کردیم. بعد گفت بله، فلان کس به ما می‌گوید ما دیر تصمیم می‌گیریم. انتظام گفت اجازه می‌فرمایید؟ [شاه] گفت: چیه؟ گفت: اگر بعد از هویدا شما دکتر امینی رو آورده بودید، به این روزگار نمی‌افتادید. سرشو انداخت پایین و گفت، بله، بعضی‌ها هم ناز می‌کنند؛ گفتیم: بنده اولاً روز اول عرض کردم که قبول نمی‌کنم این اصلاً ناز نیست برای اینکه نمی‌تونم بالاخره همدیگر را می‌شناسیم و نمی‌تونم اینکار را بکنم.»

گوینده: شاه در اینجا بود که چاره‌ای جز تماس با رهبران جبهه ملی برای خود ندید. احسان نراقی می‌گوید به شاه پیشنهاد کرده بود که برای صحبت با دکتر سنجابی به دیدن او برود که در بازداشت بود.

نراقی: «صبح ماشین آمد و منو برد در یک ویلایی در زعفرانیه که ویلای خیلی مجللی بود و رفتیم و فرش زیبایی هم کف سالن بود و یه پیانوی سوپر وایزر هم با دم دراز گوشه یک سالن بود و بعد پیشخدمت هم که خوب گارد بود و یه پیشخدمت خیلی مؤدب آمد گفتش که چای میل دارید یا شیر قهوه؟ (خنده آقای نراقی) بنده گفتم شیر قهوه و بعد پیشخدمت رفت سینی آورد و در فنجان لب طلایی و دستکش سفید به هر حال شیر قهوه هم گرفت و بعد از چند دقیقه آقایون آمدند پایین و آقای سنجابی و فروهر بعد من گفتم که آقای سنجابی شما که رفتید پاریس و اینها با آقای خمینی ملاقات کردید، خوب پس دیگه بنای دولت ائتلافی رو با ایشون ریختید، خوب ایشون که خط مشی شون روشنه، در کتاب ولایت فقیه هم معلوم کردند. گفت آقا اینهم مهم نیست آقا، این کتاب و اینها مهم نیست، ما بر موج سوار می‌شویم و می‌رویم اینا مهم نیست حرفشون مهم نیست، این حرفها مهم نیست. گفتم آقا، مهمه اینها، بالاخره عجلتاً یک حرفی زد شاه که من به شما می‌گم. وقتی من از جبهه ملی صحبت کردم، این شاه گفت: خوب، اینا که الان که در این جریان نقشی ندارند، اونچه هست روحانیونند. و من هم می‌خواستم به شاه بگم نه خوب اینام هستند، برای اینکه بالاخره بیست سال، بیست و پنج سال از اوضاع انتقاد کردند، دولت رو دولت غیرقانونی اعلام کردند، گفتند قانون اساسی اجرا نشده، مصدق رو مرتب گفتند، زمینه سیاسی فراهم کردند که حالا روحانیون آمدند.»

گوینده: دکتر سنجابی در واقع بعد از مراجعتش از پاریس بازداشت شده بود اما به گفته خودش او فقط یک هفته در زندان بود.

سنجابی: «سپهبد مقدم آمد دیدن ما گفت فلان کس جای شما اینجا خوب نیست. ما را - من و فروهر را - بردند در زعفرانیه در یک عمارت مخصوص خودشون جا دادند که یک عمارت مجللی بود. سالنهای بزرگ و اتاق خواب خیلی خوب و حمام خوب و آشپزخانه مرتب برای ما و نوکور و پیشخدمت. یک ماهی مثل مهمان عالیقدر از ما پذیرایی کردند و در اونجا مقدم دیدن من می‌آمد خیلی. من به مقدم گفتم، گفتم: آقای مقدم ممکن است ما آخرین تیر ترکش شاه باشیم. ولی آخرین تیر را باید درست هدف‌گیری کرد. و به موقع انداخت، والا اگر این تیر خطا رفت، دیگه همه چیز رفته؛ این عین عبارت است خدا شاهده، بعد از یک ماه ما را از اونجا مرخص کردند در موقعی که اعلام راهپیمایی شده بود بعد از این راهپیمایی بود که یک روزی مقدم به من تلفن کرد. فلان کس شما ساعت ۹ شب منتظر باشید که من شما را به یک جایی ببریم. البته من حدس می‌زدم باید پیش شاه ببره، ولی تا اون موقع گفت‌وگویی نبود. ساعت ۹ آمد منزل من، من را برد به نیاوران پهلوی شاه. ما رفتیم، وارد قصر شدیم، وارد یک عمارت و دریه تالاری، در یک اتاقی که مثل این بلند بود؛ من اون پایین گرفتم نشستیم، مقدم هم از اونجا خارج شد. شاه از در مقابل آمد تو و نشست دیگه پیش من نیامد دست بده و بنابراین امکان اینکه منم دست ایشون را ببوسم نداشتیم. بختیار گفته دست شاه را بوسید، حالا اگر هم می‌بوسیدم هیچ عیبی نداشت. دست شاه را نبوسیدم ولی در مواقع دیگر بوسیده‌ام. نشستیم، اون اونور میز نشست، من اینور میز نشستیم اونوقت صحبت من با شاه در گرفت من راجع به اعلامیه سه ماده‌ای به ایشان توضیح دادم که مفاد اون چیه و چطوره و جریان مذاکره خودم رو با خمینی توضیح دادم به ایشان و بعد هم به شاه گفتم، اعلیحضرت بدانند که وضع مملکت فوق‌العاده خطرناک است و شاه هم دشمنان فوق‌العاده سخت دارند و در موقعیت انقلابی باید یک کار انقلابی کرد. ایشون به من گفت که شما بیاید زمامدار بشید. من به اعلیحضرت گفتم به همین کیفیت نمی‌شه من نمی‌توانم اینکارو بکنم. من به خاطر می‌آورم اونجا که شاه سه ماه پیش گفته بود این جبهه ملی خائنین بالفطره که با بیگانگان ارتباط دارند، نوکر انگلیسها و آلمانها هستند و می‌خواهند ایران را تسلیم روسها بکنند. من می‌دیدم این چه جور با هم توافق بکنیم. شاهی که به ما چنین عقیده داشته باشه چطور حکومت به ما می‌دهده و من به چه ترتیب می‌تونم حکومت بکنم؟ گفتم به نظر من موقتاً بهتر اینست که اعلیحضرت خارج بشوید و بعد یک شورای دولتی تشکیل بشه از چند نفر از رجال درجه اول مملکت و چند تا از علمایی که مورد توجه آنها باشند و بعد اینها شروع بکنند به چه ترتیب باشد. شاه با هیچ یک از افکار من موافقت نکرد. گفت خروج من از مملکت صلح نیست، برای اینکه ارتش حاضر به چیز دیگر نخواهد بود. و من هم احتیاجی به شورا ندارم، من هم گفتم اعلیحضرتا، من با این کیفیت کاری نمی‌توانم بکنم، از این جهت اجازه بفرمایید از خدمت خارج بشم شاید به نیم ساعت یا بیشتر از پیش شاه - خارج شدم و بعد هم برای اینکه مبدا از طرف اینها - خبری منتشر بشه اعلامیه مختصری صادر کردم که دیشب خدمت ایشان رسیدم و برطبق ماده دو اعلامیه عرض کردم که شرکت ما در حکومت غیر ممکنه.»

گوینده: و اما اعلامیه دیگری که جبهه ملی صادر کرد - به گفته احسان نراقی برای این بود که مبدا ملاقات دکتر سنجابی با شاه به اعتبار جبهه ملی صدمه‌ای بزند.

نراقی: «از قراری که آقای داریوش فروهر برای من گفت، گفت ما از این رفتن سنجابی پیش شاه دلخور بودیم اون زمان، چون ما فکر می‌کردیم که باید با روحانیون و با طرفداران آقای خمینی همکاری کرد در موقعی که رفت پیش شاه و

برگشت ما در خونه سنجابی بودیم ما به اعلامیه‌ای تنظیم کردیم [مبنی بر این] که سپهبد مقدم رئیس ساواک آمد و آقای دکتر سنجابی رو برد به کاخ نیاوران و بازگرداند. که مثلاً بگیم که ایشونو، مثل اینکه رئیس ساواک برده برای مذاکره، که بعد، روز بعدش - یه روز بعدش که من شاه رو دیدم - شاه با تعجب گفتنش که این حرف - چی بود که قول سنجابی گفتند و عین این حرف رو شاه به دکتر امینی و دکتر صدیقی گفته بود؛ تعجب کرده بود از این، از این اعلامیه، منظور که یه مقداری تو این کار سیاستهایی بوده که آقای سنجابی به نظر من، به قول یک شوخی می‌گفتنش که: ایشون می‌خواد هم نخست وزیر شاه بشه، هم نخست وزیر آقای خمینی!»

گوینده: نگرانی جبهه ملی بی‌دلیل نبود. بسیاری از اعضای جبهه ملی از جمله حاج محمد شانه‌چی مخالف هرگونه مصالحه‌ای با شاه شده بودند.

شانه‌چی: «من خودم و با چند نفر از دوستان رفتیم به دکتر سنجابی گفتیم مسلماً این کارو قبول نکن، که نمی‌توانی هیچ کاری بکنی، با این عصیانی که مردم کردند و با این ناراحتی که مردم دارند، و اگر شما قبول بکنی هیچ کار نمی‌تونی بکنی و بدنام هم میشی؛ دکتر سنجابی دو مرتبه با شاه ملاقات کرد و قبول هم نکرد. بعد رفته بودند سراغ آقای دکتر صدیقی که من یادمه سه مرتبه من خودم به اتفاق چند نفر از دوستان رفتیم خدمت آقای دکتر صدیقی و گفتیم آقا، اینکارو نکن؛ و دکتر صدیقی مصمم بود که قبول کنه نخست وزیری رو، به شرط اینکه شاه در مملکت بمانه، و ایشون نخست وزیر باشد و [شاه] اختیارات تامه به ایشان بدهد. در حقیقت نخست وزیر مشروطه باشه، و شاه هیچکاره، و ما بر حذر داشتیم. ما می‌گفتیم. در شرایط کنونی اگر شما نخست‌وزیر بشین، در حقیقت شما یک افعی زخم‌خورده رو شفاش دادین. این فعلاً یک مقداری آرامش پیدا می‌کنه، و بعد که آرامش پیدا کرد، دو مرتبه التیام پیدا می‌کنه زخمش، دو مرتبه زهرش رو خواهد زد، و اینکار نکنید. و یادمه شب آخری که ما خدمت آقای دکتر صدیقی بودیم، داریوش فروهر هم بود، فوق‌العاده عصبانی شد و کلاشو زد به زمین و ناراحت شد، گریه کرد که آقا نکنین و ما گفتیم آقا این کاررو نکنید که صلاح نیست.»

گوینده: دکتر صدیقی به گفته احسان نراقی نظر مساعدتری داشت. اما با شرایطی.

نراقی: «دکتر صدیقی می‌گفت. آقا من می‌خواهم بشم نخست‌وزیر قانونی طبق قانون اساسی؛ شاه هم باید سلطنت کنه نه حکومت، و جلوی فساد هم بگیرد. ارتش هم، باید فرماندهی کل قوای آن برگرده به دولت، ساواک هم منحل، ایران هم از سلطه بیاد بیرون، مذاکرات خارجی هم موقوف و شاه هم بمونه ایران و برای اینکه ارتش کودتا نکنه. عقیده دکتر صدیقی این بود که شاه بمونه ایران و شورای سلطنت از یک عده اشخاص موجه تشکیل بشه.»

گوینده: اما دکتر سنجابی می‌گوید که در مقام رهبر جبهه ملی دکتر صدیقی را از پذیرفتن نخست‌وزیر شاه برحذر داشته بود.

سنجابی: «دکتر صدیقی در شورای ما نبود، تک و تنها بود، من دیدم اگر صدیقی الان قبول مسئولیت بکنه به تنهایی بدون اینکه در جزو شورای ما باشه، برای ما دچار زحمتی خواهد شد. این بود که به ایشان بنده به وسیله یک اعلامیه‌ای هشدار دادم که جناب آقای دکتر صدیقی شنیده شده که شما برای تشکیل حکومت در نظر گرفته شده‌اید، محترماً خدمتتان اطلاع می‌دهد اگر که شما جزو فعالیت جبهه ملی نیستید، هر اقدامی که بکنید مربوط به خودتون خواهد بود؛

ولی اگر بدون مشورت با جبهه ملی اقدامی بکنید، انتظار همراهی از طرف جبهه ملی نداشته باشید. این اعلامیه که منتشر شد دکتر صدیقی کنار کشید.»

گوینده: سپهبد مقدم که رابط شاه با ملیون مخالف شاه بود، به کنایه نظر مهندس بازرگان را هم جویا شده بود. اما به گفته مهندس بازرگان کسی به وعده‌های شاه دیگر اعتماد نداشت.

بازرگان: «کلیه کسانی رو که ایشون مراجعه می‌کرد برای انتخاب نخست وزیری، اونا اعتماد نمی‌کردند. ایشون البته می‌گفت که من دیگه دخالت نخواهم کرد؛ هم به دکتر صدیقی اینو گفته بود، هم به بختیار گفته بود، هم به اشخاص دیگه، ولی اونا باور نمی‌کردند و آقای دکتر صدیقی اتفاقاً در ملاقاتی که آقای دکتر سبحانی و من باهاشون داشتیم، ایشون گفتند بله [شاه] به من چنین چیزی گفته و اصرار داره که من این‌رو بپذیرم، چون می‌خواد از ملیون و مردم مورد اعتماد، اشخاص و شخصیت‌های مورد اعتماد مردم نخست‌وزیر بشند؛ من، همین گفتم که آخه شما با هیچکس درست راه نیومدید، گفت نه، من هم گفتم خیلی خوب، به شرط اینکه به محض اینکه دیدم شما را از این قولتون عدول کردید من به طور علنی اون موقع به همه خواهم گفتم. با این شرط می‌خوام بپذیرم، البته ایشونم هنوز نپذیرفته بود، منظور در این آتمسفر، در این جو بود که تیمسار مقدم، اون صحبتها رو با بنده کرد و می‌دونست که خوب، شاید هم این سؤال رو به این دلیل کرده بود که مثلاً اگه بینه زمینه مساعدی در بنده هست، مثلاً به پیشنهادی هم بده ولی دیگه به اونجا نرسید.»

گوینده: پیامها و سخنرانیهای شدیدالحن آیت‌الله خمینی در پاریس علیه هرگونه مصالحه، کنار آمدن با شاه را دشوارتر می‌کرد.

آیت‌الله خمینی: «ما بگیم شما دیگه اعلیحضرت حالا دیگه باشید، دیگه از این به بعد حکومت نکنید، اعلیحضرت باشید این چه منطقی است؟ چطوریه انسان همچو حرفی را می‌توند بزند؟ بیاییم به قانون اساسی حالا عمل بکنیم. معنی این قانون اساسی عمل کردن، این است که آقا سلطان باشند و حاکم نباشند؛ می‌شود به همچنین چیزی؟ امکان دارد برای یه آدم! حیوان هم نمی‌توند یه همچین حرفی بزند اگر کسی یک کلمه بگوید که در این یک کلمه ترویج از این ظالم است، تایید این ظالم است، با این کلمه حفظ بشود این ظالم، اصلش خیانتکار به اسلام و مسلمین است. اسم قانون اساسی را نباید کسی بیارد.»

گوینده: بعد از سایر رجال ملی، شاه بالاخره به سراغ شاهپور بختیار رفت.

بختیار: «یک روزی تلفن کردند، که تیمسار مقدم می‌خواد با جنابعالی صحبت بکنه، ایشون به من گفت. آقای دکتر بختیار، بنده می‌خواستم خدمت جنابعالی برسم. گفتم تیمسار، چمدونم را هم بگیرم یا نه؟ چون چمدونی داشتم من تمام چیزهایی که لازمه برای تو زندان خوابیدن و... گفت: چمدونتون چیه؟ گفتم: به چمدونی من دارم وقتی مهمان شما هستم اونجا آنرا می‌آورم که برای یک ماه کافی است تمام چیزهایی که من تو اون دارم. بعد از آن باید بفرستیم خونه و یه چیز دیگه بیارند. گفت: نه قربان بنده می‌خواستم خدمت برسم، گفتم: نخیر اجازه بدین تیمسار من می‌آیم پیش شما. بالاخره وقتی رفتم و نشسته بودیم، گفت که اعلیحضرت خیلی ناراحتند و به من سپردند که به جنابعالی، بازرگان، سبحانی و دکتر صدیقی صحبت بکنم، گفتم راجع به چی؟ گفت: راجع به مسائل مملکتتون آقا! گفتم خب، این مملکت همیشه مال ما بوده، یا پریشب متعلق به ما شده؟ بنده حاضر هستم هر خدمتی که راجع به اینکه راهنمایی بکنم ولی

من می‌دونم که راهنمایی من به جایی نمی‌رسد، عملی نخواهد شد. ولی من حاضر هستم که جنابعالی سؤال بکنید، فلان کار، فلان کار، من تا اونجایی که به منفعت مملکت مربوط می‌شه، پاسخ می‌دم ولی این خوبه و اون بد و اینو بیارید و اونو بیارید این کار من نیست. در حدود یک ساعت بیشتر صحبت کردیم و من رفتم وقتی که به خونه رسیدم دیدم که بعدازظهرش ساعت ۵ به من تلفن کرد سنجابی که اون بابا شما رو دید؟ گفتم بله، گفت خوب، چه می‌کرد؟ گفتم هیچ‌چی، گفتم چطور به شما گفته؟ چون هیچکس که غیر از بنده نبود؟ می‌گفت بله، به من گفت، شما چه جوابی دادی گفتم اینو با تلفن بهتره نگیم، همدیگه رو می‌بینیم و با هم صحبت می‌کنیم، همین کار هم کردیم، بعد تمام دعواش با من اینجا بود؛ گفت این شاه از ایران نمی‌ره بیرون، من بهش گفتم می‌ره بیرون و یکی از شرایط من اینست که ایشون موقتاً هم که شده بره بیرون، برای اینکه این تب باید بخوابه و تا این تب نخوابه نمی‌شه کاری کرد.»

گوینده: و اما اردشیر زاهدی از معدود دوستان شاه که هنوز در کنار او بود تصور دیگری از حکومت ملی داشت.

زاهدی: «من به اعلیحضرت عرض کردم عوض اینکه شما بیایید نخست‌وزیر معین کنید خودتون هم خسته شدید و این بساط هم هست هرکسی، یکطرف می‌کشد اختلاف بین خود [شان هست]، توی جبهه ملی اختلافه، روزی که آقای دکتر صدیقی رو قرار بود بیاد و می‌آمد مدت‌ها شرفیاب می‌شد حضور اعلیحضرت، بعضی از خود جبهه ملی‌ها برعلیه او عمل کردند، روزیکه آقای عرض شود که بختیار قرار بود بیاد باز یه عده برعلیه‌اش... گفتم در عوض اینکه اینکارو بکنید به نظر من از کسانی که شخصیت دارند و مورد احترام مردم در قسمت‌های مختلف در شهرستانها هستند، از اینها دعوت بشه همینطور هیئت رئیسه دو تا مجلس هم دعوت بشوند، بیایند حضورتون چایی بخورند، ناهار بخورند، چادری می‌زنیم، همه جمع باشند، اعلیحضرت به اینا بفرمایید آقا، این مملکت ما شماست، همین اندازه که مال منم هست، برید دور هم بنشینید، دو نفر، سه نفر یا پنج‌نفر معین کنید که من از توش یه نفر انتخاب بکنم برای نخست‌وزیری. من فکر می‌کنم اگر اینکار شده بود و من معتقد به این جریان بودم دو دفعه هم اسامی [معین شد] قرار شد آدم فرستادیم به شهرستانها و غیره، اسامی را معین کردند، که چه اشخاصی مورد احترامند، چه اشخاصی مورد علاقه مردم هستند، اینا اگه می‌نشستند، چون همه وطن‌پرست بودند مملکتشونو هم دوست داشتند، طبیعتاً اگه نخست‌وزیری رو که کاندید اونا کرده بودند می‌آمد و اعلیحضرت پیشنهاد می‌کرد، مردم هم بیشتر دنبال این می‌اومدند، همین اشخاص رو چه در شهرستانها، در داخل خیلی می‌تونستند مؤثر واقع بیشتر بشند.»

گوینده: در این آشفتگی به گفته احسان نراقی با اینکه شاه خود خواستار یافتن حکومتی جانشین بود اما همه جستجوهایش هم از روی اکره بود.

نراقی: «شاه اونقدر به قدرت شخصی خودش، روی اون روش کار گذشته‌اش عادت کرده بود، که می‌خوام بگم اگر بهش می‌گفتند که حتی شاهپور بختیار تورو نجات می‌ده، دست از حکومت بردار، سلطنت بکن، آخر سر؛ حاضر نبود، یعنی نمی‌تونست قبول بکنه، نمی‌تونست تو این لباس بره، لباس پادشاهی که بخواد سلطنت بکنه، [نه] حکومت، نمی‌رفت به تنش.»

قسمت بیست و نهم سقوط کابینه ازهارى و تشکیل دولت بختيار

گوینده: شاه بالاخره ناگزیر به سپردن حکومت به ملیون شد. دکتر سنجابی به مذهبیون نزدیک شده بود، دکتر صدیقی شرایط سنگینی برای قبول نخست وزیر داشت و اعضای سرشناس جبهه ملی رهبران خود را از کنار آمدن با شاه برحذر می‌داشتند. وقتی که احسان نراقی در یکی از ملاقاتهایش به شاه توصیه کرد که باید کشور را به سیاستمداری پاک و منزه بسپارد، شاه مخالفتی نداشت اما کسی را با این صفات حاضر به همکاری نمی‌یافت.

نراقی: «وقتی سیاست مذهبی بشود یا مذهب سیاسی بشود برای مردم، الگو می‌شوند قدیسین و ائمه. من گفتم نوعاً اینجوری می‌شود بعد شاه با یه حالت ناباوری گفت. این ملائک کجا هستند؟»

گوینده: این سخن را شاه به احسان نراقی زمانی گفت که در جستجوی جانشینی برای دولت نظامی ارتشبد ازهارى بود. در روزهایی که دولت فلج بود و رئیس دولت بیمار و بستری. شی و ویلیام سالیوان سفیر وقت آمریکا پیغامی از ارتشبد ازهارى دریافت کرد که فوراً به دیدنش برود.

سالیوان: [پخش صدای سالیوان به زبان اصلی] «می‌رفتم به دفتر نخست‌وزیری و به جای اینکه مرا به دفتر رسمی او ببرند، به اتاق کوچک دیگری بردند که تاریک بود. وقتی رفتم تو چراغ روشن شدم و دیدم که در گوشه‌ای ارتشبد ازهارى با بیژنامه‌ای دراز کشیده و کنارش یک کپسول اکسیژن است. متوجه شدم که سکنه قلبی کرده است. تعجب کردم که چرا از من خواسته به دیدنش بروم؟ گفتم تیمسار طبیبان کجاست؟ گفت بیرون است و بعد گفت تعجب نکنید من از شما خواستم بیاید اینجا که مطلبی را به شما بگویم و آن اینکه مملکت دارد از دست می‌رود چون شاه از تصمیم گرفتن عاجز است.»

گوینده: شاه که با دکتر سنجابی و دکتر صدیقی قبلاً ملاقات کرده بود این بار از دکتر بختيار خواست تا به دیدنش برود. بختيار: «همینطور اوضاع هی خرابتر می‌شد و آقای چیز (ازهارى) هم سکنه کرده بود و دیدم که یک روزی او یسی به من تلفن کرد که آقای دکتر شما مایل نیستید شرفیاب بشید حضور اعلیحضرت؟ گفتم که تیمسار، اولاً من جنابعالی رو تا حالا ندیدم، و در مرحله دوم نمی‌دونم شغلتون چیه، نمی‌دونم درجه‌تون چیه، اما به من یک نصیحتی مرحوم دکتر مصدق کرده - که شاه مملکت حق داره هرکس را می‌خواد احضار کنه، یعنی اگر که دیدید می‌خواد با شما مشورت بکنه، و شما بگید آقا بنده نمی‌کنم این کارو، این صحیح نیست. خودتون ننویسید که می‌خوام پیام شرفیاب بشوم، خیال می‌کنند می‌خواهید یک مقامی، و پستی، چیزی، بگیری، ولی اگر او خواست می‌تواند. من اینو بهش گفتم و گفت: نه اجازه بدید بنده پیام خدمتتون، در خدمتتون بریم پیششون. گفتم نه، لزومی نداره خونه ایشون و بنده، هشتصد متر فاصله داره، من پیاده می‌روم، هیچ لزومی نداره. (خنده بختيار) بعد شوخی بهش کردم، گفتم رضاشاه پیاده رفت به منزل فروغی، خوب، من پیاده می‌روم، اشکالی نداره و این مسئله باز مسکوت ماند تا به اینکه دیدم دوباره آقای او یسی تلفن می‌کنه که اعلیحضرت مایل هستند که شما را ملاقات بکنند و شاید هم تنها نباشید گفت بنده پیام و با هم بریم شرفیاب بشیم، گفتم نه من خودم اینو عرض کردم می‌رم هیچ اشکالی هم ندارد، فقط بسپارید دم در. بالاخره بنده کوتاهش بکنم

تلفن زنگ زد و دیدم بدره‌ای که رئیس گارد بود گفت بنده با دو اتومبیل اسکورت میام خدمتون آمدند بدره‌ای می‌راند و بنده هم نشسته بودم پهلوی بدره‌ای و رفتم کاخ و وقتی من می‌رفتم بالا، قبل از من دکتر صدیقی و آقای انتظام و امینی هم اونجا بوده‌اند که اینها هم مورد مشورت قرار گرفته بودند. یعنی اول نظر شاه شاید این بود که صدیقی را چیز بکنه [نخست وزیر بکنند]، مشورت کرده بود با ارتشی‌ها و ارتشی‌ها بودند که بیشتر از همه تمایل‌شان را نسبت به من گفته بودند. این یه آدم شجاعیه که در نمی‌ره از میدون و خیلی رُک و لُرو یه دنده هستند در این چیزها.»

گوینده: دکتر سنجابی از دیدار دکتر بختیار با شاه خبر داشت اما هنوز نمی‌دانست که صحبت از نخست‌وزیر خود بختیار به میان آمده است.

سنجابی: «بعد از چندین روز از اون ملاقاتی که با شاه صورت گرفت و نتیجه‌ای نداد. یک روز آقای بختیار به من تلفن کرد گفت مطلب مهمی است که باید با شما در میان بگذارم. فردا صبح منزل جهانگیر حق‌شناس رفتیم، ایشان آمدند، بنده بودم، جهانگیر حق‌شناس بود، آقای لاریجانی اردلان بود آقای مهندس حسینی بود، زیرک‌زاده بود، بختیار گفت که دیشب شاه مرا خواسته و راجع به حکومت جبهه ملی صحبت کرده است که به چه ترتیب حکومت جبهه ملی تشکیل بشه. من به اعلیحضرت عرض کردم شرایطش این حرفیست که بختیار می‌زنه. گفت من به اعلیحضرت عرض کردم شرایطش همان است که دکتر سنجابی خدمت شما گفته‌اند. گفت شاه گفته است دکتر سنجابی به من پیشنهاد کرده است که من از ایران خارج بشم در اون موقع من صلاح نمی‌دیدم ولی اکنون فکر می‌کنم که برای معالجه و استراحت خودم یه مدتی به خارج برم، و دیگر رفع اون اشکال شده است؛ بنابراین حکومت جبهه ملی می‌تواند تشکیل بشه، بختیار پرسید چه باید جواب داد؟ یک کلام صحبت راجع به نخست‌وزیری خود ایشان شده است، [دیگران] صحبت نکردند، گفتم که حالا که اشکال از طرف شاه رفع شده است، باید اشکال را از طرف آقای خمینی رفع کنیم که راه تغییر و تبدیل به صورت یک تعدیل و آرامشی صورت بگیره، باید با آقای خمینی صحبت کنیم و هرچه زودتر من و یک نفر دیگر بریم به پاریس با آقای خمینی ملاقات بکنیم. همه فوراً تصدیق کردند، حتی خود بختیار؛ و من به بختیار حتی گفتم که به اون شخص که واسطه بوده است که شما را برده پیش شاه بگویند که به اعلیحضرت بگویند که خودشون شخصاً مرا بخواهند که شخصاً من با ایشان صحبت کنم. بعد با آقای الهیار صالح صحبت کردیم. من و فروهر پیش الهیار صالح رفتیم گفتیم معتقدیم که بریم با آقای خمینی ملاقات بکنیم اگر یک روحانی هم با ما همراه باشه که با خمینی صحبت کنیم خیلی مفید خواهد بود. صحبت کردیم که آقای آیت‌الله [حاج آقازاده] زنجانی را ببریم. تلفن به زنجانی کردیم ایشان موافق شدند که بیایند. بنابراین حالا ما فکر می‌کنیم که بریم به پاریس همراه آیت‌الله زنجانی با آقای خمینی ملاقات کنیم، من ظهر بود که برگشتم منزل، از خبرنگاری فرانسه به من خبر دادند که صحبت این ملاقات با بختیار و حکومت دکتر بختیار چیه؟ گفتم حکومت دکتر بختیار نیست، صحبت جبهه ملی است. اونم صحبتش که به جایی نرسیده، اگر باشد بعداً به شما خبر می‌دم. گفت چه می‌فرمایید آقا. خبر حکومت دکتر بختیار انتشار پیدا کرده، من تلفن به بختیار کردم گفتم آقا چی می‌گن اینها [صحبت از] حکومت شما می‌کنند، گفت خوب، چه اشکالی داره؟ گفتم اشکال نداره که تو باشی یا نباشی، اشکال اینست تا زمینه این کار فراهم نشه یک عمل غلط زیانبخشی خواهد بود برای مملکت و برای انقلاب و همه ما را نابود خواهد کرد. گفت فردا صبح باز دوباره در همون محل همدیگر رو ملاقات کنیم. فردا صبح دوباره در منزل آقای حق‌شناس آمدند، همه اشخاص رو بهش کردند، بهش گفتند تو دیروز دروغ گفتی، تو دیروز گفتی که حکومت جبهه ملی، صحبت این بود که فلان کس باشه، و بعد صحبت این بود که بریم پاریس و پاریس صحبت بکنیم و بعد رفقا بهش گفتند به این کیفیت شما نهضت را و جبهه ملی را به رسوایی و به شکست می‌برید و مخصوصاً زیرک‌زاده بلند شد و خطاب بهش که این یک عملی است که زیانش تو چشم همه ما خواهد رفت. بختیار هم از

اینکه مردم همه بهش اعتراض کردند و هیچکس باهاش موافق نبود، دررو بهم زد و رفت بیرون و گفت من کاریست که کردم، و می‌کنم. این بود که ما دیگر از رفتن به پاریس و فلان و اینا منصرف شدیم و بلافاصله جلسه شورای عالی جبهه ملی را برای فردا من دعوت کردم که فردا همه آمدند منزل من تقریباً بالاتفاق - یعنی حتی یک رأی مخالف نداشت بالاتفاق - ایشان را از جبهه ملی خارج کردیم.

گوینده: علت مخالفت جبهه ملی با نخست‌وزیری بختیار به نظر حاج محمد شانه‌چی یکی از اعضای جبهه ملی، جنبه اصولی داشت و نه شخصی.

شانه‌چی: «به بختیار هم ما خیلی توصیه کردیم اینکارو نکن و متأسفانه قبول کرد، نخست‌وزیر شد، روز دوم نخست‌وزیریش من با یکی از دوستان جبهه ملی مون ناصر کمیلیان به اتفاق ایشون رفتم پهلوی بختیار، گفتم آقای بختیار بد کردی قبول کردی، و حالا که قبول کردی یک پیشنهاداتی من دارم؛ این کارها رو بکن و که اگر نکنی ضرر می‌کنی؛ گفت مشروط به اینکه شماها بیاین همکاری کنین. گفتم مطمئن باش که ما با تو همکاری نخواهیم کرد. گفت من به رئیس دفترم سپردم که هر وقت تو بیایی اونجا بدون اجازه بیایی تو. گفتم من؟ مطمئن باش که هیچ زمان به دفتر شما نخواهم آمد. این دفعه آدمم به شما بگم که آقا کار بدی کرده‌ای قبول کرده‌ای و نمی‌توانی هیچ کار پیش ببری جز اینکه این مار زخم خورده رو [شاه را] سلامت کنی و تو بهره نمی‌بری، بهره‌رو دشمن که از تو قویتره می‌بره؛ چون مردم اگه پشت سر تو بودند همه کار می‌توانستی بکنی، الان مردم پشت سر تو نیستند؛ اگه آقای دکتر صدیقی و دکتر سنجابی هم می‌آمدند مردم از پشت سرشون می‌رفتند کنار، مردم چون دنبال سر تو نیستند، کاری نمی‌تونن بکنی. او می‌گفت من حرفم اینه شماها بیاید که دنبال سر من باشید تا من کار کنم. گفتم ما نمی‌آییم، چون کار تو غلطه، چون اگر ما بیاییم مردم نمی‌آیند. چون مملکت رو باید اداره کنند، مردم نمی‌آیند. فرض می‌کنیم صدنفر، دویست نفر رجال سیاسی آمدند پشت سر تو، مردم وقتی که نیامدند کاری نمی‌تونند بکنند، برنده، دیگری میشه، برنده اون که مخالفتش رو ادامه بده، همه می‌روند دنبال اون که مخالفتش رو ادامه می‌ده.»

گوینده: شاهپور بختیار که خود را پای‌بند به اصول و تشریفات پارلمانی می‌دانست، با اینکه نخست‌وزیری را پذیرفته بود شروع کار خود را موکول به رأی مجلس کرد. مطلبی که جزئیات آن درصدر اخبار جهان قرار گرفت.

قسمتی از خبر رادیو دولتی انگلستان در همان زمان: دو مجلس سنا و شورای ایران به انتخاب شاهپور بختیار به عنوان نخست‌وزیری ایران، رأی مشورتی موافق دادند. رأی گیری در جلسات خصوصی انجام گرفت و براساس گزارشاتی که به دست ما رسیده است، چند تن از نمایندگان مجلس شورا برعلیه نخست‌وزیری دکتر بختیار رأی دادند. دکتر بختیار جایگزین دولت نظامی ارتشبد از هاری خواهد شد که در روز دوشنبه گذشته پس از دو ماه حکومت استعفا کرده است. دو ماهی که در آن، دولت نظامی مذکور با اغتشاشات شدید ضد شاه در ایران مقابله نموده بود. شاهپور بختیار که یک وکیل ۶۲ ساله است سه روز پیش از حزب جبهه ملی ایران اخراج گردید. اخراج وی به مناسبت انتخاب شدن او به مقام نخست‌وزیر توسط شاه ایران بود. براساس خبری که چند دقیقه پیش به دست ما رسید، دکتر شاهپور بختیار در تهران یک کنفرانس خبری تشکیل داده شد. وی در این کنفرانس اعلام کرد که اسامی اعضای کابینه خود را تا سه روز آینده انتشار خواهد داد. شاهپور بختیار بار دیگر پیرامون برنامه سیاسی خود گفت‌وگو نمود. این برنامه شامل سوق دادن کشور به سوی سوسیال دموکراسی و آزادی زندانیان سیاسی و همچنین آزادی مطبوعات می‌گردد. وی در پاسخ سؤال پیرامون آینده شاه ایران گفت. شاه مایل است برای تعطیلات خود به سفری برود، در چنین صورتی یک شورای نیابت سلطنت تشکیل خواهد شد. دکتر بختیار در دنباله کنفرانس خبری خود افزود که به رهبران مذهبی از آن جمله آیت‌الله خمینی

احترام می‌گذارد وی اظهار امیدواری کرد که با رهبران مذهبی تبادل نظرهایی انجام دهد. اما گفت که نمی‌توان همه کس را خشنود ساخت.

گوینده: در بحبویه این جریانات سران چهار کشور غربی یعنی انگلیس، آلمان، فرانسه و آمریکا در گوادلوپ اجلاسی داشتند که تحولات ایران هم یکی از موضوعات مورد بحث بود. شاه و اطرافیانش نتیجه این جلسه را در سرنوشت خود حیاتی می‌دانستند. اما رئیس جمهوری وقت فرانسه آقای ژیسکاردستن در خاطراتش می‌گوید، طرح و نقشه‌ای در این کنفرانس در کار نبود. احسان نراقی ماجرا را از ژیسکاردستن نقل می‌کند.

نراقی: «اولش می‌گوید که ما رفتیم در توی باغ نشستیم به جایی چهار صندلی داشت که می‌دونستیم که در یک فضای بازی است، و خطر اینکه دستگاه اطلاعاتی خودمون (گفتگوهای) ما را گوشش کنند نبود (خنده نراقی) و دریا را نگاه می‌کردیم یک جایی زیر آلاچیق نشستیم، چهارتا صندلی بیشتر نبود و ما چهار تا بودیم فقط و می‌گه من از کالاهان خواستم که شروع کنه به بحث راجع به شاه ایران و اوضاع ایران و او یک تجزیه و تحلیل خیلی واقع بینانه‌ای کرد و خلاصه‌اش این بود که شاه بازنده است و دیگه تسلط نداره به اوضاع و دیگه راه حل جانشینی هم نیست برای اینکه مردان سیاسی همه بی‌اعتبار شدند در ایران، همه شون آلوده شدند به رژیم و ارتش هم شک است که بتونه این دوره انتقالی را بگذرونه و به عهده داشته باشه و عملی انجام بده. می‌گوید که هلموت اشمیت با توجه به گوش داد و چیزی نگفت. من سعی کردم که نقطه نظر فرانسه رو بگم، از گزارشهایی که سفیر مادر ایران می‌داد، و گفتم که دو خطر بزرگ هست یکی تجزیه سیاسی ایران و یکی هم مداخله شوروی و گفتم که در حال حاضر باید که شاه رو حمایت کرد، حتی اگر منزوی شده و ضعیف شده، برای اینکه بالاخره واقع بینانه‌تر از بقیه هست عملش، و چیز دیگه خارج از اون وجود نداره، خارج از او و مذهبی‌ها چیز دیگه ما نمی‌بینیم. بعد از من جیمی کارتر شروع به صحبت کرد و گفتنش که وضع خیلی سریعا تحول پیدا کرده، شاه دیگه نمی‌توانه باقی باشه، و ملت ایران هم دیگه نمی‌خواهد این وضع را ادامه پیدا کنه، هیچ دولتی هم نمی‌توانه پیدا کنه شاه که با او حاضر به همکاری باشه، ما هیچ لازم نیست که نگران باشیم. برای اینکه نظامی‌ها هستند، اونا هستند که وضع رو در دست می‌گیرند. می‌گوید که اکثر فرماندهان نظامی ایران، تحصیلاتشان را در مدارس نظامی ما کرده‌اند و خیلی خوب رهبران و فرماندهان نظامی ارتش امریکا را می‌شناسند و حتی آنها را به اسم کوچک صدا می‌کنند. اینجاست که ژیسکاردستن می‌گوید: من باورم نبود وقتی این حرف را زد کارتر که چطور مسئله بحران ایران بوسیله چنین خصوصیت‌های شخصی ممکن است حل بشود، که چون نظامی‌های مثلا امریکایی و ایرانی همدیگر را به اسم کوچک صدا می‌کنند، خصوصی هستند با هم، پس دیگر همه چیز درست است.»

گوینده: روزی که دکتر بختیار برای گرفتن رای اعتماد به مجلس رفت ضمن اعلام اصلاحات گفت که دولت او نتیجه مسلم انقلاب است.

بختیار: «دولت اینجانب نتیجه مسلم انقلابی است که از دو سال پیش برای رفع تجاوزات مستمر و فجایع غیرقابل توصیف که در کشور متقابل گردیده آماده کار می‌باشد. دولت اینجانب به اصول اهداف جبهه ملی ایران همواره چشم دوخته و در راه تحقق آنها کوشش خواهد نمود. باید به دولتی که در شرایط بسیار دشوار با کمال حسن نیت و با نهایت صمیمیت می‌خواهد بر طبق اصول تعالیم عالییه اسلام و قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر اقدام نماید و ایران را با یک رژیم مترقی و خالی از فساد و قبايح سوق دهد، حداقل فرصت را داد.»

گوینده: در حالی که دکتر بختیار از مخالفان داخلی خواستار حداقل فرصت برای دولت نوپای خود بود، به گفته احسان نراقی شاه در آخرین روزهای سلطنتش خود را قربانی توطئه خارجی می‌دید.

نراقی: «یکی دیگه از حرفهای شاه این بود که می‌گفت، خیال می‌کرد، که خارجی‌ها هستند که این جریان رو باعث شدند تمام مدتی که من دیدمش در این ۸ جلسه اینو، اغلب تکرار می‌کرد.»

گوینده: این تصور در ذهن شاه و بسیاری از نزدیکان او به جا ماند و فرح پهلوی در اولین سالگرد درگذشت شاه خطاب به شاه همین نظر را بیان کرد.

فرح: «شما با دوراندیشی و جهان‌بینی خود، کشورتان را در صحنه جهانی از حیثیت و احترامی بی‌سابقه برخوردار ساخته و با تماسهای شخصی خویش در شرق و غرب و شمال جنوب نقش ایران را در زمینه بین‌المللی به صورتی که شایسته تاریخ و فرهنگ و افتخارات این کشور کهن بود، بالا برده بودید. البته برای شما از همان آغاز روشن بود که با این تلاشها و پیروزیها به خیلی از منافع لطمه می‌زنید و خیلی از خشمها و دشمنی‌ها را نسبت به خود برمی‌انگیزید. و طبعاً از این راه به استقبال خطرات فراوانی نیز می‌روید که بارها درباره آنها به شما هشدار داده بودم ولی راه شما در برابر تاریخ و ملتتان راهی برگشت ناپذیر بود، زیرا با ایمان به حقانیت هدف خود قدم در این راه گذاشته بودید و با آگاهی عمیق خویش به تاریخ ایران و جهان خوب می‌دانستید که پیش از شما نیز بسیاری از مردان بزرگ هم در راه هدفهای بزرگ از پای در افتاده‌اند.»

گوینده: به نظر اردشیر زاهدی القائنات مشاوران و مقامات به شاه در ایجاد این تصور بی‌اثر نبود.

زاهدی: «بعضی از این آقایون که نخست وزیر بودند یا وزیر بودند رفته بودند حضور اعلیحضرت گفته بودند این آمریکا و روس با هم ساختند که ایران را دو تا قسمت کنند. من به اعلیحضرت عرض کردم قربان، شما از لحاظ سیاسی خوب، واردتر از هر کسی هستید، این حرفها بچه‌گانه است، در صورتی که این رو از قول دو تا نخست وزیر به من گفتند و از قول سه تا از وزراء»

گوینده: اما شاهپور بختیار می‌گوید چون شاه خود به کمک قدرتهای خارجی به سلطنت رسیده بود، از دست دادن تخت و تاج خود را هم نتیجه توطئه خارجی می‌دانست.

بختیار: «وقتی انسان دست نشانده شد، درجات مخالف البته داره، ولی وقتی به اون حد و به اونجا رسید، اون وقت جنابعالی دیگه نمی‌تونید بعد ادعای این بکنید که آقا برعلیه ما توطئه چیدند رفتند در گودالوپ اونجا نشستند و گفتند بعد پا شدند. نه، اونجا که رفتند گفتند دیگر شاه ایران دوست ما در مقابل این طوفانی که داره در ایران بلند میشه قابل دفاع و نگهداری نیست، چه باید کرد؟ وقتی که یک دولتی یک پادشاهی پایگاه مردمی نداشته باشه در داخل کشور اجباراً برای بقا و دوام خودش لازمه که در خارج پایگاه پیدا کنه و وقتی در خارج پیدا کردید دیگه باید تا ته خط رفت. نه، من معتقد هستم که کرم از خود درخت بود. از ماست که برماست.»

قسمت سی‌ام مأموریت ژنرال هایزر به ایران

گوینده: آیت‌الله خمینی و هوادارانش در پی تسخیر ارتش از درون بودند و نه رویارویی با آن و شعارهایی چون ارتش برادر ماست خمینی رهبر ماست در راهپیمایی‌ها شنیده می‌شد

مردم: ارتش برادر ماست، خمینی رهبر ماست (از شعارهای مردم در آن روزها)

گوینده: چنین شعارهایی برای شاه که ارتش را مهمترین نهاد حافظ سلطنت و استقلال ایران می‌دانست سخت ناگوار بود. شاه ارتش را حافظ تاج و تخت و تمامیت ارضی ایران می‌دانست و می‌گفت که بدون او و ارتش، ایرانی مستقل نخواهد ماند

شاه: و چه پر واضحه اساس، بهم زدن و از بین بردن ارتش شاهنشاهی و نیروهای مسلح است. امروز ارتش نیرومندی دارید پنج سال دیگه ارتش ایران در حدود خودش برای مملکت ۴۰ میلیونی یکی از ارتشهای خوب دنیا خواهد بود و این دستگاه پر از عواطف میهنی و پر از عشق میهنی، با این شوخی نمی‌شود کرد، با وجود این ارتش ایرانستان درست نمی‌شود کرد.»

گوینده: اما این ارتش آمادگی درگیریهای داخلی را نداشت و به گفته ارتشبد قره‌باغی، جمعه سیاه و یا هفده شهریور، این ضعف ارتش را آشکار ساخت.

قره‌باغی: «بخصوص قبل از بدبختی روز جمعه سیاه (۱۷ شهریور ۵۷) قبلا اعلان حکومت نظامی در اصفهان شده بودو آنجا حکومت نظامی بود و بدون خونریزی و با استحکام کامل، نظم و انضباط را در اصفهان اجرا کرده بودند. یعنی از دوره نخست وزیری شریف امامی که این بحران شدید شد و بعد منجر شد به اعلان حکومت نظامی در کشور، از آنوقت ضعف بیشتر نیروهای مسلح دیده شد.»

گوینده: در واقع اعلام حکومت نظامی سراسری به دنبال حوادث ۱۷ شهریور بود که به گفته ارتشبد قره‌باغی ضعف درونی ارتش را نشان داد.

قره‌باغی: «و این دوره نخست وزیر شریف امامی که این بحران شدید و بعد منجر شد به اعلان حکومت نظامی در کشور از آن وقت ضعف بیشتر نیروهای مسلح دیده شد.»

گوینده: به نظر ارتشبد جم، نحوه به کارگیری ارتش در خیابانها اساسا اشتباه بود.

جم: «اصلا ارتش را هیچ جای دنیا نمی‌آرند اینجوری خورده خورده تو کوچه‌ها چندین ماه با یک به اصطلاح، شلوغ پلوغی، روبرو بکنند. ارتش در یک روبرویی باید بره بجنگه دیگه، دیگه ارتش، نمی‌تونه بره، یه روز بره کار پلیس رو انجام بده، یه روز گل بزنند بهش و یه روز نمی‌دونم ماچش کنند و جلو روی آن مثلا عکس شاه رو آتش بزنند و فحش بدهند و نمی‌دونم این دیگه ارتش، ارتش دیگه نیست. بعلاوه، (اون از لحاظ روانیش، و) از لحاظ انسجام ارتش هم (ارتش) موقعی نیرو داره که تمرکز داشته باشه وقتی که تکه تکه‌اش کردی توی هر کوچه پس کوجه، فال فال چیدنش، دیگه تمام این قدرتت از بین رفته، و به علاوه این سازمان ارتش، برای مبارزه تو کوچه‌ها نیست، (برای مبارزه) با مردم نیست، که تانک ببرند توی خیابون، خوب از اون بالا (بام‌ها)، خوب، شیشه بنزین می‌اندازند روی آن، آتش می‌گیره دیگه. عملیات توی کوچه همین بساطی است که مثلا سپر دارند و پلیس ضد شورش هست و نمی‌دونم چوب و چماغ دارند و گاز آشک آور دارند و تلمبه آب دارند از این حرفه‌است، دیگه، نه با اون سیستم. اونم البته کار خبطی بود که ارتش رو هی بردند، خورده متلاشی کردند، با مردم روبرو کردند، روحیه‌اش رو خراب کردند، از یه طرف تو کوچه‌ها می‌گذاشتند، از یه طرف هم بهشون می‌گفتند خشونت نکنید، تیراندازی نکنید، بنزید، بنزید، یه روز می‌گفتند بنزید، یه روز می‌گفتند بنزید، و البته دستگاه تبلیغات اونا هم که براه بود. هیچ حکومت نظام هم اونجا رو مجاز نشد که بره بازداشت بکنه ببندد و رهبرها رو بگیره و زندانی بکنه، آنها، سر کارشون بودند، حالا به فرض هم اینکارو می‌کردند، دیگه این ارتش مگه رو داشت در ایران بتوانه دوام بیاره و بمونه، ملت دیگه‌ای که نبود. این افسرها و درجه‌دارها و سربازها همان مردم بودند دیگه یکیش سویل بود، یکیش نظامی بود. بره اون‌ها رو بزنه، بکشه، آخه مگه میشه تو یه مملکت اینجوری، نمی‌شد اصلا این کار رو کرد. اصلا من فکر می‌کنم که اعلیحضرت خودش تصمیم کاملا صحیح و عاقلانه‌ای گرفت که ارتش رو بالاخره به جان مردم نیندازد. تا اون اندازه‌ای هم که انداختند اشتباه بود.»

گوینده: به گفته ارتشبد قره‌باغی هم، ادامه حضور ارتش در خیابانها و تماس سربازان با مردم آنها را تحت تاثیر قرار داد.

قره باغی: در شروع اعلان حکومت نظامی اگر آن جریان ۱۷ شهریور پیش نمی‌آمد یعنی مدت شش ماه سربازها را کنار خیابان نگاه نمی‌داشتند به آنصورت و دستورات ضد و نقیض به او نمی‌دادند، یه روز بهش دستور می‌دادند تیراندازی می‌کرد یه روز بهش دستور می‌دادند دست نکن، همینطور نگاه می‌کرد، تماشا می‌کرد و قانون حکومت نظامی رو اجرا نکردند و گذاشتند که مردم بایند از جلوی اینها رد بشند، می‌اومدند، رد می‌شدند، تظاهرات می‌کردند، به همه مقدمات مملکت ناسزا می‌گفتند و سرباز همینطور نگاه می‌کرد. بعد یواش اومدند، دونه دونه اینها را با هاشون صحبت می‌کردند، با اینا حرف می‌زدند، می‌گفتند برای کی شما خدمت می‌کنید؟ بیاید بروید؟ بعد می‌اومدند بهشون حتی می‌بردند در یه جاهایی بهشون دویست تومن پول می‌دادند، یه دست لباس بهش، گزارشات رسمی بود اینها. دویست تومن پول می‌دادند، یه دست لباس بهش، گزارشات رسمی بود اینها. دویست تومن پول بهش می‌دادند، می‌گفتند آقا ول کن برو، برای چی ایستاده‌ای؟ پدر مادرهاشون نامه می‌نوشتند بهشون، مسئله اینجاست که اینها از راه مذهب وارد شدند در نیروهای مسلح، خوب نیروهای مسلح ما مثل همه خوب اکثریت شیعه بودند، مسلمان بودند. اعتقاد داشتند، پدر مادر هاشون معتقد بودند، یعنی وقتی که در - فرض بفرمایید در ده - آخوند ده جمع می‌کرد، باهاشون صحبت می‌کرد، پدر و مادر تحت تاثیر این قرار می‌گرفت، مادر نامه می‌نوشت که پسر من شیرم را به تو حلال نمی‌کن، اینا تمام گزارشات بود که اون زمان به ما می‌رسید، در داهل غالب خانواده‌ها جنگ و جدال بود، زن و شوهرها با هم قهر کرده بودند، حتی اون اواخر من وقتی وزیر کشور بودم، سپهبد محقق‌ی آمد به من گفت که من دخترام با شوهرش اختلافی دارند و قهر کرده بود، حتی در رده‌های بالاتر و پایین‌تر، ببینید چه خبر بود که از دهات می‌نوشتند به بچه‌هاشون می‌نوشتند که برای چی خدمت می‌کنید؟ ول کنید بیایید. و در هیچ کشوری من فکر نمی‌کنم که شما یک سرباز را ۶ ماه کنار خیابون نگهدارید

که تماس بگیره با مردم، بیایند تحت تاثیر قرار بدهند. تو سرما. گرما، ناراحتی و نمی‌دونم بالاخره هر کسی تو خیابان‌ها هست، نامنظمی غذا میشه، نامنظمی همه چیز میشه. با این ناراحتی باز استقامت خودشو از دست نده، هر موقعی که بهش گفتند که وظیفه‌ات را انجام بده انجام داد، ولی وقتی نگفتند نداد، تا موقعی که دیگه نمی‌شود ازش انتظار داشت.»

گوینده: حتی امرای ارتش هم به گفته احسان نراقی با اکراه درگیر جریانات سیاسی شده بودند.

نراقی: «ارتش با نهایت اکراه وارد این کارها شده بود. در اون چند ماه آخر هیچ فکر نکنید که مثلا استقبالی کردند، شاید یه اشخاصی مثل اوپسی به جاه‌طلبی‌هایی داشتند، اما بقیه حتی از هاری اینا، هیچ از اینکه وارد این کارها بشند راضی نبودند اون روز آقای از هاری، همه شون دعا می‌کردند هر روز که دولت جدید بیاد و اینا بروند خانه خودشون و اینا برند سرکارشون.»

گوینده: علاوه بر این به عقیده داریوش همایون اکثر فرماندهان ارتش گوش به فرمان شاه داشتند و به خود اجازه ابتکار عمل نمی‌دادند.

همایون: «مسلم‌ا ارتش راه دیگری داشت ولی اون ارتش راه دیگری نداشت. یک نیروی مسلح در شرایط اون روز ایران خیلی راهها داشت، ولی ارتش اون روز ایران نه رهبری داشت، نه فرماندهی داشت، نه ابتکار، نه جرات، نه می‌دونست چیکار باید بکنه برای این کارها اصلا سازمان داده نشده بود. ارتش فرمانده می‌خواست، فرمانده هم نداشت فرماندهان درجه دومش (چون فرمانده درجه اولش شخص پادشاه بود) آنها هم از همین بیشتر بدشون می‌آمد احتمالا تا از دشمنانشون، و به هر حال آماده همکاری با هم نبودند و هیچکدام جرات این اظهارو نداشتند که باید قدرت رو در دست بگیریم، چون این خیانت به شاه محسوب می‌شد نباید فراموش کرد.»

گوینده: سعی دکتر شاهپور بختیار پس از تصدی نخست‌وزیر بر این بود که هم جانب انقلابیون را نگه دارد و هم اعتماد امرای ارتش را بدست آورد ارتشید قره‌باغی که رییس ستاد مشترک ارتش شده بود می‌گوید دکتر بختیار در جلسه شورای امنیت ملی از ارتش خواسترا مدارا شد.

قره‌باغی: تمام اعضای شورای امنیت ملی حضور داشتند، سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی، رئیس ساواک، فرماندار نظامی سپهبد رحیمی، همه بودند، تمام آنها بودند (بختیار) گفت قرار گذاشتیم با مخالفن (آقا در تماس بوده) و قرار گذاشتیم کاری نخواهند کرد فقط گل خواهند داد به سربازان و بگویید که این گلها بگیرید. بعد دو سه نفر از آقایون گفتند که این گلها ممکنه مسموم باشه که بخواهند اینجوری افراد را (از بین ببرند) خوب بگیرد بو نکنند، بگیرند، ولی بندها زمین، بو نکنند ولی بگیرند. و بعد گفت که منظور من از این جمله اینست که آقایون بدوند که اگر ا زاین مردم حرکاتی غیر از گل دادن هم سرزد، اینها فعلا باید تحمل کنند، باید درک کنند، چور و ظلم گذشته را، اینها در اثر جور و ظلم گذشته است که اینکارها را می‌کنند، خوب درک کنند. البته علت این موضوع قبول کردن از طرف فرماندهان همه این بود که خوب بالاخره هر دولت، همه به این نتیجه رسیده بودند که مشکل مملکت مشکل نظامی نیست، مشکل سیاسی است و باید برایش راه‌حل سیاسی پیدا بشود. وقتی هم دولت بختیار معرفی شد ایشان اولاً که ایشان شرط کرد که باید اعلیحضرت از کشور خارج بشود تا ایشان نخست وزیر را قبول کند، خروجش رو شرط نخست وزیری خودش قرار داد، اعلیحضرت یعنی فرمانده کل قواست، که فرمانده کل قوا برود، اصولاً شما فکر کنید که روحیه نیروی نظامی چه خواهد بود، و بعد از اون جریانات خود اعلیحضرت فرمودند که ما این دولت را بر مبنای همون چیزهایی که گفتیم تشکیل دادیم، چیزها چی بود؟ همون موضوع صدای انقلاب را شنیدیم و بعد فرمودند که دولت باید راه حل سیاسی پیدا

کنه، در نطقی که به هیئت دولت کردند، پس ارتش و دولت و اعلیحضرت همه قبول کرده بودند که راه حل سیاسی است. به این دلیل ما وقتی که می‌دیدیم که آقای بختیار آمده راه‌حل سیاسی پیدا کنه ایشون اینطوری این کارها را راه‌حل سیاسی می‌گویند در حقیقت رسماً در شورای امنیت ملی می‌گویند این کار را بکنید و می‌گفت من بدم، من می‌دونم، راهش اینه باور کرده بودند.

گوینده: توجه به ارتش منحصر به شاهپور بختیار نبود. ایالات متحده پشتیبان اصلی شاه هم به گفته ویلیام سالیوان سفیر وقت آمریکا، دریافته بود که کار شاه تمام اس و حفظ وحدت ارتش تنها ضامن وحدت ایران

سالیوان: [پخش صدای سالیوان به زبان اصلی] «من به طور مشخص گفتم تنها وسیله‌ای که می‌تواند وحدت ملی را در ایران حفظ کند، رتش است و به نظر من، آمریکا از دید استراتژیک به ارتش توجه داشت و اینکه ارتش به نحوی از ورطه درگیری‌های انقلابی بر کنار بماند و با کسانی که به نظر من سرانجام به قدرت می‌رسیدند، توافقی حاصل شود. و بعد از انقلاب ارتش بتواند وحدت خود را حفظ کند.»

گوینده: در همان ایام بود که ژنرال هایزر معاون سرفرماندهی نیروهای پیمان آتلانتیک شمالی به تهران رفت. بالطبع یکی از ملاقاتهای اول ژنرال هایزر با ارتشبد قره‌باغی بود.

قره‌باغی: «به جلسه‌ای معارفه بود. گفت بله من آمدم که بگویم که دولت آمریکا از ارتش ایران پشتیبانی می‌کنه، و ارتش ایران هم به نظر ما مصلحت است که از دولت بختیار هم پشتیبانی بکنه والسلام. و این صحبت معارفه و جلسه معارفه بود که در حدود شاید به ربع ده دقیقه طول کشید و ایشون رفت. ولی اونچه که به طور خلاصه اینجا می‌تونم بگویم (این است که) هایزر رئیس ژنرال کست (رئیس مستشاری ایران) بود. یعنی ایشان (هایزر) معاون نیروهای آتلانتیک (پیمان ناتو) بودند که در اروپا بود و مستشاری ایران یک تعداد زیادی افسر و درجه‌دار بودند و یک ژنرال رئیس اینها بود. در هر نیرو (نیروی زمینی، دریایی و هوایی و ... ایران) هم یک ژنرال بودند که تعداد اینها خیلی زیاد بود یعنی روزی که من رئیس ستاد شدم (که اکثریت اینها رفته بودند) هنوز چهارده هزار نفر در ایران امریکایی بودند (خودشان و خانواده‌شان) آقای هایزر هم رئیس این مستشاران بود، وقتی که ایران می‌آمد ایشان یک مستشار عالی مقام بود و آن موقع که آمده بود، برنامه و هدف ایشان هم برای انجام کار سیاسی نیامده بود در حقیقت آمده بود که بگوید که ما پشتیبان ارتش ایران هستیم و در حال بحرانی‌ای که دارید می‌خواهید به شما کمک کنیم و ضمناً مسئله اساسی که مطرح بود چون ما آخرین و مدرنترین هواپیماهای آمریکا را خریداری کرده بودیم که اف فورتین (اف ۱۴) بود و بمب (گلوله‌های مخصوص فونیکس بمب نبود، موشک بود) مخصوص فنکس (فونیکس؟) داشت و این هواپیما رو به طور استثنایی آمریکا همزمان به ارتش خودش و به ما داده بود که معمولاً اینکار رو کشورها انجام نمی‌دهند ولی این رو به ایران فروخته بودند اینها، و چون فروخته بودند در قراردادش به طوری که فرمانده نیروی هوایی می‌گفت قید شده بود که در حفظ اسرار این هواپیما و اون بمب و وسایلی اینها نظارت خواهند کرد، این بیشتر آمده بود برای نظارت در این و سایر سلاحها و سایر امور و تخلیه امریکایی‌ها، (رسیدگی) مشکلات امریکایی‌ها که در آنروز در ایران داشتند برای این کارها آمده بود. در خلال این مشکلاتی که به ما مراجعه می‌کرد می‌آمد به صحبت‌هایی هم راجع به مسئله شلوغی که در کشور بود مطرح می‌شد که از جمله مسایل روز همین بود که در یکی از جلسات که ایشون صحبت پشتیبانی از دولت را مطرح کرد و گفت که اظها رکرد که دولت آمریکا و دولتهای غربی دیگر از اعلیحضرت پشتیبانی نمی‌کنند اعلیحضرت باید خارج بشوند، اونوقت من کمیته بحران رو دعوت کردم و گفتم پس وضع اینطور نیست آقایون، چه بکنیم ما؟ چه فکری بکنیم؟ چه چاره بکنیم، چه جوابی به اینها بدهیم، آمده به ما می‌گوید که آقای بختیار را که ما پشتیبانی می‌کنیم!

تنها مشکل ما به نظر ما به این رسید که ما جلوی خمینی رو بگیریم و جلوی بی‌بی‌سی گرفته بشود و کاست‌های خمینی. رفتم به عرض اعلیحضرت رساندم که ایشان (هایرز) آمد اینطور گفت و ما به این نتیجه رسیدیم که این جواب را به او بگوییم، فرمودند که خوب است بگوئید و بنده آمدم و دو روز دیدیم ازش خبری نیست ممن فرستدم عقبش که بیا ببینیم آقا چطور شد گفت که بله بی‌بی‌سی در اختیار ما نیست و گفتیم خوب شما می‌دونستید که اون در اختیار شما نیست. بعد هم گفت که شما برید بازرگان و بهشتی رو ببینید.»

گوینده: به گفته سایروس ونس وزیر خارجه وقت آمریکا ماموریت ژنرال هایزر در تهران فقط این بود که ببیند چگونه می‌توان ارتش را حفظ کرد.

ونس: [صدای ونس به زبان اصلی] «دیدار ژنرال هایزر برای این بود که ببیند آمریکا برای حفظ وحدت ارتش ایران چه کار می‌تواند بکند تا اینکه مبدا در ارتش شکافی ایجاد شود و کشور به ورطه بحران و آشوب بیفتد و وضعی پیش آید که کسی نباشد قدرت را در دست بگیرد. بنابراین سفر ژنرال هایزر به ایران فقط و فقط به این دلیل بود و اون ماموریت دیگری نداشت.»

گوینده: اردشیر زاهدی سفیر ایران در واشنگتن به تهران آمده بود، معتقد است که اصلا نباید اجازه می‌دادند هایزر به ایران بیاید (هایزر نه تنها ماموریت اصلی‌اش بازداشت ارتش از اقدامی نسنجیده بود که بقول ونس (موجب شکافی در ارتش شده و کشور را به ورطه بحران و آشوب می‌کشید) بلکه او می‌خواست ارتش را با سران انقلاب در داخل کشور مربوط کند و به امرای ارتش می‌گوید (بروید بازرگان و بهشتی را ببینید). اظهارات زاهدی هم این نظر را تأیید می‌کند و شاید یکی از دلایل رنجش ارتشیان از هایزر همین امر بوده است و ل‌ذا بعید نیست آنچه زاهدی می‌گوید که بعضی امرای می‌خواستند هایزر را توقیف کنند یا ... صحت داشته باشد هیات حاکمه ایران از موضعگیری‌های آمریکا در جریان انقلاب ناراضی بود و فشار آمریکا را به رژیم و ارتش علت انفجار و ادامه فشار را علت تشییع انقلابیون می‌دانست

زاهدی: «هایزر اصلا حق نداشت به ایران بیاید. ما یک مملکت مستقلی بودیم، من اون شب، جمعه شب که در حضور اعلیحضرت بودیم، وقتی موضوع خبر آمد و به ایشون عرض کردند و به من فرمودند که با سفیر آمریکا صحبت بکنم، به ایشون عرض کردم آقا اجازه بدید دستور داده بشه به ارتش که دژبان یا او را (هایزر را) به مجرد اینکه به فرودگاه می‌رسه، بیرونش کنند، و یا اینکه توقیفش کنند. هایزر یک ژنرال خارجی حق نداره بدون اجازه ارتش و بدون اجازه رییس مملکت و دولت به کشور ما بیاید. حتی بعضی از امرای آمدند می‌خواستند یکی شون او رو توقیف بکنه، یکی دیگه شون حتی می‌خواست او را کتک بزنه، ولی چون اعلیحضرت امر کرده بودند که اینها دیگه حالا مانعی نداره دیدن اونها بنابراین من اونها رو ازشون خواهش کردم این امر را به عنوان یک دوست البته کاره‌ای نبود که اینها سعی بکنند که خونسردی خودشون را حفظ کنند و ببینند این مردیکه چی میگه. ولی اصولا با آمدن او و عملی که شد، مخالف بودم و باعث تاسف.»

گوینده: درباره ماموریت ژنرال هایزر در تهران صحبت بسیار شده برخی آن را برای ترتیب (دادن) کودتا دانسته‌اند و برخی برای جلوگیری از آن. ارتشبد قره باغی می‌گوید که هدف هایزر حتی برای ارتشیان که با او در تماس بودند روشن نبود.

قره باغی: «هایزر به روز موافق کودتا بود، به روز مخالف کودتا بود این عین همان جریان دوگانگی که گفتیم بود. اگر با سایروس ونس و نمی‌دانم اینها صحبت می‌کرد شل می‌آمد یکرو می‌گفت باصطلاح باید کودتا بشود یک روز (می‌گفت) باید کودتا نشود و بالاخره ایشان روشن نبود. خودش گفت که به من گفته‌اند که چرا شما کودتا نکردید، خودش هم جواب می‌دهد که من چنین ماموریتی نداشتم که کودتا بکنم من مجبور بودم که امر رئیس جمهور را اجرا و رعایت بکنم و او هم از من نخواست به کودتا بکنم ولی در آخر کتابش (کتاب هایزر به نام ماموریت در تهران. ترجمه ع. رشیدی توسط انتشارات موسسه اطلاعات در تهران در سال ۱۳۶۵ به چاپ رسیده است. می‌گوید روزی که من می‌خواستم از ایران بروم به فرماندهان گفتم که شما ممکن است که مجبور بشوید که کودتا بکنید و در مقابل این حرف من اینها سکوت کردند و جوابی ندادند و بالاخره قبل از تشریف بردن اعلیحضرت (ایشان من را) خواستند به من گفتند که به اصطلاح صحبت‌های کودتا ایجاد ناراحتی کرده و نخست وزیر هم از این موضوع نگران هست، شما این رو تکذیب بکنید. که من مصاحبه کردم و قبل از تشریف بردن اعلیحضرت مصاحبه کردم و گفتم که ارتش هیچوقت کودتایی نخواهد کرد و من انتظار دارم بعد از خروج اعلیحضرت از کشور ارتش و ملت در روبروی همدیگر قرار نگیرند چون اگر ارتش و ملت در روبروی هم قرار بگیرند، نه ارتشی باقی خواهد بود و نه ملتی. این آرزوی هیچ ایرانی نیست. این مصاحبه را من کردم، ایشان (هایزر) این مصاحبه من را قید می‌کند می‌گوید که قره‌باغی این مصاحبه را کرد ولی چرا وقتی می‌گوید که همان شب که اعلیحضرت رفت بیرون و خارج شد (از کشور) اینها می‌خواستند کودتا بکنند. ما می‌خواستیم کودتا بکنیم و ساعت را تعیین کردیم ولی (هایزر می‌گوید) به اینها گفتم مگر بختیار چه عیبی دارد که شما می‌خواهید کودتا کنید و اینها فوراً منصرف شدند و قره‌باغی و ربیعی برگشتند به من گفتند که بلی ژنرال درست است، شاه گفته است که ما از تو اطاعت کنیم و حرفهای تو را گوش کنیم و کودتا دیگر نکردند چه کودتایی؟ کودتا که همین جوری، یک مهمانی یا یک قدم زدن آرامی نیست که هر وقت کسی دلش خواست کودتا بکند کودتا طرح‌ریزی و مقدماتی می‌خواهد. کودتا چه پیش‌بینی کرده بود؟ چه کسانی می‌خواستند کودتا بکنند؟ چطور کسی تا امروز هیچکس صحبت نکرده فقط این؟ هایزر فهمیده و هایزر هم تا گفتند یک جمله (اینکه بختیار چه عیبی دارد که شما می‌خواهید کودتا کنید) کودتا بهم خورد این که موضوع کودتاست و ایشان در کتابش؟ اول تا آخرش این را می‌گوید و می‌کند و به انواع و اقسام این حرف را می‌زند.

گوینده: اما به نظر مخالفان و درصد آنها آیت‌الله خمینی، شکست حکومت نظامی دلیلش نه تزلزل ارتش بلکه شجاعت و قدرت روحی مردم بود. برای آیت‌الله خمینی در پاریس شکست دولت نظامی ارتشید از هاری به معنی بی‌اثر بودن و حل نظامی بود.

آیت‌الله خمینی: «آن حکومت نظامی که از قوانینش این است که اعلام کردند به اینکه بیش از دو نفر نباید اجتماع کنند، اگر اجتماع بکنند چه خواهد شد، در همان پشت سر اعلام و پشت سر این حرفها، هفتاد هزار نفر، صد هزار نفر، سیصد هزار نفر مردم حرکت می‌کردند و از اینطرف آنطرف می‌رفتند و از ارتش نمی‌ترسند این حکومت نظامی نتوانست در مردم تاثیر بکند به مردمی که از جان خودشون گذشتند دیگه نمی‌شود با حکومت نظامی اینها را جلوگیری کرد.

گوینده: در ایران هم کسانی چون آیت‌الله صادق روحانی نظر مشابهی داشتند.

صادق روحانی: «اولا ارتش اتحادی که خیال می‌شد در ارتش هست، نیست. الان زیادی از ارتشی‌ها به ما مراجعه کردند و اعلام همبستگی می‌کنند و اکثر موافق ما شده‌اند. افراد نادری هستند که در طرف دستگاه هستند هنوز این اولاً و ثانیاً

فرض کنید به اینکه اینها متحد هم باشند دیگه، یه کودتای نظامی از دولت ازهارای بدتر می‌شود؟ چه می‌کند، دیگه چه کار می‌خواهند بکنند؟ هر کاری می‌خواهند بکنند دولت ازهارای کرده، دو ماه هم رو کار بود نتونست کاری بکند.»

گوینده: به نظر آیت‌الله خامنه‌ای در حالیکه شاه روی رده‌های بالای ارتش حساب می‌کرد، انقلابیون بدنه ارتش را تسخیر کردند، و این خود جریان انقلاب را تسریع بخشید.

آیت‌الله خامنه‌ای: «همه می‌دانند که رژیم گذشته روی ارتش سرمایه‌گذاری‌های گوناگون کرده بود و به اون امید زیادی داشت، البته بیجا، امید، امید به جایی نبود. علت هم این بود که اونجایی که اون سرمایه‌گذاری کرده بود، اون بخش کارایی نداشت، روسا و فرماندهان بالا و عناصر ویژه در ارتش بله، متعلق بودند به دستگاه سلطنت و به رژیم در روز روز، جای جای، کارایی نداشتند، کارایی رو بدنه همیشه داره، بدنه ارتش که جزو آحاد مردم بودند، نه مشمول خیرات و برکات آن دستگاه بودند، و نه قاعدتا، اون دستگاه به اونها می‌توانست امیدی داشته باشد، لذا وقتی که معرفت و آگاهی به مسایل جاری کشور برای بدنه ارتش پیدا شد، همه بساطی که اونها چیده بودند واژگون شد. و همین به پیروزی سریع انقلاب کمک کرد. هنر یک انقلاب همینه که می‌توانه عناصر نیروهای مسلح دشمن را هم متوجه به خود کند و به حقانیت خود معتقد کنه و جزیی از خود کنه و کرد و همین موجب شد که پیروزی آسان شد و زود بدون این هم شاید پیروزی بدست می‌آمد اما با زحمات زیاد و شاید با یک فاصله طولانی‌تر.»

قسمت سی و یکم خروج شاه از ایران

گوینده: مخالفان دیگر دریافته بودند که شاه قدرت پایداری را از دست داده است اما تصور نمی‌کردند که به آسانی میدان را خالی کند. هرچند کسانی چون دکتر علی امینی که او را بهتر می‌شناختند به یاد داشتند که شاه تاب بحران‌های دشوار را ندارد.

امینی: آدم باهوشی بود با فهم بود ولی واقعا ضعف کاراکتر [شخصیت] داشت یه آدمی بود در مواقع آرامش برای مملکت ایده آل بولی ولی به محض اینکه به یه مشکلی برمی‌خورد خودشو می‌باخت، کما اینکه در همون سال‌های مصدق و این ترتیبات خودشو باخت و بعد فرار کرد. در این روزهای آخر هم واقعا ناخوش هم بود خودشو باخت ولی می‌گم در مواقع، خب تفاوتش با قوام السلطنه این بود که قوام السلطنه و نوع اینها، مردانی بودند که در موقع استثنایی واقعا چیز بودند شهامت داشتند. شاه هم واقعا شاه خیلی خوب بود در مواقع آرامش [اما] به محض اینکه به اشکال برمی‌خورد گمراه می‌شد.

گوینده: از این گذشته به گفته داریوش همایون خود شاه از اولین کسانی بود که جنبش ملت را به عنوان انقلاب پذیرفت.

همایون: «شاه در چند ماهه آخر جانب انقلابیون را نگره می‌داشت طرف انقلاب رو گرفته بود بعد از اینکه می‌گفت من پیام انقلاب شما رو شنیدم در جهت انقلاب حرکت می‌کرد هیچ آسیبی به انقلابیون نمی‌زد دستگیر نمی‌کرد اونارو، به اونا که سختگیری می‌کردند می‌گفت از خشونت دست بردارید برعکس، خواست‌های انقلابیون رو اجرا می‌کرد. اونا می‌خواستند فلان حکومت بره فلان حکومت می‌رفت. می‌خواستند کسانی دستگیر شوند دستگیر می‌شدند. می‌خواستند هر کاری می‌خواستند از مجاری رسمی انجام می‌گرفت توسط دستگاهی انجام می‌گرفت که هنوز خود خود شاه بالایش بود. در انقلاب ایران ما با این پدیده خیلی بدیعی رو به رو هستیم که در انقلاب‌های دیگه سابقه نداره که رهبران خود رژیم از پادشاه و نخست وزیر مدعی رهبری انقلاب بودند و سعی می‌کردند رهبری انقلاب را از دست خمینی بگیرند و در نتیجه ما با مبارزه با انقلاب رو در رو نبودیم یه مسابقه‌ای بود که خوب طبعا خمینی در آن می‌برد (خنده همایون) چون اون اصالت بیشتری داشت. ده روز پیش از اینکه خمینی به ایران بیاد شاه هنوز در ایران بود و همه کار مطابق میل خمینی در ایران از طریق رسمی می‌شد.^۱ مسابقه برای در دست گرفتن رهبری انقلاب بود. بختیار هم خیال می‌کرد که

^۱ برای داریوش همایون، تا این درجه ضعف و زبونی و پوسیدگی رژیم شاه که خود او وزیر اطلاعاتش بود هنوز هضم نگردیده است و همچنان در تلاش برای تظہیر شاه است و می‌خواهد به استناد اینکه او به کسی آسیبی نمی‌زد و دستگیر نمی‌کرد و همین امر موجب پیروزی انقلاب شد از شاه یک چهره دموکرات و مردم دوست که به اراده ملی (۱- احترام می‌گذارد ترسیم کند و وانمود سازد که شاه انقلابی شده بود و جانب انقلابیون را گرفته بود و پیروزی انقلاب مرهون او است که خواست‌های انقلابیون را انجام می‌داد. یعنی اگر شاه چنین نشده بود هیچ پیروزی هم برای انقلاب متصور نبود و شاه بود که انقلاب را پیروز کرد نه مردم! تحت رهبری امام خمینی. اگر داریوش همایون در موقع اظهاراتش به کتاب پاسخ به تاریخ شاه که پس از فرار از ایران در سال ۵۷ به رشته تحریر درآمده است التفات می‌نمود شاید درنگ می‌کرد. او کتاب پاسخ به تاریخ را ناپده گرفته است که شاه در این کتاب به دفاع از ۵۰ سال حکومت پهلوی (خود و پدرش) پرداخته و بر دشمنی‌اش با انقلاب تصریح نموده است.

می‌تواند رهبری موج انقلاب را در دست بگیرد می‌تواند با دادن امتیازات دموکراتیک مردم را از خمینی برگرداند به طرف خودش، خوب این امکان را نداشت در نتیجه ورق ارزش را در دست بازی نکرد^۱ چون اعتقاد نداشت، چون تمام تصورش، تمام نیرویش تمام انرژی‌اش مصروف بر این بود که بازی انقلابی را ببرد نه بازی بر ضد انقلاب را برد ارتش هم که اصلاً عرض کردم نه رهبری داشت، نه فرماندهی داشت نه ابتکار نه جرأت نه می‌دانست چه کار باید بکند. ارتش با کمال رشادت و با کمال مردانگی سرش را داد زیر تیغه چاقوی انقلابیون همانطور که در انقلاب فرانسه کرد. با تمام ظرافت گردنش را گذاشت زیر گیوتین.

گوینده: کم رفتن شاه از ایران از حرف به عمل درآمد و آیت الله خمینی حتی صحبت از مجازات شاه می‌کرد.

آیت الله خمینی: این البته در صدد است که فرار کند ملت ایران باید نگذارد این فرار کند امکان نداره البته که یک کسی بتواند سزای عمل این آدمو بهش بدهد. کسی که سی و چند ساله بر این ملت تسلط پیدا کرده و کشتار کرده و اون طور کشتار کرده و دزدی کرده و اون طور دزدی کرده و خیانت کرده و اون طور خیانت کرده و جنایت کرده و اون طور جنایت کرده مگه بشر می‌تواند که این را به سزای اعمالش برسونه».

گوینده: با اینکه در میان اطرافیان شاه صحبت از استقامت و پایداری بود اما به گفته داریوش همایون خود شاه تسلیم شده بود.

همایون: شاه اون پنج شش ماه آخر حکومت شباهتی به محمدرضا شاه آریامهر نداشت. بیماری [سرطان شاه]، گرایش اون رو به رها کردن، رفتن، قهر کردن از مردم [بیشتر می‌کرد] و او از مردم قهر کرد. خودشو مستحق چنین واکنش‌هایی نمی‌دید و باور کردنی نبود در آغاز براش تظاهراتی که بر ضدش شد وقتی مسلم شد به کلی رها کرد و ترجیح می‌داد که اصلاً نباشه در اون مملکت و شاید از حدود هفت هشت ماه پیش از انقلاب بود در صدد رفتن از ایران بود. من اطلاع شخصی دارم که به نزدیکانش گفته بود که زندگی در اروپا بسیار هم خوش خواهد گذاشت و به یکی از نزدیکانش اصرار می‌کرد که زودتر از ایران بره چون او نمی‌خواست شاه را ترک بکنه و بره و برای شاه جایی پیدا بکنه در خارج. نه هیچ تصمیمی دیگه به مقاومت نداشت».

گوینده: بسیاری از نزدیکان شاه نیز به گفته احسان نراقی دریافته بودند که شاه قصد رفتن دارد و نگران بودند.

داریوش همایون در اثبات مدعایش به نطق شاه استناد می‌کند که در برابر انقلاب و ملت ایران اظهار ندامت نموده است در حالی که این نطق شاه ترفندی بود برای سوار شدن بر موج انقلاب و به گفته خود داریوش همایون تلاشی بود برای اینکه رهبری انقلاب را از دست امام خمینی بگیرند. دستگیری هویدا و نصیری و عده‌ای دیگر از مقامات دستگاه حکومتی شاه نیز به خاطر اجرای خواست انقلابیون نبود بلکه از این رو بود که شاه می‌کوشید گناهان را به گردن اطرافیان خودش بیندازد و دیگران را قربانی خویش نماید. اساساً شاه در ماه‌های آخر انقلاب همچون برگی بود که در برابر طوفان انقلاب از خود تصمیم و اراده‌ای نداشت و طوفان انقلاب بود که تصمیم می‌گرفت او را به کدام سو ببرد. نکته اساسی در مورد همه حکومت‌های استبدادی (نه فقط حکومت شاه) این است که نتوانستن هیچگاه دلیل بر نخواستن نیست.

^۱ واقعیت این است که بختیار ورق ارتش را از همان آغاز بازی باخته بود. اوضاع درونی ارتش و شرایط عمومی جامع به گونه‌ای بود که ورق ارتش برای بازی سیاسی در دست بختیار وجود نداشت (ن.ک. به قسمت ۱۸ و ۲۲ داستان انقلاب و فصل‌های سوم تا پنجم کتاب بررسی انقلاب ایران) البته این نیز سخن صوابی است که شاه و بختیار وقتی مبارزه با انقلاب را شکست خورده دیدند برای به دست گرفتن رهبری انقلاب با امام خمینی مسابقه گذاشتند و کوشیدند تبدیل به سخنگوی خواست‌های مردم شوند اما دیگر خیلی دیر شده بود و آنها نیز مردم اصالت و اعتباری نداشتند و این مسابقه را از پیش باخته بودند. در حقیقت فقط دو راه برای رژیم شاه متصور بود: یکی سوار شدن بر موج و دیگری بازی با ورق ارتش اما آنها هر دو را باخته بودند و فقط یک راه مانده بود: پیروزی انقلاب.

نراقی: یه روزی من می‌رفتم پیش شاه برخوردم به پاکروان. آدم روشن و واردی بود دست منو گرفت گفت می روی پیش شاه؟ گفتم آره گفت نذارین بره ها. این آدم ترسویییه، در می‌ره‌ها. نذارین بره. این باید بمونه تا درست کنه [او شاه را] می شناخت بنابراین میلش به رفتن بود می خواست بره اگه میشه از خارج یه کاری بکنه. کسی که بمونه و تحمل کنه این جرأت و جسارت رو نداشت که بمونه و تحمل این تغییر رو بکنه».

گوینده: به گفته ویلیام سالیوان سفیر وقت آمریکا در ایران که مکررا با شاه ملاقات می‌کرد. شاه می‌دانست که باید برود اما نمی‌توانست این واقعیت را بپذیرد.

سالیوان: [پخش صدای سالیوان به زبان اصلی] فکر می‌کنم که او این تصمیم را در اواخر دسامبر گرفت. شاید تقریبا در همان موقعی که ارتشبد از هاری نخست وزیر دولت نظامی دچار حمله قلبی شد و از کار کناره‌گیری کرد شاه می‌دانست که باید از ایران خارج شود اما عواقب این کار را نمی‌توانست به خودش بقبولاند. مثلا گاهی می‌گفت به جای ترک ایران شاید بهتر باشد با کشتی خودش به فاصله پنج کیلومتری آب‌های مرزی ایران برود و حرف‌هایی از این قبیل او تا چند روز مانده به رفتنش نتوانسته بود خودش را متقاعد بکند که واقعا باید از کشور ببرد و برود گو اینکه منطقا لزوم رفتنش را از مدتی پیش درک کرده بود».

گوینده: دودلی‌های شاه از بابت رفتن و ماندن دلایل متعددی داشت. از جمله اینکه بسیاری از فرماندهان ارتش و در رأس آنها ارتشبد قره باغی رئیس ستاد با رفتن او مخالف بودند.

قره باغی: باوجود اینکه اعلیحضرت موقع معرفی دولت آقای بختیار گفت بودند که ما ممکن است برای معالجه برویم به خارج ولی من در تمام مدت می‌دیدم که بعد از رفتن اعلیحضرت چطور خواهد شد و همیشه مخالف بودم در کتابم هم نوشتم و با فرماندهان هم صحبت کرده بودیم قرار گذاشته بودیم با وجود این صحبتها با وجود تمام فشارها و اخبار می‌گفتند گفتیم قرار گذاشته بودیم که هر دفعه که ه رکس می رود استعدا بکند که از رفتن صرف نظر بفرمایند تشریف نبرند. خودشون هم در کتاب نوشتند اعلیحضرت در کتاب خودشون نوشتند که فرماندهان از من می‌خواستند که نرم و می‌گفتند که اگر شما رفتید ارتش متلاشی خواهد شد»^۱.

گوینده: اردشیر زاهدی هم که از معدود نزدیکان مورد اعتماد شاه در آن روزها بود به او توصیه می‌کرد که در ایران بماند.

زاهدی: من مخالف تشریف فرمایی اعلیحضرت به خارج بودم و من معتقد هستم که اگر اعلیحضرت از ایران خارج نمی‌شدند وضع به این بدبختی که امروز مملکت ما رسیده نمی‌رسید ارتشمون نابود نمی‌شد و ارتش می‌تونست که صلح و آرامش رو در مملکت برقرار کنه و ایشون مسلما نباید تشریف می‌بردند».

گوینده: اما شاه برای نظر آمریکا اهمیت زیادی قائل بود و به طوری که ارتشبد قره باغی می‌گوید آمریکا دیگر صلاح نمی‌دانست که شاه در ایران بماند.

^۱ اگرچه آخرین سطر اظهارات قره باغی نشان می‌دهد که امریکایی‌ها مایل به خروج شاه از ایران به عنوان یک راه حل بودند اما بی بی سی مکرر بر نقش آمریکا تکیه کرده و عبارت گوینده مبنی بر اینکه شاه برای نظر آمریکا اهمیت زیادی قائل بود یکی از موارد عدیده ای است که نقش آمریکا را برجسته تر می‌کند و بالعکس نقش انگلیس را پوشیده می‌گذارد.

زاهدی: من مخالف تشریف‌فرمایی اعلیحضرت به خارج بودم و من معتقد هستم که اگر اعلیحضرت از ایران خارج نمی‌شدند وضع به این بدبختی که امروز مملکت ما رسیده نمی‌رسید ارتش من نبود نمی‌شد و ارتش می‌توانست که صلح و آرامش رو در مملکت برقرار کنه و ایشون مسلماً نباید تشریف می‌بردند.

گوینده: اما شاه برای نظر آمریکا اهمیت زیادی قائل بود و به طوری که ارتشبد قره باغی می‌گوید آمریکا دیگر صلاح نمی‌دانست که شاه در ایران بماند.

قره باغی: در یکی از جلساتی که من به حضور اعلیحضرت رسیدم وقتی بعد از رئیس ستاد و بهشون عرض کردم در مورد خروجشون که اگر از مملکت خارج بشوید اعلیحضرت در مورد کشور جان نثار عرضی نمی‌کنم چون خود اعلیحضرت بهتر اطلاع دارید ولی در مورد ارتش که فعلاً مسئولیتش رو به عهده من واگذار کردید اگر اعلیحضرت تشریف ببرید وضع ارتش به این منوال نخواهد بود با توجه به این بحران چون این مسافرت یه مسافرت عادی نیست و من استدعا می‌کنم که اعلیحضرت از مسافرت صرف نظر بفرمایند برگشتند و به من فرمودند که چی می‌گی؟ الان سفیر آمریکا با ژنرال هایزر اینجا بودند و از من ساعت و روز حرکت را می‌خواستند».

گوینده: سرانجام شاه را پای رفتن بود اما جای رفتن نبود و در اینجا بود که به گفته داریوش همایون شاه پشیمان شده بود که چرا گذاشت کار به اینجا بکشد.

همایون: وقتی که همیلتن جردن رفته بود به دیدارش و گفته بود که هیچ کشوری جز مصر حاضر به پذیرفتن نیست چون مکزیکی هام رد کرده بودند و آمریکایی‌ها می‌خواستند ردش کنند. و اون موقع به همیلتن جردن گفته بود که شاید من اشتباه کردم و ایران ارزش دفاع داشت. ولی قبل از اون تا وقتی امیدوار بود که می‌تونه در خارج آسوده زندگی بکنه هیچ وقت به فکر مقاومت نیفتاد به نظرم می‌رسه که در اون ماه‌های آخر هفته‌های آخر اندیشه غالب بر او این بود که بگذار مردم بیفتند و ببینند سزای خویش».

گوینده: کار پیدا کردن جا برای شاه را اردشیر زاهدی به عهده داشت.

اردشیر زاهدی: من با تشریف‌فرمایی شون به آمریکا مخالف بودم و به همین دلیل با پرزیدنت سادات در اون ۴۸ ساعتی که در ایران بودم قبل از حرکت و با اعلیحضرت حسین [شاه اردن] و همینطور با اعلیحضرت حسن پادشاه مراکش تماس گرفتم و اونها با نهایت مردانگی اعلیحضرت را دعوت کردند و رو این اصل بود که خوشبختانه اعلیحضرت اول به مصر که سادات واقعا مردانگی بی‌نهایت از خودنشون داد و همین طور پادشاه اعلیحضرت ملک حسن که در پذیرایی این دو فرد نسبت به اعلیحضرت فکر می‌کنم که اگر اونها به میهمانی ما آمده بودند مهمان ما می‌بودند اینقدر که اونها از ما پذیرایی کردند ما نمی‌کردیم.

گوینده: از کارهایی که پیش از عزیمت شاه باید انجام می‌شد تشکیل شورای سلطنت بود که درباره ترکیب آن دولت شاه و مشاورینش نظرات مختلفی داشتند. دکتر علی‌امینی یکی از کسانی بود که برای عضویت در این شورا دعوت شده بود.

امینی: بله یه جمع بودیم من پیشنهاد کردم که آقا مطابق ماده قانون اساسی شما مختارید که هر کسی رو می‌خواید انتخاب بکنید در موقع سفر الزام ندارید که رئیس مثلا فرض کنید ستاد باشه اون باشه گفت که بله نخست وزیر اینجور می‌خواد گفتم خیلی خوب ایشون مسئولند خوب نظرایشون در این مورد صائب است خوب همین کار هم شد و سیدجلال هم تلفن کرد آمدند و وقتی بلند شدیم به شاه گفتم که خوب من و صدیقی که می‌ریم شاه هم گفت که خب آقای صدیقی شما چرا قبول نمی‌کنی گفت. من گفتم در صورتی می‌آم که شما باشید. حالا شما می‌خواهید بروید بنده نیستم به من هم گفت گفتم بنده آدم هستم تو شورای سلطنت نمی‌توانم بمونم بنده باید برم. آمد بیچاره تا دم در، گفتم که خوب گفت امیدوارم شما را در اروپا ببینم گفتم نخیر همینجا انشاءالله برمی‌گردید و همدیگه رو می‌بینیم خوب صدیقی و من رفتیم اون آقایون آمدند».

گوینده: بالاخره رفتن شاه قطعی شد ترتیبات سفر انجام گرفت و وقت خداحافظی رسید. ویلیام سالیوان سفیر آمریکا دیدار آخرش را با شاه اینطور توصیف می‌کند.

سالیوان: [پخش صدای سالیوان به زبان اصلی] به یاد دارم که خداحافظی غم‌انگیزی بود. دم در دست او را فشردم هم من می‌دانستم هم خودش می‌دانست که دیگر هیچ وقت برنخواهد گشت. اما هر دومان اینطور وانمود کردیم که دارد برای یک تعطیلات کوتاه مدت از کشور خارج می‌شود.

گوینده: روز حرکت بیست و ششم دی ماه بود یکی از کسانی که برای مشایعت شاه به فرودگاه آمده بودند ارتشبد قره‌باغی بود.

قره باغی: وقتی که از هلیکوپتر پیاده شدند من ادای احترام کردم بلافاصله تشریف بردند به پایون سلطنتی سپهبد بدره‌ای که همراه اعلیحضرت اون فرمانی رو که قرار بود توشیح بکنند اون فرمان رو به من داد. وقتی داد دو چیز ازش سوال کردم یکی‌ش راجع به فرمان گفتم توشیح شد گفت نه امضاء نکردند دوم راجع به ارتباط سوال کردم که چطور شد؟ مجددا سوال کردید که ما ارتباطمون با اعلیحضرت [چطور خواهد بود] چون مسئول برقراری ارتباط معمولا گارد شاهنشاهی بود گفت که بله سوال کردم فرمودند لازم نیست. چون این دو تا مسئله خیلی مهم بود اون مسئله راجع به حفظ انضباط بود فرمان که داده بودیم که اعلیحضرت امضا بکنند و همین طور ارتباط من معطل نکردم بلافاصله که اعلیحضرت رفتند تو پایون سلطنتی من به وسیله پیشخدمت مخصوص اجازه گرفتم که فوری برم حضورشون و پذیرفتند. بلافاصله رفتم تو و صحبت کردیم راجع به مسئله راجع به اون بخشنامه‌ای که می‌خواستند امضا بکنند و چه بعد از مسافرت علت تسریع مسافرتشون و امر بکنند به ارتش که در مدت غیبت ایشون حفظ انضباط بکنند به علت فرار افسرها درجه دارها، سربازها و یا آخرین بار فرمودند که آیا شما فکر می‌کنید که واقعا لازمه عرض کردم که قربان باتوجه به وضع روحیه افسرها و تعداد غایبین و فراری‌ها و این اوضاع و احوال من فکر می‌کنم که ضرورت دارد که امضاء بفرمایید بالاخره گرفتند با همین مداد خون من همین مدادی که الان هم در جیبم هست با این مداد امضا کردند. دادند به من و بعد خودشون صحبت فرمودند که راه حل مملکت سیاسییه و از دولت پشتیبانی بشود که راه حل سیاسی پیدا بکنه و تأکید کردند که مواظب باشید که مبادا فرماندهان یه وقت دیوانگی بکنند منظورشون این بود که یه وقت نیروی هوایی یا نیروی دیگری خودش بدون اجازه ستاد بدون اطلاع ما یه حرکتی از سر نزنه وقتی این رو که گفتند از ایشون استدعا کردم که خب در مورد ارتباط چیه؟ مثل اینکه دستوری، اجازه‌ای، که ارتباط برقرار بشه؟ باید عرض کنم که خب اگر یه گزارش ضروری باشه که باید به عرض برسه پس چکار بکنیم؟ فرمودند چه گزارشی چه چیزی؟ از پایون

اختصاصی آمدند در داخل مشایعت کنندگان و بعد که نخست وزیر همراه رئیس مجلس با هلی کوپتر از مجلس آمدند که مجلس ملی رأی اعتماد داده بود آمدند فرودگاه بلافاصله آمدند حضور اعلیحضرت که گفتند که بله مجلس رأی اعتماد داد. که اعلیحضرت مسافرت تشریف بردند که با هم خداحافظی کردند و با من خداحافظی کردند تشریف بردند بالای هواپیما و دستشونو به همه تگون دادند رفتند تو هواپیما من براشون آرزوی سلامتی کردم مجددا آمدم پایین و هواپیما حرکت کرد رفت».

گوینده: خود شاه بعدها در مصاحبه‌ای با یک خبرنگار خارجی از حالت غم‌انگیز خداحافظی آن روز در فرودگاه یاد کرده بود.

شاه: [همراه با پخش صدای شاه به زبان انگلیسی] من از آن واکنش‌هایی نشان ندادم که بعضی از شخصیت‌های معاصر یا تاریخ گذشته از خود نشان داده‌اند. اما شدیداً متأثر بودم از حالت این همه افسران جا افتاده و با قدرت که مثل بچه‌های کوچک گریه می‌کردند به طوری که نمی‌توانستم چیزی بگویم. صدا از گلویم در نمی‌آمد».

گوینده: تا وقتی که هواپیما فرودگاه مهرآباد را ترک کرد فقط اطرافیان و نزدیکان او از ماجرا اطلاع داشتند مردم خبر رفتن او را ساعتی بعد از اخبار ظهر رادیو تهران شنیدند.

رادیو ایران: ساعت ۸:۱۳ بعد از ظهر امروز شاهنشاه و شهبانو در میان بدرقه آقای دکتر شاهپور بختیار نخست‌وزیر، دکتر جواد سعید رئیس مجلس شورای ملی، دکتر علیقلی اردلان وزیر دربار و گروهی از رجال و شخصیت‌های مملکتی فرودگاه مهرآباد را ترک گفتند. شاهنشاه در گفتگوی کوتاهی با خبرنگاران گفتند که تهران را به سوی اسوان در مصر ترک خواهند گفت و چند روزی در آن جا به استراحت خواهند پرداخت. شاهنشاه گفتند همانطور که در موقع تشکیل این دولت گفته بودم مدتی است که احساس خستگی می‌کنم و احتیاج به استراحت دارم ضمناً گفته بودم بعد از اینکه خیال ما راحت شود و دولت مستقر شود به مسافرت خواهیم رفت و این سفر اکنون آغاز می‌شود. امروز با رأی مجلس ملی که پس از سنا داده شد امیدواریم که دولت بتواند هم در جبران گذشته و هم در قانونگذاری آینده موفق باشد و برای این کار ما مدتی به همکاری و حس وطن‌پرستی به معنای اشد کلمه احتیاج داریم. سخن دیگری غیر از حفظ مملکت و انجام وظیفه بر اساس میهن‌پرستی ندارم.

گوینده: و آنچنان که رادیوها و مطبوعات جهان آن روز خبر دادند به مجرد شنیدن خبر رفتن شاه مردم به خیابانها ریختند.

اخبار آن روز رادیو دولتی انگلستان در مورد خروج شاه: شاه ایران که بامداد امروز بی خبر از کشور خارج شد اکنون در مصر است. موقع حرکت او را تا آخرین لحظه از مردم پنهان کردند و تا آن موقع تردیدهایی درباره رفتن او و اینکه چه وقت خواهد رفت وجود داشت. در فرودگاه تشریفات معمولی و مختصری برگزار شد و مصاحبه مطبوعاتی مورد انتظار او صورت نگرفت. شاه همینقدر گفت که خسته است و برای معالجه کشور را ترک می‌کند و از پاسخ به این پرسش که کی باز خواهد گشت خودداری نمود و گفت که این بستگی به وضع مزاجی‌اش خواهد داشت. خبرنگاران می‌گویند که شاه در حالی که از پله‌های هواپیمای شخصی خود بالا می‌رفت گریه می‌کرد و خودش هواپیما را تا اسوان خلبانی نمود و در آنجا انورالسادات و رهبران دیگر مصر از او استقبال کردند. اندکی پیش از رفتن شاه مجلس شورای اسلامی برنامه دولت دکتر بختیار را با اکثریت ۱۴۹ رأی موافق در برابر ۴۳ رأی مخالف تصویب کرد. دکتر بختیار در پارلمان گفت که

هیچ دولتی نمی‌تواند مسائل کشور را در ظرف چند روز حل کند و تقاضای مهلت کرد و نیز گفت که پیشوایان مذهبی باید از دخالت در سیاست خودداری کنند و وظیفه آنها این است که به دولت و مردم الهام و ارشاد بخشند. به محض اینکه خبر رفتن شاه در تهران پخش شد صحنه‌های وجد و سرور برپا گردید و هزاران نفر وارد خیابانها شدند و می‌خواندند و می‌رقصیدند و بوق‌های اتومبیل‌های خود را به صدا در می‌آوردند و این صحنه‌ها در بسیاری از شهرها و قصبات دیگر در سراسر کشور منعکس گردید و سربازان به کناری ایستاده بودند و بعضی از آن‌ها در ابراز وجد و سرور به مردم می‌پیوستند. آیت الله خمینی از پاریس از تحولات اخیر ابراز خشنودی نموده ولی گفته است که رفتن شاه فقط قدم اول می‌باشد و هدف پایان دادن به تسلط بیگانگان بر ایران است. آیت الله خمینی گفت که در موقع مناسب به ایران بازخواهد گشت ولی تاریخ مراجعت خود را ذکر نکرد و گفت که قصد او تشکیل یکحکومت موقت است. این حکومت، یک مجلس موسسان که منتخب ملت باشد برپا خواهد کرد تا قانون اساسی جدیدی برای یک جمهوری اسلامی تدوین و تصویب نماید.

قسمت سی و دوم تلاش بختیار برای حفظ وضع موجود

گوینده: شاه رفت و به نظر می‌رسید مخالفان بزرگترین مانع را از سر راه خود برداشته‌اند. اما همان روز آیت‌الله خمینی در مصاحبه با خبرنگاران در پاریس گفت که تازه این قدم اول است.

آیت‌الله خمینی: «و من از ملت می‌خواهم که خودشون مواظب نظم مملکت باشند. اگر چنانچه کسی دست به دیکتاتوری یا به کودتای نظامی بزند خواهد فهمید که موفق به هیچ چیز نخواهد شد و برای خودش و برای کسانی که مربوط به خودش است ذلت به بار خواهد آورد. باید همه اشخاصی که می‌خواهند در ایران برای منفعت‌طلبی، یک صف‌هائی ایجاد بکنند، یک شلوغی بکنند، یک تبلیغاتی بکنند، باید همه بدانند که وقت اینها گذشته است دیگر و دیکتاتوری به کلی منقطع و یک مملکت آزاد انشاءالله تحقق پیدا می‌کند و ما دولت را همین زودی، به همین زودی معرفی خواهیم کرد.»

گوینده: اما دولتی که شاه در تهران باقی گذاشته بود خود را دولت قانونی می‌دانست و نخست‌وزیر آن شاهپور بختیار رفتن شاه را تحقق یکی از برنامه‌های کار خود.

بختیار: «مسئله مسافرت اعلیحضرت به خارج یکی از اون مسایلی بود که ما در مدنظر همیشه داشتیم. بعضی عصیان‌ها و ناراحتی‌ها را تسکین می‌بخشد و وقتی که من قبول نخست‌وزیری این موضوع را با ایشان در میان گذاشتم و قبول کردم و حتی یازده روز پس از نخست‌وزیری من این وعده را انجام داد به طوری که الان یه مقداری گمان می‌کنم از این ناراحتی‌ها و عصیان‌ها شاید تسکین یافته از طرف دیگر با نبودن ایشان در مملکت ممکن بود که تصور پیش بیاد که ارتش با دولت من یا در مقابل مردم ایستادگی می‌کنه در صورتی که ارتش ما خیلی با انضباط‌تر از اینه و دستور اکید داره که در اختیار دولت قانونی باقی بمونه و مثل اینکه این کار را هم خواهد کرد.»

گوینده: آیت‌الله خمینی طرح دیگری داشت و مدت‌ها بود که شاگردان و معتمدان خود را مثل آقایان بازرگان، بهشتی، باهنر، رفسنجانی، موسوی اردبیلی، طالقانی، یدالله سبحانی، مهدوی کنی و خامنه‌ای در شورایی به نام شورای انقلاب به سرپرستی آیت‌الله مطهری گرد هم آورده بود. این شورا به گفته مهندس بازرگان در داخل کشور انقلاب را سازمان می‌داد. بازرگان: برای تشکیل شورا آیت‌الله خمینی مرحوم مطهری رو، معتمد خودشون و مامور این کار کردند که روی لیستی که انتخاب کرده بودند با اون افراد قبلاً بخوانشون و دونه دونه صحبت کنند و بدون اینکه نام دیگران رو ببرند آمادگی اونها رو برای شرکت و فعالیت در این شورای انقلاب پرسش بکنند مرحوم مطهری اینکارو که کرد بعد به ایشان گزارش داد اونوقت بعد ایشان گمان می‌کنم باز به وسیله خود آقای مطهری به همه ما ابلاغ کردند که این افراد انتخاب شدند و می‌توانند کار بکنند. اون زمان خوب طبیعی است که شورای انقلاب به طور مخفی بود و در منازل من هم تشکیل می‌شد ما هم به کسی نمی‌گفتیم حتی در ابتدا بنده از مرحوم طالقانی هم روی اون تعهد و شاید سوگندی که خورده بودیم از مرحوم ایشان هم غیر از خودم بقیه رو مخفی کرده بودم که کیا می‌تونند باشند تا وقتی که ایشان هم انتخاب شد و آمد ولی در خارج خیلی‌ها یا می‌گفتند یا اینطور جلوه می‌داند که اونا عضو شورای انقلاب هستند و ما تحت فشار زیادی بودیم

از ناحیه خبرگزاری‌ها و از ناحیه مردم که اسرار این شورا را افشا نکنیم که خب مشکل بود به قدری این کار عدم انجامش و ایجاد گله‌هایی می‌شد. جلسات ما البته جنبه خصوصی و صمیمیت و خودمونی داشت ولی خب منظم تشکیل می‌شد مطالب مطرح می‌شد و ارتباط تقریباً منظم و دائم هم با پاریس داشتیم مادامی که ایشون هنوز نیامده بودند ایران، کار خیلی دشواری نداشتیم بیشتر همون پخش اعلامیه‌ها بود و بر قرار کردن ارتباط با تیمسار قره‌باغی یا وزرای بختیار و خود بختیار، اینها در شورای انقلاب مطرح می‌شد و در اونجا شور می‌شد و در اونجا هم تصمیم‌گیری می‌شد همچنین ملاقات با سفیر امریکا یا مراجعه‌ای که از طرف سفارت شوروی یا جاهای دیگه به بنده کرده بودند اینا یکی از کارهای ما اون زمان همین مسایل بود.»

گوینده: یکی از کسانی که عضویت شورا را نپذیرفت دکتر کریم سنجابی بود.

سنجابی: «سه نفر از روحانیون از طرف آقای خمینی با من تماس گرفتند. و اون سه نفر عبارت بود از بهشتی و مطهری و عبدالکریم موسوی اردبیلی این سه نفر با من تماس گرفتند و به من پیشنهاد کردند در شورای انقلاب وارد بشم. و حتی رئیس شورای انقلاب بشم. چون در ذهن خودشون این بود که بازرگان رئیس دولت بشه و می‌خواستند من رئیس شورای انقلاب بشم. من به ایشان گفتم بنده عضو شورای انقلاب نخواهم شد. گفتند چرا؟ گفتم به دلیل اینکه ما الان موفق شدیم انقلاب موفق شده باید حکومت انقلابی درست بشه و حکومت انقلابی باید کار انقلابی بکنه و اگر یک شورای انقلابی باشد و یک حکومت انقلابی این دو تا مقابل همدیگر خواهند بود و همدیگر را خنثی خواهند کرد و شورای انقلاب یک موجود بی‌فایده‌ای و مضر خواهد شد و بنابراین من در چنین شورایی شرکت نمی‌کنم.»

گوینده: هسته اصلی شورا آقایان بهشتی، باهنر، مطهری، رفسنجانی و موسوی اردبیلی بودند. بعد آقایان بازرگان، طالقانی، دکتر سبحانی، خامنه‌ای و مهدوی کنی هم به آنها پیوستند. البته تا مدت‌ها نه تنها مردم از اصل شورا و نام اعضاء بی‌اطلاع بودند بلکه به گفته دریدار احمد مدنی وزیر دفاع دولت موقت، نزدیکان به انقلابیون هم از چند و چون این شورا بی‌اطلاع بودند.

مدنی: «شورای انقلاب را در آغاز پنهان کاملاً نگه داشتند چون عده‌ای از روحانیون در آن بودند به این مناسبت اسامی که در شورای انقلاب عضویت داشتند را جسته و گریخته اسم‌شان را می‌شنیدیم و موقعی که علت را من جويا شدم که چرا آشکار نمی‌شود، تقریباً کسانی که دست‌اندرکار بودند و به ظرافت کاری آگاهی داشتند می‌گفتند چون عمدتاً روحانیون در آنجا عضویت دارند می‌خواهند یک نوعی بدبینی بوجود نیاید [لذا] پنهان نگه داشته‌اند.»

گوینده: از مهمترین وظایف شورای انقلاب انتقال قدرت از نظام سلطنتی به حکومت اسلامی بود. آیت‌الله بهشتی به خبرنگاران گفت که شورای انقلاب می‌کوشد دولتی منتخب را جانشین دولت دکتر بختیار کند.

(سخنان بهشتی برای خبرنگاران خارجی به زبان انگلیسی) [ترجمه نشده]

گوینده: اما شاهپور بختیار همچنان سعی می‌کرد از یک طرف حمایت مخالفان شاه را جلب کند و از طرف دیگر ارتش را در غیاب شاه مطیع دولت خود.

بختیار: «تمام تاکتیک و سیاست من برای این بود که زمان را طولانی کنم چون کم به من زمان داده بودند می‌خواستیم طولانی کنم زمان را و آخوند را روز بروز معرفی بهتر به مردم بکنیم. چون می‌دیدم چه کثافت‌کاری‌هایی می‌کنند و در مقابلش من روز بروز یک چیز بگذروم. یه روز لایحه انحلال ساواک، یه روز لایحه آزادی زندانیان سیاسی، یه روز بازگشت اموال پهلوی به دولت. خب مردم خلع سلاح می‌شوند. پس زمان را ما بایستی کش می‌دادیم و می‌توانستیم کار کنیم. روز اول ما پنج هزار نفر بودیم. هفته بعدش پانزده تا سی تا شدیم، بعدش صد و پنجاه هزار تا صد و پنجاه هزار تا آدم که راه بیفته خیلی زود می‌رسه به سیصد چهارصد هزار تا.»¹

گوینده: شاه پیش از سفر اختیارات خود را به شورای سلطنتی که تشکیل داده بود تفویض کرد. اما بلافاصله پس از عزیمت او رئیس شورا سید جلال تهرانی برای ملاقات با آیت‌الله خمینی به پاریس رفت. اما آیت‌الله خمینی شرط ملاقات با او را استعفای او از شورای سلطنت قرار داد.

آیت‌الله خمینی: «من تماسی با شورای سلطنت نمی‌تونم داشته باشم ایشون از من تقاضای ملاقات کرد و گفتم به ایشون تذکر بدهند که تا شما استعفا ندید از شورای غیر قانونی سلطنت و تا اینکه اعلام نکنید که این استعفا برای این است که قانونی نیست من با شما ملاقات نخواهم کرد.»

گوینده: ارتشبد قره‌باغی که خود عضو شورای سلطنت بود می‌گوید خبر استعفای سید جلال تهرانی را در اولین جلسه شورای سلطنت از دکتر بختیار شنید.

قره‌باغی: «جلسه اول شورای سلطنت تشکیل شد و ایشون گفت که بله آقای تهرانی رفته است به اونجا مشغول ملاقات با خمینی است و خمینی ازش خواسته که استعفا بدهد و من گفتم، موافقت کردم که استعفا بده و همونقدر بره ببینه قضیه حل خواهد شد، درست خواهد شد.»

گوینده: حتی علی امینی که طرفدار مصالحه با مخالفان بود می‌گوید که استعفای سید جلال تهرانی را نپسندیده بود.

امینی: «واقعا سید جلال وقتی که آمد پاریس خمینی پاریس بود. منم پاریس بودم. خود سید جلال آمده بود رفته بود تو اتومبیل. تو تلویزیون می‌دیدم. بعد بهش تلفن کردم که آقا تو رفتی پهلوی خمینی حالا استعفا چرا دادی؟ اگه مطلب مهمی می‌گفتی اون گوش می‌کرد قبول. خب رفتی اونجا چی گفتی؟ گفت هیچ چیز نفهمیدم چی گفتم باور شما بکنید. من دیگه از او روز هرچی آمدند گفتم تلفن هم نمی‌کنم مرد حسابی با اون قد دراز با او سابقه و اون ترتیبات شاه را می‌فرستی که اینو بیاری؟ خوب تو می‌ری استعفای چی می‌کنی؟ که چی بگیری از خمینی؟ همین عیب کار، یعنی همین، شما حساب بکنید بدبخت اردلان اونجا موند تا آخر عمری گرفتار شد.»

¹ همانطور که از اظهارات بختیار هویدا است، طرح‌های او به هیچ وجه منطبق انقلابی و اصلاحی نداشته و هدف اصلی او فریب دادن مردم و به قول خودش «خلع سلاح کردم مردم» بود و همه مردم بویژه پس از موضعگیری قاطع امام خمینی علیه بختیار به عدم صداقت بختیار پی برده بودند. بختیار می‌کوشید با راه‌انداختن نمایش‌های مردمی نشان دهد که موفق بوده و اعتماد مردم را جلب کرده است و یک یورش روانی بر انقلاب بیاورد و لذا تظاهراتی را به طرفداری از قانون اساسی راه انداخت که در بزرگترین این تظاهرات که از امجدیه (ورزشگاه شهید شیرودی) تا دانشگاه تهران راه افتاد و مطبوعات دولتی تعداد آنها را حدود یکصد و پنجاه هزار تن برآورد کردند، تمام ساواکی‌ها، ارتشی‌های شاه‌پرست با خانواده‌هایشان و نیز عده‌ای از کولی‌ها شرکت کرده بودند و برخی از این افراد را از چاه بهار و شهرهای دیگر به تهران می‌آوردند.

گوینده: شاهپور بختیار، هم خود را بر مذاکره و یافتن راهی برای مصالحه با آیت‌الله خمینی و مشاوران او گذاشته بود. در حالی که ارتش به گفته ارتشبد قره باغی از نظر قانونی شورای سلطنت را جانشین شاه می‌دانست.

قره باغی: «من برای این موضوع فرامین [به بختیار] گفتم مایه فرامینی داریم که اینها را باید اعلیحضرت امضا می‌کردند اینها رو، باید الان رئیس شورای سلطنت که استعفا کرده ما باید به کسی را انتخاب کنیم که اینو امضاء کنه. گفت که اون چیز مهمی نیست اینا رو من خودم امضا کنید باید شورای سلطنت تشکیل بشه و این اختیار را به شما بده و شما امضا کنید. گفت خیلی خوب مجبور شد که شورای سلطنت رو تشکیل بده. شورای سلطنت تشکیل شد بالاخره بعد از بحث مفصلی که شد آقایون همه اظهارنظر کردند موافقت نکردند که بختیار امضا بکنه و آقای وارسته انتخاب شد برای اینکار که او به عنوان نایب شورای سلطنت این فرامین رو امضاء کنه و اختلاف ما با بختیار از همون جا شروع شد. که ایشون با یک وضع خاصی خودش رو به اصطلاح جلوی شورای سلطنت فاعل ما پشاه می‌دونست در صورتی که شورای سلطنت بود و اونجا اصلا در حقیقت شکست خورد و بعد از آن جریان بود که مطرح کردیم که خب آخه پس دیگه شما که می‌گفتید بعد از رفتن اعلیحضرت اغتشاشات و اینها از بین خواهد رفت و آرامش برقرار خواهد شد ما که می‌بینیم که از او روز بدتر شده چه باید کرد و اینها که آقای بختیار برگشت در جواب گفت که من مشغول همین کار هستم. و دو راه حل بیشتر وجود ندارد. یا اینکه باید رفرا ندیم بکنیم که ببینیم مردم چه می‌خواهند تا خواست راه حل دوم را بگوید آقای دکتر سجادی رئیس مجلس سنا دوید تو حرف آقای بختیار گفت که بله یا اینکه مجلسین رو با هم جمع کنیم مجلس مشترک تشکیل بدهیم به جای مجلس موسسان و دو ماده از قانون اساسی رو که عبارت از قانون سلطنت هست اون دو تا را اصلاح کنیم. و این را اصلاح کنیم. و این سروصدا بخوابه. معلوم بود که اینها قبلا با هم صحبت کرده‌اند.»

گوینده: رفرا ندوم برای تغییر این دو ماده قانون اساسی در واقع به منزله الغای نظام سلطنتی و اعلام جمهوری بود. اما بختیار می‌گوید که به هیچ وجه قصد اعلام جمهوری نداشته.

بختیار: «این حرف غلطه، دروغه مطلقا در ایران در هر حال در اینجا هم که هر چه که من گفتم و نوشتم حاضره، بنده گفته‌ام که رژیم آریامهری و عدم اجرای قانون اساسی را تحمل نخواهم کرد و اگر بنا باشه که باز ما بیفتیم به یک دیکتاتوری حالا به سرهنگی باشه، به آخوندی باشه، به آقای مهندس ایکسی باشه، برای من علی‌السویه است. ایران باید دمکراتیک اداره بشه یک روزه هم نمی‌شه پیاده کرد این هم چند سال وقت لازم داره ولی نسخه اینه. اگه نسخه دیگری شما دارید که به من بدید من اون رو اجرا می‌کنم من قبل از اینکه هیئت دولت را معرفی کنم به شاه به کاغذ جلو تلویزیون دادم دستش خواند [که] من متعهد می‌شوم که قانون را ماده چه و چه و چه قانون اساسی [را اجرا کنم] که شد... پادشاه... پس جمهوری در ایران به عده زیادی به من فشار آوردند گفتم محاله. اولاً شرف اجازه نمی‌ده و من تا دستور ثانوی خودمو آدم باشرفی می‌دونم، نمی‌کنم، چنین کاری، من فرمان از یک پادشاهی گرفتم، می‌تونم برم کنار، ولی نمی‌تونم جمهوری اعلام کنم. یک، در مرحله دوم من جمهوری را برای ایران امروزی مضر می‌دونم اسباب زحمت برای ما خواهد شد که شد.»¹

¹ بختیار در این گفتار می‌کوشد اثبات کند که قصد اعلام جمهوری و لغو نظام سلطنتی را نداشته است. بطور کلی در اظهارنظرهای افراد باید جو حاکم بر محیطی را که در آن زندگی می‌کنند در نظر گرفت زیرا جو حاکم تاثیر زیادی بر اظهار عقیده آنها و یا خودسانسوری افراد دارد. برای مثال کسی که در ایران اواخر سال ۵۷ و سال ۵۸ زندگی می‌کرد، بخاطر جو شدید ضد سلطنت و بی‌اعتباری و منفوریتی که سلطنت پیدا کرده بود، قادر نبود در دفاع از نظام سلطنتی سخنی بگوید بطوری که حتی مقامات خود رژیم شاه هم در واپسین روزهای حکومت شاه در ایران و یا حتی در سال ۵۸ در خارج از کشور، شهامت دفاع از سلطنت را نداشتند و حتی گاهی ضد سلطنت می‌شدند. رضا پهلوی فرزند محمدرضا که

گوینده: فرا رسیدن اربعین فرصت تازه‌ای بود برای مخالفان که بار دیگر قدرت خود را به نمایش بگذارند. و آنچنان که ارتشبد قره‌باغی می‌گوید مقامات دولت از فرماندهان ارتش خواستند که مانع تظاهرات نشوند.

قره‌باغی: «نه تنها [به] آقای بختیار بلکه آقای دکتر امینی، شریعتمداری، [به] تمام مقامات مراجعه می‌کردند، به منم مراجعه می‌کردند، که اجازه بدید که تظاهرات روز اربعین برگزار بشود، یکی آقای شریعتمداری، تلفن کرد که تیمسار ما در گذشته هم همیشه اقدام می‌کردیم که در مورد تظاهرات آقایون ناراحت هستند فکر می‌کنند که ممکنه اجازه داده نشود و اعلیحضرت تشریف ندارند موافقت بکنید که تظاهرات اربعین برگزار بشود. من به ایشان و به اونها تحت نظر فرماندار نظامی و نخست‌وزیره اگر چنانچه برای این مسئله شورای امنیت تشکیل بشه نظرات آقایون رو در نظر خواهیم گرفت. تصادفاً برای شورای امنیت دعوت کردند رفتیم آقای بختیار گفت که بله الان موقعی نیست که ما بتوانیم جلوی تظاهرات مردم را [تظاهرات] آزاد مردم را بگیریم خاصه اینکه اینها خودشون متعهد شدند که نظم و ترتیب رو برقرار خواهند کرد و اینست که اجازه داده می‌شود و فلان گفتیم که بله من گفتم پس آقایون به من هم مرتب مراجعه کردند و گفتیم خب تظاهرات برگزار بشه.»¹

ولیعهد شاه بود نیز در مصاحبه‌هایش در خارج از کشور می‌گفت که دیگر نظام سلطنتی را در ایران مناسب نمی‌داند و از حکومت جمهوری دموکراتیک سخن می‌گفت زیرا در آن روزها فشار جو ضد سلطنت بسیار سنگین بود و دفاع از آن ننگ و عار محسوب شده افراد را لکه دار می‌کرد. فراموش نکنیم که حتی دکتر بختیار که از شاه فرمان نخست‌وزیری گرفته بود در اوایل امر، خود را طرفدار امام خمینی معرفی می‌کرد (ن.ک. بررسی انقلاب ایران ص ۴۱۲، ۴۱۱) و یا رئیس شورای سلطنت استعفاى خویش را به امام خمینی تقدیم کرد. درست برعکس این شرایط، جو خارج از کشور از سال‌های ۱۳۶۰ به بعد بویژه در ایامی که گزارش داستان انقلاب تهیه شده است تغییر کرده بود و جو شدیدی بر ضد جمهوری اسلامی ایران در میان گروه‌های ایرانی خارج نشین وجود داشت، لذا در میان گروه‌های راست قضایی بوجود آمده بود که تمام دست‌اندرکاران رژیم شاه می‌کوشیدند خود را از این اتهام که با ضعف‌ها و یا روش‌های نادرست و اشتباهات خویش موجبات و زمینه‌های سرنگونی رژیم و پیروزی انقلاب را فراهم آورده‌اند تبرئه کنند و از خشم و نفرت مخالفین خود (در میان نیروهای راست) در امان بمانند. با توجه به مقدسه فوق، متذکر می‌شود که در نیمه دوم سال ۵۷، منفوریت شاه و سلطنت بدان پایه رسیده بود که خود شاه، نمایندگان پارلمان شاه و اعضای دولت از ذکر نام شاه یا دفاع از سلطنت پرهیز می‌کردند (ن.ک. بررسی انقلاب ایران ص ۳۷۶-۳۷۴) و شعار جمهوری که جزو شعارها مردم بود و برای ملتی که هنوز آنرا تجربه نکرده بود و با استقبال قطعی مواجه می‌شد و چون نخستین بار بود که جمهوریخواهی بدون هیچ شائبه‌ای بصورت مساعد تبدیل نظام سیاسی ایران به نظام جمهوری آگاه بودند، بنابراین هیچ استبدادی نداشت که بختیار با توجه به همه زمینه‌ها و شرایطی که وجود داشت و به پشتوانه سابقه مبارزه‌اش با شاه بخواهد بر انقلاب پیشدستی کرده و اعتماد مردم را جلب کند. او به زغم خود می‌پنداشت که با یک رفتارندوم، اعلام جمهوری کرده و آغاز دوره جدید تاریخ ایران یعنی جمهوریت را به نام خویش ثبت کند و خودش رئیس جمهور شود و بدینوسیله انقلابیون را خلع سلاح کرده و حداقل آنها را منفعل نماید. بختیار و هر رجل سیاسی دیگری در جو آن روز کشور می‌دانست که این اقدام با مقاومت و مخالفت جدی از سوی عوامل حکومت و یا با مخالفت خارجیان روبرو خواهد شد و حتی امریکائیان آن را مورد حمایت قرار خواهند داد لیکن در زمان تهیه گزارش استان انقلاب بخاطر جو حاکم در خارج از کشور، بختیار می‌کوشد در مقابل نیروهای راست خود را از این اتهام مبرا سازد، اما به دلیل اینکه اساساً بختیار در مقابل انقلاب ضعیف‌تر و در میان مردم بی‌اعتبارتر از آن بود که قادر باشد چنین ابتکار عملی را بدست بگیرد، لذا کوشش برای فهم و کشف این که آیا بختیار در اندیشه خویش واقعا قصد اعلام جمهوری داشت یا نداشت چندان اهمیتی ندارد.

¹ بارها تجربه نشان داده بود که علیرغم اعلام حکومت نظامی و استقرار نیروهای ارتش در خیابان‌ها، جمعیت عظیم مردم بدون هیچ هراسی به خیابان‌ها می‌ریزد و ممانعت حتی بوسیله قوای مسلح (که خودش دچار بحران و ضعف درونی بود و بدنه ارتش حاضر به قتل عام مردم نبود) قادر به جلوگیری از مردم نیست؛ به همین دلیل بختیار و شورای امنیت، بویژه زمانی که شاه رفته و ارتش هم یتیم و بی‌فرمانده شده و موقعیت رژیم به مراتب ضعیف‌تر از پیش گردیده است هیچ چاره‌ای جز تسلیم شدن و قبول برگزاری راهپیمایی نداشتند زیرا کسی منتظر اجازه و موافقت آنها برای تظاهرات نبود و هر ممانعتی، سبب تسریع در نابودی دولت بختیار و حکومت می‌شد و خشونت علیه دولت بختیار را تشدید می‌نمود درحالی که هم بختیار و هم آمریکایی‌ها در تحلیل‌های خودشان شدیداً نیازمند فرصت و زمان بودند.

گوینده: تظاهرات برگزار شد و همچنان که همه رسانه‌ها خبر دادند جمعیت عظیمی بار دیگر به راهپیمایی پرداخت.

گزارش آن روز رادیو دولتی انگلستان: امروز میلیون‌ها نفر از مردم ایران در شهرها و شهرستان‌ها و دهات در سراسر ایران با دادن شعار، پشتیبانی خود را از آیت‌الله خمینی ابراز داشتند و تقاضای یک جمهوری اسلامی می‌نمودند. بزرگترین تظاهرات در تهران رخ داد و گفته می‌شود که در آن بیش از یک میلیون نفر شرکت جسته بودند خبرنگار بی بی سی در تهران گزارش می‌دهد که تعداد جمعیت حتی بیشتر از تظاهرات ماه گذشته [تاسوعا و عاشورا] بود. سربازان از مردم کناره گرفته بودند تنها گاهگاهی هلی کوپترهای نظامی بر فراز جمعیت پرواز می‌نمودند عکس‌های آیت‌الله خمینی در سراسر تهران به چشم می‌خورد. در شعارهایی که مردم در دست داشتند به شاه ایران گفته می‌شد که به ایران باز نگردد. اما خبرنگار ما می‌گوید آنچه جلب توجه می‌کرد این بود هیچ شعاری بر علیه شاهپور بختیار داده نمی‌شد. در هر حال امروز در پاریس آیت‌الله خمینی اظهار داشته است که تظاهرات امروز تهران به منزله رد شاه و دکتر بختیار و قبول دولت اسلامی بوده است. در تهران دکتر بختیار نخست وزیر جدید ایران در مصاحبه‌ای با خبرنگاران خارجی پیش‌بینی کرده است که اگر خمینی موفق به سرنگون کردن دولت او شود ارتش اقدام به یک کودتا خواهد نمود. دکتر بختیار افزود من از پشتیبانی (نه دهم) آیت‌الله‌های ایران برخوردارم. اما این عده جرأت اظهار پشتیبانی را ندارند.

گوینده: ارشدترین روحانی در ایران آن روز آیت‌الله شریعتمداری بود که می‌گفتند در مورد دولت بختیار سکوت کرده و سکوتش را به حساب تایید می‌گذاشتند. اما بعد از تظاهرات اربعین او هم مخالفت خود را ابراز داشت.

شریعتمداری: «از طرف ما هیچوقت سکوتی نبوده و به وسیله‌های مختلف مصاحبه‌ها و اعلامیه‌ها نارضایتی خود را ابراز داشته‌ایم ثانیاً سکوت در هیچ منطقی دلیل رضایت نیست. و ما هم نوع تاییدی از حکومت ایشان نداریم برای اینکه صحبت اشخاص و دولت‌ها در میان نیست بلکه صحبت در کل نظام و اصل رژیم است و علاوه هیچ نوع اطمینانی به آخر کار ما نداریم.»

گوینده: شاهپور بختیار تصور می‌کرد که جبهه ملی بالاخره به کمکش خواهد آمد و از او پشتیبانی خواهد کرد. چون مخالفت رهبران جبهه ملی را ناشی از رقابت‌های شخصی می‌دانست.

بختیار: «این آقایون همه یا با من همکاری می‌کنند یا دلشون می‌خواد همکاری بکنند این مسئله مسئله دگرترین نیست. مسئله شخصی، مسئله این خودخواهی‌های داخلی ست. و الا ما اساسنامه و تمام اونچه را که جبهه ملی نوشته که خود من در راس آنها پیشقدم بودم همیشه ببینید ذره‌ای با برنامه من که به دولت به مجلسین داده شد تفاوت ندارد این مسئله مسئله شخصی است مسئله جبهه ملی نیست.»

گوینده: اما رهبر جبهه ملی دکتر کریم سنجابی کار دولت بختیار را تمام می‌دید و صحبت از انتقال قدرت به دولت انقلاب می‌کرد.

سنجابی: «انتخاب و قبول مسئولیت از طرف وی بدون اینکه کوچکترین تغییری در اساس و روابط فرماندهی رخ داده باشد راه حل مردم نبوده نخست‌وزیر غیرقانونی کنونی چیزی جز یک نقاب فریبنده برای دستگاه استبدادی نیست ما راه حل سیاسی‌ای را می‌خواهیم که در طی آن نظام استبدادی برچیده شود و نظام قانونی و حاکمیت ملی مستقر گردد.»

دولت بختیار مورد اعتماد مردم نیست و راهی جز استعفا ندارد. بختیار باید کنار برود و جای خود را به دولتی بدهد که مورد اعتماد مردم و مراجع دینی آنها باشد. به نظر ما اکنون شرایط آماده است تا حضرت آیت‌الله تمایل خود را نسبت به دولت موردنظرشون ابراز دارند و چنین دولتی موقتاً سکان امور کشور را در دست بگیرد و ترتیبات قانونی و عملی مراجعه به آراء عمومی و استقرار حکومت واقعی ملت را فراهم نماید.

قسمت سی و سوم تلاش بختیار برای دیدار با آیت‌الله خمینی

گوینده: راه‌پیمایی عظیم اربعین نشان داد که با وجود رفتن شاه مخالفان هنوز انقلاب را ناتمام می‌دانند. درگیری و خونریزی در خیابان‌ها کمتر شده بود اما کشمکش‌های سیاسی شتاب تازه‌ای گرفته بود. آیت‌الله خمینی با تکیه بر تظاهرات پی‌درپی، دولت آینده را از قبل منتخب مردم می‌دانست.

آیت‌الله خمینی: «ما امید این را داریم که همین حکومتی را که پیشنهاد کردیم که حکومت جمهوری اسلامی ست در این سال پیشامد کند ما به حسب اون طوری که تاکنون گفتیم رجوع به آرای مردم می‌کنیم ولی به حسب واقع مردم با رفراندمی که مکرر کردند این حکومت را قبول کردند.»

گوینده: دکتر بختیار که به گفته داریوش همایون خاطر خود را از سوی ارتش جمع می‌دید تلاش می‌کرد تا نظر انقلابیون را جلب کند.

همایون: «بختیار هم خیال می‌کرد که می‌تواند رهبری موج انقلاب‌رو در دست بگیرد، می‌تونه با دادن امتیازات دمکراتیک مردم را از خمینی برگردونه و به طرف خودش، خوب این امکان نداشت. در نتیجه تمام تصورش تمام نیرویش تمام انرژی‌ش مصروف بر این بود که بازی انقلابی رو ببرد نه بازی بر ضد انقلاب را ببرد.»

گوینده: دکتر بختیار همچنان تلاش می‌کرد تا راهی برای تثبیت خود به عنوان نخست‌وزیر قانونی پیدا کند، در همین ایام خبر آمد که قرار است بختیار برای دیدار با آیت‌الله خمینی به پاریس برود.

بختیار: «این فکر شخص خود من است. شبی همینطور که می‌خوابیدم و بیدار بودم گفتم اگر من برم خودم بدون قید و شرط ایشون رو ببینم و بگم آقا حرف حسابت چیه من حاضر کم که با تو بشینم راجع به تمام مسایل مملکت بحث بکنم هرکس رو هم دلت می‌خواد با خودت بیار منم با هیچکس رو نمی‌آرم یا اگر شما مایل باشید هرکس رو بخواهید از دوستانم راضی می‌کنم که با من بیاد. صبح تلفن کردم به بازرگان گفتم من یه همچین فکری دارم چون بازرگان هم موافق با یه همچین فکری بود. چون خودشو می‌دید تو هچله ما بین من و او، گفت خوب فکریه، حالا یه طور درست بنویسش اینو. گفتم من یه نامه‌ای می‌نویسم می‌خونم برایتو و می‌دم یه نفر می‌آره اگه اصلاح هم می‌خواهی بکنی بکن. در حدود ده سطر من نوشتم که حضرت آیت‌الله العظمی خمینی دامت افاضاته. اینجانب که به سهم ناچیز خود سالها بر علیه استبداد و چه و چه، چه کردم و در این حرکت عظیمی که ملت به سوی آزادی می‌خواد برداره، در مدت کوتاهی هم این کارها رو کردم خیلی خیلی مایل هستم که بدون قید و شرط بدون سمت نخست‌وزیری به عنوان یک ایرانی با حضرت آیت‌الله به عنوان یک ایرانی بنشینیم و مسایل مملکت را بررسی بکنیم در صورتی که توافق بدون قید و شرط در طرفین باشه بنده در ظرف ۲۴ ساعت به پاریس خواهم آمد و رفتم حتی پول از بانک هم دام برام گرفتند و پاسپورت هم درست کردم در عرض ۲ ساعت تمام اینها را چیز کردم طیاره را هم آماده کردیم و بازرگان هم گفت من، گفتم باید بیایی تو. ولی با من نیا پاریس، من پیاده می‌شم یا تو پیاده شو نیس، فرودگاه نیس بگیرد بیاد پایین و تو با یه وسیله دیگه

برو بلکه نگه من با همون با هم چیز کردیم (خوب ممکن بود) اونم [بازرگان] دشمن داشت و. کاغذ رو خوندم یک دو تا چیز کردیم، ولی گفتم یه مسئله هست فقط ما به عنوان دو تا ابرونی با همدیگه مسائل مملکت رو بحث می‌کنیم اینم البته ما مؤدب امضا کردم و دادم و گفتم ببرند بدنند به آقای بهشتی که او رئیس کمیسیون بود، بهشتی مرد و رفت. گفت خیلی فکر خوبیت عین عبارت. خیلی فکر خوبیت و من تأیید می‌کنم و من می‌دانم که غیر از بهشتی دو سه نفر دیگه هم موافق بودند به این ترتیب ما نامه رو نوشتیم و دادیم آقای بهشتی شب می‌خونه ما هم سیبیل‌هامون را تاب می‌دادیم که فردا می‌ریم [پاریس] بازرگان تو فردا بیا کجا و تو و من فردا فرودگاه ساعت چی از او پاپیون دولتی و از همونجا حرکت می‌کنیم می‌ریم. خلاصه‌اش بکنم. برای این بود که این آدم یا می‌گه آره یا می‌گه نه، اگه گفت بله و نشست و با من صحبت کرد نصف کاریزمایش [تقدّسش] می‌ریزد و اگر که این کار را نکرد به مردم ایران من می‌گم ببینید آدم می‌خواد بره با این بنشینه حاضر به هیچ چی نیست هیچ سرش نمی‌شه.»

گوینده: مهندس بازرگان هم می‌گوید حتی اعضای شورای انقلاب که به اشاره آیت‌الله خمینی محرمانه در ایران تشکیل شده بود، با ترتیب سفر دکتر بختیار به پاریس موافق بودند.

بازرگان: «توافق شده بود که ایشون اول یک شرحی در رادیو تلویزیون بده بخوندند و در واقع تأیید خودشو و تجلیل خودشو از رهبر انقلاب بیان بکنه اونوقت بره پاریس تنها هم می‌خواست بره. می‌خواست شخصیتش محفوظ باشه در حالی نباشه که به زور می‌برنش اون ور، حتی اون متنی که بنا بود ایشون در رادیو بگه یا بخونه اون متن رو در شورای انقلاب خونده شد و تصویب کردند و بهش دادیم که اون کارو بکنه اونوقت بعد فرداش بتونه بره به پاریس اونوقت آنجا بعد از مذاکره با آقای خمینی استعفایش را در اختیار بذاره ولی در نتیجه القاها یا صحبت‌هایی که بعضی از آقایون خارج شورای انقلاب با پاریس کرده بودند این توافق تأیید نشد. بنابراین ایشون نرفت.»

گوینده: ابوالحسن بنی‌صدر می‌گوید این او بود که آیت‌الله خمینی را از ملاقات با شاهپور بختیار منصرف کرد. اما خود وی پیشنهاد دیگری داشت که با عباسقلی بختیار یکی از وزرای کابینه او که به پاریس آمده بود در میان گذاشت.

بنی‌صدر: «ایشون از نخست‌وزیری اون شاه استعفا کنه من با آقای خمینی صحبت می‌کنم به عنوان نخست‌وزیر انقلاب مشغول کارش بشه. گفت خیلی خوب پیشنهادیه. گفتم خب برو شما با اون طرف صحبت کن من هیچ قولی نمی‌دم برای اینکه به اصطلاح تصمیم رو آقای خمینی می‌گیره. رفتم پیش آقای خمینی گفتم خوب الان اوضاع بالاخره داخل و خارج ارتش و غیر ارتش همه به هم بریزه مصلحت است؟ گفت: نه، گفتم خوب اگر این بختیار را راضی‌اش کنیم که از نخست‌وزیری شاه استعفا کنه شما حاضری او را نخست‌وزیری بکنی؟ به عنوان نخست‌وزیر انقلاب فکری کرد و گفت، بله گفتم خوب فکر کنید ببینید که اگر حاضرید ما بریم رو این کار؟ گفت نخیر حاضرم. گفتم قسم بخورید؟ گفت احتیاج نداره آقا من می‌گم حاضرم گفتم نه چون این تصمیم سیاسی کلانی است. فردا هرچی پیش بیاد این گردن من بنی‌صدر می‌افته می‌گویند این زیر سربنی صدر بوده این آورد بختیار و تحمیل به خمینی کرد و بعد هم بد است که من بروم به اون یه حرفی بزنم و یه قراری بشود و شما مجبور بشید قرارتون رو نقض کنید. قسم خورد، به قرآن قسم خورد که اگر بختیار استعفا کنه از نخست‌وزیری شاه ایشون حکم نخست‌وزیری بنویسه برای آقا بختیار. منم آمدم و عباسقلی هم آمد فرداش. گفتم به اینکه من راضی کردم آقای خمینی رو و ایشون حاضره بپذیره نخست‌وزیری این آقا رو به عنوان نخست‌وزیر انقلاب. گفت بله ایشون هم خودش بی‌میل نیست. مایله به اینکار خیلی هم خوب می‌دونه ولی ارتش زیر بار نرفته گفته کودتا می‌کنم اگه اینجور بشه. گفتم شما که دیروز می‌گفتی که ارتشی در کار نیست و ایشون نخست‌وزیر هست و آلت نیست و حالا امروز آمدی می‌گی ارتش کودتا می‌کنه نه جونم من ارتشو بهتر از شما می‌شناسم ارتشی در

کار نیست کودتا بکنه به ایشون بگویند که آقاجون خام نشو این آخرین فرصت توست. نپذیرفت، - وقتی نپذیرفت بعد شب من آمدم خونه ساعت نیم به نصفه شب بود بعد از چند روز دیدم روی کانال سه تلویزیون فرانسه یه خانمی داره خبر می‌ده با آقای قطب‌زاده داره مصاحبه می‌کنه و قطب‌زاده داره می‌گه که آقای دکتر بختیار به عنوان نخست‌وزیر می‌آد پاریس. من فوری زنگ زدم به نوفل لوشاتو. احمد رو به زحمتی پیدا کردم و احمد هم متخصص است که در مواقعی که او را می‌خواهیم گم می‌شه. ایستادم تا پیدااش کردم ده دقیقه‌ای طول کشید و گفتم برو به بابات بگو مردم شمارو مرجع قبول کردند به عنوان سیاست باز قبول نکردند این آقا رو به این ترتیب تو پذیرفتی از این به بعد یه سیاستمداری، اون مونده، شما رفتی برای اینکه قبول کردی او نخست‌وزیر ایران فردا تو این دنیا نمی‌توانی بگی این آدم نخست‌وزیر نیست. پس اون به عنوان نخست‌وزیر مونده، یک طرف باید بره، یک طرف بمونه، اون مونده، تو رفتی.»

گوینده: به این ترتیب سفر دکتر بختیار به پاریس عملی نشد. و خود او در تهران ضمن مصاحبه‌های مکرر به خبرنگاران تأکید کرد که او برای مذاکره و مصالحه منتهای سعی خود را کرده است.

بختیار: «بنده می‌توانم به جنابعالی بگویم که افرادی که نام بردم در کنفرانس مطبوعاتی دیروز به بنده اون متن را دادند سفارش فرستادند ایشون قبول کرد بنده هم قبول کردم ولی حالا کی در اونجا یا از اینجا برنامه رو بهم زد اون برای من اهمیت نداره تأسف‌آور این است که یه شخصیتی مثل آیت‌الله خمینی پس از اینکه قبول کرد یه موضوعی را چند ساعت بعدش عدول بکنه، این قابل تأسف ولی من برنده اصلی بودم، برای اینکه هم حسن نیتم را ثابت کردم و هم آمادگی خود را برای، حل مسایل مملکت هم ایشون قبول کرد و بعد باز خود ایشون عدول کردند.»

گوینده: در پاریس آیت‌الله خمینی در پاسخ به این سؤال که کی به ایران برمی‌گردید می‌گفت هر وقت که مقتضی باشد.

آیت‌الله خمینی: «محل برای من هیچ مطرح نیست. من هر جا بتوانم خدمت بکنم به انسانیت، خدمت بکنم به ملت خودم اونجا برای من خوبست. تا اینجا بتوانم خدمت بکنم علاقه دارم که اینجا باشم وقتی اینجا نتوانم خدمت کنم علاقه‌ای به اینجا ندارم به اونجا دارم که بتوانم خدمت بکنم. باز هم همون را تکرار بکنم که وقتی که صلاح دیدم و رفتم در اونجا اصلح بود خواهم رفت.»

گوینده: بعد از مراسم اربعین، آیت‌الله خمینی در پیامی به هوادارانش وعده داد که به زودی در میان آنها خواهد بود. صحبت مراجعت او فرماندهانش ارتش را نگران تر کرد. به طوری که ارتشبه قره‌باغی رئیس ستاد ارتش تصمیم به استعفا گرفت اما پس از بسته شدن فرودگاه از استعفا منصرف شد.

قره‌باغی: «من بعد از اینکه به وسیله استعفای خودم جلوی آمدن خمینی را به ایران گرفتم و فرودگاهها بسته شد افسران و فرماندهان را برای بعدازظهر اون روز احضار کردم و در حضور همه گفتم که آقایون بحمدالله ما موفق شدیم که برنامه ما این بود که جلوی خمینی را بگیریم و گرفتیم و فرودگاهها بسته شد خیالتون راحت باشه دولت با ما هماهنگه و با هماهنگی همدیگه مشغول هستیم. دولت مشغول پیدا کردن راه حل سیاسی است و اظهار خوشحالی کردم به همشون که روحیه شون بره بالا.»

گوینده: فرودگاه تهران چند روزی بسته بود و شایعات زیادی درباره مراجعت آیت‌الله خمینی در جریان بود. بالاخره به دنبال تحصن و تظاهرات و فشار مخالفان، دولت فرودگاه را باز کرد. اما هنوز معلوم نبود که آیت‌الله خمینی کی وارد تهران می‌شود. حتی شب پیش از ورود او دکتر بختیار از این امر اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد.

بختیار: «الان دولت نمی‌دانه که ایشون در ایران کی می‌آد. و استقبال چگونه برگزار خواهد شد. آیا شرکت خواهد کرد لازم هست یا خیر؟ تصمیم گرفته نشده.»

گوینده: ما ارتشبد قره‌باغی می‌گوید که دکتر بختیار در ترتیب دادن مراجعت آیت‌الله خمینی دست داشت و حتی سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی را مأمور همکاری با کمیته استقبال از او کرده بود.

قره‌باغی: «ایشون را مأمور کرد برود زیر دست صباغیان نامی که رئیس کمیته پذیرایی استقبال از آقای خمینی بود. ایشونو فرستاد اونجا که بره ایشون بشینه اونجا فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی بره زیر دست صباغیان که نمی‌دونیم چه بوده؟ چی کاره بوده؟ چی بوده کدوم گور بوده؟ بره زیر دست ایشون بشینه و دستورات ایشون رو برای استقبال خمینی اجرا بکنه؟ اون روزی که من دیدم گفتند خمینی سوار هلی‌کوپتر شده این هلی‌کوپتر کجا بوده چی شده گفتم آقا چطور، کی به این هلی‌کوپتر داد چرا؟ از کجا آمد؟ بعد دیدیم در اون کمیته آقای صباغیان گفته وقتی که تمام نیروی هوایی شما نیروی هوایی شاهنشاهی من عکسشو گذاشتم تو کتابم. دیدم که خمینی را مثل خود اعلیحضرت وسط گرفتند از هواپیما آوردند پایین. این کارها را کی کرد؟ ای کارها را همه‌اش را بختیار کرد ایشون آورد من استعفا کردم فرودگاه را بستیم بعد ایشون نشستیم من در جلسه هستم تلفن می‌کنه فلانی تلفون می‌کنه به من می‌گوید که روزنامه نویس‌ها آمدند اینجا می‌گویند اگر آقا نمی‌اد ما بریم گفتم خوب برند؟ گفت می‌گویند خرج ما زیاد شده است هتلی که ما خوابیدیم؟ گفتم خوب بگو برند؟ گفت می‌گند فرودگاه را باز کنید گفتم بیخود می‌گویند. نگو آقا گفته فرودگاه را باز کرده [او] اصلاً به من نگفته بعد جلسه تمام نشده تلفن کردند به من اطلاع دادند که الان در رادیو صحبتش شده که فرودگاه باز است! مرد حسابی؟ فرودگاه را باز کرد و بعد فهمیدیم که اسامی اشخاصی هم که در فرودگاه باید بروند شرکت کنند آقای بختیار تعیین کرده توافق نمی‌کردند مخالفین بین خودشون و می‌گفتند نخست‌وزیر تعیین کند که خودش هم می‌خواست بره فرودگاه که بعد (من گفتم آنجا در کتابم اشاره کردم که) یارو تلفن کرد رئیس مجلس شورای ملی به من تلفون کرد این آقای سعید که گفت می‌خواد بره فرودگاه گفت، شما می‌خواهید بروید؟ گفتم من فرودگاه کار ندارم. یعنی چی؟ بعد گفت که آخه نخست وزیر میره گفتم من نمی‌گذارم نمی‌دانم ولی من فکر نمی‌کنم، چطور نخست‌وزیر برود فرودگاه گفت پس من چیکار کنم به نظر شما؟ آقای سعید می‌خواست برود گفتم آقا جان شما رئیس مجلس ملی هستید، چه کار دارید فرودگاه کار نداری شما. گفت آخه بختیار می‌خواد بره گفتم نمی‌دانم من حالا چطور میشه من که در هر صورت نمی‌رم بعد تا گوشی را گذاشت چیزی طول نکشید بختیار تلفون کرد گفت بله آقایون از من می‌خواند که برم فرودگاه ولی من نمی‌رم فرودگاه این حرف من را ایشون [آقای سعید] به اون زد، او [بختیار] منصرف شد من به این تندی گفتم چون مفهوم نداره معنا نداره.»

گوینده: اگر مقامات دولت و ارتش بر سر استقبال از آیت‌الله خمینی اختلاف داشتند اطرافیان مکلا و معمم آیت‌الله هم بر سر همراهی کردن او با یکدیگر رقابت می‌کردند. ابوالحسن بنی‌صدر در هواپیما با آیت‌الله خمینی بود.

بنی‌صدر: «وقتی که هواپیما متوقف شد و در هواپیما باز شد، دو نفر وارد هواپیما شدند برادر ایشون آقای پسندیده و آقای مطهری. و ایشون رو دو طرفش قرار گرفتند از در هواپیما بردند بیرون. چنانچه پنداری وظیفه روشنفکران این بوده

که آقا رو برسوندند تا سر پله‌ها تحویل آقایان روحانیون بدند و اونا ببرند. از اونجا به بعد به اصطلاح حرفه‌اش هم می‌بینی به کلی فرق کرد تا اونوقت به اصطلاح بیان یک بیان آزادیبخش بود از اون به بعد نه، دیگه یک قدرت بود که داشت حرف می‌زد.»

گوینده: در صبح آن روز دوازده بهمن میلیونها نفر در فرودگاه و مسیر آن به استقبال آیت‌الله خمینی رفته بودند.

شعاردهنده: الله اکبر (و در پاسخ مردم دسته جمعی می‌گفتند) الله اکبر.

شعار دهنده: الله اکبر

مردم: الله اکبر - الله اکبر

گوینده: آیت‌الله خمینی پس از چهارده سال تبعید در مقام رهبر انقلاب به ایران بازگشته بود و ملت از او استقبالی تاریخی کرد. او از فرودگاه به بهشت زهرا رفت و در آنجا با مردم همدردی کرد و از فداکاری‌هایشان تشکر. او از آینده حکومت اسلامی هم سخن گفت و از غیر قانونی بودن نظام سلطنت.

آیت‌الله خمینی: «من باید عرض کنم که محمدرضای پهلوی این خائن خبیث رفت فار کرد و همه چیز ما را به باد داد. مملکت ما را خراب کرد. قبرستانهای را آباد کرد. مملکت ما را از ناحیه اقتصاد خراب کرد. کارهایی که این آدم کرده به عنوان اصلاح این کارها خودش افساد بوده است فرهنگ ما را عقب نگهداشته. تمام انسانها و نیروی انسانی ما را از بین برده است این آدم ما می‌گیم که خود اون آدم، دولت اون آدم، مجلس اون آدم، تمام اینها غیرقانونی است و اگر ادامه به این بدند، اینها مجرمند و باید محاکمه بشند و ما اونها را محاکمه می‌کنیم من دولت تعیین می‌کنم من تو دهن این دولت می‌زنم من دولت تعیین می‌کنم من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم. من به واسطه اینکه ملت مرا قبول دارد....»

(ابتدا کف زدن جمعی حضار و سپس فریاد الله اکبر جمعی حضار).

قسمت سی و چهارم تشکیل دولت موقت

گوینده: آیت‌الله خمینی در مدرسه علوی در مرکز تهران سکونت گزید و عملاً ثقل قدرت به این مدرسه انتقال یافت او وعده داده بود که هرچه زودتر دولت انقلاب را معرفی کند، دکتر بختیار که خود را نخست‌وزیر قانونی می‌دانست حاضر نبود دو دولت را در کشور بپذیرد.

بختیار: «ما یک مملکت داریم، یک حکومت خواهد داشت، یک ارتش خواهد داشت و هیچگاه در ایران دو دولت وجود نخواهد داشت و این به هر قیمت، یک عده متاسفانه عادت به دیکتاتوری کردند دیکتاتوری محمدرضا شاه را قبول کردند، دیکتاتوری آینده را شاید مطلوب طبعشون باشه، ولی من آزاده و آزادگی را در این مملکت می‌خواهم ترویج بدهم.»

گوینده: ولی آیت‌الله خمینی دولت بختیار را نماینده نهادهایی غیرقانونی می‌دانست، دکتر بختیار با استناد به اینکه دولت او را مجلس تایید کرده است دولت خود را قانونی می‌دانست و این درست همان نکته‌ای بود که آیت‌الله خمینی در نطق بهشت زهرا آنرا مورد حمله قرار داد و شخص دکتر بختیار را غیرقانونی خواند.

آیت‌الله خمینی: «دولتی که ناشی می‌شد از شاهی که خودش و پدرش غیرقانونیست، خودش علاوه بر این غیرقانونیست، وکلایی که تعیین کرده است غیرقانونی است کسی که خودش از ناحیه مجلس از ناحیه مجلس سنا از ناحیه شاه منصوب است و همه اونها غیرقانونی هستند می‌شد [می‌شود] که قانونی باشد؟ ما می‌گیم که شما غیرقانونی هستید باید بروید، ما اعلام می‌کنیم که الان دولتی که به اسم دولت قانونی خودش را معرفی می‌کند حتی خودش قبول ندارد که قانونی است، خودش تا چند سال پیش از این تا او وقتی که دستش نیامده بود این وزارت قبول داشت که غیرقانونیست، حالا چه شده است رفقاییش هم قبولش ندارند ملت هم قبولش ندارد، ارتش هم قبولش ندارد، فقط امریکا از این پشتیبانی کرده و فرستاده به ارتش دستور داده که از این پشتیبانی بکنید، انگلیس هم از این پشتیبانی کرده و گفته است که باید از این پشتیبانی بکنید، یک نفر آدمی که هیچ یک از طبقات ملت از هر جا بگید قبولش ندارند می‌گد [می‌گوید] که در یه مملکت که دو تا دولت نمی‌شد، [نمی‌شود] خوب واضح است این، یه مملکت دو تا دولت ندارد لکن دولت غیرقانونی باید برود، تو غیرقانونی هستی، دولتی که ما می‌گیم دولتی است که متکی به آراء ملت است، متکی به حکم خداست تو باید یا خدا را انکار کنی یا ملت را، باید سرچایش بنشیند این آدم.»^۱

گوینده: با این سخن آیت‌الله دیگر کار مصالحه با دولت دکتر بختیار دشوارتر می‌شد حتی یک هفته قبل از آمدن آیت‌الله مذاکره برای تشکیل دولتی واحد صورت گرفته بود اما به گفته مهندس جفرودی که در جریان مذاکرات بود این گفتگوها به جایی نرسید.

جفرودی: «روز سه شنبه سوم بهمن ماه ۱۳۵۷ جلسه در منزل آقای دکتر شفیعی تشکیل شد موضوعی که مطرح بود این بود که آقای مهندس بازرگان وارد دولت آقای دکتر بختیار بشوند و هرچند وزارت خانه که می‌خواهند در اختیار

^۱ن.ک. صحیفه نور. چاپ اول. ج ۴. ص ۲۸۵، ۲۸۳، سخنان آیت‌الله خمینی در تاریخ ۱۱/۱/۵۷)

ایشون گذاشته بشود که ایشون بگذارند در اختیار همکاران او ایام خودشان، آقای مهندس بازرگان زیربار نمی‌رفتند، گفتند من با آیت‌الله خمینی مشترکا کار می‌کنم بنابراین نمی‌توانم با دولت شاه باشم، ولی به شما پیشنهاد می‌کنم یعنی به آقای دکتر بختیار که شما، ایشون [آیت‌الله خمینی] به دولتی تشکیل میدن و آقای دکتر بختیار هرچند وزارتخانه که می‌خواهد قبول کند، نه آقای دکتر بختیار زیربار رفتند نه آقای مهندس بازرگان.»

گوینده: شورای انقلاب نه تنها در مذاکرات با ارتش، دولت بختیار و امریکائیان نقش مهمی داشت بلکه در تعیین دولت موقت نیز بازوی اصلی آیت‌الله خمینی بود. تعیین نخست‌وزیر دولت موقت در پاریس و تهران مطرح بود اما به گفته ابوالحسن بنی‌صدر اختلاف‌نظرهایی وجود داشت که نخست‌وزیر چگونه تعیین شود.

بنی‌صدر: «اینجا دو قول است. آقای بازرگانی می‌گوید که در پاریس به او همچون وعده‌هایی داده شده بود. گفتند برو دولت را در آنجا تشکیل بده و آقای خمینی می‌گوید من همچون وعده‌ای نداده‌ام و نگفته‌ام. او وقت به همه می‌گفتند شما لیست تهیه کنید من باب اینکه معلوم شود که من همه اشخاص فعال را داشته باشم ببینیم که تکلیفم چیست. او می‌گوید که در تهران به نتیجه رسیده که متناسب با آن موقعیت آقای مهندس بازرگان بوده است.»

گوینده: سرانجام شورای انقلاب که مجری نظرات آیت‌الله خمینی بود مهندس بازرگان را به نخست‌وزیری دولت موقت منصوب کرد.

بازرگان: در شورای انقلاب صحبت شد که کی نخست‌وزیر بشه و بعد از بحث و اینها آقایون شخص دیگری به نظرشون نمی‌آمد اسم بنده را آوردند و آقای خمینی هم مقید بودند که از ناحیه اونها پیشنهاد بشه و اونها پیشنهاد کردند و ایشون هم گفتند که خوب خیلی منو راحت کردید خیلی خوب شد برای اینکه از هر دو طرف خیال من راحت شد که به نظر می‌آمد که مقصودشان از دو طرف یعنی هم از ناحیه به اصطلاح ملیون و کلاهی‌ها به اصطلاح و هم از ناحیه علما و روحانیون.»

گوینده: چهار روز پس از ورود آیت‌الله خمینی به تهران، مهندس بازرگان رسماً به نخست‌وزیری دولت موقت منصوب و خبر آن به دنیا مخابره شد.

اخبار رادیو دولتی انگلستان در روز ۱۶ بهمن سال ۵۷: در ایران، آیت‌الله خمینی، مهندس مهدی بازرگان را به ریاست دولت موقت خود که بر تبدیل رژیم آن کشور به یک جمهوری اسلامی نظارت خواهد نمود انتخاب کرده است. مهندس بازرگانی رئیس پیشین شرکت ملی نفت ایران در زمان دکتر مصدق بود. آیت‌الله گفت که مهندس بازرگان به سمت نخست‌وزیری انتخاب و اعضای کابینه خود را هرچه زودتر معرفی خواهد کرد و سپس دولت موقت یک انتخابات ملی برای تشکیل مجلس مؤسسان به منظور تصویب قانون اساسی جدید ترتیب خواهد داد. آیت‌الله خمینی در یک جلسه پر از ازدحام مصاحبه مطبوعاتی در تهران، حکومت موقت خود را یک حکومت اسلامی و قانونی خواند و گفت که هر اقدامی علیه آن بعمل آید کفر محسوب خواهد شد. پیش از این مصاحبه مطبوعاتی، دکتر بختیار که از طرف شاه پیش از رفتنش از ایران به نخست‌وزیری تعیین شده بود گفته بود که با تشکیل یک دولت موقت مخالفتی ندارد مشروط بر اینکه فرع بر دولت خود او باشد ولی اگر نخست‌وزیر دولت موقتی بی‌نظمی ایجاد کند بازداشت خواهد شد. خبرنگار رادیو دولتی انگلستان در تهران می‌گوید که علی‌رغم لحن سخت آیت‌الله هنوز امید به یک نوع سازش با دولت دکتر بختیار وجود دارد زیرا مهندس بازرگان بین طرفین سمت میانجی را داشته است. ضمناً در یک نقطه دیگر تهران بمبی

در جلوی دفتر خبرگزاری امریکایی یونایندپرس اینترنشنال پرتاب شد. که آتش‌سوزی مختصری ایجاد کرد ولی آسیبی وارد نیورد. بعدا یک شخص ناشناس بوسیله تلفن گفت که این کار یک گروه ضد امریکایی بوده است. گزارشی که در مجله امریکایی تایمز درج شده حاکی است که امریکا سیاست خود را در ایران تغییر داده و سفیر امریکا در تهران کارمندان خود را تشویق به گشودن باب گفتگو با آیت‌الله خمینی نموده است. این مجله می‌نویسد که دیپلمات‌های امریکایی با بعضی از اطرافیان مهم آیت‌الله تماس‌هایی برقرار کرده‌اند و روی هم رفته از آنها حسن استقبال شده است.

گوینده: مراسم انتخاب نخست‌وزیر در روز پانزدهم بهمن برگزار شد و مهندس بازرگان در پاسخ به فرمان آیت‌الله خمینی گفت ماموریت دولت موقت دشوارترین وظیفه‌ایست که در تاریخ ۷۲ ساله مشروطیت به دولتی واگذار می‌شود.

بازرگان: «در تالار سخنرانی دبستان علوی مجلسی برگزار شده بود که از یه طرف رهبر انقلاب صحبتی کردند بعد فرمان نخست‌وزیری بنده را آقای هاشمی رفسنجانی از طرف ایشون خواندند، منمهم جواب دادم در واقع موافقت خودم و قبولی مسئولیت را بیان کردم و این دو مطلب، هم فرمان نخست‌وزیری ایشون هم جواب قبولی بنده (تشکر و قبولی بند) اینها به زبان انگلیسی و فرانسه ترجمه شد توسط آقایان دکتر یزدی و دکتر توسلی و به اطلاع رسید چون خبرنگاران زیاد بودند، اونوقت خبرنگاران شروع کردند چه داخلی و چه خارجی شروع کردند سئوالاتی کردن این سئوالات را هم ما جواب دادیم و یک تلویزیون مدار بسته‌ای اون روز که از طرف خود دستگاه تلویزیون اون زمان منتهی به طور در واقع غیرمجاز یا غیر رسمی آمده بودند اونجا اونا این جریان را اون صحنه را در حول و حوش در یکی دو تا خیابون اطراف در یه شعاع مثلا یکی دو کیلومتری پخش کردند یکی دو روز بعد در دعوتی که کردیم در دانشگاه تهران اونجا بود که من پیام دادم و اولین سخنرانی را کردم.»

گوینده: و این پیام درباره وظایف دولت موقت از رادیو تهران هم پخش شد.

گوینده رادیو ایران: همان‌طور که می‌دانید و مقام رهبری انقلاب در انتصاب رئیس دولت اعلام فرموده‌اند خطوط اصلی وظایف دولت موقت به این قرار است: ۱- احراز و انتقال قدرت ۲- ارائه و اثبات حقانیت ۳- احیاء و اداره و اصلاح مملکت ۴- انتخابات مجلس موسسان و ارجاع به آراء عمومی برای تدوین و تصویب قانون اساسی جدید ۵- انجام انتخابات مجلس شورای ملی ۶- انالله و اناالیه راجعون، استعفا و تقدیم کار به رئیس جمهوری و به دولت رسمی وقت.

گوینده: مهندس بازرگان در سخنرانی دانشگاه تهران از مردم خواست که صبر داشته باشند و با دولت موقت همکاری کنند و تاکید کرد که دولت او آهسته و گام به گام پیش خواهد رفت.

بازرگان: «قبل از این گفتم که من و دولت موقت در حکم فولکس واگن هستیم که ماشینی است که روی زمین‌های ناهموار و سنگلاخ و اینها نمی‌توانه حرکت کنه ما باید در زمینه مساعد و هموار حرکت کنیم و کار انقلابی شدید، انقلابی تند، از این چیزها از من بر نمی‌آید، گفته بودم که ما بلدوزر نیستیم که خراب کنیم و با قدرت فوق‌العاده جلو برویم.»

گوینده: در کابینه موقت بازرگان دکتر سنجابی وزارت خارجه را برعهده گرفته بود.

سنجابی: «دستگاه آخوندها و بختیار مرتب مشغول اقدام بودند حتی می‌خواستند زمینه برآش فراهم کنند که آقا به او [بختیار] می‌گوید. فعلا موقتا حکومت بکنید و ایشان هم خیلی راضی به این ترتیب شده بود ولی من در جریان این

مذاکراتشون به هیچ وجهی نبودم بعد از آنی که حکومت بختیار در حال سقوط بود و بازرگان می‌خواست حکومت تشکیل بدهد فروهر را پی من فرستاد که فلانکس با ما همراهی بکند، بنده به دو دلیل موقتا قبول کردم یکی اگر من قبول نمی‌کردم می‌گفتند فلانکس انقلاب را شکسته کرده است و جدایی انداخت است یکی اینکه می‌گفتند چون در این مدت در جریان مذاکراتشون نبودم، می‌گفتند اصلا به حسابش نگرفته‌اند، این بود که موقتا قبول کردم و می‌خواستیم یک سیاست ملی مستقل حسابی روی کار ببریم و به این ترتیب کار وزارت خارجه را یک عمل اساسی انقلاب می‌دانستیم و گرفتن در دستش را لازم می‌دونستیم.»

گوینده: در یادار احمد مدنی یکی از کسانی بود که در کابینه موقت سمتی به او پیشنهاد شد.

مدنی: «ما از این تاریخ مشخصا دو تا کابینه داشتیم، یکی کابینه آقای دکتر بختیار بود که در کاخ نخست‌وزیری بود یکی هم کابینه‌ای بود که آقای دکتر مهندس بازرگان تشکیل داده بودند در عباس‌آباد دفتری که اونجا داشتن و در این کابینه از من درخواست کرده بودند وزارت کشور را پذیرا بشم بعدا ترجیح دادند که من وزارت دفاع ملی را عهده‌دار بشوم به جای وزارت کشور، اونجا مقدمات کار را کسانی که نامزدهای انتخاباتی بودند برای وزارت‌خانه‌ها اونجا می‌آمدن برنامه‌های کارشون را تنظیم می‌کردند از این زمان می‌شه گفت که آقای مهندس بازرگان با مهیایی برای اینکه زمان حکومت را در دست بگیرند بعد از انقلاب مشغول تدارک بودند و معلوم بود نظام حاکم رفتنی است و می‌خواستیم این جابجایی آرام انجام بگیرد و بدون خونریزی انجام بگیرد این است که مرتب با آقای مهندس امیر انتظام می‌رفتیم ملاقات می‌کردیم و از آقای دکتر بختیار می‌خواستیم، درخواست می‌کردیم یا به انقلاب بپیوندند و بشوند نخست وزیر انقلاب منتخب آیت‌الله خمینی (که مقدماتی هم برای این کار انجام گرفته بود که بحث آن مفصل است) و یا اینکه کناره‌گیری کنند و آقای مهندس بازرگان حکومتشان را تشکیل بدهند و مقابله نکنند.»

گوینده: «در این میان ارتش متوجه فشار بر دولت بختیار بود و اینکه باید استعفا بدهد البته بازرگان تماس خود را با ارتش حفظ کرد و به گفته ارتشبد قره باغی ارتشیان خود را برای روز مبادا آماده می‌کردند.

قره باغی: «ما بدترین وضعیت را همیشه باید در نظر بگیریم و طرح‌ها مون برای اون بدترین وضعیت بید باشد خوب البته اگر اون وضعیت نبود، یه خورده بهتر بود چه بهتر، این بود که ما بدترین وضعیت را در نظر گرفتیم این را که منظور این بوده که اگر نخست‌وزیر به دلیلی خودش استعفا بکند یا مجبور به استعفا بکنند، (ما داشتیم حرف می‌زدیم نگو با حقیقت تطبیق دارد ایشون با شورای انقلاب در تماس [است] ما فکر می‌کردیم ولی حقیقتی هم داشته که با شورای انقلاب مشغول مذاکره بوده) و استعفا بدهد این شایعاتش همیشه می‌آمد تو جلسه و بعد به ما، سپهبد مقدم می‌گفتند که این شایعات بعد از این ملاقاتهایی که ایشون با مخالفین می‌کنند که ایشون در تماس بود با مخالفین که خودش البته می‌گفت او موقع با طالقانی و مطهری و بهشتی در تماس بود در جلسه‌ای که ایشون دعوت کرد بیایید که آقای بازرگان قراره بیاد که با هم ملاقات بکنیم، گفتم خوب من کاری با آقای بازرگان ندارم که صحبت‌ها مون را کردیم و اینا گفتند من میل دارم که شما هم باشید و پشتیبانی از دولت را فشار بیارید و بگوئید و به سپهبد مقدم هم گفتم او هم باشه گفتم خیلی خوب رفتیم و در جلسه چون آقای بازرگان آنموقع انتخاب شده بود برای نخست‌وزیری که ایشون نیامد و آقای دکتر سبحانی آمد با آقای امیر انتظام غرضم از بیان این مطلب این نکته است که در تمام مدت ما دیدیم می‌گویند استعفا بده گفتم شما گفتید به ما بیایید اینجا ما مذاکره کنیم صحبت بکنیم ببینیم ما اینها چی می‌گند شما به اونها چی می‌گید. ولی استعفا بده؟ گفتند به او استعفا بده. [بختیار] گفت نخیر من استعفا نمی‌دم برای اینکه من حکم را از کسی گرفته‌ام که دکتر مصدق هم از او حکم گرفته، گفتند که بابا تو خودت که گفتی قبلا قبول نداشتی شاه را، گفت که

مجلس به من رای دادند، گفتند شما که خودت همیشه با ما بودی تا دیروز به ما می‌گفتی که شاه مورد قبول ملت نیست، نمایندگان نمایندگان ساواک هستند چطور شد تو امروز عوض شدی بیا آقا بیا بیا ما دیدیم بی‌فایده است این صحبت‌ها چه بیخوده اصلاً منظورم اینکه ما او موقع پیش خودمون فکر می‌کردیم آقا این ممکن است استعفا بده و ارتش در مقابل یک وضع عجیبی قرار بگیره، چه باید کرد؟

گوینده: برای بازرگان و همکارانش تماس با ارتش و بختیار در واقع تلاش برای جلوگیری از خونریزی بود زیرا آنها کار نظام شاهنشاهی را تمام شده می‌دیدند و فقط می‌خواستند که انتقال قدرت با آرامش صورت پذیرد.

بازرگان: با تصویب شورای انقلاب ما می‌خواستیم که کار انتقال قدرت بدون درگیری و مزاحمت و مخالفت بعمل بیاید و خود وزرای دولت بختیار هم طرفدار این تز بودند همانطوری که عده‌ای از نمایندگان مجلس استعفا دادند، نظر این بود که آقایان هم استعفا بدهند و رهبری آقای خمینی مورد قبول قرار بگیرد و بختیار استعفایش را در اختیار ایشان بگذارد که آن وقت ایشان اگر خواستند مجدداً او را با مامور کابینه جدید بکنند یا در کابینه وارد بکنند. این نظری بود که هم شورای انقلاب داشت هم دوستان بنده و همکارانمان داشتیم.»

گوینده: روز بعد از انتصاب مهندس بازرگان به دعوت آیت‌الله خمینی در سراسر ایران در حمایت از دولت وی راهپیمایی شد و خبر رسید که در اصفهان انقلابیون حتی اداره شهر را به دست گرفته‌اند.

اخبار رادیو رادیو دولتی انگلستان در آن زمان: گزارش‌های رسیده از جنوب ایران حاکیست که روحانیون و هواداران خمینی اداره امور شهر اصفهان، دومین شهر بزرگ ایران را عملاً در دست گرفته‌اند و به رسیدگی به تظلمات و ارائه طریق و صدور دستور مشغولند. خبرنگار بی‌بی‌سی در اصفهان می‌گوید که یک نیروی پلیس داوطلب مرکب از شش هزار نفر تشکیل شده که ترافیک شهر را اداره و خطاکاران را بازداشت می‌کنند. و مردم امور مربوط به نظافت شهر و دفع زباله را خودشان انجام می‌دهند و خدمات اجتماعی به ابتکار خودشان دائر کرده‌اند خبرنگار بی‌بی‌سی می‌گوید که آیت‌الله خمینی شخصاً با تلفن دستوراتی به روحانیون محلی صادر می‌کند. امروز جماعتی از طرفداران آیت‌الله در پاسخ به دعوت او دائر به تظاهرات آرام در سراسر کشور به پشتیبانی از تشکیل جمهوری اسلامی و انتخاب مهندس مهدی بازرگان به ریاست دولت موقت او در اصفهان وارد خیابان‌ها شدند. در تهران هواپیماهای جت نیروی هوایی در بالای سر تظاهرکنندگان در خیابانها به پرواز درآمدند ولی یک سخنگوی نظامی گفت که این پرواز یک عمل عادی بود و راهپیمایی مردم بدون حادثه برگزار شد. ضمناً دکتر بختیار نخست‌وزیر گفته است که او یک دولت دیگر را تا زمانی که فقط در ذهن مردم وجود داشته باشد نادیده خواهد گرفت ولی اگر دست به اقدامی بزند به آن پاسخ خواهد داد.

گوینده: سه روز بعد رادیو تهران خبر داد که تظاهراتی نیز به طرفداری از دولت بختیار و قانون اساسی مشروطه در ورزشگاه امجدیه صورت گرفته است.

اخبار رادیوی ایران: دنباله خبرها از صدای ایران، صبح امروز حدود ده‌ها هزار نفر از گروه‌های مختلف مردم تهران و اعضای جبهه وحدت ملی در ورزشگاه امجدیه گرد آمدند این گروه که به طرفداری از قانون اساسی و پشتیبانی از دولت دکتر شاپور بختیار شعار می‌دادند سراسر زمین چمن امجدیه و جایگاه‌های اطراف آن را پوشانده بودند. در پایان گروه‌هایی اعضای جبهه وحدت ملی در ورزشگاه امجدیه قطعنامه‌ای انتشار یافت، متن قطعنامه به این شرح است. ۱- اجرای کامل قانون اساسی ۲- آزادی قلم و بیان دور از اختناق و تعصبات و تزییقات ۳- از دولت قانونی جناب آقای

شاپور بختیار و همه مراجع صاحب‌تدار خواستاریم که دست عوامل بیگانه و خائن به وطن را در موقع راهپیمایی گروه‌های پشتیبانی از قانون اساسی کوتاه و اجازه ندهند امنیت و آزادی اختصاص به گروه خاصی داشته باشد ۴- ملت هوشیار ایران برای حفظ قانون اساسی تا آخرین قطره خون خود با دشمنان ایران مبارزه بی‌امان دارد ۵- ارتش و افراد نیروهای مسلح شاهنشاهی که حافظ استقلال و تمامیت ارضی ایران می‌باشند در قلب ملت ایران جا دارند ۶- این گروه از جبهه وحدت ملی ایران از کلیه حاضرین و وطن‌پرستان دعوت می‌کند که در هفته آینده در میتینگ پرشکوهی که با همکاران کلیه ارگانهای سیاسی جبهه وحدت ملی ایران انجام خواهد شد یکبار دیگر پیمان و پیوستگی خود را با تاریخ پر عظمت ایران تجدید نمایند. به گزارش فرانس پرس گروهی از مخالفان نزدیک ظهر امروز به گروهی از تظاهرکنندگان طرفدار قانون اساسی با اسلحه سرد حمله کردند و گروهی را مجروح کردند. خبرگزاری‌های جهان تعداد تظاهرکنندگان طرفداران قانون اساسی را بین ۳۰ تا ۵۰ هزار نفر برآورد کرده‌اند.

گوینده: تعداد تظاهرکنندگان آنقدر نبود که انقلابیون و دولت موقت را نگران کند مع‌الوصف خطر حرکت مسلحانه از هر دو طرف وجود داشت و مهندس بازرگان می‌گوید تمام سعی او و همکفرانش در آن روزها جلوگیری از برخورد خونین بود.

بازرگان: «بنده در آن اولین سخنرانی که بعد از انتصابم در دانشگاه کردم در همونجا خطاب به آقای دکتر بختیار گفتم که شما بختیار لر بودی حالا بیا لر باش ولی بختیار حر باش و حریت نشون بده و بپذیر این انقلاب را و این اوضاع را تا قضا یا به صورت مسالمت‌آمیز و صمیمانه حل بشه، برنامه ما این بود، ما اینو می‌خواستیم و آمد و رفت هم از طریق مثلا آقای امیر انتظام یا دکتر سحابی به بعضی وزرای بختیار این بود که این مسئله به این صورت فیصله پیدا بکنه، کار با دشمنی و خصومت و فحاشی و بدگویی و بعد هم اعدام و از این جور چیزها و خونریزی و اینها نرسه، ما می‌خواستیم گرهی که با دست باز می‌شه با دندان باز نشه و دستمال پاره نشه، دستمال باز بشود و مورد استفاده هم قرار بگیرد، در اختیار صاحبش هم بیاد ولی با جار و جنجال و با دعوا پاره کردن و کشتن و آزار و نمی‌دونم اینا نباشه و ملت حاکم باشه اینو ما می‌خواستیم.»

گوینده: ایران در آن روزها عملاً دو دولت داشت و حتی رادیو ایران که هنوز در اختیار نظام حاکم بود در تفسیرهای خود اشاره می‌کرد که طبیعتاً دو پادشاه در اقلیمی ننگند.

رادیو ایران: واقعیتی است غیرقابل انکار که آقای شاپور بختیار نخست وزیر قانونی دولت شاهنشاهی ایران می‌باشد. مساله در این است که انقلابی در ایران صورت گرفته است که قوانین جاریه رادیکر قبول ندارد، انقلابی در ایران صورت گرفته است که در آن نسبت به تغییر رژیم سیاسی اظهار تمایل شده است و خواسته‌هایی در انقلاب مطرح شده است که با اصول قانون اساسی در تضاد می‌باشد و چنین است که اغلب انقلاب‌هایی که در جهت تغییر یک نظام سیاسی صورت می‌گیرد از طریق قوانین و یا خونریزی انجام می‌شود، برای جلوگیری از این خونریزی و برادرکشی باید یک اصل رابتر از همه اصول دیگر در مد نظر داشت و آن اصل این است که قوای مملکت یا دولت ناشی از ملت است.

گوینده: و در این روزهای آخر سیاست‌مداران به انتقال آرام قدرت می‌اندیشیدند اما سازمان‌های چریکی مثل مجاهدین و فدائیان خلق و سایر سازمان‌های مسلح انقلاب هواداران خود را برای نبرد مسلحانه با ارتش آماده می‌کردند.

قسمت سی و پنجم آخرین روزهای عمر رژیم سلطنتی

گوینده: در روزهای اخیر، بزرگترین سوال تسلیم یا مقاومت ارتش به عنوان تنها سنگر مانده از نظام شاهنشاهی بود؛ آیت‌الله خمینی پیوسته در برابر این خواسته که علیه ارتش دستور نبرد مسلحانه بدهد مقاومت کرد، و راه تحبیب ارتش را در پیش گرفت.

آیت‌الله خمینی: می‌خواهیم که ارتش ما مستقل باشد آقای ارتشید شما نمی‌خواهی؟ آقای سرلشکر شما نمی‌خواهی مستقل باشی؟ ما که این حرف را می‌زنیم که ارتش باید مستقل باشد جزای ما این است که بریزید تو خیابون خون جوان‌های ما را بریزید که چرا می‌گید من بایدمستقل باشم، ما می‌خواهیم تو آقا باشی، و اما تشکر می‌کنم از این قشربانی که متصل شدند به ملت، این درجه‌دارها، همافرها، افسرهای نیروی هوایی، اینها همه مورد تشکر و تمجید ما هستند و به اینهایی که متصل نشدند می‌گیم که متصل بشید به اینها، رها نکنید، این را، خیال نکنید که اگر رها کردید ما می‌آییم شما را به دار می‌زنیم این چیزهایی است که شما یا کسانی دیگه درست کردند والا این همافرها و این درجه‌دارها و این افسرها که آمدند و متصل شدند ما با کمال عزت و سعادت اونها را حفظ می‌کنیم و ما می‌خواهیم که مملکت مملکت قوی باشد ما نمی‌خواهیم نظام را بهم بزنیم، ما می‌خواهیم نظام محفوظ باشد لکن نظام در خدمت ملت.^۱

گوینده: در میان رهبران مذهبی بودند کسانی که از مقاومت ارتش و کودتا بیم داشتند، نصیحت آنها نظیر آیت‌الله شریعتمداری این بود که کودتا دیگر بی‌فایده است.

شریعتمداری: البته خطر نظامی موجود است، ولی در صورت وقوع، این هیچ دردی را دوا نخواهد کرد زیرا که اعمال خشونت نتیجه معکوس، برعکس خواهد داشت. انتظار ما از ارتش این است که خودشون را برادران ملت و از خود ملت بدوند، و قهرا به طرف ملت جبهه نگیرند، تیراندازی نکنند، اذیت و آزار نکنند.

گوینده: دکتر سنجابی هم با تکیه بر بسیج و حضور مردم بر این نکته تاکید می‌کرد که فشار نظامی و کودتا به جنگ داخلی خواهد انجامید.

سنجابی: اگر غرض از کودتا اعمال یک سیاست سرکوب ناگهانی است به نظر من امکان اون همیشه وجود داشته و هنوز هم وجود دارد اعمال زور و فشار نظامی به هر حال عملی است که مملکت ما را به ورطه هولناکی خواهد کشاند و مقدمه یک جنگ داخلی خواهد بود که ثبات منطقه و صلح جهان را به خطر خواهد انداخت امیدوارم در افسران ارتش ایران آنقدر حس وطن‌پرستی و مسئولیت و آینده‌نگری باشد و هرگز حاضر نشوند دست به چنین اقدامی بزنند.

گوینده: برای ارتشبد قره‌باغی و خیلی از سران ارتش هم تنها خود کودتا بلکه هدف از کودتا بی‌معنی و نامشخص است.

^۱ (ن. ک صحیفه نور، چاپ اول، ج ۴، ص ۲۸۶- سخنان مورخ ۱۲/۱/۵۷ آیت‌الله خمینی در بهشت زهرا)

قره‌باغی: با توجه به اوضاع و احوال آن روز کودتایی مقدور نبود و مفهوم نداشت چون دستور صریح اعلیحضرت این بود که اولاً خونریزی نشود، و از این گذشته اصولاً کودتا یعنی چه؟ کودتا یعنی یک عملی برخلاف دولت قانونی و از کار انداختن اون دولت قانونی و بدست گرفتن قدرت، در صورتی که آن روز ما تمام مدت صحبت‌مان این بود که ما از دولت قانونی پشتیبانی می‌کنیم و بر علیه دولت هم مفهومی نداشت که کودتا کنیم. مفهومی که این کودتا می‌گویند یعنی اجرای مقررات حکومت نظامی بر علیه تظاهرکنندگان یعنی شدت عمل، یعنی تیراندازی، و این وظیفه کی بود این عمل، این وظیفه فرمانداران نظامی بود که فرمانداران نظامی تماماً تحت امر خود نخست‌وزیر بختیار انجام وظیفه می‌کردند و ستاد بزرگ برابر قانون هیچ گونه مداخله‌ای در امور فرماندهی نظامی نداشت.

گوینده: ارتشبد قره‌باغی می‌افزاید که واقعیات سیاسی شدت عمل را هم ناممکن کرده بود.

قره‌باغی: حتی اون سپهبد ندیمی مثال را می‌زند می‌گوید که ما یک حالت بازی شطرنج را پیش آورده‌ایم می‌گویند مات هستیم ما، تکان نمی‌تونیم بخوریم، هیچ کاری نمی‌تونیم بکنیم مردم را بکشیم برای چی بکشیم؟ نکشیم؟ چیکار کنیم؟ کما اینکه خیلی قشنگ بعد از جریانات در مصاحبه‌ای بیچاره سپهبد ربیعی که از افسرهای بسیار رشید و از افسرهای خوب ما بود می‌گوید من دیدم که بختیار می‌خواهد جمهوری اعلام کند بازرگان هم می‌خواهد جمهوری اعلام کند و این حقیقت مذاکراتی بود که دیده می‌شد بختیار هیچکس طرفدارش نیست، وزیرایش را هم به وزارتخانه‌ها راه نمی‌دهند هیچکس طرفدارش نیست بازرگان تمام ملت طرفدارش هستند گفتم پس هر دو دارند همون کار را می‌کنند من چیکار دارم که دیگه سبب کشته شدن بیهوده هموطنان بشم.

گوینده: مشاوران آیت‌الله خمینی از مدت‌ها پیش با برخی از امرا و بسیاری از افسران در تماس بودند در میان رده‌های پایین تر ارتش بخصوص همافران با آیت‌الله خمینی نشانه‌ای بود بر اینکه ارتش دیگر خواستار کودتا نیست.

مدنی: این از پیش فراهم شده بود به وسیله خود افسرانی که متعلق به نیروهای معتقد ملی بودند یعنی جبهه ملی و امثال آن. این زمینه از قبل فراهم شده بود که خب منم با بعضی هاشون آشنایی داشتم دوست بودم و ملاقاتی می‌کردم خود منم در این ملاقات دست داشتم اینها آمادگی هاشون بود که بیایند اطمینان بدهند یعنی بگویند به همه که ارتش پیشاپیش در مسیر انقلاب هست و روحانیت بدون که از بابت ارتش اون گمانی را که می‌برند که ارتش کودتا می‌کنه، اون گمانی را که می‌برند ارتش مقابلشون هست منهای معدود باقی مونده‌ها نیستند این ملاقات به این مناسبت انجام گرفت.

گوینده: آمدن همافران به دیدار آیت‌الله خمینی رخنه عمیق انقلابیون را به درون ارتش نشان داد. شب بیست و یکم بهمن حرکت نهایی در پادگان دوشان تپه آغاز شد درست همان روزی که بنا بود ارتشبد قره‌باغی از این پادگان دیدن کند.

قره‌باغی: روز بیست و یکم قرار بود در صبحگاه در پادگان دوشان تپه تیپ سوم گارد را بریم بازدید کنیم، که شبش اون اتفاقات افتاد که بیداد کردند من تلفن کردم به سپهبد ربیعی صحبت کردم گفت که اینها در تلویزیون آمدن خمینی را نشان دادند و چند نفر از افراد گارد شاهنشاهی که اینجا بودند اونها با افراد نیروی هوایی حرفشون شده. گفتم افراد گارد شاهنشاهی اونجا چیکار می‌کنند؟ معلوم شد که اینها به افراد خودشون اطمینان نداشتند، قبل از اینکه من پیام به ستاد چند تا تانک از گارد شاهنشاهی بردند در نیروی هوایی گذاشتند و افراد گارد اونها هستند و در آسایشگاه که تماشای

می‌کردند این فیلم آمدن خمینی را صلوات می‌فرستند اونها به افراد نیروی هوایی، همافرها اعتراض می‌کنند که چرا اینکار رامی‌کنید و فلان با هم حرفشون می‌شه. گفتم این چه طور شد آخه چرا اینو نشون می‌دید؟ گفت معلوم شد که دستور خود نخست‌وزیر بوده که این فیلم را نشون بدهند گفتم منظور؟ گفت منظور من این بود که ببینید مردم که خمینی که بعد از پانزده سال در هواپیما می‌گویند چه احساسی دارید؟ می‌گوید هیچی.¹ من گفتم کسی گوش نمی‌کنه ایرانی، هیچی چیه. این (بختیار) خیال می‌کرد اینجا فرانسه است اینجا نمی‌دونم کجاست اینها که گوش نمی‌کنند صلوات می‌فرستند اصلا کاری به هیچی نداره گفتم هر چی بوده زیر سر همین هیچی شما بوده دستور شما بوده که این فیلم را نشون دادند، خلاصه اونشب من رفتم به تیپ دوشان تپه مراسم برگزار شد. خداحافظی کردیم، من سوار هلی‌کوپتر شدم که پیام دیدم شهر وضع غیرعادی داره. روز بیست و یکم، آتش روشن کردند؛ شلوغه. وقتی رسیدم به ستاد، گزارشات را دیدم، دیدم نخیر تظاهرات (است) همه شهر مشغول تظاهرات هستند و شلوغه وبعد فهمیدم که بله این مردمی که دور اینها ریختند آخوندها و فلان و اینها ارتباطاتی با همافرها داشتند، در داخل بودند، در را باز کنند همافرها اینها میریزند تو اسلحه‌خانه، اسلحه‌هایی که بوده تمام اسلحه‌های را خود همافرها برمی‌دارند می‌روند پشت بام‌های نیروی هوایی و یک مقدار تفنگ می‌افته دست همین اشخاصی که طرفدارهای اونها بودند من فوراً تلفن کردم به رحیمی چیه قضایا؟ گفت بله تیمسار از دیشب ساعت پنج و شش اینجا هستیم و مراقب هستیم دورشون را گرفتیم و فلان اینها. من فوراً گفتم (تلفن) بختیار را بگیرند و گفتم آقای بختیار شهر در همه جا تظاهرات هست و شلوغه و دور "دوشان تپه" هم که ریختند و اینکارها را کردند و فلان و اینها. گفت که بله امروز روز مجاهدین و فدائیان، سالگرد جریان وقایع سیاهکل (است) اونها جشن گرفتند تظاهرات راه انداختند و پی بهانه هستند گفتم اگه جلوگیری نکنیم ممکنه آشوب بشه ممکن است بهم بخوره اینکه باید به یک نحوی برگزار بشه. گفتم آخر چه طور ممکن است دارند تظاهرات می‌کنند. گفت شما نگران نباشید من در جریان هستم، خودم با فرماندار نظامی صحبت کرده‌ام.

گوینده: شنیدن خبر این درگیری‌ها مردم را هیجان زده کرد و هزاران نفر به خیابان‌ها ریختند همان ساعت خبر درگیری‌ها را رادیو تهران چنین گزارش کرد.

گوینده رادیو ایران: دیشب در یکی از مراکز آموزش نیروی هوایی در فرح آباد تهران درگیری مسلحانه‌ای بین هنرجویان و همافران و ماموران نظامی رخ داد به دنبال این رویداد در زمینه کشته شدن تعدادی از همافران و هنرجویان شایعه‌هایی در شهر رواج یافت و در پی آن گروه‌های مردم به خیابان‌ها ریختند و در حالیکه عده‌ای نیز در سنگر و پشت بام‌ها آنها را همراهی می‌کردند به سوی مراکز آموزش نیروی هوایی رفته و در اطراف پایگاه اجتماعی کردند در حدود سحرگاه امروز تظاهرات گروهی از تظاهرکنندگان به خشونت گرائیده وعده‌ای با اسلحه گرم به مقابله با نیروهای انتظامی دست زدند تظاهرات بامداد امروز تهران در نواحی فرح‌آباد، شهر ری و خیابان آذری گسترده بود و به استقرار نیروهای

¹ این مطلب اشاره به آن لحظه‌ای دارد که وقتی امام خمینی از پاریس به تهران می‌آمد، در داخل هواپیما، خبرنگاری از ایشان پرسید، اکنون که پس از پانزده سال به ایران بازمی‌گردید چه احساسی دارید؟ امام خمینی با آرامش مخصوصی پاسخ داد: هیچی این صحنه در آن ساعتی که میلیون‌ها نفر در تهران به استقبال آمده و غرق در هیجان بودند چند بار از تلویزیون سراسری پخش شد. عموم مردم و رجال سیاسی نمی‌دانستند که منظور از پخش این قسمت چیست. بسیاری از افراد آن را ناشی از اعمال نفوذ طرفداران امام خمینی در رادیو تلویزیون دانسته و پخش آن را پیروزی دیگری تلقی می‌کردند بویژه که طرفداران انقلاب در برنامه‌های تلویزیون مداخله می‌کردند. سال‌ها بعد بود که گفته شد این اقدام به دستور بختیار بوده تا در حالی که میلیون‌ها نفر همه روزه به استقبال او آمده‌اند با پخش این مصاحبه و تلقین اینکه حاکی از بی‌احساسی به این مردم است امام خمینی را بی‌اعتبار کند. متذکر می‌شود که طی سالهای پس از انقلاب کرارا پناهندگان ایرانی در خارج و بویژه سلطنت طلبان در کتاب‌ها و نشریات خود به مصاحبه امام خمینی در هواپیما اشاره و انتقاد داشته‌اند.

انتظامی در نقاط مختلف پایتخت منجر شد تا از بروز خشونت جلوگیری شود آخرین گزارش در زمینه اغتشاشهای امروز تهران حکایت از آن دارد که تا ساعت یک بعد از ظهر موج تظاهرات فروکش کرده و از صدای آژیر آمبولانس‌ها در خیابان‌های تهران کاسته شده است.

قره‌باغی: بعد از مدتی گزارش رسید که دارند در شهر اسلحه تقسیم می‌کنند کجا؟ خوب یادمه گفتند در چند تا مسجد و در جلوی پپی کولا کامیون ایستاده در جلو پپی کولا داره اسلحه تقسیم می‌کنه تلفن کردم به رحیمی گفتم آقای رحیمی می‌گویند دارند در شهر اسلحه تقسیم می‌کنند شما چیکار می‌کنید گفت که آخه می‌دونید تیمسار من که اجازه ندارم می‌گند در مسجد، ما که حق نداریم وارد مساجد بشویم. گفتم پس اجازه می‌دید به این طریق که اسلحه تقسیم بشود در شهر آخه پس چه جور فرمانداری نظامی است اینجا گفت تیمسار من چیکار کنم من به نخست‌وزیر گفتم به نخست‌وزیر بفرمائید دو مرتبه من تلفن کردم به نخست‌وزیر که آقای نخست‌وزیر الان می‌گویند که در شهر اسلحه تقسیم می‌کنند تمام نقاط شهر آشوب و تظاهرات می‌کنند گفت من فکر کردم عصر شورای امنیت تشکیل بشه بعد به خورده دیگه رحیمی تلفن کرد که نخست‌وزیر گفتند که حکومت نظامی ساعت چهار بکنند بعدها خوندم که وقتی می‌روند به خمینی می‌گویند که دولت ساعت حکومت نظامی را کشیده به ساعت چهار، می‌گوید که بگویند مردم بریزند تو کوچه و گوش نکنند. که از این طرف ریختند توی کوچه و ماندند که تا روز بیست و دوم و شب را هم نرفتند.

اخبار آن روز پخش شده از رادیو دولتی انگلستان در مورد تظاهرات: خبرنگار رادیو دولتی انگلستان هم از تهران خبر داد که تمام شهر در حال عصیان و قیام است و مردم نمی‌گذارند که مقامات حکومت نظامی مقررات منع عبور و مرور را در شهر که از بعد از ظهر قرار بود اجرا شود اعمال نماید. تقریباً در تمام نقاط شهر به فاصله هر چند صد متر سنگرهایی در حال سوختن بر پا شده است مردم هر محل خود این سنگرها را بنا کرده اند و شعارهایی بر ضد دکتور بختیاری می‌دهند و می‌گویند که مصمم اند در مقابل نظامیان مقاومت کنند هوا مملو از دود تیرهای اتومبیل‌ها و خرابه‌هایی است که می‌سوزد صدای انفجارهای شدید را می‌توان هر چند گاه یکبار شنید اتحادی از چریک‌های جناح چپ و چریک‌های مذهبی به صداها تن از افراد نیروی هوایی پیوسته اند افراد نیروی هوایی امروز صبح با سلاح‌هایشان از پایگاه نیروی هوایی فرار کردند. روحانیون در بین جمعیت می‌گردند و می‌گویند که آیت الله خمینی اعلام کرده است که ساعت‌های جدید منع عبور و مرور غیر قانونی است و همچنین ایشان گفته است که اگر لازم شود متقابلاً می‌جنگد. در آسمان، هلی‌کوپترها تنها نشانه نیروهای وفادار هستند تاکنون ارتش کوشش نکرده است که با نیروهای خمینی به مقابله بر خیزد اما در بعضی نواحی نزدیک پایگاه‌هایی نظامی افراد ارتش در خیابان‌ها دست به حمله زده اند به منظور برگرداندن مردم به خانه‌هایشان (که کوششی است بی‌ثمر) به هوا شلیک می‌کنند.

گویند: شایعه امکان کودتا در شهر قوت گرفته بود و بسیاری جلو آوردن ساعت منع عبور و مرور را مقدمه آن می‌دانستند از جمله خود آیت الله خمینی که از مردم خواست در خیابان‌ها بمانند و در صورت لزوم مقاومت کنند مهندس بازرگان دلیل دیگری هم می‌آورد.

بازرگان: آقای خمینی اون موقع گفتند که نه، رد کردند، ما هم اعلامیه داریم که بله این دستور قابل اجرا نیست و مردم این را اجرا نکنند منتهی اونوقت حدس زده می‌شد و خود آقای خمینی پیش بینی کرده بودند این امکان را که قاعدتا اینها یعنی فرماندار نظامی خیال داشته در شهر خلوت و در خیابانهای خالی از مردم بیایند و ایشون را دستگیر کنند بنابراین این عمل که عدم تمکین به دستور فرماندار نظامی این عمل احتیاط به جایی بوده و مانع از این شده که اون نقشه صورت بگیره.

گوینده: همچنانکه رادیو تهران روز بعد گزارش داد جمعیت زیادی اعلامیه ارتش را نادیده گرفته در خیابان‌ها مانده بودند.

گوینده رادیو تهران: به محض اعلام طولانی شدن ساعات منع عبور و مرور تظاهرات پراکنده ای در چهار گوشه صورت گرفت که مرکز ثقل آن نواحی شرقی تهران بود. مردم دسته دسته به خیابان‌ها آمدند و به دادن شعار پرداختند جوانهای تهران نیز با اتومبیل و موتور سیکلت در خیابان‌ها راه افتادند و مردم را به یاری آسیب دیدگان حوادث اخیر که در بیمارستان‌ها تنها بستری شده بودند دعوت می کردند تعدادی اتومبیل و موتور سیکلت نیز ماموریت حمل لاستیک‌های فرسوده و تنه درختان برای راه‌اندازان را به عهده داشتند در خیابان‌های اصلی در فاصله‌های صد متری راه‌اندازان و آتش زده لاستیک‌های و تنه درخت به چشم می خورد تعداد کشته شدگان طرفین بیش از ۱۵۰ نفر و مجروحین بیش از ۳۰۰ نفر گزارش شده است.

گوینده: فرماندهان ارتش ساعت شش بعد از هر شنبه بیست و یکم بهمن با دکتر بختیار در شورای امنیت ملی جلسه داشتند اما به گفته ارتشبد قره باغی دیگر کار از کار گذشته بود.

قره باغی: بختیار گفت که من تا حالا صبر کردم دیگه بیش از این نمی توانم صبر کنم آقایون بروید و مقررات حکومت نظامی را اجرا کنید ولی کی؟ بعد از خرابی بصره.

بختیار: دو جا من کاغذم به رئیس ستاد ارتش است که بنزید، من نوشتم در شورای امنیت انداختم جلوی ربیعی گفتم شما دستور می دید برای اینکه این اسلحه سازی و این چیزهایی که اونجا داریم و این همافر بازی که راه انداختید به یک جای بدی نرسه شما بگویید که اینجا منطقه نظامی است و با تراکت و با بلند گو به مردم یک ساعت فرصت باید بدید که اگر از اونجا دور نشدند این منطقه مسلسل سازی را بمباران کنید هر کی هم مردم با من جوابش نکرد!

گوینده: مهندس جفروودی می گوید که خبر درگیری در مسلسل سازی نیمه شب به دکتر بختیار رسید.

جفروودی: نخست وزیر ساعت شش صبح روز یکشنبه بیست و دو بهمن از محل نخست وزیری به من تلفن کردند که من آقای مهندس بازرگان را پیدا کنم و به ایشان بگویم که آقای نخست وزیری دستور دادند که مسلسل سازی را بمباران کنند و از بین ببرند. چون محل پر جمعیت است خواستند که آقای مهندس بازرگان از ساکنین حول و حوش کارخانه مسلسل سازی بخواهند که خانه‌هایشان را تخلیه کنند، بنده به آقای مهندس بازرگان اطلاع دادم گفتند من الان عده ای را عده ای روحانی و همکاران خودشان را با بلند گو می فرستند به اون خیابون ژاله و از مردم بخواهند که خانه‌ها را تخلیه کنند که ساعت ده مسلسل سازی بمباران خواهد شد این مطلب مربوط به شش صبح است که من وقتی که می آمدم از شمشیران به شهر به فکر افتادم که سری به دفتر تیمسار ارتشبد قره باغی بزنم بینم دستور آقای نخست وزیر به این جریان بمباران مسلسل سازی به کجا خواهد کشد؟ نگران بودم که این بمباران بشه و اونجا عده زیادی از هموطنان ما در آن روز کشته شوند. رفتم اون روز پیش تیمسار ارتشبد قره باغی گفتم شما چیکار خواهید کرد؟ گفتند من چنین کاری نمی کنم امرای ارتش را برای ساعت ۹ دعوت کردم که به دفتر من بیایند و به اتفاق اونها تصمیم بگیریم.

گوینده: ارتشبد قره باغی هم می گوید در گیری در مسلسل سازی چندین ساعت بعد از جلسه بعد از ظهر شورای امنیت ملی اتفاق افتاد.

قره باغی: ساعت دوازده نصف شب روز بیست و یکم خبر دادند به ما که مردم ریختند مسلسل سازی تا ساعت هفت صبح هشت صبح دفاع کردند نگذاشتند تا اینکه بیل و کلنگ آوردند مردم دیوار را سوراخ کردند از همافرها و مردم ریختند توی مسلسل سازی .

گوینده: به گفته ارتشبد قره باغی همان شب دکتر بختیاری خود راسا در اطلاعیه ای خطاب به مردم گفته بود که اوحدهای ارتش به یگانهای خود باز می گردند اما به گفته دکتر بختیار:

بختیار: به عکس، من گفته بودم از قزوین یه قوای اضافی بیاید و تقویت کنه اونم به خود قره باغی گفته بودم. گوینده : سردرکمی و شورش همه جا را فرا گرفته بود و بالاترین مقام نظامی در آن آخرین شب در برابر چشمان خود می دید که:

قره باغی: سربازان می آن تو سرباز خانه ها، تفنگهاشون را می اندازند و می رند.

گوینده: و چنین بود که ارتش شاهنشاهی از هم فرو پاشید.

قسمت سی و ششم

پیروزی انقلاب

گوینده: شنبه شب بیست و یکم بهمن هزار و سیصد و پنجاه و هفت تهران بیدار بود مردم تمام شب بی اعتنا به حکومت نظامی در خیابان‌ها با نیروهای امنیتی در جنگ و گریز بودند نبر میان همافران به کمک مردم با نیروی گارد در نیروی هوایی ادامه داشت نه سران دولت و ارتش می دانستند چه بکنند؟ و نه رهبران انقلاب می دانستند چه خواهد شد حتی مهندس بازرگان که در مقر آیت الله خمینی سکنی گزیده بود.

بازرگان: ما بیشتر ساعاتمون را در همان مدرسه دبستان رفاه بودیم اونشب کذا هم همونجا ما بیتوته کرده بودیم و بعد چون خیلی سرو صدا تیر اندازی شنیده می شد و خبر هم می آوردند و احتمال هم داده می شد که حمله ای بخصوص به اونجا بشه ما در یک خانه مجاوری در یک کوچه پایین تر رفتیم، اونجا شب را گذروندیم ولی صبح که پا شدیم دیدیم نه، قضایا بر عکس شده و الحمد الله ملت پیروزی شده.

گوینده: صبح روز بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷ دکتر بختیار در کاخ نخست وزیری بود.

بختیار: صبح وعده داشتیم با آقای قره باغی یک طرحی داده بود که اینا اجرا کنند یک طرحی بود که حکومت نظامی را هر کس منبع عبور و مرور را هر کس بشکنه آنا توقیف بشه و با خشونت با دستمان ابریشمی همه نمی شه. این در شورای امنیت تصویب شد بنا شد که برای اجرای این اگر اشکالی پیش می آد یک شب بعد ما اجرا بکنیم ولی صبح روز بعد اگر اشکالی هست آقای قره باغی بیاد پیش من ساعت هشت و نیم صبح. من شب سه دفعه بهش تلفن کردم، سه دفعه جواب گنگ و مبهم به من داد. هی آدم فرستادم. تانکها فلانجا هستند چه هستند و چه هستند ساعت ۸/۵ که بنده رفتم به دفتر صبر کردم تا ۹ شد دیدم نیامد چون آسون بود براش. هلی کوپتر می آمد دانشکده افسری دو قدم بود. دو دل شدم که این چرا نیامده چرا نشده هی ما تلفن کردیم هی گفتند در یک جلسه مهمیه از وی بالکن دیدم گاهی صدای مسلسل می آد. ساعت ده. یک مقداری مکس کردم که چرا باید کرد؟ به دو - سه تا از دوستان ما (به دو تا بختیاری اونجا بودند) به اونها گفتم شما اتومبیل دیگه آماده بکنید اون در اونجا را هم بگویید باز بکنند ولی تا زمانی که مسلسل تو بالای اتاق من نزنه من نمی روم از اینجا. ساعت ده و نیم بود قره باغی پای تلفن بود ۲۲ بهمن روز یکشنبه بود گفتم. تیمسار پس چه شد چه کار می کنید شما اونجا گفت که جناب آقای نخست وزیر ارتش اعلام بی طرفی کرده! اینو گفت: من رفتم در یک دنیای دیگری گفتم بی طرفی ما بین کی و کی؟ بی طرفی ما بین قانون و بی قانونی؟ بی طرفی برای اران و ضد ایرانی؟ چطور چنین چیزی را من پیش بینی نکردم بودم گفتم مرسی تیمسار متشکرم گوشه را گذاشتم.

گوینده: مهندس کاظم جفروردی از دوستان دکتر بختیاری و مهندس بازرگان از تماس های و مذاکرات آگاه بود.

جفروردی: من رئیس دفترم را هر نیم ساعت می فرستادم بینم وضع نخست وزیری چیه؟ رئیس دفتر برای من خبر می آورد که نخست وزیری را دارند محاصره می کنند و کسانی که اسلحه بدست دارند، دارند هی محاصره نخست وزیری

را تنگ تر می کنند واقعا من نگران بودم تا ساعت ده و بیست و دقیقه بود که تیمسار ارتشبد قره باغی تلفن کردند از من خواستند که ایشون را در ارتباط با آقای مهندس بازرگان بگذارم گفتند ما تصمیم به بی طرفی گرفتیم و صورت جلسه را همه امرای ارتش امضا کردند گفتم شما معنی این کار را، تصمیمتون را می دونید چیه؟ یعنی این مملکت دیگه تسلیمه، گفتم شما به آقای نخست وزیر تلفن کنید چون جان ایشون در خطر و مسئول جان ایشون شما هستید ایشون گفتید من حالا این کار را می کنم.

گوینده: به نظر دکتر بختیار اعلام بی طرفی مهمترین تصمیم ارتش بود. تصمیم جمعی فرماندهان نیروهای مسلح به ریاست ارتشبد قره باغی.

قره باغی: صبح که خواستم که آقا بیائید در اصطلاح نظامی می گویند که شورای ستادی تشکیل می دهند شورای ستادی تشکیل بدین به من بگویند که چیه؟ وضعیت چیست؟ الان چون دیدم نیروی زمینی جواب تلفن‌ها را نمی دهند. صبح سپهبد صانعی تلفن زد و گفت تیمسار (از نیروی زمینی) من به علت اینکه زیر دست بودم و ارادت به تیمسار دارم خواستم به تیمسار عرض کنم که با توجه به مذاکراتی که دیشب تا صبح ما در نیروی زمینی بودیم و وضعیت را بررسی می کردیم به تیمسار عرض کنم که تیمسار روی نیروی زمینی حساب نفرمائید. گفتم نفهمیدم من اگر من روی نیروی زمینی حساب نکنم پس روی چی حساب بکنم؟ گفت که همین است که هست. گفتم خیلی جای تاسف است گفت کاملا صحیح، گفتم پس بهترین راه این است که تمام فرماندهان را احضار کنید بیایند شورای فرماندهان تشکیل می دیم تا ما بفهمیم قضیه از چه قراره؟ در اون جلسه دونه دونه فرماندهان هر کدام وضعیت خودش را تشریح کردند که نیروی زمینی می گفت از دست من کاری ساخته نیست نیروی هوایی گفت من کاری نمی تونم بکنم همافران اونجا هستند نمی توانم از عهده شون بر بریام. نیروی دریایی هم که البته در تهران کسی را نداشت کاری نمی توانست بکنه فرماندار نظامی هم اون روز اونجا نبود که ببینیم که فرماندار نظامی چه کار می تونه بکنه و گزارشاتی را که ما شنده بودیم اونها را گفتم ولی بحث های مفصلی که اونجا شد به این نتیجه رسیدند که ارتش قادر به هیچکاری نیست و اگر بخواهد بااصطلاح عمل کند معلوم نیست کسی هستند که این دستورات را اجراء بکنند یا نه، و ثانیاً مسلم این است که به جنگ داخلی وب رادر کشی منجر خواهد شد که در آنصورت احتمال مداخله خارجی یعنی شورای قطعی است. یک عده از افسرها طرفدار این بودند که باید اعلان همبستگی بشود و یک تعداد طرفدار اعلام بی طرفی در این مورد من گفتم که در نظر داشته باشید که اعلیحضرت فرمودند که ما باید ارتش را حفظ کنیم. ارتش برای حفظ استقلال مملکت ضروریست. از نظر نظامی گری و سپاهی گری با توجه به امرا اعلیحضرت که دو دسته گی نباشد هر چقدر می خواهید بحث کنید بحث کنید ولی فکر می کنم که مصلحت ما این است که به اتفاق ارا یک راه حلی را انتخاب کنیم دو مرتبه بحث ها ادامه پیدا کرد بالاخره اون تعداد اقلیتی که طرفدار اعلان همبستگی بودند اونها هم طرفدار اعلان بی طرفی شدند. بعد از اینکه تمام شد ولی آقایون گفتند که زودتر این ابلاغ بشود من به مسئول روابط عمومی ستاد بزرگ دستور دادم که شما با رادیو تماس بگیرد من از همین جا الان با نخست وزیر صحبت می کنم من تلفن به نخست وزیر کردم که آقای نخست وزیر شورای فرماندهان بالاخره به این نتیجه رسیدند که اعلان بی طرفی بکنند سرلشگر وفا تلفن کرد که تیمسار الان رادیو بی طرفی ارتش را اعلام کرد ساعت یک و ربع بود.

گوینده رادیو ایران: با توجه به تحولات اخیر کشور شورای عالی ارتش در ساعت ده و بیست دقیقه روز بیست و دوم بهمن ماه ۱۳۵۷ تشکیل و به اتفاق تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هر و مرج و خونریزی بیشتر بی طرفی خود را در مناقشات سیاسی فعلی اعلام و به یگانهای نظامی دستور داده شد که به پادگانهای خود مراجعت نمایند.^۱

قره باغی: و این در حقیقت خیلی خوب شد به این طریق وحدت و تمامیت ارتش حفظ شد و این اولاً دستور اعلیحضرت بود جلوگیری از برادر کشی بود مطابق نظر همه بود مطابق مصلحت^۲ مملکت بود مطابق اوضاع و احوال آن روز بود این اعلان بی طرفی و هنوز هم که از آن جریان دهسال گذشته، هیچ کس نمی‌تواند و نتوانسته که یک راه حل غیر از این پیشنهاد بکند که بگوید چکار ما می‌کردیم.»

گوینده: بیطرفی ارتش به گفته مهندس بازرگان خواست انقلابیون هم بود.

بازرگان: «بله ما بی‌طرفی می‌خواستیم یعنی قول و قرار و ترتیبی بود که از طرف تیمسار مقدم داده شده بود و یک طرف قضیه هم اون را من مستقیماً اطلاع ندادم ولی یک طرف قضیه هم خود امریکایی‌ها بودند که اونها هم می‌خواستند ارتش در این جریان در کنار باشه و این جریان انقلاب ایران بدون خونریزی و بدون فاجعه و اینها صورت بگیره. ما هم که خوب همین را می‌خواستیم که اونا ممانعتی با مسلسل و با تانک از اجتماعات مردم نکنند خونریزی از مردم نشه و بعد هم این با حداقل آشوب و آشفستگی و خون و خرابی صورت بگیره.»

گوینده: به عقیده قره‌باغی برای دکتر بختیار هم دیگر راهی نمانده بود.

بختیار: «قبل از اینکه به من این خبر برسه به رادیو رسیده بود تا ساعت یک و نیم بعد از ظهر که دیدم نه، من نمی‌تونم، وقتی نظامی‌ها خودشون این طور بکنند دیگه چه قوایی می‌تونه جلوی دیگران رو بگیره و به همین ترتیب شد که من دستور یک هلی کوپتر دادم که بیاد در دانشکده نظام که در حدود ساعت دو آمد بلند شدم دو _ سه تا چیز خصوصی داشتم و رفتم پایین، رفتم پایین خانم کلانتری گفت که کی بر می‌گردید آقا؟ گفتم نمی‌دونم کی؟ «ولی بر می‌گردم یه روز»!!! و از پله‌ها رفتم پایین از پله‌ها که رفتم پایین رفتم دم در دیدم یک سروانی بود و دو تا درجه‌دار و چهار تا سرباز اینور و اونور و ایستاده‌اند اینها سلام دادند حالا تقریباً ما محاصره هم هستیم، به یک یک اینها دست دادم سوار اتومبیل شدم و صد متر هم بیشتر نبود آمدم توی دانشکده افسری اونجا هم همون تشریفات بعد دیگه هلی‌کوپتر

^۱ در این زمان پادگانها عموماً به دست مردم تصرف شده و نیروهای نظامی یا به مردم پیوسته بودند یا گریخته و یا به خانه‌های خویش رفته بودند و یگان نظامی در خیابانها وجود نداشت که به پادگانها مراجعت کند. اما اعضای دو دولت که از درون اتاق‌های بسته و بوسیله تلفن به دنیای بیرون در تماس بودند هنوز سرگرم بحث و بر سر بی‌طرفی و غیره بودند.

^۲ همانطور که قره باغی در سطور پیش گفته است، تصمیم ارتش چنانکه در اینجا می‌گوید، بخاطر مصلحت مملکت یا برای جلوگیری از خونریزی و... نبود بلکه بدین خاطر بود که ارتش دیگر وجود واقعی نداشت، همافران و سربازان به مردم پیوسته بودند، ارتش از هم پاشیده بود و آنهایی که مانده بودند اطاعت نمی‌کردند و فرماندهان ارتش برای نجات جان خود و تبرئه خویش اعلام بی‌طرفی کردند و اگر ارتش قدرت داشت بدون شک آن را به سادگی از دست نمی‌داد و با تمام قوا دست به خونریزی و سرکوب می‌زد. شاهد مدعا این است که در مذاکرات شورای ستادی فرماندهان هنگامی که امر دایر می‌شود بین اینکه با انقلاب و قاطبه ملت ایران و ارتش‌یانی که به مردم پیوسته بودند اعلام همبستگی نمایند یا اعلام بی‌طرفی به اتفاق بی‌طرفی را انتخاب می‌کنند.

بلند شد گفتم عجب آزادی خواستیم بدهیم و اینها آزادی را نمی‌خواهند. چیکارش می‌شه کرد یک حالت حزنی داره یک همچون چیزی ولی باور کنید مثل اینکه کوه دماوند که روی دوشم بود برداشته بودند (گویی) بال داشتم تقریباً.

گوینده: در همون لحظات رادیو تهران حوادث روز را خبر می‌داد.

رادیو ایران: به گزارش خبرنگار شهری ما سحرگاه امروز تظاهرکنندگان به قرارگاه شماره یک پلیس واقع در میدان سپه حمله کردند و آن را طعمه حریق ساختند ماموران پلیس پس از حمله تظاهرکنندگان که عده زیادی از آنان مسلح به اسلحه گرم بودند موفق شدند مقداری از مدارک و سلاح‌های موجود در قرارگاه را تخلیه کنند گزارشی که هم اکنون آمده است حکایت از این دارد که قسمت تولید و آرشیو در میدان ارک توسط تظاهرکنندگان مسلح طعمه حریق شد پادگان عشرت‌آباد و قرارگاه پلیس نیز اشغال شده است. شنوندگان عزیز از اینکه خبرها را کمی تند خوندم پوزش می‌طلبم به دلیل اینکه خبر هر لحظه به دست من می‌رسید با اعلام ساعت چهارده و پانزده دقیقه با شما خداحافظی می‌کنم.

گوینده: در همون ساعات فرمانده ارتش، دکتر بختیار و مهندس بازرگان در خانه مهندس جفرودی در شمال تهران از قبل قرار ملاقات داشتند.

جفرودی: «آن روز قرار بود که این آقایون ناهار به منزل من بیایند آقای نخست‌وزیر همراه آقای دکتر عباسقلی بختیار قرار بود از نخست وزیری مستقیماً بیایند رفتند به دانشکده افسری با تاخیر سوار هلی کوپتر شدند و در اقدسیه پیاده شدند از اونجا با یه اتومبیل پیکان به محل اختفایی که قبلاً پیش‌بینی شده بود رهسپار شدند برای اینکه وقتی با من از اقدسیه صحبت کردند به هر دوی این آقایون عرض کردم که در منزل من شلوغه جمعیت هست آمدن این آقایون به اونجا امکان پذیر نیست و دور از هر نوع احتیاط به همین جهت این آقایون رفتند. به مخفی‌گاه همون موقع من به تیمسار قره‌باغی که تلفن مستقیمی از ایشون داشتم تلفن کردم تیمسار شما با همراهان خودتون با لباس نظامی به منزل ما نیائید چون نشاخته خواهید شد و ممکنه خطری متوجه شما بشود تیمسار قره‌باغی به اتفاق همراه شادروان سپهد ناصر مقدم و گارد سیویل این آقایون با اتومبیل به منزل من آمدند و قبل از این آقایون مهندس بازرگان همراه آقای دکتر یدالله سحابی و مهندس عباس امیر انتظام به منزلمان آمدند همراه این سه نفر آقایون عده‌ای از جمعیت شهر به اون خیابان سلطنت‌آباد ریختند و خوب به یاد دارم که آقای دکتر یدالله سحابی به تقاضای آقای مهندس مهدی بازرگان چهار پایه گذاشتند بلندگو در دست گرفتند از جمعیت خواهش کردند متفرق بشوند و این اصطلاح را به کار بردند که اقا امروز روز سرنوشت این مبارزاته و این خانه هم جلسه مهمی در هست خواهش می‌کنم از حول و حوش این خانه دور بشوید برای اینکه کسانی که باید در این جلسه شرکت بکنند بتوانند راه پیدا کنند به این خانه. به تدریج آقایونی که بنا بود آن روز به منزل من بیایند مذاکرات شروع د. هر نیم ساعت یا سه ربع ساعت آقای دکتر بختیار تلفن می‌کرد از جایی که مخفی شده بودند و یا با من یا آقای مهندس بازرگان صحبت می‌کردند بنده خلاصه مذاکرات جلسه را به اطلاع ایشون می‌رسوندم نظراتی داشتند از ایشون می‌گرفتم در جلسه به نام ایشون مطرح می‌کردم.»

گوینده: ارتشبد قره‌باغی پس از اعلام بی‌طرفی ارتش به پادگان لویزان در شمال تهران رفته بود.

قره‌باغی: «ساعت چهار بنده رفتم به لویزان آقای جعفرودی تلفن کردند گفتند که تیمسار می‌خواستم به عرضتون برسونم که به دلایلی هک شهر شلوغه هنوز آقایون بازرگان و بختیار نتونستند بیاند شما تامل بفرمایید هر موقع که

آقایون آ «دند من به اطلاع تیمسار می رسونم شما تشریف بیارید. گفتم بسیار خوب چه ساعتی است؟ تقریبا ساعت پنج و اون وقت‌ها بود تلفن کرد که آقایون منتظر تیمسار هستند تشریف بیاورید. به من گفتند تیمسار خواهش می کنم که با لباس شخصی تشریف بیارید گفتم یعنی چه؟ به چه مناسبت؟ به لباس من چه مربوط است و فلان و اینها و گفت استدعا می کنم به دلایلی که تشریف آورید عرض می کنم به دلایل امنیتی. من گوشی را گذاشتم خیلی ناراحت شدم. سپهبد حاتم پهلوی من نشسته بود گفت که خوب چه اشکالی داره؟ گفتم یک همچنین چیزی (است) می گویند با لباس شخصی بیائید. گفت که چه اشکالی داره حالا مانعی نداره شما با لباس شخصی تشریف می برید چه اشکالی دارد گفتم آخه من لباس ندارم گفت خوب بفرستید بیارند ما فرستادیم لباس بیارند همین در یک ساعت رفتند لباس آوردند ما رفتیم پشت و لباسهای نظامی را در آوردیم لباس شخصی پوشیدم برای رفتن به اونجا که اتفاقا همین لباس شخصی یکی از دلایلی شد که تن بنده موند و من نجات پیدا کردم (خنده قره‌باغی) این تصادفات دیگر. اینو در آوردیم و بعد شخصی پوشیدیم بعد رفتیم دیدیم در باز شد و آقا خودش اومد دم در و ما رفتیم تو. گفت تیمسار اول تشریف بیاورید تو این اتاق من چند کلمه‌ای عرض داشتم قبل از اینکه تشریف بیارید به جلسه. گفتم بسیار خوب ما که نمی‌دونستیم کجا به کجاست اگه این را نمی‌گفت ما فکر می‌کردیم همین جاست ما را برد تو اتاقی و نشست و گفت که آقای نخست وزیر آقای بختیار استعفا شون را فرستادند و من هاج و واج (ماندم). که ما برای استعفا نیومدیم اینجا یک استعفا آقایون تهیه دیدند یک استعفا هم ایشون نوشتند ولی مشغول مذاکره هستند حل می‌شه گفتم که مگه آقای نخست‌وزیر نیستند؟ گفت نخیر، گفت دور نیست همین نزدیکی‌ها هستند به علت امنیتی ایشون نتونستند بیایند گفتم شما به من نگفتین که آقای نخست‌وزیر نیستند. گفت هستند همین جا هستند، دور نیستند ارتباط داریم، تماس داریم همین نزدیکی‌ها هستند، و الان توافق حاصل می‌شه و آقایون منتظر شما هستند گفتم آقایون کیه؟ گفت حالا بفرمایید و فلان و اینها خلاصه ما ا هدیت کرد به اتاق بالا، وارد شدیم که دیدیم ۷-۸ نفر نشستند اونجا. معرفی کردند که آقای دکتر سیاسی، آقای مهندس بازرگان، آقای دکتر سحابی، آقای امیر انتظام، آقای مهندس خلیلی و یکی دیگه که یادم نیست اسمش در کتاب هست این آقایون نشستند اونجا و نشستیم و شروع کردند اینها به تحسین از ارتش که ارتش بسیار کار خوبی کرد و اعلان بیطرفی کرد و ارتش از ملت است. ملت از ارتش هست. می‌خواهیم که جنابعالی کمک به ما بفرمایید و امنیت حفظ بشود گفتم که امنیت حفظ می‌شود به شرطی که شما دستور بدهید یک اعلامیه‌ای صادر بشود، شما را که نخست‌وزیر کرده؟ خمینی، خود خمینی یا خود شما اعلامیه‌ای صادر بکنید که هیچ کس به سرپازخانه‌ها تجاوز نکند و احترام و حرمت ارتش را حفظ بکنند خود به خود امنیت برقرار می‌شه. گفت چشم و فوراً ما می‌گوییم که اعلامیه صادر بشود بعد آقای بازرگانی گفت که ما از تیمسار می‌خواستیم استدعا کنیم که شما از ما پشتیبانی می‌کنید، از دولت موقت پشتیبانی می‌کنید یا نه؟ گفتم که این تصمیم یک تصمیم من نیست، تصمیم تمام فرماندهان و تصمیم فرماندهان اعلان بی طرفی است نه پشتیبانی از دولت شما و من خلاف تصمیم فرماندهان تصمیمی نمی‌تونم بگیرم. و بلند شدم و دو مرتبه اعلامیه را تاکید کردم گفتند که ما همین الان می‌گوییم که اعلامیه را صادر کنند خداحافظی کردیم پا شدیم آمدیم. آمدیم، اتفاقاً رسیدیم که بعد از مدتی بلافاصله دیدم که اعلامیه را صادر کرد خمینی، هم خمینی اعلامیه صادر کرد و هم بازرگان.»

گوینده: این پیام را آیت‌الله موسوی اردبیلی قرائت کرد.

موسوی اردبیلی: «اکنون که نیروی ارتش عقب‌نشینی و عدم دخالت خودشون را در امور سیاسی ابراز و پشتیبانی خودشون را از ملت اعلام کرده‌اند ملت عزیز و شجاع با کمال مراقبت در صورتی که نیروی ارتش به پادگانهای خود رفته‌اند آرامش و نظم را حفظ نمایند اگر اخلاک‌گران بخواهند فاجعه به بار آورند آنان را به وظیفه شرعی و انسانی و انسانی

شون آگاه گردانند و به سفارت‌خانه‌ها حمله نکنند و اگر خدای نخواستہ ارتش باز به میدان آمد واجب است با تمام نیرو و قدرت از خود دفاع نمایند اینجانب به امرای ارتش اعلام می‌کنم که در صورت جلوگیری از تجاوز ارتش و پیوستن آنان به ملت و دولت قانونی ملی اسلامی ما آنان را از ملت و ملت را از آنان می‌دانیم روح‌الله موسوی خمینی»

گوینده: نخست‌وزیر انقلاب هنوز در خانه مهندس جفرودی بود.

جفرودی: «ما هم در خانه خودمون نشستہ بودیم جلسه می‌کردیم که یکی از دوستان من از رادیو که متصدی رادیو بود تلفن کرد خواست با آقای بازرگان صحبت کنه گفتند ما بیاییم تو خانه شما دستگاہ را بیاریم با ایشون مصاحبه کنیم یا ایشون می‌آیند به رادیو بنده مطلب را به اطلاع مهندس بازرگان رساندم. آقای مهندس بازرگان گفتند نه ما می‌رویم به رادیو با هم رفتند به رادیو و اونجا اون سخنرانی اون روز را کردند.»

سخنان بازرگان از رادیو انقلاب: «خوشبختم به این وسیله به ملت مبارز و مسلمان ایران که امروز در راه پر پیچ و خم و پر دغدغه انقلاب نجابتبخش خود با شنیدن اعلامیه مورخ ۵۷/۱۱/۲۲ شورایعالی ارتش به پیروزی دیگری نائل شده است تبریک بگویم جا دارد از کلیه آقایان پرسنل و سربازان نیز تشکر کنم از طرف دیگر توصیه می‌نمایم همانطور که امام خمینی ارتشیان را از ملت و ملت را از آنان دانسته‌اید برادر وار با افسران رفتار نمایند. هموطنان عزیز لازم است حوصله به خرج داده مهلت بدهند تا دولت با فرصت و بصیریت و عدالت امور مملکت و موضع و مقام مسئولان را به جریان صحیح بیندازد بدیهی است که در آشفتگی و هرج و مرج و دستپاچگی نه تنها کارها صورت مطلوب نخواهد یافت بلکه خدای نکرده بدتر از گذشته و مصیبت بار خواهد شد.»

گوینده: آخرین دولت نظام شاهنشاهی سقوط کرد و قدرت به حکومت انقلاب منتقل شد همان شب اداره رادیو و تلویزیون را انقلابیون به دست گرفتند.

صدای رادیوی انقلاب: اینجا تهران است، صدای راستین ملت ایران، صدای انقلاب، توجه فرمائید. توجه فرمائید. هم‌اکنون آخرین پیام حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رهبر جنبش ملت ایران به سمع شما می‌رسد.

آیت‌الله خمینی: «بسم‌الله الرحمن الرحیم. ملت مسلمان قهرمان و مبارز ایران در این لحظه حساس که دولت انقلابی ... از شما می‌خواهم که اولاً مانع آشوب و هرج و مرج بشوید و توجه داشته باشید که انقلاب ما از نظر پیروزی بر دشمن هنوز به پایان نرسیده است و من از شما برادران و خواهران عزیز می‌خواهم که با دولت موقت انقلابی اسلامی همکاری نمائید.

صدای رادیو ایران: در انتظار پیام آقای مهندس بازرگان نخست‌وزیر ملت ایران هستیم که همزمان از طریق صدا و سیمای انقلاب پخش خواهد شد.

صدای بازرگان: خوشبختم به این وسیله به ملت مبارز و مسلمان ایران ... (پیام در چند سطر قبل آمده است.)

گوینده: مهدی بازرگان دیگر رسماً نخست وزیر ایران بود و وقایع روز ۲۲ بهمن در صدر اخبار همه کشورهای جهان

رادیو دولتی انگلستان: امروز ایران ناظر حوادث عجیب و غیر منتظره‌ای بوده است. فرماندهی عالی ارتش به تمام سربازان دستور داده است که به سربازخانه‌های خود باز گردند و نیز شایعات مداومی در افواه هست که دکتر بختیار استعفا داده است. رادیوی تهران ضمن اعلام این خبر که طرفداران آیت‌الله خمینی رادیو را به تصرف خود در آورده‌اند گفته است که رئیس مجلس شورا اعلام کرده است که تمام نمایندگان استعفا داده‌اند و مجلس منحل شده است، اجتماعات پرشور در خیابانها ازدحام کرده پیروزی آیت‌الله را در این مبارزه جشن گرفتند و با اتومبیل و کامیونها در خیابانهای شهر می‌گشتند و فریادهای شادی می‌کشیدند. ی خبرنگار بی بی سی در ایران هم‌اکنون گزارش داده است، دفتر نخست‌وزیری مورد حمله قرار گرفته است. خبرنگار ما می‌گوید که صدای شلیک توپ تا شامگاهان امشب شنیده می‌شد و دلالت بر این داشت که هنوز مقاومت‌هایی ابراز می‌شود.

گوینده: پس از آیت‌الله خمینی سایر رهبران مذهبی و سیاسی پیروزی انقلا را به مردم تبریک گفتند از جمله دکتر کریم سنجابی.

سنجابی: «وحدت و شایستگی و رشد خود را در این لحظات حساس تاریخی همچنان حفظ کنید و آزادی ملت را که به خون هزاران هزار جوانان پاکبخته وطن به دست آمده است بارور سازید خدایار و یاور ملت ارجمند ایران باد.»

گوینده رادیو ایران: صدای آقای سنجابی را شنیدید ساعت یازده و سه دقیقه است.

گوینده: شهر به تصرف انقلابیون در آمده بود، ترس از اقدام ارتش نگرانی و شایعه آفریده بود و فرماندهان ارتش از بیم انتقام در تماس با رادیو بر بی‌طرفی و وفاداری خود تاکید می‌کردند.

گوینده رادیو انقلاب: تیمسار بیگلری جانشین گارد و تیمسار علی نشاط فرمانده گارد جاویدان طی پیامهای تلفنی اعلام داشتند که افراد تحت فرماندهی آنها در پی اعلام بی‌طرفی ارتش از پادگان خارج نشدند.

صدای نظامی نامعلوم: همبستگی کامل خود را با تمام مردم و ملت داریم و برابر مقرراتی که وضع شده برامون کاملا تابعیت داریم.

صدای یک نظامی دیگر: می‌خواستم با کمال افتخار عرض کنم که گارد شاهنشاهی جزئی از ملت (است)

صدای فرمانده نظامی دیگر: من از شما استدعا می‌کنم اگر هر نوع خبری در مورد نیروی هوایی هست قبلا سوال بفرمایید بعد پخش کنید در مورد قصر فیروزه هیچ مطلبی نیست به هیچ کس حمله نکرده بلکه تعدادی از آقایون هستند که جوانها هستند که اسلحه دارند در بیرون شادمانی می‌کنند و تیر هوایی آتش می‌کنند و این سر و صدا یک مقداری بعضی از خانواده ها را هراسان کرده.

گوینده صدای انقلاب: خواهش می‌کنم تیمسار ممکن است خودتون را معرفی فرمایید.

صدای فرمانده نظامی: من سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی هستم.

گوینده: اگر سران ارتش و مردم ا زخشم هم بیم داشتند رجال سیاسی به گفته مهندس جفرودی حادثات روزگار را دوستانه پذیرفتند.

جفرودی: «در هیچ نوع مذاکرات قبلی یا اون روز مطلقا این آقایون خصمانه با هم صحبت نمی کردند مثل دو دوست مثل دو پهلوان که پایبند اخلاق هستند یکی ستاره اقبالش به آن روز افول کرد دکتر شاپور بختیار حکومتش سقوط کرد یکی مهندس مهدی بازرگان که بعد از ۳۰ سال مبارزه ستاره اقبالش آن روز درخشید و فردا صبح به مسند نخست‌وزیری رفت.»

گوینده: در پایان روز بیست و دوم بهمن ماه ۱۳۵۷ آیت‌الله خمینی رهبر ایران بود و مهندس بازرگان نخست وزیر.

بازرگان: شادمانی و شکرگذاری و امیدواری همه داشتند و هیچ کس اون زمان بر گردان تاریخ و پیشامدهایی که شد هیچ کس حدس نمی زد. شاید ما خیلی نگرانیه‌ها را حدس می زدیم و فکر نمی کردیم ولی اونی که پیش آمد به عقل هیچ کس نمی رسید.

پایان